ТИПО-ЛИТОГР. В. М. ИЛЬИНА ВЪ ТАШКЕНТѢ.

مقامات امیر کلال

ТИПО-ЛИТОГР. В. М. ИЛЬИНА ВЪ ТАШКЕНТѢ.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور اسرار الاخیار باشراق شارق مشارق الانوار و طهر نفوسهم
عن شوائب ظلمة الانکار و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمداً عبده الباری و رسوله المختار صلی الله علیه و علی آله الاخیار و سلم دائماً کثیراً کثیراً
اما بعد صحائف ضمیر منیر طالبانی که از فیض انوار و آثار مشایخ کبار منور گشته اند پوشیده
نباشد که جمعی از چشمهٔ حیات خاندان حضرت شیخ الشیوخ رئیس ارباب التصوف
سلطان الطریقه برهان الحقیقه مرشد السالکین و سید العارفین و شرف المصطفوین
و زین الوارثین المحققین حضرت بارفعت اعنی سید امیر کلان سوخاری المعروف بین
الخلایق میر کلال قدس الله تعالی روحه و نور ضریحه ازین فقیر التماس میکردند و میگفتند که
مرا از برای تتمیم از مناقب جزوی از مراتب حضرت بارفعت سید امیر کلان علیه الرحمة
و الرضوان چند سخنی بر سبیل اختصار بنویسد از برای آنکه دانستن اینمقدار از لوازم
راه مریدان است که در جمیع حالات از مقامات شیخ خود از ابتداء تا انتهاء و از واردات

واز واردات غیبیه وکمالات قدسیه آناء اللیل واطراف النهار گذشته است در زمان
ایشان از بیان سلسلهٔ ایشان واقف باشند که تا سبب مزید اعتقاد طالبان
باشد خواستم که بزبان اعتذار بعجز واضطرار خود اقرار کنم وبگویم که ای یاران اعتقاد شما
درحق من بطریق تقلیدست واقلید وبمعنی در دست من نیست چندانی شغل بار
تکلیف دارم که اوقات من بشغل این تالیف نمیرسد ناگاه وقت سحرگاهی بود که ندائی
واشارتی از حضرت امیر علیه الرحمة وجد این فقیر قطب الاولیا شیخ الدنیا مظهر کلمة
هی العلیا سلطان عارفان وبرهان محققان غواص دریای ملکوت وقطع کنندهٔ
بیداء جبروت اعنی امیر حمزه علیه الرحمة والرضوان که فرزند امیر کلال بوده اند نور الله مرقدهما
ورحم الله عبدا قال آمینا بگوش من رسید وهم بدین معنی اشارتی فرمودند واهتمام
بلیغ بجای آوردند پس من فقیر کم بضاعت ترک عذر گفتم وبرین مهام قیام نمودم وبدین
منوال باتمام رسانیدم از یمن همت همه دوستان انشاء الله تعالی مقبول همه دلها
گردد وهو الملهم للصواب اکنون بدان ای طالب غالب که حضرت سید امیر کلال علیه الرحمة
از جملهٔ آن سیدانند که در سیادت ایشان هیچ قصوری نیست هم در حسب وهم در نسب
وبحقیقت سید آن کس میباشد که در گفتار و در رفتار متابعت رسول علیه الصلوة
والسلام میباشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چنین میفرمایند که کل تقی ونقی
فهو آلی وهم چنین فرمودند که حسن الادب لیستر قبح النسب **بیت** هزار خویش که بیگانه
از خدا باشد ٭ فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد قوله تعالی فانه لیس من اهلک
اشارت بهمین معنی دارد وحضرت امیر کلال علیه الرحمة بجهت آنکه دایم الاوقات متابع
شریعت مصطفوی علیه السلام می بودند که ایشان را حضرت خداوند تبارک وتعالی
بانواع کرامات وولایات وخصال حمیده وصفات پسندیده موصوف گردانیده که
در تحت وصف واصفان در نمی آید چنانکه منقول است از کبار اصحاب ایشان که روایت

روایت میکنند که والدهٔ حضرت امیر کلال طیب الله ثراها وجعل الجنة مثواها یعنی آن وقتیکه
خداوند تبارک وتعالی ایشان را در وجود بطن موجود کرده بود که اگر ناگاه لقمهٔ باشبهه
واقع میشدی در درون من دردی باهیبت پیدا گشتی چنانکه من از هوش بیهوش شدمی
وبارها از خود خبر نماندی چنانکه ازین قضیه بسیار واقع میشد بعد ازان مرا معلوم شد که این
معنی همه به برکت اقدام این فرزند است **بیت** نشان آنکه من فرزند پاکم ۞ پدر هم پاک
مادر هم عفیفه ۞ دلم پاک است دامن پاک دارم ۞ طریق راست راه بوحنیفه ۞ از راویان
معتمد که دران وقت که حضرت والد ایشان در قریهٔ متبرکه فشنه ساکن می بوده اند بعد از
آمدن از مدینهٔ منورهٔ حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام که حضرت سید اتا باجماعتی از کبرا
اصحاب ایشان بدان موضع گذر کرده اند ودرمیان حضرت سید اتا وحضرت والد امیر کلال
عهد برادری بوده است وهرباری که حضرت سید اتا بنجارا نزول میفرموده اند اولا بایکدیگر
ملاقات میکرده اند بعد ازان بنجارا می آمده اند روزی سید اتا بافشنه آمده اند وحضرت
سید اتا والد حضرت امیر کلال را فرموده اند که ای برادر شما را حق سبحانه وتعالی فرزندی
کرامت خواهد کرد که جهان را سر تا سر خدمت خواهد گرفت زینهار او را امیر کلان نام فرمایند
وچون ازین مدت چند سال گذشته سید اتا باز بهمان قریه نزول فرموده اند
بعد از ملاقات فرموده اند که ای برادر فرزند خود را پیش ما بیارید وچون ایشان حضرت
امیر را بیاوردند حضرت سید اتا امیر را در کنار گرفتند ودعا نمودند وبیک روایت حضرت
امیر درمیان کودکان بودند ولی بازی میکردند چون حضرت سید اتا را دیدند فی الحال
روانه شده به پیش سید اتا آمده اند وسلام کرده اند وحضرت اتا ایشان را گرفته
بخانه آمده اند ودر کنار خود نشانده اند وعمامهٔ مبارک خود را برداشته دوتاه کرده اند
یک نیمه را بر سر مبارک خود بسته اند وآن نیمهٔ دیگر را بر سر حضرت امیر بسته اند وچون ساعتی
بگذشته وامیر ببازی رغبت بوده بوده اند که حضرت سید اتا فرموده اند که امیر کلان را

کلان را به نزدیک ما بیارید و چون ایشان را بیاوردند آن نیمهٔ دستار را که با امیر بود با نیمهٔ خود
برابر کرده اند آن نیمه که بدست امیر بوده سه شبر زیاده آمده است و بعضی میگفتند که سه بار
برابر کرده اند و هر باری که برابر میکردند یک شبر زیاده می‌آمده است چون سید اتا این حال
مشاهده کرده اند گفته اند که از ارواح طیبهٔ مشایخ رحمهم الله تعالی معلوم شد که مرتبهٔ او بسیار
عالی خواهد شد و از من نیز زیاده خواهد بودن و این نظر در ششصد و هشتاد و سه بوده است
از هجرت **نقلست** که روزی والدهٔ حضرت کلال ماهی در روغن جوش کرده
و در هر سر هر یکی نهاده اند یک ماهی از روغن جوش مانده بوده اند آنرا نیز به نزد حضرت امیر
نهادند حضرت امیر تفکر کرده نخورده اند و با خود میگفته اند برادر ما یاوری کلان بوده اند
ولیکن ایشان بزیارت خانهٔ کعبه رفته اند و والدهٔ حضرت امیر فرموده اند که چرا تناول
نمیفرمایید حضرت امیر فرمودند که من چون بخورم که شما برادر مرا خبر نمیدهید فی الحال والدهٔ
ایشان چند ماهی از روغن جوش بمانده گفتند که اینک نصیبهٔ برادر شما است حضرت امیر
فرموده اند که نصیبهٔ برادرم را با من بدهید تا من به برادر خود بدهم والدهٔ ایشان فرمودند که
برادر شما بخانهٔ کعبه رفته اند شما چگونه میرسید امیر فرمودند شما بخشش برادرم را با من بدهید
تا من برادرم را بدهم چون والدهٔ حضرت امیر آن نصیبه را با امیر دادند و امیر گرفته برفتند اما
و در همان ساعت باز به پیش والدهٔ خود در آمده اند والدهٔ امیر فرمودند که ای فرزند چه
ماراباک دادید ایشان فرمودند که برادرم دادیم و در همان زمان تاریخ نوشته اند چون
وقتی که برادر ایشان به بخارا آمده اند ملاقات کرده حال پرسیده اند همان روز و همان
ساعت بوده است و این واقعه در ایام طفولیت بوده است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
میفرمایند **بیت** دولت همه از خدای بیرون آید کان در حق هر بنده نظر چون آید آنرا که
خدای دولتی خواهد داد ناگاه ز سنگ خاره بیرون آید **نقلست** که حضرت امیر
کلال را تا سال ایشان به پانزده رسیده بود که بکشتی گرفتن مشغول میبوده اند ولیکن

ولیکن در میان کار چنان در کار میبوده اند که جدی نمیبوده است و میگفته اند هرچه حاصل میشود
مراد در گمنامی حاصل میشود **بیت** هر کرا روی در نکونامی است / طمع عاشقی از و خامی است
رو تو بدنام باش در ره عشق / که نه سعادت همه ز بدنامی است و چون روزی حضرت امیر
کلال در میدان بکشتی گرفتن مشغول میبوده اند جماعتی که ایشان را صفای باطن نبوده است
بغیبت حضرت امیر مشغول شده اند که چرا باید که چنین شیخ زاده بزرگ در چنین کار بد مشغول
بوده باشند و با خود با چیزها را منکر کرده بوده اند تا بار ایشان در میان آرند که ناگاه همین مردمان را در همین
مجلس خواب بر ایشان غلبه میکند می بینند که عرصات قیامت آشکار شده است و این جماعت می
بینند که در لای معصیت افتاده اند و هر چند دست و پای میزنند هیچ نوع بیرون نمی توانند
بیرون آمدن که ناگاه حضرت امیر را می بینند که رسیدند و دستهای ایشان را گرفتند و از لای
بیرون آوردند و چنین میفرمودند که ما همچنین کار را از برای همچنین جایها میکنیم که درمانده را
بعنایت حق تعالی بیرون آریم و شما زینهار بدگمان مباشید و بچشم حقارت نظر نکنید **نظم** گر آفتاب ملکی
گر سایه الهی در هیچکس بچشم حقارت مکن نگاه که دل را بآب صبح صفا داده که گفته اند که آینه
دل است چهره شمع شود باده که خوابیده که چشم اهل دلی بر تو او فتد که افتاده باش در ره غربت حجاب
راه که چون ایشان از خواب سر بر داشته اند می بینند که حضرت امیر در مجلس بدوران کردن مشغول اند
چون امیر به نزدیک ایشان رسیدند گوشهای ایشان را گرفته گفته اند که ای برادران ما این آدمی
گیریها از برای آن در میکنیم که اگر کسی در لای معصیت در عرصات قیامت درمانده باشد بعنایت ذو الجلال
بیرون برآریم و شما نیز در حق درویشان بدگمان و بد اعتقاد مباشید و منکر شوید چیزی را که حقیقت
آن ندانید چون آن مردمان اینحال را مشاهده کرده اند همه توبه کرده از مریدان راه حق شده اند
نقلست که روزی امیر کلال قدس سره در حالت مجردی با جمعی اتفاق کرده بودند که تا جامهای
خود را بشویند و یاران در باغی از باغهای رامتین رفتند و چون جامها شسته شد خواستند که جامهای خشک
بیارند حضرت امیر فرمودند که ای یاران پیراهن خود را بر خاک دیوار پهن مکنید تا خاک نشکند و بر درختان نیز مپسندانید

تا شاخها خم نگردد بر زمین پهن مکنید که تا علف چهارپایان خراب نشود یاران همه عاجز گشتند و گفتند که
ای امیر پس شما چگونه خشک میسازید بعد از آن حضرت امیر فرمودند که من جامه خود را در پشت
خود پهن میسازم و بسوی آفتاب میدارم تا وقتی که خشک شود بعد از آن حضرت امیر فرمودند که
ای یاران من اگر پاره از دیوار افتد و یا شاخ درختان بشکند و یا علف چهارپایان خراب
شود خداوند این باغ را چه عذر میگوئید و زنهار عمل نامشروع هرچند که خرد باشد خوار مدارید که
آدمی بجهت خوار داشت گناه بدوزخ میرود از برای آنکه حضرت رسول علیه السلام چنین
فرموده اند که لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار و هم حضرت امیر فرموده اند که
راه خدای تعالی بر کسی نمیگشاید مادامی که او تقوی را شعار روزگار خود نمیگرداند و این حالات
ایشان را در زمانی دست داده بود که هنوز ایشان را حضرت خواجه محمد بابای سماسی بفرزندی قبول
نکرده بوده اند **لطائف** روزی حضرت امیر کلال در قریه رامتین کلان بکشتی
گرفتن مشغول می بوده اند و خواجه محمد بابا در سایه دیواری ایستاده بوده اند و مستغرق حال
گشته یکی از محرمان خواجه محمد بابا گفته است که ای مخدوم درین مردمانی که همه ببدعت مشغول اند شما
چرا متحیر گشته اید حضرت خواجه محمد بابا فرموده اند که ای یاران درین میدان مردیست و درین
دامگاه صیدیست که همه کاملان از صحبت وی بهره مند خواهند بودن ما منتظر این مردیم بسیار
مرغ بلندپروازیست و مقامات ایشان را بلند مشاهده کردیم خواجه محمد بابا در همین مقالات
بودند که ناگاه حضرت امیر را چشم بر خواجه افتاد و صید دل ایشان در کمند خواجه افتاده عنان
اختیار از دست امیر بشد و در همان روز ایشان را بفرزندی قبول کرده اند و بعد ازین
تاریخ هیچکس حضرت امیر را در معرکه و میدان و در بازار ندیده است تا وقتی که ایشان
در عالم حیات بوده است روزی یکی مردی از اصحاب خواجه محمد بابا پرسیده است در
مبداء حال از امیر علیه الرحمه از کرامات اولیا و ولایات ایشان حضرت امیر علیه الرحمه
فرموده اند که کرامات اولیا حق و راست است هم بعقل و هم بنقل و از مشایخ طبقات

طبقات بسیار منصوب رحمهم الله تعالی علیهم مشهورست و معروف و در وی هیچ شکی نیست
و هر که او دیده بصیرت بنور ایمان منورست و معتقد این طایفست و اورا درین معنی هیچ اشتباهی نمیباشد و درین معنی
قصه وزیر حضرت سلیمان پیغمبر صلوات الله علیه و سلامه گفته اند که وی گفت من تخت بلقیس را حاضر
کنم در پیش شما تا شما چشم بر هم زنید و حالانکه وی پیغمبر نبود و حدیث امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه
خود معروفست بر منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم خطبه میخواندند در میان خطبه گفتند که یا ساریه
الجبل بکوه بر آ و بر میان آواز امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و حالانکه اصحاب ایشان بعراق بودند
و این معنی جز کرامت نبوده و اگر کسی را اشکال بوده که این کرامت از معجزه نباشد چرا که تفضیل ولی بر نبی
میشود مقررست که هیچ ولی با نبی برابر نمیشود در مرتبه جواب این سوال گفتند مشایخ
رحمهم الله تعالی علیهم که هر کرامتی که در امتی پیدا میشود از اولیا آن دلیل معجزه پیغمبرست علیه السلام
و هر امتی که همچنین واقعست از برای آنکه ولی هرچه مییابد بتصدیق نبی مییابد و بمتابعت شریعت او
مییابد که اگر ایشان صادق القول نبودندی همان ایشان را بسبب متابعت ایشان نیز کرامت حاصل
نیامدی اما اینقدر باید دانست که بهیچ وجهی مرتبه اولیا بدرجه انبیا برابر نمیشود باتفاق علما اسلام
رحمهم الله علیهم اجمعین و حضرت ابو یزید بسطامی را رحمة الله علیه پرسیدند که از کرامات ایشان چنین
فرمودند که مثل انبیا و صحابه گفتند حضرت باری تبارک و تعالی مثال اولیا چون آن یکقطره که از مشک سر و دهن
می آید و با ولیا رسیده و آن نمی باشد که از مشک ظاهر گشته است اما آنچه در مشک است و خاصه انبیا است علیهم
الصلوة و السلام اکنون شاید که این کرامات از برای اجابت بدست بسبب ظاهر و یافتن آب بود در وقت تشنگی
یا راه دراز بریدن بوقت مانده گی و غیر اینها یا بد آنچه خلاف عادت خلق بود در کارها چنانکه منقول است
از حضرت امیر کلال علیه الرحمه که روزی ایشان را اتفاق افتاد که بنور بروند چون بر لب دریا رسیدند
و بهم از دریا گذشتند ساعتی توقف کردند حضرت امیر در تفکر بودند و بعد از زمانی سر برآوردند
و گفتند که ای یاران علی صوفی آمد و حالانکه علی یکی از خادمان با عقیده
ایشان بوده است و او را در آنجا گذاشته بودند و در خدمت یاران

در خدمت یاران همه تعجب کردند ازین معنی که او را در آنجا گذاشته بوده اند ناگاه می بینند که علی
صوفی بر روی آب چون باد میگذرد که قدم او تر نمیگردد چون بگذشت و به پیش حضرت امیر آمد
امیر او را عتاب کردند و گفتند که از منزل چه وقت بیرون آمدی علی صوفی گفتند ایمخدوم مرا
اشتیاق شما چنان غالب شده که مرا هیچ اختیاری در خود نبود و من چون چشم بگشادم خود را درین
مقام می بینم و مرا هوای جناب شما چنان مستغرق گردانیده که هیچ از خود خبر نمانده بود بعد
از آن حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که همچنان که آمدی باز رو و بر در خدمت باش که تا بیایم علی صوفی
باشارت حضرت امیر قدم بر روی آب نهاده چون باد روانه گردید و همان زمان بخدمت رسید
آری کسی را که مریدان او را این مرتبه دست دهد تا بدانکه کار و مرتبهٔ ایشان چه مقدار و چه مرتبه بوده
باشد نقلست که حضرت امیر علیه الرحمه بیت بخارا پیوسته نماز شام دوشنبه و آدینه را
در سوخاری میگذارده اند و نماز خفتن را در سماسی ادا میکرده اند که هیچکس را بر احوال ایشان
اطلاع نمی بوده است رباعی گر شهره شوی بخلق شر الناسی ور گوشه نشین شوی همه وسواسی
به زان نبود چه خضر و الیاسی که کس نشناسد ترا تو کس نشناسی نقلست که روزی جمعی
از اهل تصوف بعد از نقل حضرت امیر ازین عالم فانی بدیدن حضرت امیر آمده اند بعضی از مکه و بعضی
از مدینه منوره و بخارا رسیده اند و قریه سوخاری را طلب کرده اند و مردم بخارا فرموده اند شما
از کجا آمده اید و کرا طلب مینمایید ایشان گفته اند که ما بدیدار حضرت امیر کلال آمده ایم تا ایشان را
دریابیم مردم بخارا گفتند حضرت امیر ازین عالم فانی بدار باقی رحلت نموده اند و آن عزیزان
آه کشیده فرموده اند که بار خدایا این مدعا میسر نشد اولاد ایشان را دریابیم و چون بسوخاری آمده
و اولاد حضرت امیر را دریافته اند از ایشان پرسیده اند که شما حضرت امیر را چگونه میدانید که حضرت ایشان
هرگز بمدینه منوره و مکه معظمه نرفته اند و ایشان نیز همچنین فرموده اند که ما هم هرگز بدین جایگاه
نیامده بودیم و لیکن ما از مریدان حضرت امیریم و تمام مردم مکه و مدینه بیعت با حضرت امیر داده اند و مدت
سی و دو سال است که طواف خانه کعبه را در قدم مبارک ایشان طواف میکنیم و حج میگذاریم

اما درین وقت و درین سال ایشان نیامدند اشتیاق بآنحضرت غالب شد بیامدیم تا جمال مبارک
ایشان دریابیم آنهم میسر نشد بقبر حضرت امیر رفتند و خاک بر سر میکردند و خیرباد کردند **بیت**
خیرباد ای همنشینان این سرای آب و گل ه وز حقوق صحبت دیرینه میخواهم بحل ه **رباعی** ای دوستان
چو بر سر خاکم گذر کنید ه در خاک من بدیدهٔ عبرت نظر کنید ه ای عاقلان رباط جهان منزل فناست
زینحال غافلان جهانرا خبر کنید ه و از همه اولاد حضرت امیر اجازت گرفته روان شده اند
و آن عزیزان میگفته اند ایدریغ که کسی درین ولایت قدر و مرتبهٔ حضرت امیر را نمی دانسته اند
و مرتبهٔ ایشانرا درین ولایت ما میدانند و کمال ایشانرا مردمان مدینه و مکه میدانند که تا چه غایت
بیت قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری ه قدر گل بلبل بداند قدر قنبر را علی ه **رباعی** قدر گل
باده پرستان دانند ه نه تنگی لالان تنگدستان دانند ه ای بیخبر از بیخبری معذوری سریست
درین شیوه که مستان دانند **نقلست** که روزی حضرت امیر کلال در معرفت مستغرق گشته
بوده اند و قصهٔ مناسک حج با آل بیان میکرده اند چنانکه حضار مجلس متحیر مانده اند و بعضی
از منازل خبر میداده اند و آنچه علما را دران اتفاق و اختلافات هست همه را بیان میکرده اند یکی
دران میان بوده و از خاطر گذرانیده است که حضرت امیر کعبه را که دیده اند که بیان میکنند
باید که چنین تفصیل بیان میکنند وی آنرا دیده باشد هنوز ساعتی نگذشته بوده است که حضرت امیر برو
آمده اند و دست آن شخص را گرفته اند و گفته اند که ای نادان چشم خود را بگشا و ببالا نظر کن
تا ببینی چون آن مرد نظر کرده می بیند که خانهٔ کعبه بر سر مبارک حضرت امیر طواف میکند و چون آن مرد
اینحال را مشاهده کرد و در قدمهای ایشان افتاده توبه کرد بعد از آن حضرت امیر فرمودند که ای نادان
چون کسی را در خود چیزی نباشد در کمال او این است که هیچکس را چیزی نه پندارد تا وقتی که چشم دل گشاده
نکرده تو چیزی را که نمی بینی **رباعی** این دیده بپوش تا دلت دیده شود ه زان دیده جهان دیگر پدیده شود
گر روزن دل بذکر حق بگشاید ه در باغ فلک هر چه بود دیده شود ه و این قصه در مسجد آن مرشد الخلق
الی الحق متبع رسول الله فی القول والعمل اعنی خواجه ابوبکر حفص کبیر بخاری نور الله تعالی مرقده واقع

شده بوده ست که حضرت امیر با جمعی از اصحاب خود در آن مسجد نشسته بوده اند که چون آمرد توبه کرده
واز مقبولان راه حق شده **نقلست که** روزی حضرت امیر با جماعتی از اصحاب خود
ذوق آن شد که بمزار فائض الانوار حضرت بطواف روند چون پارهٔ راه رفتند معلوم شد که
در همان دشت شیر بیامده بوده ست و بر سر راه ایشان استاده و بهیچ وجه دور نمیشد اصحاب
بحضور رسیدند و چون امیر علیه الرحمه بدانجا رسیدند و آنحال را مشاهده کرده اند فی الحال بشیر رسیدند و گردن
شیر را گرفتند و از راه بیرون آوردند و بماندند و چون اصحاب بگذشتند می بینند که شیر سر خود را
فرود آورده است و بر زمین نهاده چنانکه کسی مر کسی را تعظیم میکند چون اصحاب مشاهده کرده اند
از حضرت امیر سوال کرده اند که المخدوم این چه حالست که دیدیم حضرت امیر فرموده اند که ای یاران
بدانید و آگاه باشید که هرکه از خدای تبارک و تعالی بترسد بظاهر و هم بباطن خدای عز و جل همه چیز را
از وی میترساند **بیت** تو هم گردن از حکم داور مپیچ که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ هر که چو بر
بفرمان داور بود خدایش نگهبان و یاور بود و نیز فرمودند که حضرت باری عز اسمه بر آدمی هیچ
چیز را مسلط نمیکرداند که بترسد بلکه آنهمه چیزها از آدمی میترسد بشرط آنکه او از خدای عز و جل بترسد
و دایم الاوقات از حضرت حق تعالی ترسان میباید بودن و آزار خود از همه چیز نگاه میباید داشتن
تا بسبب آن نجات و درجات حاصل گردد **بیت** بترس از خدا و میازار کس ره رستگاری
همین ست بس و هم حضرت امیر فرمودند که اگر شما را چنان واقع شود که در بستانی در آیید
و در آنجا درختان بیشمار باشد و بر هر درختی شاخهای بسیار و برگهای بیشمار باشد و در هر برگی
مرغی نشسته باواز بلند و فصیح بگوید که السلام علیک یا ولی الله زینهار می باید که در آن بعث
غره نشوی و ترس حق سبحانه و تعالی را در ظاهر و باطن جای دهی و ترسان باشی و میفرموده اند که بنده را
از قهر خدای عز و جل چنان ترسان باشد که دوزخ را از بهر من آفریده اند و گاهی برحمت خدای تعالی امیدوار
باشد که گناه تمام عالم در پیش نظر او هیچ ننماید و اصل در همه کارها خداترسی است **بیت** مرغ
ایمان را دو پر خوف و رجا ست مرغ بی پر را به پرانیدن خطا ست **نقلست که** روزی امیر علیه الرحمه در

در سماسی بوده اند بحضرت خواجه محمد بابا و جماعتی از مردمان همان قریه با یکدیگر نزاع کرده بوده اند و در آن
میان دندان یکی شکسته بوده است آن جماعت میخواسته اند که به پیش اهل حرمت بروند و دیت
دندان را از آن شخص بستانند یکی از آن میان گفته است که روا نیست که بی اجازت خواجه محمد بابا علیه الرحمه
از خود کاری بکنیم اول بایست عرضه داریم آنچه ایشان فرمایند عمل نماییم و چون آن جماعت به پیش خواجه علیه الرحمه
آمده اند و تقریر حال بکرده اند و حضرت خواجه فرموده اند که شما دندان را پیش ما بیارید و چون بیاوردند
و بدست خواجه علیه الرحمه تسلیم نموده اند حضرت خواجه دندان را دیده و با میر داده فرموده اند که ای فرزند
شما کاری بکنید که نزاع از میان ایشان دور شود حضرت امیر آن دندان را گرفته بر همان جایگاه خود
نهاده اند و از ارواح مشایخ استمداد طلبیده اند و دعا کرده اند فی الحال دندان آن شخص به برکت آن نیک
مرد و بدعای ایشان محکم گردیده است صاحب دندان متحیر مانده و از خصومت درگذشته و چون آن معنی را
مشاهده کرده اند توبه کرده از مردمان راه حق شده اند **رباعی** آنها که دل از الست مست آوردند
جان را ز عدم قریب بدست آوردند از دیده قدم نهاده اند بر سر جان تا یکدل دیوانه بدست
آوردند **نقلست که** روزی یکی از برادران امیر علیه الرحمه در قریهٔ اوره زون کلال
یکی عزیزی بجوار رحمت حق خرامیده بود و آن عزیز وصیت کرده بوده است که جنازهٔ مرا حضرت امیر
کلال گذارند و جماعتی از کبار مشایخ جمع شده بوده اند حضرت امیر و اشوی و مولانا شمس الدین
و مولانا تاج الدین خواسته اند که بحضرت امیر قاصدی روان سازند شیخ صفو غا و شونکی علیه الرحمه گفته اند که
شما را کسی فرستادن بدین جهت نیست که ایشان خود خواهند آمد از برای آنکه ایشان را قاصدی باطن است
بی قاصد نخواهند آمد و کسی از آن میان منکر گردیده بوده است که تا حضرت امیر را از اجازت روانه
سوال خواهیم کردن که ایشان را اجازت از شیخ در شمس نسبت ناگاه حضرت امیر پیدا شده اند
و چون خلق این حال را مشاهده کرده اند همه باستقبال حضرت امیر بیرون آمده اند و بکمال ایشان معتقد
شده اند بعد از آن که جنازهٔ آن عزیز را گذارده اند و بخاک دفن کرده اند آن جماعت بمسجد جمع
شده اند و جماعت بغایت انبوه شده بوده اند ناگاه آن دو عزیز سوال در میان آورده اند که

آورده اند که یا امیر ما گفتیم مرید دیگر را که شما را اجازت نیست وایشان گفتند که مر شما یان را اجازت
یعنی امیر داشوی و مولانا شمس الدین مر امیر داشوی را مقصود ایشان آنکه از اجازت
و اشارت امیر علیه الرحمه ایشان را وقوف شود که ناگاه حضرت امیر فرمودند که ای برادر امیر داشوی
خود سیدند ایشان دروغ نمیگویند و خدمت مولانا شمس الدین هم دانشمندند هم دروغ نخواهند گفتن
وایشان در آیینهٔ دل شما خود را مشاهده می بینند و واقع این است که شما هر دو را از هیچکس اجازت
نیست از بهر آنکه حضرت رسول علیه الصلوة والسلام چنین میفرمایند که القلب الی القلب فتشاهد یعنی
دل با دل مشاهده میکند و دیگر از حضرت رسول علیه السلام نیز هم منقول است قلب المومن مرآت المومن
یعنی دل مومن آیینهٔ مومن است و حضرت رسول علیه السلام چنین فرمودند که کل ینفق بما عنده یعنی
در کوزه همان چیز تراود که در وست و بعد از ان حضرت امیر کلال علیه الرحمه چون این عبارت درمیان آوردند
همه خلق بکمال حال ایشان معترف شدند و همه گفتند که ما همه از کمال ایشان بیخبر بودیم بعد ازان یکی
از بندهٔ عزیز گفتند که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری لا یعرفونهم غیری
خواندند بعد ازان حضرت امیر فرمودند که این عبارتها همچنین از حضرت امیر منقول نیست و در انبای این
عبارت بر زبان ایشان گذشته است که ~~این عبارتها همچنین~~ هیچکس را بر الفاظ حضرت نبی علیه الصلوة
والسلام چون محرم نساخته باشند او را بر اسرار نبی محرم نمیسازند چون این نفس درمیان آوردند
مولانا تاج الدین از حضرت امیر الرحمه این التماس کردند که میباید که این شکسته دست اعتقاد از خدمت
کاری قبول فرمایند دست استغفار میخواهم که در دامن دولت شما باشد حضرت امیر فرمودند که ما را این وظیفه
آن نیست که بخدمتکاری قبول کنیم باری شما را بفرزندی قبول میکنیم و درهمان ساعت در زمان فرمودند بنابر
آنکه حضرت حق جل جلاله و عم کبریائه دعلم و معرفت روزی میکرده اند همه مقاصد و مطالب میرسد صاحبی هر کرا علم
و عقل هدایت است هر کرا نیست نیست بنابرین ما علم باید تا عمل کیمیا بود از آنکه بیشتر عمل بی علم بی بود زیرا که اصل در همه
کارها عمل است و با عمل کسی مطلوب و مقصود نمیرسد هر کرا علم نیست در دست هر کار علم لشون خسران هیچ آری علم باید که آدمی را بحق
رساند زیرا که علم آنست که راهبری کند و نه راه برکند و علما چند فرق شدند مقصود همه علمها علم خداشناسی است
و چون علم خدای را عز وجل بیک اشناخت و در نکتت

الرحمن علم القرآن خبر تعلیم کرد و آموخته او علم باشد و عالم مستحق همه نظرها میکرد و بهمه مطالب
و مقاصد میرسد و میرساند بعنایت حضرت خداوند تبارک و تعالی چنانکه حضرت رسول علیه السلام
میفرمایند که الناس عالم و متعلم و سائر الناس کال صدق رسول الله **منقولست** که
روزی از مریدان امیر کلال علیه الرحمه بخدمت مولانا جلال الدین کیشی در ولایت کیش نشسته بوده اند
و سخن اهل تصوف و از کرامات و ولایات مشایخ میگفتند و مولانا جلال الدین میفرمودند که حالا درین زمانه همچنین
کسی که بر جادهٔ شریعت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد که او را ازین حالات میسر شده باشد کم است یکی از اصحاب
امیر علیه الرحمه فرموده است که ای مخدوم درین زمانه جوانمردانی هستند که در همه صفات آراسته اند و کمال
ایشان در مرتبهٔ باشد که در یک طرفة العین از شرق تا غرب عالم را سیر کنند حضرت مولانا فرمودند که
اینچنین مرد کجا باشد آن مرد اصحاب امیر فرموده است که ای مخدوم اینچنین کسی که گفته شد شیخ و سید ما اند که ایشان را
امیر کلال میخوانند مولانا گفته اند که توانی که مرا نزدیک صحبت ایشان ببری که تا من خاک قدم ایشان را
کحل دیدهٔ خود کرده ام آن مرد گفت که شما را حاجت رفتن نیست و اگر شما در توجه صادقید و متوجه باشید ایشان
شوید خود ایشان درهمین جا حاضر میکردند چون مولانا متوجه شدند در همان زمان امیر علیه الرحمه حاضر گردیدند در مجلس
آن مرد فی الحال برخاسته و در خدمتهای امیر شد و چون مولانا اینحال را مشاهده کردند گفتند که مخدوم
شما را چه چیز باعث شد بآمدن بدین ولایت حضرت امیر فرمودند که ما را طلب شما بدین دیار حضرت
پروردگار رسانید از برای آنکه هر که در طلب صادق و ثابت قدم باشد هر چه طلبد حق تعالی بوی رساند
بیت هر که او در عشق صادق آمده است ه بر سرش معشوق عاشق آمده است ه بعد از ان حضرت
مولانا فرمودند که میخواهم که این فقیر حقیر را به بندگی خود قبول فرمایند و دست من در دولت شما باشد
حضرت امیر فرمودند ما شما را بفرزندی قبول کردیم و ایشان را در همان ساعت بانواع نظرها مشرف گردانیدند
در انحال آن مرد اصحاب فرموده که ای مخدوم ما را مدت مدید و عهد بعید است که در خدمتکاری عمر بسر برده ایم چون
ایشان در یک ساعت با چنین نظرها مشرف گردیدند بعده حضرت امیر فرمودند ای عزیز شما کار خود را بکار
ایشان برابر مکنید که ایشان کارها کرده اند و رهها رفته اند و کار ایشان موقوف بیک اشارت مانده همچنانکه قطره

قطب هروی جابر بن عبدالله انصاری رحمة الله علیه فرموده است که رحمت حق نزول بر دل آنکه
آمد بس که سرّ وجود خویش را در بادیهٔ ریاضت باخته و در بوتهٔ علم گداخته و در تحصیل علوم دینیه
عمر خود را صرف کرده و پیروی شریعت مصطفوی را شعار رفته و از جوا به سری رسیده
چرا باید که این زمان بی بهره ماند تؤتی الملک من تشاء بیت تا در صدف شریعت
نشود جای مخزن اسرار طریقت نشود ٭ ولی بسیا اهل علمند که زبان ایشان عالم
نیست و ایشان استحقاق نظر اهل الله نیست چنانکه قطب العارفین مولانا جلال الدین
رومی فرموده است بیت آه ازان زشتان که خوب مینمایند از نقاب ٭ از برون شان فتنات
و زدرون شان کاهتات ٭ عالمان آنانند که خدای عزوجل را نیک می شناسند بصفات
سزاوار همچنانکه مینمایند همچنانکه باشند و چنانکه باشند نمایند چنانکه حضرت رسالت علیه
الصلوة والسلام میفرمایند که مرد آن است که بود او بهتر از نمود او باشد و این مشهور است که روزی
سلطان العارفین و برهان المحققین سلطان بایزید بسطامی بر سر راه رسیده بودند که مخنثی
خود را آراسته سلطان روی مبارک خود را از وی بگردانیده اند و آن مخنث از سلطان
اینحال مشاهده کرده گفته که ای بزرگوار دین و ای دانندهٔ راه یقین بیت ما همچو که هستیم
نماییم بخلق ٭ تو نیز چنانکه مینمایی هستی ٭ و نیز بعضی صلحای سالکان گفته است که عالم آنانند که
گفتار ایشان بهتر از رفتار ایشان باشد و عارف آنانند که کردار ایشان بهتر از گفتار ایشان باشد
و مراد از همه علمها علم خداشناسی است و عمل کردن بسبب آنچه میدانند بیت خندهٔ دیو است
دانش بی عمل ٭ بیخرهٔ شیطان بود مرد دغل ٭ گر عمل با علم تو همره نیست ٭ جبه و دستار دانشمند
نیست ٭ و هم از معارف حضرت امیر کلال است که میفرموده اند که عمل با علم و علم با عمل است مرد
عامل خود را برضای خدای تعالی مشرف میگرداند بیت طاعت از بهر خدا شکر حق است
با خدا را باش بی عقبی طلب ٭ و علامت خداشناسی اینست که از خدای بترسد بظاهر هم بباطن که
چون خدای را دانست از وی بترسد چون خدا ترس شد در بهشت در آید قوله تعالی ذلک لمن خشی ربه یعنی

یعنی این ثابت که شنیدی از آن ترسکاران است پس معلوم شد که هرگز این کار [illegible]
و هر که ترسکاری را پیشهٔ خود کردانید و همه مقاصد و مطالب میسر شد و دیدار حق را می خواهید
و اگر همه کتابهای روی زمین را بخوانند و همه محفوظ او باشد و چون بدان عمل نمیکند او را
بجز شرمندگی نباشد رباعی علمی است که نافع است در سینه بوده در سینه بود هر آنکه در سینه بود
صد خانه کتب بخوان سودت ندهد ه آن به که کتاب جانه در سینه بود ه و علم نافع آن است که
آدمی را از هرچه غیر حق است عز و جل باز دارد و از هوا و هوس باطل دور گرداند رباعی علمی که
هم ز لا و نعم برهاند ه و ز دردسر معلمت برهاند ه یک منع بتوجیه بکن نفس ترا ه تا از همه
لا تسلمت برهاند ه زنهار صحبت با کسی داری که صحبت ادب با او بود بیت صحبت
بدوست دار و گر نیست طاقت ه با آن کس بدار که با دوست صحبتش ه و چنین مذکور است
در وصایای حضرت سلطان العارفین و برهان المحققین و مرشد السالکین خواجه عبد الخالق
غجدوانی رحمة الله علیه که وصیت کرده اند و گفته اند از صوفیان جاهل دور باشید که ایشان
دشمنان دین اند و راه زنان مسلمانان و چون خواهید که در راه در آیید تا از قطاع
طریق در امان باشید چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرمایند که الرفیق
ثم الطریق و چنانکه آن عارف نیز فرموده است رباعی یکی بندی دهم ای عارف دین ه
یکی بند دل او بر خوش آیین ه دلا منشین به پهلوی حریصان ه که جان گیرد سیه از جان
سرگین نقل است که حضرت امیر فرموده اند که خوشا دولت و سعادت آن کسانی را که در ملازمت
و خدمت حضرت رسول علیه الصلوة والسلام بوده اند چون آن میسر نشد باری در صحبت تابعین
بودی که ایشان نیز شرف بزرگیست نزدیک حق سبحانه و تعالی و چون انجماعت هم در نقاب
کشیده شدند در میان خلق خلفا و مشائخ ظاهر شدند و مردمان بیکدیگر مخالف شدند و دعوی [illegible] پیدا کردند
و خویشتن را از [illegible] می نامند اما خاصان حق سبحانه و تعالی آنانند که متابعت رسول
علیه الصلوة والسلام بکنند و بر مذهب اهل سنت و جماعت زندگانی نمایند و یکقدم از شریعت

بیرون ننهند و تنها خود را بر خدمت حق وقف کنند و دلها را از پردهٔ غفلت نگاه دارند و دائم الاوقات
بتلاوت کلام الله عمر گذرانند و چنانکه اسمای اهل تصوف کیان بودند و اهل تصوف کیست و چنانکه در تعریف
شیخ الطریقه و کاشف اسرار الحقیقه خواجه ابوبکر اسحاق کلابادی قدس الله روحه العزیز مذکورست که نزد ارباب
یقین مشهورست اگر بالقاب هر یک مشغول میگردیم انکتاب مطول میگردد و اسبوده تحمل آن ندارد اما چند کسیکه
بمعرفت آن مخاصیم در آخر انکتاب بتحقیق همت بهمت ارباب گرده شود ان شاء الله تعالی از برای آنکه
دور باخر رسیدست و مردم از ادراک دنیای دنی رغبت ایشان زیاده شده است و اندکی در میان خلق مانده
و هم مینمایند و هم نمی رسند و دوری از حق بواسطه مشغولست و محبت دنیاست چنانکه آن سالک فرموده است
رباعی تا خانه دل خالی ز اغیار نبینی ها خلوتگه جانان در حرم یار نبینی ها باز آخر تو طالب منتظر اندیها تا جمع نگردد
تو دیدار نه بینی ها و تا وقتیکه روی دل از دنیا و اهل او بکلی نگرداند مقصود حقیقی روی نمینماید بیت از یار هر سرا
دیدار می نماید ها هر حقیر دل را رخسار می نماید ها دائم الاوقات حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که بیت تا در زنی بهم جو
داری آتش ها هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش ها و اکثر اوقات مر اصحاب را میفرمودند که اگر پشت شما دو تا
خمیده شود همچون کمان و تن شما چون زه کمان باریک شود و جلال و عزت آفریده کار هرگز بمقصود
نرسید و اصل در همه کارها پیروی دوست ها خلاف پیمبر کسی ره گزید ها که هرگز بمنزل نخواهد رسید ها و نیاید یک
قطرها نیز سقوی اینجنست اگر بعضی سفرانی گفته اند که مقصود از دین پاک داشتن جامه است و
بعضی گفتند که خلق نیکو داشتن است که آدمی را هیچ چیزی بهتر از خلق نیکو نیست
بیت چو عیسی باش خندان و شگفته ها که خر باشد ترش روی گرفته ها که
خلق نیکو آدمی را خاصه کسی را که قدم در راه حق نهاده است آدمی بمقصود و بمراد خود که
می رسد باین سبب می رسد از برای آنکه حضرت نبی را علیه الصلوة
والسلام صفات بسیار بوده است و همه نیکو اما خداوند عالم جل ذکره و لا اله
غیره هیچ صفت ایشان را

صفت ایشانرا عظیم و خلق ایشانرا عظیم گفت پس معلوم میشود که خلق نیکو از همه
نیکوتر است نقل است که روزی جماعتی از مردمان ترکستان بشهر بخارا آمده بوده اند و از
مقامات حضرت امیر کلال علیه الرحمه با مردمان بخارا میگفته اند مردمان بخارا از ایشان
پرسیده اند که شما امیر کلال را چه میدانید که ایشان هرگز ازین مقام بولایت شما نزول
نکرده اند آن جماعت گفتند که حضرت امیر کلال علیه الرحمه در ولایت ما چنان مشهوراند که
آنرا نهایت نیست و ما همه مریدان ایشانیم و بیعت با ایشان داریم باین سبب که
هر جا گاهی که مارا مهمی پیش آید بهمت ایشان خدای تعالی کفایت میکرده اند و اینچنین
بسیار واقع است و ما از ایشان سوال کردیم که اسم مبارک شما چیست ایشان چنین
فرمودند که مارا امیر کلال مینامند و ما همه دست در دامن ایشان زدیم و مریدان ایشان شده ایم
و دست بیعت با ایشان داریم و چندان چندان از اوصاف امیر نقل کردند که حاضر مجلس
متحیر ماندند و هم از حضرت امیر علیه الرحمه منقول است که در معارف میفرموده اند که حق
سبحانه و تعالی را بندگانی میباشند که از شرق تا غرب عالم را در یک طرفة العین سیر
میکنند چنانکه هیچ آفریده را بر احوال ایشان اطلاع نمیباشد ترکستان خود چه
مقدار راه است نقل است که روزی حضرت امیر کلال علیه الرحمه بعد از گذاردن نماز جمعه از شهر
بخارا متوجه خانه خود شده چون بکلاباد رسیده بودند می بینند که در سبزه زاری که در میان
فتح آباد و کلاباد است جماعتی نشسته اند و صحبت مشروعی میدارند و در میان ایشان
از مقامات درویشان سخنی میرفته است از ولایات و کرامات اولیاء الله نقل
کرده اند و درین جماعت امیر تیمور بوده اند و حضرت امیر کلال علیه الرحمه با جماعت خود
میگذشته اند چون چشم امیر تیمور باین جماعت افتاده است پرسیده گفته که این جماعت
چه درویشانند یکی از آن میان گفته است که ایشانرا حضرت امیر کلال میگویند و چون
امیر تیمور دانستند فی الحال جوانی با دو صد نفر دیگر امیر علیه الرحمه آمده اند و نیاز پیش

آورده‌اند چنین فرموده‌اند که ای بزرگوار دین وای رهنمای اهل یقین توقع از کرم شما چنین
در خاطر دارم که مرا کاری بفرمایید که تا سبب تسکین خاطر درویشان باشد بعد از آن
حضرت امیر علیه الرحمة فرموده‌اند که سخنان درویشان مخفی میباشد و ما را وظیفه
آن نیست که از خود سخنی گوییم از روحانیت عزیزان اشارت نمیشود چیزی نمیگوییم چونکه
جد ما هرگز از خود چیزی نگفته‌اند اما شما منتظر باشید که در پیش کار شما روشنائی عظیم
می‌بینیم و چیزی با شما خواهد رسید و چون حضرت امیر کلال علیه الرحمه بخانه خود رسیدند
و در زاویهٔ خلوت در آمدند و بعد از آن بیرون آمدند و نماز خفتن بود که از روحانیت
مشایخ قدس الله تعالی ارواحهم چیزی بایشان رسید و یکی از محرمان خود که شیخ منصور
نام داشت و او از قرامان میبود طلب کردند و گفتند که زود برود امیر تیمور را بگوی که
هیچ توقف نکند اگر نشسته باشد برخیزد و اگر ایستاده باشد ننشیند که ارواح طیبه
مشایخ رحمه الله تعالی علیهم اجمعین همچنین اشارت فرمودند که تمام مملکت را سرتاسر
با شما و فرزندان شما دادند و چون خارزم در تصرف شما شود متوجه سمرقند شوید و چون
شیخ منصور با میر تیمور رسیدند می‌بینند که امیر تیمور ایستاده‌اند و منتظر سوال بوده‌اند
و چون شیخ منصور آن خبر را تمام و بکمال تقریر کردند امیر تیمور بی توقف روانه شدند
و چون پارهٔ راه برفتند و جماعتی بیامدند و گرداگرد خیمهٔ امیر تیمور را بگرفتند و هرچند
طلب کردند نیافتند و هیچکس هم نشان نداد همان بود که حضرت خداوند تبارک
و تعالی مملکت را بایشان داد و از خوارزم مظفر و منصور بازگشتند و بسمرقند باز آمدند و وسیع
شدند دیگر همان بود که کار ایشان روز بروز ساعت بساعت زیاده میشد و کار او بالا
میگرفت منقول است که حضرت امیر تیمور بسمرقند ساکن شدند قاصدی ببخارا بنزدیک
امیر بزرگ فرستادند که اگر حضرت علیه الرحمه لطف فرمایند و بدینجانب بیایند که همه
ولایت بمقدم شریف ایشان مشرف شود و اگر عنایت فرمایند که آنجا رویم جماعتی

در تشویش میشوند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها جماعتی باین سبب منتظرند و دیگر
ایشان چاکرند هر نوعی که میفرمایند همچنان میکنیم و چون این قاصد خبر بنزدیک حضرت
امیر کلال علیه الرحمه رسانیدند حضرت امیر عذر در میان آوردند و چنین فرمودند که ما در اینجا
بدعا مشغولیم و ما را وظیفه آن نیست که بجائی رویم و یکی از فرزندان خود را که امیر عمر نام بود
ایشانرا بطریق عذر خواهی روانه ساختند بنزدیک امیر تیمور و فرمودند که ای فرزند اگر میخواهی که
شما را در راه خدا تعالی جایی باشد زنهار تقوی و عدل را شعار روزگار خود گردانید و دیگر آنکه
اگر امیر تیمور اگر شما را نذر و نیاز بسیار خواهد گفت قبول نکنید و اگر قبول کنید بنزدیک ما
نیائید از هر نوعی که باشد در قبول کردن مخالفت جد خود نکنید و دیگر آنکه درویشان دائم
الاوقات بدعاء مؤمنان مشغول میشوند و اگر بدنیا میل میکنند دعای ایشان در حجاب
میماند چون امیر عمر را این وصیتها کردند بعد از آن روانه ساختند و چون بنزدیک
امیر رسیدند چند روز امیر تیمور ایشان را توقف فرمودند بعد از آن که امیر عمر اجازت
طلبیدند امیر تیمور بطریق نیازمندی فرمودند که تمام ولایت بخارا نیازمند شما باشد
امیر عمر فرمودند که اجازت نیست بعد از آن امیر تیمور فرمودند که همان شهر بخارا را قبول
فرمائید امیر عمر فرمودند که دیرا هم اجازت نیست بعد از آن امیر تیمور فرمودند که باری همان
قریه که شما در آنجا ساکنید قبول بکنید هم نکردند بعد از آن امیر تیمور فرمودند پس ما چه چیز
بفرستیم که مناسب ایشان باشد و ما را در آن حضرت قربی باشد چون امیر تیمور این
سخن در میان آوردند امیر عمر فرمودند که والد بزرگوار اینچنین فرموده اند که شما
اگر میخواهید که ایشان را در دل اهل الله جایی باشد ایشان تقوی و عدل را شعار
خود گردانند که سبب قرب بحق سبحانه و تعالی همین است و این معنی را قبول همه کسها
کرده اند **بیت** نظر آنها که نکردند برین مشت خاک ٭ الحق انصاف توان داد که صاحب
نظرند ٭ مازاغ البصر و ما طغی مقوی همین معنی است و در حدیث حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم آمده ست که فقراء امت محمد پیشتر از اغنیا به نیم روز آنجهانی در بهشت
میدرآیند که نیم روز آنجهان بمقدار بیست و پنج هزار سال اینجهان میباشد باعتبار
روزهای دنیا پس درویش میباید که درین معنی تأمل فرماید و با دنیا و اهل آن مغرور نشود که
سبب بعدیت **نقلست** که روزی امیر تیمور با شیخ شمس الدین کلال کیشی علیه الرحمه
یکشب بدیدن حضرت امیر کلال علیه الرحمه آمدند و در راه یکی مردی گوسفندی گرفته
او هم بدیدن حضرت امیر علیه الرحمه میآمد و چون نزدیک آن دیهه رسیدند هیچکس را
نمییافتند که ایشانرا بمنزل امیر برد ناگاه حضرت امیر کلال آمدند و ایشانرا گرفته
بخانه خود آوردند و چون دانستند که حضرت امیر ایشان بوده اند و در قدمهای
ایشان افتاده اند و فرموده اند که ای مخدوم ما را معذور فرمایید که ما ندانستیم حضرت
امیر فرمودند که ای برادر کسیکه متوجه درویشی میشود او راه را غلط نمیکند پس آن مرد
گوسفند را در پیش حضرت امیر بکشید گوسفند از دست آن مرد برمید و روان شد
آنمرد نیز دوان شد حضرت امیر فرمودند که ای برادر شما خویشتن را تشویش مدهید که
او خود میآید هنوز شیخ شمس الدین و امیر تیمور و این مرد نشسته بودند که گوسفند در
تنشوی جماعت خانه در آمد و سر بر زمین نهاد و بعد از آن امیر فرمودند که گوسفند را
بکشند و از برای ایشان دعوت سازند بعد از آن حضرت امیر کلال علیه الرحمه فرمودند که
ای شیخ شهاب الدین هر که کار حق سبحانه و تعالی را بجا آرند که کسی نداند حق سبحانه
وتعالی همهٔ کارهای او را چنان کفایت میکرداند که هیچ دستی درمیان نمیباشد
و هیچکس نداند چون شیخ شمس الدین و امیر تیمور اینحال را مشاهده کردند و بکمال ایشان
معترف شدند و دست در دامن امیر زدند و امیر ایشانرا بفرزندی قبول کردند و همان
زمان ایشانرا ارشاد و اجازت بفرمودند و امیر تیمور را بشیخ شمس الدین سپارش
کردند و بهمان نگاهداشت نفس امیر بمرتبهٔ رسید که او را نهایت نیست **نقلست** که یک

روزی حضرت امیر علیه الرحمه بمسجد جامع بخارا میرفتند باصحاب خود شخصی بزرعگاه
خود بغلام خود کاری میکرد آن غلام از خواجه پرسیده است که اینها چه کسانند که می آیند
خواجه گفته است که اینها ندر خوارانند چون آن شخص با غلام خود این گفته است حضرت
امیر علیه الرحمه فرمودند که ای یاران حضرت خواجه ما خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمة الله علیه
چنین فرموده اند که هر کسیکه بدرویشان بچشم حقارت نظر کند تا کلین نشود از دنیا
بیرون نرود و یاران همه متحیر ماندند چه بود که بر زبان مبارک حضرت امیر گذشت اما
مریدان ایشان ازین واقعه واقف نبودند و چون از مسجد جامع باز گشتند و بدانجا
رسیدند و آن شخص را دیدند که آتش در درون او افتاده بود و هیچ آرامی و قراری
نداشت و در آنحال چشم او بحضرت امیر افتاد دانسته که این تیر را از کمان ایشان
خورده است و فرمود که مرا بنزدیک امیر برند که مرید گفته ام چون بنزدیک امیر آوردند
حضرت امیر فرمودند که این عزیز تیر از کمان خورده است علاج پذیر نیست او را
از آنجا بخانه باز گردانید هنوز بخانه نرسیده بود که ازین عالم نقل کرد بیت زنهار
ازین قوم هراسان میباش که صد سر ببرند که در میان دست نبود لا آری هر چه
اهل الله را دست میدهد بواسطه آن است که دست از دنیا کوتاه کرده اند و روی
از و گردانیده اند نقلست که روزی خواجه بهاء الدین علیه الرحمه در پیش
پادشاه قضان سلطان بجلادی مشغول میبودند یکی مریدی را بتهمت گناهی گرفته
و به پیش پادشاه آورده اند که قضان سلطان بکشتن او حکم کرده اند و او را
نشانیده تیغ برکشیده اند و صلوات فرستاده اند و شمشیر بر گردن آن زده اند
شمشیر کار نکرده است بار دوم هم تیغ زدند کار نکرده است بار سیوم خواجه در قهر گشتند
بغیرت تمام شمشیر زده اند هم نبریده است ولیکن خواجه بهاء الدین واقف شده اند
بهر گاه که شمشیری بر آورده اند لبان او جنبیده است بعد از آن خواجه فرموده اند که

فرمودند که بعزت آنخدای که جان همهٔ مخلوقات در قبضهٔ قدرت اوست بیا بگوی توجه میخواهم شمشیر در تو کار نمیکند آن مرد گفت که من هیچ خبر نمی خوانم لیکن دست در دامن شیخی زده ام و شیخ خود را شفیع میارم بعد ازان خواجه بهاوالدین گفتند که شیخ تو کیست آن مرد گفت شیخ من حضرت امیر کلال اند علیه الرحمه و خواجه بهاوالدین نیز شنوده بوده اند حضرت امیر کلال را خواجه چون اینحال را مشاهده کردند شمشیر از دست بیند ختند و روی توجه بحضرت امیر آورده اند و گفتند چرا باید که در خدمت اینچنین مردی نباشم که بدین کار ناشایسته مشغول باشم کسی که مرید را در زیر شمشیر نگاه میدارد از کرم و عنایت خداوند هیچ عجیب نباشد که از عقوبت آخرت نیز نگاهدارد

بیت مردان خدا خدا نباشد ۵ لیکن ز خدا جدا نباشد ۵ و یقین بدانند که هیچ کاری بی امر خدا تعالیٰ کفایت نمیشود چنانچه تا رمولی بی فرمان او کنده نمیشود و سبب آمدن خواجه بهاوالدین این بود که بحضرت امیر علیه الرحمه آمدند و دست در دامن دولت امیر زدند و از مردان راه خدا تعالیٰ شدند نقل است که روزی حضرت بهاوالدین که یکی از اصحاب امیر بوده اند بدیدن حضرت امیر کلال آمدند و حضرت امیر در قریه خواجه مبارک بوده اند و حضرت امیر در خمدان آتش کردن مشغول بوده اند چون خواجه بهاوالدین رسیدند حضرت امیر کلال فرمودند ای فرزند بهاوالدین نیک آمدی و در محل رسیدی و چوبی دست خواجه بهاوالدین دادند و با آتش کردن مشغول ساختند چون هوا گرم بوده است و خواجه را یک ابو ستینی پوشیده بوده در وی جانوران بسیار جمع شده بوده اند و چون تف آتش بایشان رسید جمله جانوران در حرکت آمدند و خواجه را در اضطراب میداشتند و خواجه بیطاقت شده اند و آن پوستین را از خود بیرون کرده اند و در آتش انداختند چون خواجه آن عمل را کرده اند حضرت امیر آگاه شده اند و از اینحال بیرون آمده اند و عتاب کرده اند و خواجه فرموده اند بد کرده ام و شما عفو فرمایید امید

امیر فرمودند که با آتش درای و پوستین بیرون آر خواجه بهاء الدین گفتند ای مخدوم اگر
پوستین از سنگ و آهن بودی بگداختی بعد ازان حضرت امیر فرموده اند که ای بهاء الدین
ندانستید که چیزیکه بر ظاهر درویش سالها بوده باشد و در آتش شوق حق سوخته باشد
این آتش را چه زهرهٔ آن باشد که وی را بسوزد از برای آنکه مصراع کس سوخته را دوباره
بریان نکند اى بهاء الدین اگر بخود خود با آتش در آمدی هر آیینه با فتی رسیدی و چون
حضرت امیر علیه الرحمه مرده را گفتند که زنده شو آن مرده فی الحال بفرمان خدای تعالی
زنده شد و برخواست و سلام کرد بیت چو مرز کارش فریدون بود ازان
بر هنر با هنر چون بود آری هر کاری که با شارت باشد نیز کرده میشود کار آنست که اگر پیر گوید
بکنی بکند و اگر پیر گوید مکن نکند تا کار را مردانه شود و او را دران کار هیچ رنجش خاطر نباشد
نه در دنیا و نه در آخرت **نقلست** حضرت امیر علیه الرحمه هر روز بودی صحبت با آدمیان
داشتندی و هر شام درون در آمدندی بمردان غیب صحبت داشتندی و ازین
حال هیچکس را اطلاع نبوده است و قریکی از اصحاب با ذوق آن شده بود که چون شب خلوت
میشود بخدمت ایشان بودمی تا باشد که حضرت امیر کاری بفرمایند تا سبب نجات آخرت
من شود اکنون یک شب در آمد بصحبت ایشان او می بیند که جماعهٔ انبوه در خانه نشسته اند
چنانکه هیچ جای در آمدن نیست ساعتی سر فرو کرد و نشست می بیند که هیچکس نیست و حضرت
ایشان نیز تنها نشسته اند بعد ازان حضرت امیر فرمودند که اکنون درای و مر ترا مژده
باد که آنچه مقصود تو بود با و رسیدی و لیکن زنهار این سخن با کسی در میان نیاری آن عزیز
میگوید که از حضرت امیر پرسیدم که ای مخدوم اینها کیانند که هیچ وقت اینها را من ندیده
بودم حضرت امیر فرمودند که اینها مردان غیب بودند از وقتیکه خواجه کلان خواجه عبد
الخالق غجدوانی در حیات بودند ایشان در ملازمت و خدمت ایشان بودند و چون خواجه
از دار فنا رحلت نمودند بمراتب ملازمت مینمایند آنکسی را که در ظاهر و باطن در خدمت حق

حق تعالی باشند و در متابعت شریعت مصطفوی میباشند و برخصت عمل نکنند که ایشان
از اصحاب رخصت دورند و ذکر برخصت عمل کردن کار ایشان نیست و باید که شما نیز بدین
نوع خدمت و متابعت کنید که شما را از صحبت ایشان بهره مند خواهید بودن نقل است که
روزی خواجه بهاء الدین را در خاطر همچنین گذشته است که مدت مدیدیست که بر ملازمت
حضرت امیر کاری میکنم و از ما هم بسیار کار در وجود آمده است و در حال بخاطر خواجه این
عتاب در گذشته حضرت امیر خواجه بهاء الدین را فرموده اند که ای نور دیده بهاء الدین
زود برخیز و بشهر بخارا روانه شو که آنجا سعی پیش آمد و چون حضرت امیر روانه گردیدند
خواجه بهاء الدین را فرمودند که ما را نیز بشهر میباید رفتن و چون خواجه پیش روان شده اند
و نزدیک نفس پاور رسیده چون می بینند که تمام ارواح طیبه مشایخ رحمهم الله علیهم اجمعین
سوار شده می آیند و چون خواجه بهاء الدین جمع را بدیدن از اسب زود فرود آمدند
و این جمع را تعظیم کردند خواجه ایشان را پرسیدند که ای عزیزان شما بدین نوع بکجا میروید
ایشان گفته اند که ما باستقبال حضرت امیر کلال علیه الرحمه میرویم که ایشان می آیند ناگاه
درهمین زمان حضرت امیر رسیدند و تمام ارواح فرود آمدند و حضرت امیر همان نوع
سواره بوده اند و زمانی با ارواح صحبت داشتند و همان زمان مراجعت نمودند بعد از مراجعت
خواجه بهاء الدین علیه الرحمه فرمودند که ای مخدوم سبب آمدن شما بدینجا چه بوده است که
من ندانسته ام امیر فرمودند که ای فرزند بهاء الدین ما از برای آن آمده ایم که تا شما دیگر بار
برخود نظر نکنید و هنوز شما را کار بسیار میباید کردن که ارواح طیبه مشایخ بتعظیم شما بیرون
آیند و شما را بتعظیم ایشان تعظیم کردن که تعظیم ارواح بر همه واجب است بیت این دیده
بپوش تا دلت دیده شود ه زان دیده جهان دیگرت دیده شود ه اگر افروخت
بدانست در بالای فاضل مانند در پیش ایشان گذارید که تا نصیبه خود را با آن کارد
نخورید که ایشان از ما همچنین خواسته اند و چون این فاضلان را قسمت کرده شد

شد همه اکابر متحیر ماندند و بکمال حضرت امیر معترف شدند و خاوند شاه کارد را بر گرفت
و میخواست که بر قاضی زند و قاضی را پاره سازد چنان کارد بر دست ایشان
رسید که آنرا نهایت نبود و خون بهیچوجه ساکن نمیشد ناگاه حضرت امیر علیه الرحمه در آمدند
و گفتند ای کول بد رکس درویشان را امتحان نکنند و بهمان نقص امیر لقب کول بر ایشان
قرار گرفت بعد از آن امیر فرمودند که ای عزیزان شما اینمعنی را از من ندانید که این
قاضیان را امیر حمزه گرفته است و نزدیک شما آورده تا شما در بارهٔ او نظر فرمائید چراکه
اکابر طریقت را سنت این بوده است هرچه هنرست از غیر میدیده اند و خود را در
میان نمی آورده اند و هرچه عیبست از خود می بینند بیت عیبست عظیم برگزیدن
خود را ٥ و ز جملهٔ خلق برگرفتن خود را ٥ از مردمک دیده بباید آموخت ٥ دیدن همه
کس و ندیدن خود را ٥ و درین زمان قضیه بر عکس است و مردان کسی را میگویند که
بینای عیب خودی باشد و حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که ای عزیزان بدانید که بعد از ما
ظهور این خانواده او خواهد بودن و در همان مجلس نظر کلی در حق ایشان فرمودند رباعی
دولت همه از خدای بیچون آید ٥ تا در حق هر بنده نظر چون آید ٥ آنرا که خدای دولتی خواهد
داد ٥ ناگاه ز سنگ خاره بیرون آید ٥ نقلست که روزی حضرت امیر کلال علیه الرحمه
با جماعتی از مریدان خود در خانه نشسته بودند که یکی جوان خوبروی از در درآمد و سلام نکرد
و بنشست و هیچ سخن هم از وی صادر نشد و حضرت امیر هم چیزی نگفتند بیت تو با همه
آشکار چشم همه کور ٥ تو با همه در حدیث گوش همه کر ٥ تا که بعد از زمانی حضرت امیر علیه الرحمه
سر بر آوردند و گفتند تمام شد آنجوان مرد فرمود که یک کدا که مانده باشد آن نیز پوشیده
شده باشد بعد از زمانی توقف کرد و بیرون آمد چون از در جماعت خانه بیرون شد صوفی
بحال او را گفتند ای جوانمردا ما از شما عجب کاری دیدیم که چون بنزدیک حضرت امیر در آمدید
چرا سلام نکردید و سخن نگفتید بجز آنکه یک کدا که مانده بود آنهم تمام شد و بعد از بیرون

بیرون آمدن اجازت هم نطلبیدید این از شما لایق نبود و میباید که ما بدانیم که شما از کجا شدید
و بکجا آمده اید آن جوان مرد گفت که از ولایت رومم و دیروز حضرت امیر مرا فرموده بودند که
چون مسجد تمام شود فردا مارا خبر کنید چند روز بود که حضرت امیر بعمارت مسجد مشغول بودند بعد
ازان بعضی مردمان گفتند که چون است که حضرت امیر علیه الرحمه بولایت روم نیامده اند
ازان سبب خبر کردیم باز آنجوان گفت که ما هم از مریدان حضرت ایشانیم و بیعت با ایشان
داریم و هر روز آدینه در قفای ایشان نماز میگذاریم بعد ازان گفتند که پس در جماعت خانه
در آمدید چرا اسلام نکردید و چون باز گشتید اجازت نطلبیدید آن مرد گفت ما سلام بدل کردیم
و امیر هم بدل جواب گفتند و ما هرچه گفتیم بدل گفتیم و بدل شنودیم و مایان را احتیاج بزبان نبود
باز آنمرد گفت که مارا دران ولایت هر مهمی که پیش می آید همان زمان حضرت امیر میآیند
و مهم مایان را کفایت میکنند و ایشان در ولایت مشهور اند که در ولایت شما نیستند
و قدر مرتبهٔ شما از مردمان آنجا بهتر میدانند از شمایان بیت ولی و والی ملک ولایت
میر کلال بیقین ز دائرهٔ اولیاست میر کلال ولی است مرشد کامل و قطب این عالم
مقرر از ازل پادشاست میر کلال مظهر است منور بباطن و ظاهر بیقین که مظهر لطف
خداست میر کلال **نقلست** که روزی یکمردی پیش امیر علیه الرحمه آمده است و درخواست
کرده که ای مخدوم میخواهم که قدم مبارک شما بکلبهٔ این فقیر حقیر برسد که ببرکت قدم شریف
شما زمین و منور گردد بیت هرجا قدوم اهل سعادت درون شود وز اندرون خانه
کدورت برون شود و من باجازت جناب شما میخواهم که طعام مهیا گردانم حضرت امیر
فرمودند که برو و چون وقت شود آنزمان بو بینیم آن عزیز رفت و سه شبانه روز طعام
بسیار و گوشت بسیار راست ساخته است بعد ازان آمده است تا که امیر را و جملهٔ
اصحاب انجانه خود بیاورد و حضرت امیر فرمودند که مگر طعام راست شده است آن
عزیز فرموده است که آری ای مخدوم همه چیزها مهیا گشته و موقوف قدوم مبارک شما شده ایم

حضرت

حضرت امیر فرمودند که اولاً بروید این درویش ما را اینک بیار زید اشارت بمولانا عارف کردند بعد از آن بیایید تا ما او ببینیم آن مرد گفته است ای مخدوم چندان طعام پخته ام که همچنین صد و بیست کس نتوانند که عشر از عشیر آن طعام بخورند حضرت امیر فرمودند که باری روید و او را اینک شاد سازید آن مرد خدمت مولانا عارف را گرفته برده است و مولانا عارف فرموده اند که مرا دران خانه درارید که آنجا طعام بسیار باشد و من او را ببینم که چه مقدار است آن مرد مولانا را در آورده است می بینند که گوشت بسیار و از هر نوع طعام مهیا کرده و مولانا فرمودند که ما را اجازت بدهید تا این طعام بخورم آن عزیز فرموده است که چه احتیاج اجازت است آنمقدار که شما را میباید بخورید خدمت مولانا بخوردن مشغول شده اند چنانکه در یک زمان تمام گوشت ها خورده شده است و بنزدیک طعامهای دیگر رفته اند آنهم خورده شد تا ما دامی که از هیچ نوع طعام نمانده است آن عزیز صاحب طعام متحیر شده نظر بشکم مولانا میکرد که هیچ نوع از آنکه بود فربه تر شده بود و مولانا فرمودند که دیگر طعام از برای ما چرا نمی آرید آن مرد فرموده است که من هر چه فرموده بودم همه این بود که شما خورده اید و دیگر چیزی نمانده است پس مولانا برخواستند و آن مرد هم بنزدیک حضرت امیر آمدند و آن مرد در پایگاه جماعت خانه امیر بایستاد و از شرمندگی بالا نمیکرد حضرت امیر علیه الرحمه فرموده اند که ای عزیز اکنون تو شادمان میباش که حضرت حق سبحانه و تعالی آن طعامهای شما را همه نور گردانیده است و مقبول درگاه گشته

بیت
ز خود بینی حذر کن گر تو بینی ۵ و را بینی اگر خود را نه بینی ۵ بیکسو نه نشست
کن دعوی هستی بدان از حق پرستی خود پرستی ۵ چو مردان باش اگر مرد خدایی
رها کن زرق و سالوس ریایی ۵

حضرت امیر کلال علیه الرحمه امیر حمزه را فرموده اند که بروید اول بصید مرغان مشغول گردید و بعد از آن بصید دلهای عزیزان تا که روزی امیر حمزه دام نهاده بوده اند و دانه پهن کرده اند هیچ مرغ بدام ایشان نمی آمده است

نمی‌آمده است بعد از آن بنزدیک حضرت امیر بزرگ رفته اند و گفته اند که ای مخدوم دانه
برکرده ایم و دام نهاده ایم هیچ مرغ بدام نمی‌در آید و نمیدانیم که سبب چیست حضرت امیر فرمودند
سبب آنکه شما در کارزه غافل می‌نشینید و دام را بی یاد حق سبحانه و تعالی مینمائید میباید که شما
از دی بهیچ وجه غافل نباشید و بی یاد حق سبحانه و تعالی دم نزنید و خود را بتمام و کمال بیاد حق
سبحانه و تعالی در دهید تا که آنچه شما را در خاطر باشد در دام شما در دهند **بیت** لاهوری
تسلیم رضا باش که بهر جایی که باشی با خدا باش که خدا را خوان خدا را دان بهر حال که مدان
تو یا در انرا به از و یار که ترا کرده و کیتی بر گزیده است که هم آخر بهر کار برآفریده است که و چون برین
امور اقدام نمودند کار ایشان بدرجهٔ رسید که غایت و نهایت نبوده است چنانچه دانه هم نبوده است
و آنچه ایشان را در خاطر میبوده است بدام ایشان می‌آمده است چنانچه حضرت رسول علیه السلام
فرموده اند که مَنْ كَانَ لِلّٰهِ كَانَ اللّٰهُ لَهُ صدق رسول الله **نقلست** که روزی جماعتی
از مریدان حضرت امیر کلال علیه الرحمه در ولایت کرمینه از بازار قزیل رباط می‌آمده است
و از نقل مشایخ هر کسی از مرشد خود سخنی میگفته است و هر کسی مرشد خود را التعریف میکرده اند
هیچ سخنی مثل شیخ من نیست بعد از آن یکی از مریدان حضرت امیر کلال علیه الرحمه گفته است که
هرچه شما گفته اید نیک گفته اید هیچکس بمرتبه و منزلت بحضرت امیر کلال علیه الرحمة نمیرسید
ایشان سید اند و هم ولی یکی از آن جماعت سر بالا کرده است و همان زمان یکی چند قاضان
بر هوا میگذشتند و آن مرد گفته است ما حضرت امیر کلال را آنزمان مسلم داریم که اگر یکی
ازین قاضان بر زمین بیفتد ما همه مقر گردیم بعد از آن آن مرید حضرت امیر کلال علیه الرحمه
گویان فریاد برآورد و گفت یا امیر یکی ازین قاضان را بیندازید چون آن مرد این سخن
گفته است در همان لحظه یکی از آن قاض در پیش آن جماعت بیفتاده است آن مرد مالع
فرود آمده اند و آن قاض را بگرفتند و همه مسلم داشتند و این قصه مشهور است که بعد از
فوت امیر واقع شده بوده است **نقلست** که روزی یکی صیادی در ولایت کرمینه دام

دام نهاده است و نذر کرده گفته است که اگر ازین جماعت قاضیان بدام من اندر آید
قاضی نذر حضرت امیر کلال علیه الرحمه باشد و چون دام نهاد آنهمه قاضیان بدام وی گرفتار
شده اند از انجمله دو قاضی را نذر حضرت امیر گذاشت و بعد از چند ماه یکی از حاکمان آن
ولایت بخانهٔ آن شخص فرود آمده است و این قاضیان را دیده است آن مرد حاکم را
صیاد دو مرید حضرت امیر کلال علیه الرحمه را گفته است که این قاضیان را بکش که بسیار فربه اند
و بهتر از گوسفند است آن مرد گفته است که این قاضیان حضرت امیر کلال است علیه الرحمه
و مرا زهرهٔ آن نیست که اینها را توانم کشتن آن حاکم گفته است که یکی نذر امیر را هر چه باد اباد
ما میخوریم و فرزندان ایشان را بو بینیم از ایشان عذر بخواهیم و چون قاضیان را بکشته اند
و پخته اند و نزدیک آن حاکم آورده اند همچنین لقمه که ازین قاضیان بروی رسیده است
و هر دو چشم او فی الحال پوشیده شده است هیچ چیز را نمی دیده است و چون اینحال واقع
شده است فی الحال یک اسپی نذر حضرت امیر کرده است و بعد از چند روز دیگر چشمان
او بهمان اصلی آمده است تا بدانی که هرگز با اولیاء الله گستاخی نمی باید کردن **نقل است**
از خواجهٔ خواجگان خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمه الله علیه که ایشان چنین فرموده اند که چون
نردبانرا وقت سوختن میشود بدیوار خانه درویشان میمانند و چون یکی را می اندازند
بدرویشان حامی در اندازند **بیت** با درد بساز چون دوای تو منم ٥ در کس منگر
چو آشنای تو منم ٥ ور کشته شوی بر سر کوی عشقم ٥ شکرانه بده که خونبهای تو منم ٥
نقل است روزی حضرت امیر علیه الرحمه مر خواجه بهاء الدین گفته اند که ای بهاء
الدین برو که دیگر ما را نمی آیی خواجه را ازین سخن در خاطر غباری واقع شده است و در دل
گفته است که من نیز بروم و خدمت در جای دیگر بکنم و چون خواجه پاره راه رفته اند بخاطر
ایشان افتاده که برگردم و بر در خدمت باشم که با یکی از در راندن از چنین در برنگردم
چون باز بیامدند حضرت امیر باز در غضب شدند و باز فرمودند که دیگر برین در میا که گا

کار تو برین در نمی براید خواجه باز اینچنین غضب بدیدن گفتند اکنون بروم و دیگر نیایم بعد از آن
خواجه بر قمارخانهٔ افتاد که دو کس با یکدیگر قمار میکردند و یکی مر دیگری را بتمام چیزهای او را برده
و هیچ چیز نمانده تا بجائی که برهنه مانده بوده و هنوز از وی دولی میطلبید آنمرد قمار باز
گفته است چون هیچ چیز نداری اکنون چه چیز را می بازی آن برهنه گفته باشد مر یار خود را که
ای یار شیرین روی اکنون لکا خود را میبازم رباعی ای داده رخ تو ماه را زیبائی ٭ خاک
قدم تو دیده را بینائی ٭ در خدمت تو جان و دل و دیده و تن ٭ می در بازم قبول میفرمائی ٭
چون خواجه این جواب از وی بشنید و چون مار در زمین بر خود بپیچید و گفت که ای بهاءالدین در پند
از قمار بازی کمتر آمدی برو و روی خود را بران آستانه بنه و پس از آن خاک در مبردار رباعی
تا جان دارم برنگ غمت آمیزم ٭ تا اشک بود بر سر کویت ریزم ٭ چون صبح قیامت بدمت
با عشقت ٭ از خاک درت نعره زنان برخیزم ٭ بعد از آن خواجه بهاء الدین چون باد صرصر روی
بآستانهٔ حضرت امیر آوردند و خواجه را عادت آن بود که آب طهارت حضرت امیر را نگاه میداشتند
بهمان عادت خود آب طهارت حضرت امیر را در اندرون بغل خود نگاه داشته بودند و سر
بر آستانهٔ جماعت خانهٔ امیر نهاده و در آن شب همچنان برف آمده بوده است که خواجه در ته برف
پنهان شده بوده اند و چون صبح سعادت بدمید حضرت امیر علیه الرحمه پای از در جماعتخانه میخواستند که
بیرون نهند پای مبارک حضرت امیر بر سر مبارک حضرت خواجه آمد و بعد از آن حضرت امیر
علیه الرحمه فرمودند که ای فرزند بهاءالدین برخیز که همچنانکه قدم ما بر سر تو آمد سر همه خلق
بر قدم تو آیند و کار حضرت خواجه در آن شب بکمال رسیده بود بیت بکوش تا بکف
آری کلید گنج وجود ٭ که بی طلب نتوان یافت گوهر مقصود ٭ بر آستان سعادت که
سر نهاد شبی ٭ که لطف دوست بروی شش دریچه بگشود ٭ نقلست که روزی حضرت
امیر علیه الرحمه در قریهٔ خواجه مبارک بوده اند و کوک آتا در ولایت نسف بوده اند روزی
کوک آتا نزدیک حضرت امیر علیه الرحمه آمدند و فرمودند که ای بزرگوار دیرم مرا دعوتی

مراد عوت در میدان ست میخواهم که بقدوم شما آن مجلس منور گردد حضرت امیر فرمودند که
ای اتا ما را وظیفه آن نیست که ما بجایی برویم ولیکن دعوت شما خوب ساخته شود ما یک
کسی را از یاران خود بفرستیم از برای خاطر شما چون دعوت را مهیا کردانیدند
حضرت امیر خواجه بهاء الدین را گفته اند که ای فرزند شما را بدعوت کوک اتا میباید رفتن که
شما را در آنجا نصیبه خواهد بودن خواجه با آن نفیس حضرت امیر روانه شدند و بدعوت کوک
اتا رسیدند چون کوک اتا دعوت را با هر کسی تقسیم کردند و مر خواجه را ازین دعوت هیچ
چیز ندادند و چون دعوت بسر آمد کوک اتا خواجه را فرمودند که اینک من نصیبه شما باشم
خواجه فرمودند که من نیز بگرفتم نصیبه خود را که دادید و روانه شدند و چون زمانی بگذشت
اتا در خود نظر کردند که هیچ چیز در خود ندیدند فریاد بر داشتند که نقدینه مرا بتمام وزد برده
فی الحال اسپی پیش اتا کشیدند اتا سوار شده زود به نزدیک حضرت امیر آمدند اتا
فرمودند که یا امیر آن دزد کو امیر فرمودند که چه چیز شما را دزدیده است اتا فرمود که چگونم
ای امیر حال دل با تو چون دانی که من بیمارم و تو خوب میدانی بس فاتحه میخوانم حضرت
امیر فرمودند غم مخورید ما سوای حق بکلمهٔ لا نفی کنیم یعنی نیست هیچکس غیر خدا تعالی معبودی
و نیز او را مسجودی و بکلمهٔ الا الله اثبات ذات الله بکنیم یعنی آن خدای که مستغنی است
از والد و ولد و معونت و مدد و چون این را دانستید مؤمن کامل باشید و معنی
این کلمه همان است که پذیرفتم دین مسلمانی را و آنچه در وی است و بیزارم از کفر کافری
و آنچه در وی است و بعضی گفته اند که گزیدم آنچه محمد رسول الله گزیده است و بیزارم
از آنچه محمد رسول الله از وی بیزار است و نیز این کلمهٔ شریف را معانی بسیار است که
در تحت عدد نیاید و باز بعضی چنین گفته اند که معنی این کلمه قبول همه حکمها است و رد
همه باطلها است چون بمعنی این کلمه رسیده عمل کنید و ذکر گوئید شما ذاکر باشید و شما را
صوفی میتوان گفتن و بدانید که جا را آب پاک میکنند و زبان را ذکر خدا عز و جل و دین شما را

شمارا نماز دایم گذاردن پاک میکند و مال شمارا زکوة پاک میکند و راه شمارا خشنودی
خصمان پاک میکند و تن شمارا از شرک پرهیز آوردن پاک میکند **رباعی** قومی
بگذاف در غرور افتاده اند در طلب چه رو قصور افتاده اند آن روز که پرده ها
ز رخ برگیرند معلوم شود که دور دور افتاده اند **قطعه** مر روزی حضرت امیر
علیه الرحمه مریاران خود میگفته اند که ای یاران اخلاص ورزید تا خلاصی یابید و رستگاری
ورزید تا رستگاری باشید **بیت** میازار مور و میازار کس که ره رستگاری همین است و
بس و بدانید که پاک دل و زبان میکنند از لقمهٔ حلال از برای آنکه معدهٔ آدمی را چون
حوض دانند که در وی آب پاک است روان هر گل و میوه که از آن آب و خاک حاصل شود
آنهمه پاک بود و با منفعت باشد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر
چهل روز لقمهٔ حلال خورد خدای تعالی چشمهای علم و حکمت را بر دل و زبان وی گشاده
گرداند و دلش را روشن میگرداند و این آن وقتی حاصل و میسر میشود که او تقوی را
شعار خود میگرداند هر که در دنیا رستگار است و در آخرت نیز رستگار است و نیز خوف
و خشیت و اخلاص تمام در طاعت و عبادت و کرم و صبر و سخاوت لازم این راه
درویش باریافتگان همین درگاه است **بیت** مردی مردمی نکو لیک بخاص و عام
مرد آنزمان شوی که شدی در روش تمام کلا و دیگر میباید که تائب باشید که توبه
سر همه طاعتهاست و توبه این است که در دل پشیمان شوید از گناهان کرده و نیت
آن کنید که دیگر بر سر آن گناه نروید و دایم از حضرت عزت ترسان باشید و گناهان
خود را آمرزش خواهید و خصمان خود را خشنود گردانید و ناله و زاری کنید چندانکه اثر
توبه را در خود مشاهده کنید تا نام تائبی بر شما راست شود و باید که غم روزی از دل خود
بر دارید و غم آخرت را بخورید و در ادای بندگی بکوشید که اصل در همه کارها این است
و هم حضرت امیر علیه الرحمه میفرموده اند که ارادت چیست جواب ارادت خواست حق

حق تعالی ست و ترک عادت ذمیمه ست و وفا بعهد و اداء امانت ست و ترک خیانت
و دیدن تقصیر خود ست بیت از مردمک دیده بباید آموخت * دیدن همه کس را
ندیدن خود را * دایم و مداومت بذکر خداوند تبارک و تعالی مشغول باشید و هیچ
کاری را بی نام او تعالی آغاز نکنید تا از آن کار شما را لقیامت شرمنده نباشد
و چون کاری آغاز خواهید کردن اولا بهند شید و بعد از آن کار آغاز سازید
بیت سخن دانسته گو چیز نکه گویی * خود آن دانسته بهتر گر نگویی * بمیدان فصاحت
گر کرایی * مران بس گرم تا در سر نیایی * و در گذاردن فرمانهای خدای تعالی
متواقع باشید و در هر جا باشید دست از طلب علم دور مدارید و اگر شما از دریای
آب و آتش باید گذشتن بگذرید و علم بدست آرید رباعی در بادیهٔ علم دویدن چه
خوشست * و ز هر عالم سخن شنیدن چه خوش ست * صد بار باتفاق با دل
گفتم * از صحبت نااهل بریدن چه خوشست * در همه حال امر معروف و نهی منکر بجای
آرید و دایم منکر نامشروع و بدعت باشید از ین آیت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة اندیشه کنید تا در قیامت در نمانید
آورده اند که فضیل بن عیاض رحمة الله علیه میگوید که روزی هوا سرد بود عتبة الغلام
با جامهٔ تنگ ایستاده بود و عرق از جبین نازکش میریخت فضیل میگوید که پرسیدم که
ای شیخ این عرق را چه جهت گفت از آن ست که روزی در اینجا امر معروف بوده
میدانستم آنرا بکنم نکردم مرا این اضطراب از آن ست که روز القیامت ازین گناه
بچه نوع خلاص یابم و تدبیر آن کار چگونه سازم اکنون شما با خود اندیشه بکنید که
هر روز از ما چندان امر معروف ترک کرده میشود هم در حق خود و هم در حق دیگری
رباعی ای سر لطف هر که از من دیده * و انکه بکرم پردهٔ من ندریده * و ز من
بترم هر که بعالم بتر ست * ای لطف تو از من بتر آمرزیده * و دیگر آنکه در اعمال

اعمال خود را بر محک شریعت مصطفی علیه الصلوة والسلام باید زدن اگر نیک آید قبول کردن
واگر نه رد کردن واصل در طریقت نگاهداشت شریعت است وحدودی که حضرت باری
تبارک وتعالی فرموده است امّا عاقل میباید که با خود اندیشه کند که حدی حق در میان بندگان نسبت
چندین وعید نازل شده است پس حدی که در میان بنده وخداوندست تبارک وتعالی باشد
چه حال باشد وآن حدود در زمانی ودر مکانی بود ودر نظر ودر گفت وشنود بود ودر رفتن
وآمدن بود ودر خوردن وآشامیدن بود ودر نفقه وصدقه بود ودر ماندن ودر گرفتن بود
ودرین کارها رعایت اینها میتوان کردن که جای عمل است وفرصت را غنیمت باید
شمردن وکاری که سبب نجات بود باید کردن رباعی دلا امروز کاری کن که فریادت
رسد فردا چه باشی طالب چیزی که او شورش بود سر را بخوان از علم دین چیزی که عالم بهتر انجاهل
ببین از راه حق راهی که بینا به ز نابینا ودیگر آنکه روزی خود بکسب آرید وروزی خود را
از کسب حلال حاصل سازید بطریق عفاف وکفاف نه از برای لاف واسراف وروی
بنفقه آرید بروجه شرع نه بطریق اسراف وبخل بلکه میانه را اختیار سازید که قبول حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همچنین است که خیر الامور اوسطها وباید که از وجه حلال کند
بیت زر بعقبی ده از حلال بود که دل بدانجا بود که مال بود که هر چه رنج بری نگهدارنده
بقیامت همانت بسپارند وباید که چیزی که بخری از زاد آخرت در زندگی خود بخری
وهم بحکم شرع بخری بیت خور وپوش وبخشای وراحت رسان نگه میچه داری ز بهر
کسان ودر توکل باش وبجا اعتقاد درست کن واعتقاد بر کرم او کن واگر خواب روی آن مقدار
رو که طاعت شمار اقوت پیدا شود ولیکن بی یاد حق تعالی بخواب مرو که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم چنین فرموده اند که نوم العالم خیر من عبادة الجاهل وبدانکه آنچنین
خواب عبادة است بیت خواب بیدار است اگر با دانش است وای بیداری که

بیداری که با مادان نشسته و دیگر حفظ حدود روزه است و این در هر سال یکبار است
بجز ظهر از صبح صادق تا شبانگاه از خوردن و آشامیدن و با حلال خود نزدیکی کردن خود را
نگاه دارد بر وجه مشروع و این نگاهداشت ظاهر روزه است اما نگاهداشت باطن روزه آن است که
چشم خود را از حرام دیدن نگاهدارد و گوش خود را از حرام شنیدن و دست خود را از حرام
کشتن و پای خود را بحرام رفتن نگاهدارد و اینها نگاهداشت باطن است اما حقیقت
روزه آن است که دل خود را از کبر و حسد و طمع و ریا و نفاق و کینه و عجب پاک دارد در
جمیع احوال خاصه در وقت روزه داشتن بیت کبر و حسد و بخل و نفاق و کینه
اوصاف بس طبیعت دیرینه هرگز بمقام هیچ مردی نرسی تا زین همه پاک نداری
سینه و دیگر باید که در دادن زکوة سعی بلیغ نمایی که یکی از حدود این است حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم چنین فرموده اند که هر که زکوة مال ندهد نماز و روزه وی و
حج و جهاد و هیچ کار وی مقبول نگردد و دیگر فرموده اند که بخیل دور است از رحمت
خدای تعالی و دور است از دلهای بندگان و دور است از بهشت و نزدیک است بدوزخ جوانمرد
نزدیک است برحمت خدای تعالی و نزدیک است بدلهای بندگان و دور است از دوزخ
و بدانید هیچ چیزی دین آدمی را چنان بصلاح نمی‌آرد که خلق خوش و جوانمردی
و حضرت پیر علیه الرحمه این وصیتها فرموده اند و گفته‌اند بخواهیم که ختم کار ما و یاران ما بر نگاه
داشت این وصیتها باشد و اکثر مشایخ ما تقدم مریدان خود را بدین وصیت فرموده اند
و ایشان بجای آورده اند و من نیز امید میدارم که حق سبحانه و تعالی توفیق رفیق
یاران گرداند و باز پیر علیه الرحمه فرمودند که بدانید که ای یاران ما که مردمان از وصول برای
سبب دور میباشند که وصول راه را فرو گذاشته اند و بدنیای دنی مایل شده اند
ولی صوفی میباید که اعتقاد خود را در معرفت توحید باری تعالی درست دارد و از ضلالت
و بدعت دور باشد و در اعتقاد خود مقلد نباشد و هر چه فرا دلیلی و برهانی آماده دارد

دار دو وقتیکه ویرا حاجت آید از عهدهٔ آن بقدر وسع و امکان بیرون آید و ای یاران هیچ
چیز زشت تر از آن نیست که شما را سخن از مذهب گویند و شما آزار اندیشید و این دلیل غفلت
شماست از برای آنکه اگر دیگران رغبت ست این طائفه را کشف ست و آنچه از معرفت
دیگرانرا مقصود ست که ایشانرا از حق تعالی موجود ست چرا که دیگران اهل استدلال اند
این طائفه اهل وصال اند چه قیاس باشد این طایفه را با آن طایفه و بدانید که ای یاران
در هیچ عصر نیست که حضرت جلال خداوند سبحانه و تعالی در میان این طایفه دوستی
از دوستان خود را پیدا نکرده اند که ببرکت آن خدای تعالی همه را از بلیات نگاه
میدارد زینهار ای یاران شما نیز طالب اینچنین مردم باشید تا دولت هر دو سرای شما را
باشد و میباید که خدمت عالمانرا ملازمت نمایید و تقرب با ایشان بکنید از برای آنکه
ایشان چراغ دین امت محمد اند صلی الله علیه و سلم و وارثان حضرت رسالت اند علیه الصلوة
والسلام چنانکه حضرت رسول در حق ایشان این عنایت فرموده اند که العلماء ورثة الانبیاء
و زینهار ای یاران دوستی علم و علما را از دل خود بیرون نکنید تا از رستگاران هر دو سرای
باشید از برای آنکه حضرت رسول علیه السلام اینچنین در حق این عزیزان فرموده اند من
احب العلم والعلماء لم تکتب خطیئته مادام حیوته رباعی ز نادانی کمی ارزد جنانی که
ز دانا یکدمی ارزد جهانی که نیرزد صد نفر نادان بنانی که مگر صحبت دانا زمانست که اگر یابی
زعمرت حاصل آن ست که در آن کن جهد تا دانش پذیری که بر نادان خیز از نادان بگیری
و با اهل دنیا صحبت مدارید و از جاهلان زود بگریزید بیت بر از جاهلان گر از خویش
باشد که رنج او ز راحت بیشتر باشد بدانکه صحبت نادان آدمی را از حق تعالی
دور میدارد و می باید که در مجلس سماع رقصان حاضر شوید و با ایشان منشینید که
این طائفه دل را میرانند از برای آنکه این طایفه را حال نمی باشد و صاحب حال آنرا
میگویند که اگر در حالت سماع کاردی در وی بخلانند او را خبر نباشد چون اینچنین

اینچنین واقع باشد اورا صاحب حال توان گفتن بیت سماع آسمان بود بر صوفی کرم
جو آتش نیست جوشیدن حکایت ۵ و از رخصتها دور باشید و تا بتوانید بعزیمت
عمل کنید که برخصت عمل کردن کار ضعیفان است و اگر زیاده ازین مطلبید وصایای
قطب العارفین و برهان المحققین و مرشد السالکین خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمة الله
مطالعه فرمایید که رونده راه را همین مقدار کفایت باشد العاقل یکفیه الاشارة
بیت ازین نصیحت نگویم بیت ۵ اگر عاقلی یک اشارت بست ۵ مصراع
تو مرد زیرکی ای جان ترا یک حرف بس باشد ۵ چون حضرت امیر علیه الرحمه که امیر کلال
اند این وصیتها بکردند در حالتی که اکثر اصحاب ایشان حاضر بودند و اولاد ایشان
نیز حاضر بودند و همه بمقام مقتدایی رسیده بودند و حضرت امیر علیه الرحمه را چهار
پسر بوده است همچون خلفای اربعه و فرزند کلان ایشانرا امیر برهان نام بوده است
و ایشان را بحضرت بهاء الدین سپارش نموده بوده اند و فرزند دوم را امیر شاه
نام بوده است و ایشانرا بحضرت شیخ یادگار سپرده اند و فرزند سیوم ایشان را امیر
حمزه نام بوده است و ایشانرا بمولانا عارف الملة والدین ده ریگ گرانی سپرده اند
و فرزند چهارم ایشانرا امیر عمر نام بوده است و ایشانرا بمولانا جمال الدین دیهه
آسیابی سپرده اند نظم دلا یاری طلب گر میتوانی ۵ چنان یاری که بر وی جان فشانی
اگر یافت شد ما را خبر کن ۵ و گرنه این حکایت مختصر کن ۵ چو دست دوستی سختش نگهدارم
بستر دامنش از دست مگذار ۵ بعد از آن امیر کلال علیه الرحمه فرمودند که ای فرزندان
کدام از شما خدمت یاران را اختیار خواهید کردن و خدمت بندگان خدا را
کدام تو بر خود میگیرید حضرت امیر برهان و امیر شاه و امیر حمزه و امیر عمر رحمة الله تعالی
علیهم گفتند ای بزرگوار دین و ای رهنمای بنده راه یقین ما را طاقت این کار
و ملازمت این کردن نیست اما هر که این کار قبول میفرماید ما همه خدمتکاری او

او میکنیم بیت خدمت بجان کنیم اگر باشدت قبول ۵ این دولت سعادت ما گر قبول تست ۵
چون این فرزندان همچنین گفتند حضرت امیر علیه الرحمه سر بجیب مراقبه فرو بردند و بعد از ساعتی
سر برآوردند و اشارت بخدمت امیر حمزه کردند و چنین فرمودند که ارواح مشایخ علیهم الرحمه
همه اشارت با شما کردند امیر حمزه عذر پیش آوردند و گفتند که ای مخدوم من طاقت
این بار ندارم و خویشتن را قابل این کار نمی بینم حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که ای فرزند
این معنی را در شما ودیعت نهاده اند اگر شما قبول کنید و خواه قبول نکنید این امر باختیار
نمی باشد و آن زمان که وقت میآید شما را با خود اختیار نمیماند بعد از آن امیر علیه الرحمه
فرمودند بیت اختیار نیست ما را گر تو میگوئی که هست ۵ ما بدست یار دادیم
اختیار خویش را ۵ بعد از آن حضرت امیر علیه الرحمه اجازت و اشارت بایشان کردند
و آن زمان در زاویهٔ خلوت درآمدند و مدت سه شبانه روز با هیچکس سخن نفرمودند
و چون سه شبانه روز برآمد سر برآوردند و خدای را حمد بسیار فرمودند حضار مجلس
سوال فرمودند که ای مخدوم درین زمان حمد بسیار گفته شد و بر ما معلوم نیست که
سبب حمد بسیار چیست حضرت امیر علیه الرحمه گفتند که سه شبانه روز در تفکر بودم
و در دریای حیرت فرو رفته بودم تا حال ما و حال یاران ما چه خواهد بود دم بالقی غیبی ما را
این ندا داد که ای امیر کلال ما بر تو و یاران تو و دوستان تو و بر کسانیکه مطیع تو
بر ایشان بسته باشد ما بر همهٔ ایشان رحمت کردم و سیئات همه را بگذاشتیم رباعی
شادم که ز من بر دل کس باری نیست ۵ کس را ز من و کار من آزاری نیست ۵
گر نیک شمارند و گر بد گویند ۵ با نیک و بدی هیچکس کاری نیست ۵ و خدای تعالی
بفضل و کرم خود رحمت خواهد کردن و از شما خواهد در گذرانیدن بمنه و کرمه و همان
روز بجوار رحمت حق سبحانه و تعالی خرامیدن و این واقعه در وقت الفجر الصادق
فی یوم الخمیس ثامن من شهر جمادی الاول سنه اثنی و سبعین و سبعمائة بوده است

بوده است انا لله و انا الیه راجعون رباعی این مزرعه را لبی کسان کاشته اند
ناکام گذشته اند بگذاشته اند رفتند یکان یکان کنون میدروند هر نیک
بدی که در جهان کاشته اند **نقلست** چون حضرت خواجه بهاء الدین
از خانه کعبه بطرابلس فرود آمده اند حضرت مولانا عارف قاصدی نزدیک
خواجه بهاء الدین فرستاده اند که بروید و خواجه را بگوئید که ایشان از برای
ما میآیند یا ما برای ایشان رویم و از کلمات خواجه چیزی از برای ما بیارید
تا ببینیم چون آن قاصد نزدیک خواجه بهاء الدین آمده است خواجه درین سخن بودند که
ما را هیچ حجابی نمانده است چون آن قاصد این سخن شنیده است هیچ توقف نکرده چون
باد صرصر نزدیک حضرت مولانا عارف آمده است و گفته است که ای مخدوم من از زبان
خواجه این نوع سخن شنیدم مولانا عارف فرمودند که این شام آن دو اسپی که از ولایت
عرب خواجه آورده اند آن هر دو را دزدی برده در همسایگی خواجه پنهان میکردند چون
شام در دست درآمد همچنین حال واقع شده بود و چون سحر اعلا شد آخته چی بیامد و بخواجه
عرض کرد خواجه فرمودند که اسپان دیگر را بکشید که از برای مولانا عارف میرویم که مصلحت در پیچ
پاشیدن نیست و چون نزدیک مولانا عارف بیامدند ایشان فرمودند که وقتیکه شما را
حجاب نمانده است پس اسپان که از انجا آورده اید آنها کجا اند خواجه فرموده اند **بیت**
گهی در طارم اعلا نشینم گهی بر پشت پای خود نه بینم مولانا فرمودند که اسپان شما در خانه
فلان کس است آن مرد همسایه خواجه بوده است در طرابلس بعد ازان حضرت مولانا فرمودند که
ای خواجه بهاء الدین چون است که حضرت امیر علیه الرحمه نقل فرموده اند از عالم و شما غافل
نشسته اید برخیزید و محل آن نیست که توقف فرمایید خواجه و مولانا هر دو بیرون آمده اند خواجه
اسپی به پیش مولانا کشیده اند که اولا شما سوار شده روید و هیچ توقف نکنید که ما هم بقدم
شما خواهیم آمدن چون حضرت مولانا پیشتر از خواجه بهاء الدین بسوخاری رسیده اند در محله که

در محل جنازهٔ حضرت امیر را بیرون آورده بوده اند مولانا فرموده اند که اگر یک زمان توقف
فرمایند خواجه بهاء الدین نیز باین دولت مشرف گردند چون زمانی بگذشت خواجه هم
حاضر گردیدند و بخاک سپردند مولانا عارف و خواجه بهاء الدین چونکه وصیت امیر این بوده است
بیت در عالم خاک پاک باشیدم و رفته صد دشمن و دوست بر تراشیدم و رفته بنیک
بدی زمانه ام کاری نیست که دارنده چنانکه داشت باشیدم رفته نقل است که چون حضرت
امیر علیه الرحمه بعالم بقا خرامیدند سید امیر حمزه با وجود اجازت و ارشاد در ملازمت برادر
خود بودند تا وقتیکه ایشان در قید حیات بودند و چون ایشان بجوار رحمت حق تعالی خرامیدند قدس
الله ارواحهم بعد از ان اصحاب جمع شدند حضرت سید امیر حمزه را گفتند که حضرت امیر بزرگ
اجازت کلی بشما کرده اند شما را بر در خدمت و ملازمت میباید کردن حضرت امیر حمزه فرمودند که
ای یاران امشب هر کس متوجه بارواح خواجگان شویم تا ببینیم که اجازت و اشارت بکه میشود چون
اصحاب متوجه شدند از ان میان چهار مرد معتمد چنین مشاهده کردند که چهار مرد چهار گوسفند
گرفته بمبارک بادی حضرت امیر حمزه میایند و چنین میگویند که ما را حضرت خواجهٔ خواجگان خواجه
عبد الخالق غجدوانی با جمیع خلفاء خود بحضرت امیر کلال رحمة الله علیهم اجمعین آمدند و میگویند که برخیزید
و هر یکی از شما گوسفندی گرفته بمبارک بادی سید امیر حمزه بروید که ایشان را بر در خدمت نشانده ایم
و همه مشایخ را نظر با ایشان است و چون این چار مرد آمده اند و آنچه مشاهده کرده بودند تقریر
کردند حضرت امیر حمزه فرمودند که آنچه دیده اید اگر ظاهر میکنید من قبول نمیکنم و ایشان در همین
مقالت بودند که این چهار کس گوسفند گرفته پیدا شدند با استعداد تمام و بخانهٔ امیر حمزه
رسیدند و بحضرت امیر در آمدند و آن همه را به نزد امیر حمزه نیازمندی کردند و چون اینحال را
مشاهده کردند همه را یقین شد که اجازت کلی با ایشان بوده و بعد از ان هیچکس را
اشتباه نمانده بود بعد از ان ازین چار کس سوال کردند که منازل شما ها در کجا است
یکی مرد فرمود که منزل من در خیر آباد است و دیگری فرمود که منزل من در طواویس است

در طوایس ست و آن دیگر فرمود منزل من در باغ خواجه کلانست از ایشان پرسیدند که شما چگونه
جمع شدید گفتند چون نیز دیک این قریه آمده بودیم که یکدیگر را در همین جا دیدیم و بیکدیگر
جمع شدیم و از روان شدن یکدیگر خبر ندارم این بود که بصحبت شما رسیدیم و باین دولت
واصل گشتیم رباعی دولت همه از خدای بیچون آید ٭ تا در حق هر بنده نظر چون آید ٭
آنرا که خدای دولتی خواهد داد ٭ ناگاه ز سنگ خاره بیرون آید ٭ بعد ازین واقعه
حضرت امیر حمزه بخدمت ملازم شدند چنانکه همه عالمان و عارفان از صحبت ایشان به
بهره مند میبودند و اگر هر یکی از فرزندان امیر کلال علیه الرحمه را باوصاف مشغول گردیم یکی
مجلد دیگر میباید و هنوز تمام و منتهی نشود اما شمه از هر یکی در رمزی از اوصاف هر واحد از ایشان
در بیان آریم بر سبیل اختصار تا از حال ایشان مر اصحاب را معلوم باشد ان شاء الله تعالی
بیت اجازت یافت از لطف الهی ٭ گزین اسرار بگزین هر چه خواهی ٭ نقل ست که
حضرت امیر برهان که فرزند کلان حضرت امیر کلال اند علیهما الرحمه و ایشانرا وظیفه
آن بوده ست که هرگز با خلق اختلاط نمیکرده اند و ایشان را هرگز با کسی انسی نمیبوده است
و دائم الاوقات منزوی میبوده اند بیت کسی کو ذوق عقبی یافت با دنیا نیارامد
بچشم جان جمال شه دیده با عقبی نیارامد ٭ و حضرت امیر کلال علیه الرحمه بارها در حق ایشان
این تشریف فرموده اند که این فرزند برهان من ست بیت دلیلانی بینایان
رهیند ٭ همه سلطنت را پادشاهند ٭ دو کون ار در نظرشان عرضه دارند ٭ نظر
از جانب حق بر ندارند ٭ نهاده نام خود هر یک گدائی ٭ دو عالم را زده هم پشت پایی ٭
و از کمالات فرزند دوم ایشان حضرت امیر شاه بوده اند ایشان کسب حلال میکرده اند
و بخدمت بندگان خدای تعالی صرف میکرده اند و از هیچکس چیزی تصرف نمیکرده اند
و میفرموده اند که بیت قناعت کن بنان کوشکهٔ خویش ٭ چو گردی از بروت سفله
مندیش ٭ و دائم الاوقات در کفایت مهمات درویشان سعی بسیار مینموده اند و کفایت

تا کفایت نمیشده تسکین نمیشده اند بیت بکار افتاده کار آموز میباش ٭ بهر دل
سوخته دل سوز میباش ٭ علاج دردمندان کن بدرد ٭ که هر کس کو جراحت کرد
بد کرده ٭ چو مرهم خسته را راحت رسان باش ٭ البته چاره بیچارگان باش ٭ و اینهمه سعی
ایشان از برای رضای حق سبحانه و تعالی بوده است و منت بر جان خود نهاده بودندی و عذر
خواستندی و دایم الاوقات دریافت دلهای بندگان خدای تعالی بودندی و سعی بلیغ
نمودندی و حرفه ایشان این بود که نمک آوردندی و با نمک خلق خدای تعالی را خدمت
کردندی بنابران همین معنی همه کار ایشان نمکین بود رباعی ای آنکه بخوبی لطافت
نمکها بر برگ گل تازه چکیده نمکها تو شیر ز لبسان ملاحت نمکی ٭ بعا مبری ای نگار
لیکن نمکی ٭ و از کمالات جد این فقیر حضرت امیر حمزه یکی آن بود که حضرت امیر علیه الرحمه هرگز
ایشانرا بنام نخوانده بوده اند بجهت آنکه ایشانرا نام پدر خود کرده بوده اند از برای
این معنی دایم ایشانرا پدر میگفته اند و بنام نمیخوانده اند بجهت رعایت والد خود
و ایشانرا بصیادی امر کرده بودند روزی از روزها نزدیک والد بزرگ خود آمده
بوده اند گفتند که ای مخدوم ما هیچ صیدی بدام ما نمی‌آید سبب چیست حضرت امیر
فرموده اند که اگر شما را میباید که همه جانوران در دام شما درآیند و چون جانهای
خودها را فدای شما گردانند در کار خود غافل نباید بودن و دایم بذکر حق تعالی و تقدس
مشغول میباید بودن که تا همه طیور در دام شما درآیند و چون پروانه شمع وجود شما
جانهای خود را فدا کنند و چون ایشان بامر والد خود اقدام نمودند همان مقدار
صید بدام ایشان آمد که آنرا نهایت نبود و همه بندگان خدای عز و جل همین صیدهای
خدمت ایشان کردندی و از همه زیاده آمدی و هر جانوری که مهمان را بایستی همان
جز بدام گرفتار شدی آری هر کار که خدای را عز و جل چنان بکند که خدای خواهد خدای
تعالی همه کارهای او را چنان بسازد که او بخواهد مثنوی ترا گر بود کیسه پر گزیده

برگزیده که هم آخر هر کاری آفریده است که از تو جز بندگی کردن نشاید که گر دهم جز خداوندی نشاید
حدیث جنت و دوزخ رها کن که پرستش خاص از بهر خدا کن که نقل است که روزی
مولانا شمس الدین محمد خلیفه که یکی از خلفای حضرت امیر کلال اند در قریهٔ تمرق بوده اند که
و در تنهای معرفت خود چنین فرموده اند که درین زمان کسانی هستند که هر جا باشند
و هر چند دور باشند بمجرد توجه کردن ایشان بایشان حاضر میشوند و آن سید امیر حمزه
اند که شیخ زادهٔ این دعا گویند جماعتی از ممتحنان گفتند که این دعوی را معنی میخواهیم
در همان حال مولانا محمد خلیفه فرمودند که یا امیر حمزه و یا امیر حمزه و سیوم تمام نگفته بودند که
حضرت امیر حمزه لبیک گفتند و در خانه در آمدند و فرمودند که ای مولانا همان یکبار که
شنیده بودم شما سه بار آواز داده اید چونکه اصحاب و ارباب دران جماعه ممتحنان اینحال را مشاهده
کرده اند و بکمال حال ایشان معترف شده اند و حضرت امیر حمزه دامن مبارک خود در میان
زده بوده اند و یکی تیشه در میان خسته بودند و حضرت مولانا گفتند که شما کجا بودید
و بچه کار مشغول بودید حضرت امیر حمزه فرمودند که ما بدان طرف کول کو راک بصیاری
مشغول بودیم ناگاه بحضرت جلال خداوند سبحانه و تعالی آواز شما را بسمع ما رسانید ما خود را
در پیش شما می بینیم آری که نظر اهل الله چون کبریت احمر است بر مس وجود میرسد زر خالص
میشود البته کاران بکنید که خویشتن را بصحبت اهل الله جاری سازید که فائده وجود شما
باشد و دل هر چه یافت از نظر و صحبت تو یافت نقل است [illegible] حکایت دیگر که
بعد از وفات امیر کلال علیه الرحمه بمدت چند سال راه پوشیده بود در مولانا شمس الدین محمد خلیفه
آمدند و مولانا عارف را فرمودند که ای مخدوم خلیفه حضرت شمایید درین معنی وارث شما است
مولانا فرمودند که این معنی را که شما می طلبید در فرزندان ایشان امیر حمزه است بیت هر که
دل را یافت او صاحبدل است که از دل او هر چه جوید حاصل است که دل مقام خالق
الاشیا بوده که خدا جوید خدا آنجا بوده اکنون تمام بیایید تا برویم از ایشان در خواست بکنیم

بکنیم که قبول فرمایند و چون همه اصحاب بیامدند و درخواست کردند ایشان فرمودند که اکنون
بارواجه شلخ و برو جاینه حضرت خواجگان متوجه شوید تا ببینیم چه ظاهر میشود و از آن
عزیزان چه اشارت میشود و چون شام در دست در آمد هر کسی متوجه بارواج شدند
می بینند که جماعتی گوسفند گرفته میآیند یکی ازان جماعه پرسیده اند که شما هاان بکجا میروید
آن جماعه فرموده اند که ما این گوسفند را گرفته بمبارک باد امیر حمزه برویم که ایشان را در صدر امت
نشانده اند چون اینحال را پیش امیر حمزه عرض فرموده اند امیر فرموده اند که ما نیز
همین معنی را اختصار بکنیم چون ازین سخن ساعتی بگذشته بود که جماعتی گوسفنده
آوردند امیر علیه الرحمه فرمودند که ای عزیزان آنچه شما فرمودید ما قبول کردیم و بر خود گرفتیم
بعد ازان پدر در خدمت ایشان ملازم شدند و کار خود را دران کار بجائی رسانیدند که
دران عصر مثل ایشان کسی نشان نمیافت بیت حرف عشق از سر زبان دور است
مدعی کی رسد بدعوی عشق ٭ تو بجز حرص و هوا کمر بسته ٭ طالب نام ازین نشان دور است
نقلست که روزی حضرت امیر حمزه را در خانه هیچ چیز نبود از معاش جماعتی از
اطراف بدیدن ایشان آمده بوده اند ازین جهت خاطر مبارک ایشان پریشان شده
از برای آنکه روز بیگاه بوده ست مصراع زحمت بود درویش را بیگه چو مهمانی در رسد
و از غایت بیحضوری بسوی خانه روان شده اند می بینند که اهل خانه ایشان نماز میگذارند
چون از نماز فارغ شدند حضرت امیر را مقبوض یافتند فرمودند که یا امیر چه شد شما را
ایشان فرمودند که جمعی بمهمانی ما آمده اند و ما در فکر ما حضر ایشانیم و حرم ایشان فرمودند که
یا حضرت امیر خدمت درون خانه را ما قبول کردیم و خدمت بیرون را شما قبول کرده
اید شما با آن امر بیرون قیام نمایید ما بدرون قیام نماییم مثنوی عیسی نفسا دمی
بیارام ٭ شوریده مباش همچو ایام ٭ بسیار دویده درین کوی ٭ آخر چه کشیده تو برکوی
این بادیه را کجاست منزل ٭ زین رفتن و آمدن چه حاصل ٭ و چون امیر بیرون رفتن

رفتن و ساعتی توقف کردند باز بتفحص خانه آمدند می بینند که نان و آتش بسیار پخته اند و ایشان
بر جای نماز سجده کرده اند و مر خدای را عز و جل مناجات میکنند چونکه از سجده سر بر آوردند حضرت
امیر میخواستند که از ایشان سوال بکنند که آن صالح این عبارت در میان آوردند که ای امیر
اگرچه امت محمد صلی الله علیه وسلم بسبب دوستی و متابعت او بجائی میرسند که اگر مریم نمیشوند ولی صفات
مریمی در ایشان حاصل میشود **مثنوی** که چندین پرده ها از بهر تست ٥ خدا را در دل هر بنده
راز تست ٥ از آن روید گل و خار اندرین باغ ٥ که هم طوطیش می بایست هم زاغ ٥ اگر بینی
بد و نیکو مزن دم ٥ که هم ابلیس میباید هم آدم ٥ و این نیز در کلام حق تعالی مذکور است و مشهور
و چون خادمة الفقراء والمساکین این عبارت در میان آوردند حضرت سید امیر حمزه فرمودند که
همان ساعت حق سبحانه و تعالی غم روزی را از دل ما بکلی برداشت **رباعی** از لطف تو هیچ
بنده نومید نشد ٥ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ٥ مهرت بکدام ذره پیوست دمی ٥
کان ذره به از هزار خورشید نشد ٥ و هر آئینه هر که کار خود را بخدای تعالی تفویض میکند
بیشک همه کار او را حضرت حق سبحانه و تعالی بقدرت خودش کفایت میکند چنانکه مشهور است
و معروف است هر که گوشه نشیند روزی زیاده نمیشود و امکان زیاده شدن هم ندارد و بارها
حضرت امیر حمزه میفرمودند که این حدیث رسول علیه السلام مَنْ کانَ لِلّهِ کانَ اللهُ لَه
نظم زراه بیخبری گفت بوالفضولی ٥ مرا چو دید که جز میل بر وفا نبود ٥ مرا چه گفت
گفت که چون سر روزگار میگذارد ٥ ترا که وجه معاش هیچ جا نبود ٥ جواب دادم گفتم که این مپرس
زمن ٥ از آن مپرس که او بندهٔ خدا نبود ٥ ترا که خدمت مخلوق میکنی بالست ٥ مرا که خدمت
خالق کنم چرا نبود ٥ و کسی را که او را خدای تعالی به بندگی قبول کرد همه دنیا و آنچه در دنیا است
در جنب او نیم جو حکمی نمیکند و هر که خدمت خدای عز و جل را چنان بکند که خود را از میان بردارد
حق سبحانه و تعالی همه چیز را بطفیل او میگرداند **بیت** هر باده که از حضرت الله دهند
بی منت ساقی بهر کاره دهند ٥ خوش هر که کمال معرفت دریابد ٥ از خود بگذر تا بخودت راه دهند

راه دهند ۝ **نقلست** ۝ روزی از جماعت اکابر بخارا و جماعتی از اکابر و ایکنی بزیارت
امیر حمزه آمده بوده اند و هر یکی در نیت در خاطر خود چیزی مقرر کرده بوده اند ۝ اگر امیر حمزه را ولایت باشد می باید که از برای ما
ماهی پخته و گوشت بریان و برنج در پیش ما حاضر سازند و حضرت خواجه محمد پارسا در آنجا حاضر بودند چنین فرموده اند که
درویشانرا باینچنین چیزها مبادا که از مقصود حقیقی باز میمانید خاوندشاه و ابوالقاسم و مولانا جلال الدین و ایکنی فرموده
اند که مارا برنج و بریان میباید خواجه پارسا باز فرموده اند که ای عزیزان دل خود را از اینها صاف سازید و از نیت
درگذرید که نیک نمی باشد این سخن در نگذشتند و چون بحضرت امیر حمزه رسیدند و در منزل قرار گرفته اند حضرت امیر ماهی
بسیار و نیز دیگ کباب حاضر کردانیدند و در پیش هر یکی طبقی نهادند و خدمت خواجه پارسا فرمودند که شما ازین بخورید که
نصیبه کار در راه است و بعد از آن حضرت امیر در نظر اکابر کوسفندی آوردند و خواجه پارسا فرمودند که ای برادر من خواجه
پارسا خاوندشاه و ابوالقاسم و مولانا جلال الدین بفرمایید که بجهت خودها این کوسفند را بریان سازند که
مارا در بریان پختن دستی نمی باشد چون اینحال را مشاهده کردند همه خجل شدند و چون ماهی بخوردند همه اندرون درد آمد
از کرده خود خجل گشتند خواجه پارسا سوال کردند که احوال این مردم بدین نوع گشته است طبیب چون
آباد هست آنچه میان تو و ماست ۝ گر عالم همه بسر خراب است رواست ۝ بعد از آن خواجه پارسا فرموده اند که
رباعی ۝ آنچه از کرم تو من گدا میخواهم ۝ افزون ز هزار پادشا میخواهم ۝ هر کس بدری حاجتی میخواهد ۝ من آمده ام از
در تو میخواهم ۝ آنجماعت نزدیک آمده اند که در معرض تلف شوند و افتاده اند آن میخواهم ۝ بکرم عمیم خود این کناه
جماعت درگذرانند امیر فرموده اند که **بیت** ۝ طمع از جمله بستن پای بستی ۝ چو دست از جمله شستی رو که رستی
همیشه نیکخواه دوستان باش ۝ به نیکی کوش و آنکه در امان باش ۝ چو بد خواهی بکس از غم نکاهی ۝ بهر کس
نیک خواه از نیکخواهی ۝ حضرت امیر فرموده اند که هر که دعوی درویشی و فقر امیکند و از ایشان غیر رضای
خدا تعالی چیزی دیگر میخواهد همان چیز را خدای عزوجل بلاء او میکرداند بعد ازین با این ما کار نکنند و درویشان را
نرنجانند و لیکن تا ما داعی که بریان را نمی پزند ایشانرا نمیکذاریم حضرت خواجه پارسا فرمودند که
اکنون برخیزید و به بریان پختن مشغول شوید که خاطر حضرت امیر همچنین میخواهد خاوندشاه در خاطر
گذرانید که اینجا روستا است استعداد و آلات اینجا حاصل نمیشود حضرت امیر فرمودند که ای برادر عقل اسباب

امسال بار بالیستی و این فکر شما را در راه بایست کردن ولیکن ازین کار شما را چاره نیست البته مشغول میباید شدن بعد ازان خاوندان جمع گشتند و گفتند ای مخدوم دیگر بااین مانند کار نکنیم و من بعد توبه کردیم شما بکرم خود عفو فرمایید بیت سعدی درویشان نیاید بسبب ۵ تا نگویند آنچه در رگهای کسی نیست ۵ بعد ازان حضرت امیر در حق ایشان فاتحه خواندند و بهمان ساعت از حضور خلاص یافته اند و هم حضرت امیر فرمودند که ای برادران در همچنین مجلسها درویشان را مرنجانید با مبتدیان تا نرنجید اگرچه این خانواده ما را مرنج و مرنجان میگویند بیت بشنو تو حدیث ما مرنجان ۵ از کس تو مرنج پس مرنجان ۵ مرنجان مخواهش عذر در پس ۵ که بدکاره بود آزار کس ۵ مرنجانید کسی هست آن ایشان ۵ بیت آورد آتش بنود ازان بیان ۵ ازبرای آنکه شاید که مجلی باشد هم خاطر درویشان بجای دیگر باشد و بآن امور قدام نتواند نمودن و بااین سبب شما بی اعتقاد شوید و بی اعتقادی در حق ایشان علامت بدبختیست و زنهار در حق درویشی بی اعتقاد مباشید و بر کارهای ایشان اعتراض مکنید مگر نامشروعی باشد و در گوشه شرع او حجتی و برهان نباشد و بعد ازان اگر اعتراض کنی شاید بیت آنچه بر طبع تو نیاید راست ۵ چون ندانسته مگو که خطاست ۵ باشد هم در ضمن آن کار وی خبر باشد هم بظاهر معلوم شما نباشد نقلست هم روزی جماعتی از مریدان حضرت امیر حمزه بسفر رفته بودند بجهت تجارت دزدان بیامدند و در راه ایشان را غارت کردند آن جماعه متوجه بحضرت امیر شدند و چون ساعتی نگذشت آن دزدان بیامدند و همه چیز ایشان را پس دادند و بایشان تسلیم نمودند و از آن جماعت پرسیدند که شما را شیخ و مرشد کیست آن جماعت گفتند که آری است آن دزدان گفتند که شیخ شما را صورت و قد و قامت چنین هست آن مریدان گفته اند همچنین هست آن دزدان گفتند که شما گواه باشید ما بآن شیخ شما بیعت کردیم و ما هم مریدان ایشان شدیم و ازین کار توبه کردیم و شما نیز بسلامت بروید و شما را برادر خود خواندیم و چون ایشان را مراجعت شد بحضرت امیر آمدند و از ایشان پرسیدند که شما را دزدان در راه تشویش نداده باشند ایشان گفتند که ای مخدوم وقتی همت شما یار است هیچ دزدی و بیگانه بر ما ظفر نمی یابد بیت شعر ولی را همت را که باشد چون تو کشتی بان ۵ چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان ۵ امیر حمزه فرمودند که آن دزدان هم

همه توبه کردند و از مردان ره حق شدند آری شیخ چنین باید که تا از همه احوال مریدان او را وقوفی باشد
تا او را شیخ توان گفتن و این هم بواسطه پاس روی شریعت مصطفی است علیه السلام که حضرت خداوند جل جلاله ایشان را
باین تشریف مشرف میکرداند نقلست که جماعتی از مریدان حضرت امیر حمزه بسفر رفته بودند و بر لب
دریا رسیده و چون در کشتی نشسته‌اند و چون بمیانه دریا رسیده‌اند که ناگاه باد مخالف پیدا گردیده است
و در کشتی مردم بسیار بوده‌اند و نزدیک آمده بود که کشتی غرق شود ناگاه این جماعت پاره زر و پاره صابون
نذر امیر حمزه بسته‌اند و فریاد بر آوردند که یا امیر حمزه بیکبار باد ساکن شد و کشتی بر کناره دریا رسید
و مردم از دریا بسلامت بیرون شدند و چون بازگشتند و بجای خود رسیدند و نزد حضرت امیر حمزه آمدند و آنچه گفته
بودند بتمام بیاوردند حضرت امیر کتف مبارک خود را بگشادند و بمردم نمودند و گفته‌اند که ای یاران ما منفعت
خواسته‌ایم می بینند که کتف ایشان همچون خط خط بریده شده بوده است حضرت امیر حمزه فرموده‌اند که آن زمان که
آواز شما بما رسید ما بعنایت پروردگار خود طناب در کشتی انداخته بودیم و بر لب دریا کشیده بودیم اینک
نشانهای طناب که هنوز شیخ او نرفته است شما گمان می برید که ما اینها را رایگان میخوریم آنچه گفته اید بیارید
آن جماعت خواستند و تمام همه را بیاوردند و توبه کردند بعد از آن حضرت امیر فرمودند که بیت دلا معاش چنان
کن که گر بلغزد پای ۵ فرشته‌ات بدو دست دعا نگهدارد ۵ ای یاران ما را معلوم است که
فردای قیامت شما را از دروغ گویان نکردند نقلست که روزی حضرت امیر حمزه را از مریدان بوده بسفر رفته
بوده‌اند و در میان کوهها فرود آمده اند ناگاه دزدان آمده اند و مرکبها و دیگر غلامان ایشان را برده اند و هر چند
طلبیده اند نیافته اند در الحال متوجه بحضرت امیر حمزه شده اند و بار زر نذر حضرت امیر کرده اند و چون ساعتی
نگذشت همه را بیافتند مگر یک مرکب بسیار غایب بوده است و چون بجای خود رسیده‌اند و در کاروان سرایی
فرود آمده اند و امید منقطع کرده اند چون شب آمد و پاره از شب گذشته بود که آواز آن مرکب بگوش
در آمد بیرون بر آمدند می بینند که همین مرکب بسلامت ایستاده است کاروان سرای بان گریان است پرسیده
اند که سبب گریه شما چیست سرای بان گفت همچنین مردی خوش قد و خوش شکلی بیامد و دست
بر در زد و در کشاده کردید من بران مرد سلام کردم جواب سلام من دادند و مرا گفتند که زنهار

زینهار با کسی مگوی و نانوایی بوده است بر در سرای آنمرد همچنین تقریر میکرد و چون جماعت این شنیدند
و گفتند که این نوع آدم که شما میگویید ایشان شیخ مایند و ما همه مریدان ایشانیم و چون از آنجا باز گشتیم
سرای بان و نانوای بیامدند حضرت میر را بدیدند و بشناختند و چون آن نذری که گفته بودند
پیش حضرت میر نهادند میر علیه الرحمه فرمودند که یکشبانه روز بانگ کرده ایم تا این مرد ما را داده است
و ما مرد مفت خوار نه ایم و مرد چنین میباید تا کار او پخته آید و دائم الاوقات در مقام فنا میفرموده
اند که هر که از شریعت برخاست آید او را ببازار برند و بفروشند که از هیچ چیز ناخوش نیاید
بیت ره برد مصطفی نیاید ۵ هرگز بدر صفا نیاید ۵ مثال این بسیار است اگر بشرح او مشغول
شویم مطول میگردد نقلست که روزی یکی مردی پریشان روزگاری بحضرت میر همزه
بیعت کرده بوده است و بعد از مدتی آن مرد بهمان عادت خواسته که بنامشروعی اشتغال
نماید بناگاه آوازی از حضرت میر حمزه بتمام و کمال شنوده است که هی باین کار دست مکن
چون برخواسته و هر چند تفحص کرده هیچکس را در خانه و بیرون خانه نیافته است و باز بهمان کار
شروع نموده نشده بار دیگر بهمان صفت آوازی شنیده اگر باین نا شایسته کار میکنی در ورطه
هلاک می افتی برخواسته در باز کرد بیرون و پشت بام و درون خانه را دید هیچ ذاتی را نیافته
و باخود اندیشه کرد که اکنون نکنم و چون ساعتی بگذشته است باز بهمان کار نامشروع شروع کرده است
اکنون بآوازی دستی پیدا شده بر قفای سر او چنان زده است که این مرد تا سه ماه صاحب
فراش گشته است و حال آنکه این مرد در کوفه بوده است و حضرت میر در بخارا بوده اند و چون صحت
یافت این مرد نزدیک حضرت امیر آمده است حضرت امیر فرموده است اگر باین مانند کار میکنی
در ورطه هلاک می افتی ملتفت میبایست بخدمت مرشد عشق بجان و دل بر بندد ۵ بدولتش مگر
از دوزخش نجات بود ۵ چو گدای خدای بهشت شفیع محشر او است ۵ اگر ز صدق نمائی
چگونه نجات بود ۵ نقلست که روزی حضرت امیر حمزه در موضع سماعی بوده اند و جماعتی از
مشائخان آن در نظر امیر علیه الرحمه حاضر بوده اند و در آن میان معرفت حضرت میر یکی را غضب

غضب کرده اند حاضران همه تعجب کرده اند حضرت امیر فرموده اند که ای یاران یکی از نسبت داران ما را کی
دیوانه میخواسته است که بکیرد و او را نگذاشتیم و بکشتیم بعنایت پروردگار خود جل و علا یکی از بی اعتقادان
دران میان بوده است فرموده که زهی محال کاری که کسی در سماعی باشد سخن از سوء ظن گوید
بیت ای اهل صاحب نظران است ۵ بیخبر از راه غم از روزگار ۵ این شخص همان شخص را در جای
خود راه داد فی الحال شکم او آماسید و بنزدیک هلاکت رسید بیت این سخن با دل است
نه با قالب ۵ زین سخن با سر است نه با دستار ۵ چون آن بی اعتقاد بر سر حرف خود بنه رسید
دانست که بگفت شیخ او لیکا خدا تعالی ازین حال خالی نمیباشند گفت که ما را بنزدیک امیر حمزه برید که
من در حق ایشان بدگمانی کرده ام و چون او را بنزدیک امیر حمزه آوردند حضرت امیر در حجره
بودند سر بر آوردند و گفتند بیت هان ای نادان بر آنکه میدانیست ۵ بد میکنی و بلطف میخوانیست
روز و زمین زیر و زبر زمین ۵ تا زیر زمین روی نکردند است لهذا ای نادان دانسته و آگاه
باشی که خدای عز و جل را بندگانی باشند که از شرق تا غرب عالم را بیک چشم زدن سیر میکنند تو چه کمی که
درین بساط خانه خواهد ماندن اکنون تو برو یکی گوسفند بر مزار پر انوار حضرت خواجه محمد بابا سماسی علوی
بساز تا ازین بیماری خلاصی یابی که ترا بروح ایشان حواله کردم آن شخص همان زمان گوسفندی بیاورد چنانچه
فرموده بودند نمود خدا تعالی او را صحت کرامت کرد همان روز بسوء ظنی که آمده بود آن شخص هم بر آن
آمده بود و آن حال همچنان بود که یکی از فرزندان ایشان را کری دیوانه متوجه شد و لیکن آن
ضرر نتوانست رسانید نیم دیوانه همان عصا را که بر او گشتند و آن مرد توبه کرد و بر در خدمت جناب
ملازم شد که در وصف نمی آید و یکی از مردان راه خدا تعالی شد بیت ای بیتو حرام زندگانی
و بیتو کدام زندگانی ۵ هر زنده که بی تو باشد ۵ هر گه مست بنام زندگانی ۵ نقل است روزی
حضرت امیر حمزه را گذار بقشلاق غدر نهاده بود که یکی از قریه های بخارا است و مردمان آن قریه
مریدان ایشان بوده و چون خبر یافته اند که حضرت امیر از آنجا میگذرند همه ایشان باستقبال امیر
روان آمده اند بطمع آنکه حضرت امیر خود در خانه ایشان آیند التماس نمودند حضرت امیر فرمودند که

دیهٔ شما هیزم خشک اگر یافت شود فرود آییم و الّا فرود نمی آییم آن مردمان گفته اند که هیزم خشک
یافت نمیشود بجز آنکه بر سر فراز درخت توت هست که خشک گشته و هیچکس از وی نمیتواند که یک
دندان کاوی بگیرد حضرت امیر فرمودند که برید و تمام شاخهای ویرا بشکنید که وی نیز دودی
خواهد شد و چون اجازت و بشارت یافتند چنان خواستند که در وی هیچ شاخی نماند و در همان
بهار حضرت خداوند سبحانه و تعالی چنان سبز گردانید که هیچ وصف نمیتوان کرد و حالا نیز آن درخت
سبز ست آری نظر اولیاء الله چون کبریت احمر ست که بر هر چه رسد سبز میکرد د بیت
درخت سبز داند قدر باران ٭ تو خشکی قدر باران را چه دانی نقل ست وقتی همچنین واقع
بوده ست که مدت سه شبانه روز باران آمده بوده ست و هنوز میآمده ست که جماعتی
از مردمان همان دیار آمده اند و از حضرت امیر التماس کرده اند که ای مخدوم سه شبانه روز ست
باران میآید و ساکن نمیشود اگر شما عنایت فرمایید که از نفس دربار شما باران ساکن شود
و ما امیدواریم که دعای شما بحضرت پروردگار عالم روا شود حضرت امیر فرمودند که ای عزیزان وقتی
وقت ایستادن باران شود خود بخود خواهد ایستادن آن مردمان بسی مبالغه کردند بعد از آن
حضرت امیر فرموده اند یکی از خادمان خود را که بیرون رو و باران را بگوی که ساکن شود چون
آن خادم بیرون شده ست و گفته ست همان زمان باران ساکن شده ست بیت
ای مقصد همت بلندان ٭ مقصود دل نیازمندان ٭ و همچنین ست که هر گاه که کار خدا
بظاهر و باطن بخدای تعالی راست کرداند حق سبحانه و تعالی همهٔ کار او را چنان میکرداند که او خواهد
چنانکه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منقول ست که من کان لله کان الله له
نقل ست که روزی حضرت امیر حمزه را اتفاق افتاد بود که بغور بروند و چون بر کوه بابا
دوغی رسیدند ناگاه از طرف قبله ابر سهمگین بر آمده ست چنانچه هوا تاریک شده ست
و باران بیکبار افتادن گرفته ست و رعد و برق جسته و همه مردمان درمانده
شده اند که مگر قیامت قایم میشود حضرت امیر دیدند که احوال مردمان دیگرگون ست

شد رباعی سیمابی شد هوا زنگاری دشت ه ای دوست بیا و بگذر از هر چه گذشت ه گر عزم
وفاداری اینک دل و جان ه ور قصد جفاداری اینک سر و طشت ه حضرت امیر حمزه بر گشته اند
و رو بسوی قبله کرده مشغول شده اند و بانگشت خود اشارت کرده اند همان زمان ابرها دو پاره
گشته است بعضی بطرف شمال و بعضی بطرف جنوب روان شده است که مگر قیامت شده
حضرت امیر فرموده اند که ای یاران اگر شما خواهید که همه کار شما بمراد دل شود می باید که
یکدم بی یاد خدا تعالی نباشید و یکقدم از شریعت محمد علیه الصلوة والسلام بیرون ننهید
و ترک هوا و هوس بکنید چنانکه در قرآن مذکور است که واما من خاف مقام ربه و نهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی رباعی تا گم نشوی کمتر از گم نشوی ه اند صف
عاشقان تو محرم نشوی ه تا ره ندهد جملهٔ عالم نشوی ه در مجلس خاصه کاران تو همدم نشوی
نقلست که روزی یکی از مریدان حضرت امیر حمزه که ایشان را بابا ملک نام بوده است
و ایشان مرد قلندر بوده اند و سر و ریش را دایم می تراشیده اند چون روزی بحضرت امیر آمده
بودند امیر فرموده اند که ای بابا ملک یکبار ریش را نتراشی که این ریش از آن ما شده است
چون بیعت ما کرده اید باید مانند کار نکنید و بعد از آن موی بابا ملک بسیار و تازه
شده است و بجهت امتحان هر چند دو کارد می نهاده اند نبریده است **نقلست** که
روزی خواجه محمد پارسا با جماعتی بدیدن حضرت امیر حمزه آمده بوده اند و شام هم در آنجا
باشیده اند و چون شب خلوت شده است خواجه را در خاطر آمده بوده است که اگر یکی از مریدان
حضرت امیر اینجا بودی تا با وی صحبت داشتمی چه نیکو بوده است و چون در خاطر حضرت
خواجه محمد در گذشته است حضرت در زاویهٔ خلوت بوده اند یکی خادم خود را فرموده اند که
زود بیرون شو و محمد خواجه قشلاق عذر نای را طلب کن خادم بیرون رفته است و به بار
محمد خواجه را آواز داده است و در آمده هنوز ننشسته بود که محمد خواجه از در در آمده است
و سلام کرده است حضرت امیر فرموده اند که ای محمد خواجه حضرت خواجه محمد پارسا در جماعت خانه

خانه نشسته اند شما بروید و با ایشان صحبت دارید چون محمد خواجه نزدیک خواجه پارسا در آمده است خواجه
فرموده است شما از قشلاق عذر چه وقت بر آمده اید محمد خواجه فرمودند همین زمان بود که آواز شنیدم که
ای محمد خواجه ترا حضرت امیر طلب میکنند چون چشم خود را فراز کردم و چون بگشادم خویشتن را درین
مقام می بینم و چون خواجه آنجماعت این حال را مشاهده کردند بکمال حال ایشان معترف شدند تا بحدی که
مرید شده و معتقدان این خانواده را بمقام قرب و منزلت آنمقدار بهتر بوده است که ایشانرا اعتقاد نسبت
با خود زاده [illegible] کم بینند ازین **نقلست** که روزی یکی مریدان بابا محمد سماسی بزیارت حضرت
بحجره آمده اند و شام در همان منزل امیر ساکن شده بوده اند هوا بالغایت سرد بوده است و چون آفتاب
بر آمده است و [illegible] آفتاب رو به شده است حضرت امیر خادم خود را فرموده اند که در بیرون چیزی
اندازید تا با یاران خود زمانی صحبت داریم و چون گلیم انداختند و تکیه نهادند حضرت امیر را بیرون
آوردند و بنشاندند بعد از آن امیر بیرون بر آمدند و چون زمانی صحبت داشتند وقت
هر جمعیت از حضرت امیر اجازت طلبیدند و امیر خادم را فرموده اند که جامهای نو بکیسه نهند
[illegible] بیاورند [illegible] بوده اند و بر جایگاه آمده
بنشیند اختند بعد از آن ما بشهر بخارا آمدیم و آنچه میبایست کردن همه را مهیا ساختیم و بجای
نگاشتیم چنان برکت در خانه ما پیدا شد که آنرا نهایت نبود از برکت آن غبار **نقلست** که
روزی مولانا کمال الدین پدر میدانی بدیدن حضرت امیر بحجره آمده اند و این را یک فرزند
خورد بوده است و از آن [illegible] بوده است آن فرزند خود را گرفته نزدیک امیر آمده اند و چون در
جماعت خانه امیر در آمده اند پای آن فرزند لغزیده است و در مثنوی افتاده اند و مولانا فرمودند که
زود برخیزید حضرت امیر فرمودند که ای مولانا این فرزند شما در خانواده ما افتاده است در خانواده
[illegible] درویشان افتاد مبارک بوده است و آن فرزند نیک بخت بود [illegible] آزاد بنده
قبول [illegible] خوشم [illegible] که خاک [illegible] نمودند تا چاره هر که در خط فرمان کامل است کار آن
[illegible] کامل شوند و بعد از آن که مولانا را وفات رسید شاه محمد را ذوق آن شد که بزیارت حضرت
[illegible] رسیدند [illegible] بحضرت شیخ زین الدین خافی قدس سره

شده وصید دل ایشان بکمند محبت شیخ شده مدتها در ملازمت شیخ میبوده اند و هفت بار بطواف خانهٔ کعبه رفته
بوده اند و در ین مدت چند بار همچنین واقع بوده است که حضرت شیخ زین الدین بجایی رسیده بوده است که
در میانه موقوف بخطبه و نیز بوده است که بناگاه آن کار بر انداخته شده است تا وقتی که حضرت شاه
محمد را ذوق ولایت بخارا افتاده بوده است و از شیخ اجازت کلی حاصل کرده اند و بخارا آمده اند
و از نبیرهای امیر کلال که فرزند امیر برهان بوده نسبت افتاده بهمان نفس حضرت امیر حمزه علیه الرحمه

نقلست که روزی شتر یکی از مریدان امیر حمزه علیه الرحمه در گل مانده بوده است هر چند که سعی کرده اند
نتوانسته اند بیرون آوردن تا آنکه عاجز گشته اند و نزدیک آمده است که شتر هلاک شود و توجه بحضرت
امیر حمزه کرده در تفکر فرو رفته بوده اند که یکباره شتر ایشان از لای بیرون افتاده است آن وقتی که
این مرد عاجز متوجه امیر شده بوده است حضرت امیر در جماعت خانهٔ خود با جمعی در معرفت بوده
اند که بناگاه بسر عصای خود یکی حمله کرده اند حاضران متحیر ماندند حضرت امیر فرموده اند که ای
یاران فلان کس را اشتر در لای مانده بود بعنایت حق تعالی از لای بیرون آوردیم بیت
اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما نه تو خوانی نه من هست از پس پرده گفت
گوی من و تو چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من **نقلست** که روزی که سید عمر که برادر خورد
حضرت امیر حمزه بوده اند و میخواسته اند در قصهٔ خلوت نشستن سوال بکنند از امیر که اکثر
درویشان خلوت می باشند و شما باین روش چرا مقید نمیشوید حضرت امیر فرمودند که آری ما خلوت
می نشینیم ولیکن همراه و هم صحبتی نمی یابیم تا با وی بنشینیم مردی گفته است که ما با شما خلوت
می نشینیم حضرت امیر فرموده اند که شما چه نوع خلوت می نشینید آن مرد فرموده است که یک کوزه آب میداریم
و چهل مویز تا چهل روز باین مویز قناعت میکنیم و بآن آب طهارت میسازیم و نماز میکنیم
تا باب دیگر احتیاج نمیباشد امیر فرموده که خلوت ما نوع دیگر است آن مرد فرموده که خلوت شما چه نوعست
امیر فرمودند که اول طهارت میسازیم و نماز میگذاریم و بخلوت می درآییم و هر روزی یک گوسفند
و یک دیگ آش و یک سفره نان میخوریم و با همان وضو نماز میکنیم و بطهارت دیگر احتیاج نمیباشد
آن مرد فرموده است که باری این دعوی را ببینیم که معنی هست یا نه ما اینهمه میتوانیم بسر بردن حضرت امیر

امیر فرمودند تا دو گوسفند را پخته آوردند یکی را نزد خود نهادند و دیگری را نزدیک آن مرد حضرت امیر تمام
گوسفند را خورده از جای خود برخواسته‌اند و آن شیخ هنوز ربعی را از گوسفند نخورده بوده است که
بیک بار شکمش را درد عظیم پیدا شده است و در مرتبهٔ از خود بیخود شود در حال بقدمهای امیر افتاده توبه
کرده است حضرت امیر بهمان نوع مدت هفت روز نشسته‌اند و هر روز گوسفندی را میخورده‌اند
بعد از ان آن شیخ و بعضی مردمان بیامدند و از حضرت امیر درخواست کرده‌اند که یا امیر خلوت
همین باشد هیچکس را تحمل این کار و طاقت این بار نیست بعد از ان امیر خلوت را بگذاشتند
و بدرخواست تمام بیرون آمدند حضرت امیر فرموده‌اند که ای یاران بحال خود نماندید چون نیت
خلوت کرده بودیم باری یک چله نشستیمی تا از ما خلوت نشستن هم بماندی **نقلست** روزی
یکی مردی از مریدان سید امیر حمزه بمنزل امیر آمده بوده است و حضرت امیر بطرف کول کورک
رفته بوده‌اند او نیز بدانجا رفته است و چون نزدیک کول کورک رسیده است دو گرگ
ظاهر شده یکی بدین طرف مرکب و دیگری بدان طرف مرکب امیر رفته است و چون این مرد
آن گرگان را دیده است و بترسیده بناگاه حضرت امیر از کار صیادی بیرون آمده‌اند
فرمودند که شما هیچ مترسید که این سگان ما پیش مرکب ما آمده‌اند و مرکب ما را نگاه میدارند
بکار صیادی در آمده‌اند می بینند که در دام این بسیار در آمده است بعد از ان آن نخچیرها را
گرفته بطرف مرکب آمده‌اند بعد از ان حضرت امیر گرگان را اجازت داده‌اند ایشان برفته‌اند
و امیر و آن مرد را بخانه خود آوردند **نقلست** که روزی حضرت امیر را ذوق آن شد که بولایت
کرمینه بروند قضا را گذر ایشان در طواویس افتاد یکی از مریدان ایشان بر سر راه فالیز کشته بوده و آنرا
حضرت امیر بدیدند و بقدمهای ایشان افتاده گفت ای مخدوم من این فالیز را به نیت آن
کشته‌ام که اول خربزه که پزد نزدیک شما برم الحال شکی که این خربزه پخته بودی تا من بقدوم
شما آوردمی امیر فرمودند ما نقد را بنسیه نمیکنیم زود باشید خربزه برارید آن مرد میگفته است مخدوم
هنوز پخته نشده خربزه از کجا یافت میشود امیر فرمودند ترا هیچ کار نیست میباید در آمدن و خربزه بیرون
آوردن آن مرد قدم بفالیز نهاده می بیند که بفرمان خدای آن مقدار خربزه پخته است که آنرا نهایت نیست

نیست آنمرد از آن خربزه ها بیرون آورد جماعتی که با ایشان بودند همه سیر بخوردند و آن خربزه بهمان
نوع بجای خود ایستاده بود و آنمرد صاحب فالیز میگفته است که بقدوم حضرت امیر برکت
یافتم و مرا دیگر بار احتیاج نماند و خوشوقت گشتم **نقلست** که وقتی امیر عمر که برادر خورد امیر حمزه بوده
علیهما الرحمه در ولایت نسف فالیز کاشته بوده اند مردمان آن دیار همه اتفاق کرده اند که اول آب را
بفالیز امیر بگذاریم تا فالیز ایشان آب خورد بعد از آن در میان یکدیگر قسمت نماییم مگر یکی شخصی بوده است که
بآن راضی نشده است بیامده آب را از فالیز امیر برداشته است و مردمان میخواسته اند که یا امیر
او را منع کنید که آب را ماند امیر فرمودند که ای یاران شما خاطرهای خود را جمع دارید که آب آتش را
پست میکرداند چون او نمیماند بخواهد سوخت و هر چند آنمرد را گفتند که از سر این آب در گذر که
نیکو نیست و از حضرت امیر این سخن صادر شد نباید که بنفس حضرت امیر ترا المی رسد آنمرد گفته است که
هر چه بادا باد که من این آب نمیمانم و مردمان ازین حالت پریشان گشتند حضرت امیر عمر مردمان را
اجازت دادند چون برفتند حضرت امیر فالیز را گذاشتند و برفتند **مثنوی** همه آزادگان از
رخنه جستند ۵ زیان خویش سود خلق جستند ۵ هنرمندیکه راه پا بیر دید ۵ ز خود عیب ز بیگانه
هنر دید ۵ حکیمانیکه دور اندیش گشتند ۵ دوای خلق در درد خویش گشتند ۵ درخت بار خود را
بیخ بر یافت ۵ سعادت را کجا هر بی هنر یافت ۵ چون شب شده است غلام این شخص بجهت
پختن طعام بطلب آتش بیرون آمده است و آتش بیاورده بنزدیک در خانه رسیده است
و آنمرد را بر در خانه سایبانی بوده است و آن آتش در دست غلام در گرفته است و شعلهٔ او
بسایبان رسیده و در غلام و در خانهٔ آنمرد آتش افتاده است و بتمام بسوخته است مگر
آنمرد که او در خانه نبوده است و چون آنمرد بخانه آمده و مشاهده اینحال نموده از گفته خود
پشیمان شده است و در پای مردمان افتاده است که ای عزیزان شما پا تدارک کار من
نمی کنید کار من بیقدار نخواهد ماندن و آن مرد و جملهٔ مردمان بطلب حضرت امیر عمر روانه
شدند و بجستن امیر عمر بیرون آمدند و امیر را در نسف کهنه یافتند و در یکه ویرانه مستغرق
گشته بوده اند و چون اینجماعت رسیدند حضرت امیر روی بایشان کرده اند و گفته اند که ای

ای یاران ما گفتیم که آن فالیز قوت طاعت مطیعان کرد چون رضی شدید فدای شما باد و لیکن
اینمقدار باید دانستن که دل بدست آوردن کار آسان نیست همین که از خود بگذشتی
و بمراد خود مشغول نشدی بمقصود رسیدی بیت تا دل دوستان بدست آری * بوستان
پدر فروخته به * و در بند آن مشوید که یکی را از خود برنجانید و چون برنجانیدن دل رضای
خود را رنجیده میکردانی چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود فرموده ولا یحیق المکر السیئ
الا باهله قطب مهری قدس سره در همین معنی اشارت فرموده که چون کار و را وقت سر برآید میباید
بر خرمن این طایفه میگذارند هر کرا دیده باطن بینا بود با این طایفه متعرض نمیشود
[illegible] نابینا را از چشم باطن چه خبر * و از عمده شرح چه خبر دارد کره و ندر همه عمر خود
نخوردی کاهی * کر لذت کوزینه ندانستی خره * نقلست یکی از مریدان امیر عمر که
در موضع ارقود قشنه بوده است دعوتی عظیم ساخته امیر عمر را طلب کرده بود است و مردمان
موضع خود را نیز طلب کرده یکی از آن مردمان گفته است قرین صاحب الدعوة را که اینمقدار از برای امیر عمر
رنج می بری چه بار کرامات از هیچ ولایتی دیده آن مرد گفته است که مرا چه آن نیست که از این نوع
چیز را طلب کنم و مرا در خاطر این چیز ها نمی آید مرا بخدمت خود کار است بیت اسکم
خوش بول با یکدیکر یاره ای مردم دیده مرد میکند * آن مرد گفته است که اگر تو نمیخواهی
مرا باید که انگور عشقی که تازه از برای ما حاضر کرداند چون این مرد در بیرون خانه این
نوع سخن بخاطر خود راه داده و بعد از آن بنزدیک امیر عمر آمده و نشسته است و حال
انکه زمستان بوده و هوا بغایت سرد بوده است امیر عمر این مرد خداوند خانه را فرموده
اندکه زود در باغ شوی و از دو قطار بگذری و بر سر قطار سیوم شوی و آن اوش که بر سر
قطار است بردار و آن مقدار انگور میتواند بر داشتن که تا این مردمان بخورند چون این
مرد بآن امر اقدام نموده است به همان نشان رفته است همان مقدار انگور آورده که
حاضران متحیر مانده اند امیر فرموده اند که شما اکنون بخورید و از خانه بیرون آمده اند
در همان زمان بسوخار رسیده اند بعد از آن امیر را هرچند طلب کرده اند هیچکس نشان

نشان نیافته اند وآن صاحب الدعوة نزد دلسوختان آمده گفته است که ای مخدوم دعوتها مهیا
گشته است ومردمان منتظر نشسته اند موقوف قدم شما اند حضرت امیر فرمودند که بروید وآن
دعوتها را نگاه دارید که ما فردا خواهیم آمدن وچون آن مردمان برفتند همان شب یکی اسب قیمتی
بوده است آنمرد را که انگور طلبیده بوده است همان شب برده است وچون روز شده است
وخاوندش هم مرده است بعد ازان امیر رفته اند ونماز جنازه گذارده اند بیت ای آنکه
ز مشک نافه برخورداری برگوش که خاطری زخود نازاری که گل قاصد آزار دل بلبل بوده
از عمر ازان نیافت برخورداری نقلست که حضرت امیر عمر اکثر اوقات بشغل احتساب
مشغول میبوده اند که روزی در شهر کش نشسته بوده اند که یکی مردی نزدیک امیر آمده است که ای
مخدوم از اتراک مریدان اسمعیل آتا آمده اند وانواع نامشروعات در میان ایشان در وجود میآید
ومیباید که شما ایشانرا منع فرمایید وحال آنکه این خبر کننده ازان قوم بوده است وآن جماعت
اتفاق کرده بوده اند که اگر سید عمر نزدیک بیایند ما ایشانرا شهید میسازیم وچون بکار ایشان را
میل میکنیم چون امیر عمر این خبر نامشروع را شنیده اند بی توقف روان شده اند هیچکس یاران
همراه نبوده است مگر یک کسی که امیر اورا نیکبخت میگفته اند وآن نیکبخت عرض کرده است که
ای مخدوم آن مردمان اگرچه در ولایت مسلمانند ولیکن مسلمانی را نیک نمیدانند وبغایت
انبوه اند نباید که شما را المی رسد حضرت امیر فرموده اند که ایشان چند کس باشند آن مرد
فرموده است که اگر جمع میشوند هزار کس بیشتر میآیند حضرت امیر فرمودند که بیت گر یار تو بود عنایت
حق که از خصم دوصد هزار مندیش که با پنجه شیر پنجه میزن که در کام نهنگ دار مندیش که
العزیز اگر عنایت خدای تعالی مرا باشد از انبوه ایشان هیچ غم ندارم چنانکه آن قطب زمان خواجه عبد
الله انصاری فرموده اند که بیت تو خدایی شود اگر جمله عالم دریاست که بخدا اگر سر موئی قدمت
تر گردد که چون امیر عمر دره عمری در میان آن جماعت درآمدن آن جماعت همه متوجه حضرت
امیر شدند وآن شخص ایشان خواست که تا دست درگریبان حضرت امیر زند امیر دست او را گرفته
دلسوی پشت بردند وگفتند ای نامرد بی دولت دست خشک باد که تا بیش ازین عمل نکنی فی الحال

فی الحال هر دو دست او به پشت چسپیده گشت و آنهمه مبتدعان متحیر ماندند و در قدمهای حضرت امیر
افتادند و توبه و زاری میکردند و از راه ضلالت باز گشتند بعد از آن حضرت امیر فرمودند که
دستهای تو بعد از سه روز نیک میگردد اگر شما باخلاص توبه کرده باشید بعد از گذشتن سه روز
حضرت امیر دعا کردند خدای تعالی دستهای او را چنان کرد هیچ که اول بود بیت اگر تیغ عالم
بجنبد ز جای نه برد رگی گر نخواهد خدای نه تا بدانند هر که فرمان خدای عز و جل را باخلاص
میکنند و متابعت رسول علیه السلام باخلاص تمام نماید از همه مهالک خلاص یابد و دعای او رد
نمیشود و حضرت امیر عمر رحمة الله در بند آهنین بجوار رحمت حق تعالی خرامیده اند در سال هشتصد و سی از هجرت
و بعد از یکسال ایشانرا بنجار آورده اند و در دیهه سوخار در جوار حضرت امیر بزرگ تسلیم نمودند و بهمان
چوب که ایشانرا آورده بوده اند آن چوب را بر سر قبر ایشان علم نهاده اند و حالانکه آن چوب قریب به دو
سال در خانه رنگ ریز بوده بعد از آن حضرت امیر را با آن چوب آورده اند نیز دیگر دو سال سبز بوده
و شاخها بر آورده و مردم بنظاره او می آمدند بعد از آن یکی از مریدان ایشان در تنگ آن درخت
جایی ساخته آب بریخته است و در همان وقت خشک شده و آب ریزنده هم کور گشته اگر همه اوصاف
ایشانرا بگنم و بجمال حال ایشان مشغول گردم عشری از اعشار او ذکر کرده باشم و باین مقدار اکتفا
کرده شد تا یادگاری باشد مر معتقدان این خانواده معلوم گردد که کاتب این مسوده مولانا
شهاب الدین بوده اند نبیره حضرت سید امیر حمزه و بتحقیق فرزندان ایشان کسی باشد که در همه احوال
و اعمال در متابعت ایشان بوده باشد و چون بعضی از مناقب و مراتب ایشان گفته شد اکنون وصیت
هایی مر اصحاب خود را حضرت امیر حمزه کرده اند این است میفرموده اند که ای یاران اول قدمی که
در راه حق می نهید بصدق تمام باید تا بنای کار شما اصلی باشد چنانکه والد ما فرموده اند و همه
اهل الله برین اند که مردمان از وصال بدان سبب دور مانده اند که وصول شرع را گذاشته اند
و اول میباید که اعتقاد خویش را درست گردانند از شک و شبهه و بدعت و ضلالات و دل خود را
از جمیع نامشروعات خالی گردانند بیت تا بیخ حرص بر نکنی از ضمیر دل نه از شاخ دین خود
نتوانی که برخوری نه و در اعتقاد خویش مقلد نباشید و هر چیز را که تعلق بایمان دارد آنرا بجستی

حجت و برهانها آماده دارید تا چون شما را حاجت افتد از عهدهٔ آن بیرون توانید آمدن که هیچ چیزی
زشت تر از آن نیست آدمی را که سخن از مذهب گویند آنرا نداند و آن علامت جهل او باشد
فرد اگر فرزند سلطانی و خانه چو دانش نیست کمتر از سگانی چرا که این راه روشنترین
همهٔ راه هاست میباید که دلائل ایشان روشنترین همهٔ دلائلها باشد و مذهب ایشان
درست باشد و حضرت امام نجم الدین عمر نسفی رح چنین فرموده اند که اهل تصوف کیست
و تصوف چیست اولاً بباید دانست که تصوف پاکیزه گردانیدن دل است از غیر خدای
تعالی و آراستن تن است بفریضهای خدای تعالی و بسنتهای پیغامبر صلی الله علیه وسلم
مگر در زمان ما ایشان دوازده فرقه گشته اند یازده ایشان در راه ضلالت و بدعت اند
و نامهای ایشان این است اوّل حبیبیه و اولیائیه و شمراخیه و اباحیه و حالیه و حلولیه و حوریه و واقفیه
و متجاهلیه و متکاسلیه و الهامیه و بباید دانست که هر یکی ازینها بر چه مذهب اند و اعتقاد هر یکی
نوعیست امّا مذهب حبیبیه آن است که ایشان میگویند که چون بنده بدرجهٔ محبت رسید
و خدای عزوجل را بدوستی گرفت قلم تکلیف از وی برخواست و خطا و عبادت از وی برداشته
شد و حرام بروی حلال گشت و ماندن نماز و روزه بروی مباح باشد و ایشان عورت خود را
نپوشند و این کفر محض است و ایشان را نتوان شناخت مگر بافعال و زینهار سالک راه
از صحبت این طایفه گریزان باشد تا در ورطهٔ کفر نه افتد امّا مذهب اولیائیه آن است که
میگویند که چون بنده بدرجه ولایت رسید خطاب امر و نهی از وی برخواست و میگویند ولی
از نبی فاضلتر است و این اشد کفر و ضلالت است نعوذ بالله من ذلک و امّا مذهب شمراخیه
آنست که میگویند که چون صحبت قدیم شود امر و نهی از و برخیزد و باواز دف و نی و طبل و سماع
خوشوقت شوند و ایشان زنان خود را مباح دارند و میگویند که زنان ما ریاحین اند که
بوییدن کل مباح است و این قول عبدالله شمراخی است بصورت صلاح در عالم میگردند
و فساد میکنند و ریختن خون ایشان مباح است در شرع و امّا مذهب اباحیه آنست که میگویند
ما را ولایت باز داشتن خود نیست و از دیگری چگونه باز داریم ایشان امر معروف و نهی منکر

منکر بجای مانند و مالهای و فروج غیر را حلال میدارند و کفر گویند و باک ندارند و میگویند
امر معروف و نهی منکر کفرست و ایشان بدترین خلق اند اما مذهب حالیه آنست که
رقص سماع کردن و دست بر دست زدن را حلال میگویند و در میان سماع بیهوش شوند
و حال آرند چنانکه در ایشان حس و حرکت نماند و آنها که مریدان ایشانند میگویند که شیخ ما
حال آورد و این خلاف سنت و بدعت است و ضلالت اما مذهب حلولیه آنست که ایشان
میگویند که نظر بروی شاهد و زن صاحب جمال و پسر امرد حلال است و در آن حال از شادی رقص کنند
و میگویند که صفتی از صفات خداوند تعالی بما رسید و ما را بدان صفت معانقه و مباینه حاصل
آمد و این نیز کفر محض است و اما مذهب حولیه همچون مذهب حالیه است و نیز میگویند که بر حال
بیهوشی حوران آیند و در دماغ وطی حاصل آمد و چون بهوش آیند غسل آرند و این نیز باطل است
اما مذهب واقفیه آنست که میگویند خدای عز و جل بحق المعرفة نتوان شناخت و بنده از شناخت
حقیقت وی عاجز است و این مصراع میگویند ترا تو دانی بس تو انداند کس وای و این نیز
گمراهیست و اما مذهب متجاهلیه آنست که ایشان لباس فاسقانه میپوشند و گویند که ما از هم
دفع ریا بت از تن خویش است و این نیز ضلالت است اما مذهب متکاسلیه آنست که
ترک کسب کنند و روی بدر های مردمان آرند و در زندگی به بند که تن و شکم میان بندند
در زکوة اموال مردمان و ریم دل ایشان میخورند و از قرآن آموختن روی گردانیده باشند
و متابعت کتب حکمت مبتدعان کنند و گویند علم حجاب راه است و ابیات و اشعار جمله حکما را
طریقت نام نهاده اند و عمرهای خود را با آموختن اشعار و ابیات صرف میسازند و این هم
ضلالت است و طریق باطل اما مذهب حق آنست که ایشان متابعت کنند بسنت رسول
الله صلی الله علیه و سلم و فریضهای حق سبحانه و تعالی را در وقت خود گذارند و از شعر و سماع
پرهیز کنند و از شاهد بازی اعتراض نمایند و از لقمه حرام پرهیز کنند و در میان خلق خود را
مانند خلق سازند و بار خلق کشند و بر کس بار خود ننهند و اگر خلق ایشان را نشناسند
ایشان از خلق گریزان باشند و بر مسلمانان رحم کنند و با ایشان مدارا کنند یعنی حلم و نرمی

و نرمی کنند و دایم الاوقات از حق تعالی ترسان باشند و گناهان خود را از حق تعالی آمرزش خواهند و غیبت کس نکنند و بدنیا و بآرایش دنیا تکیه نکنند و دل بدنیا نه بندند و دل به بندند بسیرت نیک مردان و صالحان و بتابعان صحابه روند و مشایخ گذشته را انکار نکنند و این قوم بر حق اند زنهار دوستی ایشان را از دل خود بیرون ننهید و دوستی ایشان رضای حق تعالی است و دشمنی ایشان دشمن خدا و رسول خداست چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید قوله تعالی اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم و چون از حال این طایفه معلوم کردی میباید که ایشان را تعظیم کنی و در متابعت ایشان باشی و با ایشان صحبت داری بیت ز دانا یکدمی از زد جهانه نیرزد صد سر نادان بنانه و از آن یازده فریق که اهل بدعت و ضلالت اند پرهیز بکنی و با ایشان صحبت نداری بیت چه خوش گفت آن خردمند سخن دانه که روی از صحبت نادان بگردانه درخت نفس نادان بر نیارد چه حضور بس اخر کدورت بر نیارد کسی چون عمر بر نادان بسر برده بدان نادان و نادان مرد چون مرده و در اهانت ایشان سعی بلیغ نمایی که تا وعده صاحب شریعت غرا محمد رسول الله را بجا آورده باشی من اهان صاحب بدعة امنه الله تعالی من فزع الاکبر و حضرت امیر حمزه نور الله مرقده فرموده الذکا ای یاران شما را وصیت میکنم که دایم الاوقات منتظر آن باشید که وقت نماز شود و طهارت را پیشتر از وقت میباید ساختن و نماز را با حضور و خشوع بگذارید و در وقت گذاردن نماز به هیچ کاری مشغول نشوید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم همچنین فرموده اند که عجلوا بالصلوة قبل الفوت و عجلوا بالتوبة قبل الموت و دایم الاوقات بتوبه مشغول باشید چنانکه حضرت رسول علیه السلام فرموده اند که التائب من الذنب کمن لا ذنب له و دیگر مرد نیکو آن بود که سخنش بضرورت بود تا تواند نگوید و خویشتن بنماز و روزه رهبت ندی چنانکه گفته اند رباعی خود را بنماز و روزه بگداخته گیره سجاده بروی آب انداخته گیره چون سر حجره باطنت صفا نگرفته بر نقش نگار حجره ساخته گیره و میگفته اند که تا بتوانید هیچ کس را بچشم حقارت نظر مکنید که شاید که او را نزد حق تعالی مرتبه او از شما نزدیکتر باشد بیت

گر آفتاب ملکی و گر سایهٔ الٰه باهیچکس بچشم حقارت مکن نگاه که خواهی در چشم اهل دلی برتو افتد
افتاده باش در ره غربت چو خاک راه که بزرگی میگفت که حق سبحانه و تعالی سه چیز را در سه چیز
پنهان کرده است رضای خود را در طاعت پنهان کرده است و دوستی خود را در میانهٔ خلایق پنهان
کرده است تا یکدیگر را دوست دارند به نیت آنکه باشد که او از دوستان خدای تعالی باشد
و شما بدانید که این عمل در راه طریقت اصلی بزرگ دارد و میباید که با تمامی سعی بلیغ نمایید
و هیچکس را بجهت دنیا تعظیم نکنید که دین شما بجهت دنیا نرود که دنیا بنزدیک حق سبحانه
و تعالی حقیر است و دوستی دنیا نیز از همه حقیرتر است و دین خود را فدای دنیا مکنید که هیچکس
جاهل‌تر از آن نیست که دین خود را برای دنیای دیگران بفروشد و همین سبب از رحمت خدای تعالی
باز ماند و اینچنین کس در هر دو سرای خوار میشود و هر که رضای خلق طلبد و فرمان حق را گذارد
همچنان باشد که خشم خدای عز و جل را اختیار کرده است و هر که از برای رضای خدای تعالی از خشم
خلق باکی ندارد خدای تعالی نیز از وی راضی باشد و اگر کسی با شما خصم کند با وی مشغول مشوید که مدت را
پایان نباشد و نباید که دین شما بر سر خصومت رود و بدوستی خلق نیز مغرور نگردید که آن
دوستی ایشان را بنا که پایداری نباشد طمع و هرزه از خلق بریده دارید که با آنچه خدای شما را ارزانی
داشته باشد قانع باشید که طمع کنان همیشه غمگین است و قانع همیشه شادمان **بیت** مرا بعز قناعت
خدای کرد عزیز که از آن بکرد طمع دامنم پاکست که طمع ز خلق بریدم از آنکه میدانم که هر سه
حرف طمع را میانه کاواک است که و در طاعت عجب میارید و نماز را چنان بگذارید که دایم میگذارید
در خلا و در ملا و در پیش مردمان آهسته‌تر و در خلوت سبکتر مگذارید و میباید که طمع از مال مردمان
و جاه ایشان بردارید و از مددکاری ایشان خود را بریده دارید که اینچنین کس در نظر مردمان خوار و بیمقدار میباشد
و هر که طمع از خلق بریده دارد در هر دو جهان عزیز و مکرم میگردد و هر که شما را مددکاری بکند شکر بگویید
و اگر تقصیری بکند شکایت مکنید و عذری از خویشتن بخواهید و دایم عذر جوی باشید و هیچکس را عیب
جوی مباشید و منافقان را نصیحت مکنید تا آنکه او را قابل نصیحت نه بینید و اگر او را
ملامت کنند نشنوید که دشمن شما گردد **بیت** کسی را که بینی ز حق برکران که منه با وی

بادی الخواه حق در میان ۵ چوبی بر نگیرد عدد داندت ۵ بر نجند بجان و برنجاندت ۵ نگین خصلتی دارد ای نیک بخت ۵ که در موم گیرد نه در سنگ سخت ۵ و اگر کسی خطا گوید در مجلس زینهار وی را هیچ مگوئید مگر در خلا و اگر دانید که قابل نصیحت بگوئید و اگر نه مگوئید مگر چیزیکه تعلق بگناه دارد و آن نیز هم بلطف باید گفتن بیت

گر نصیحت کنی بخلوت کن ۵ که جز این شیوهٔ نصیحت نیست ۵
هر نصیحت که بر ملا باشد ۵ آن نصیحت بجز فضیحت نیست ۵

و اگر رنجی بشما رسد از خلق عفو کنید و بسزای آن صبر نمائید اگر کسی شما را تعظیم نکند زینهار در خاطر خود چیزی نیارید که فلان کس مرا تعظیم نکرد و زینهار خود را ازین سخنان نگاه دارید و اگر کسی شما را تعظیم کند و شما را نیک گوید شما در خاطر اثر آن مدارید و خود را مغرور مگردانید که من مرد نیکم و مرد عزیزم یا من مرد مالدارم و زینهار بمدح مردمان و بذم ایشان خود را ایمن دارید تا در ورطهٔ هلاکت نیفتید و اگر بر شما بیماری رسید یا مصیبتی آید زینهار از خدا تعالی راضی باشید و بشکر آن مشغول شوید و بدانید که این بیماری گناهان شما را کفارت میشود که هیچ بلایی نیست که بر بنده نازل میشود تا بآن بلا گناهی دفع نمیکنند و اگر در میان مردمان باشید هرچه از شرع بگویند که بشنوید و اگر از باطل گویند مشنوید و اگر نیکی از خلق بشما رسد بآن تازه روی مشوید و اگر شما را بد گویند که زبان خود را کوتاه دارید و انصاف بدهید و انصاف مخواهید و هم حضرت امیر حمزه میفرمودند که با همه مردمان پیشانی گشاده دارید و رعایت بجای آرید و پرهیزکار باشید و زبان خود را از مردم نگاه دارید و تکبر نکنید و فروتنی تا بحدی نه چنانکه خوار شوید و در همه کارها میانه باشید که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند که خیر الامور اوسطها و خویشتن را منگرید و بهر جانب منگرید و بهر جایی که مردم بسیار نشسته باشند بر پا مایستید و اگر سخن باید گفتن بضرورت آهسته بگوئید و اگر با شما سخن گویند نیکو بشنوید و فرو گذاشت نکنید و سخنی که از آن مردم رنجیده شود زینهار مگوئید و اگر بضرورت از مردم چیزی بخواهید مبالغه مکنید و هیچ دانی را بر ظلم و گناه دلالت نکنید و در خاندان خود بشر خوش خلق باشید و اگر با شما درشتی کنند شما زبان خود را نگاه دارید و سخن را از پیش اندیشه بگوئید و اگر از اهل حرمت شما را با خود نزدیک گردانند بآن مغرور نشوید و از دنیا و اهل آن گریزان باشید و دنیا را بر خود عزیز مدارید و تا بتوانید صحبت

صحبت با عالم عامل بدارید و یکقدم از طلب علم دور مباشید که عامل بی علم در دستمال شیطانست که علم اگرچه اندک بود و بآن عمل کنند آن بسیار باشد لیکن هر چند علم و معرفت بیشتر درجهٔ آن بیشتر است و دیگر هیچ نعمتی از ایمان بهتر نیست و شغلی بهتر از خداپرستی و خداشناسی نیست و هیچ عبرتی بهتر از مرگ نیست و بدانید که دنیا کشت زار شماست باید که در دنیا عمل آخرت بکنید تا رستگار باشید چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم میفرموده اند که الدنیا مزرعة الآخرة **بیت** کنونت که دستست تخمی فکن ه دگر کی براری تو دست از کفن ه بباید بسی ماه و پروین و خور ه که سر بر نداری ز بالین گور ه و میباید که از عجب و ریا و تکبر و حسد و غیبت و بخل و کینه و عداوت و نفاق خود را نگاه دارید که اینها در آدمی علامت بدبختست نعوذ بالله منها **بیت** ریا و عجب کوه آتشین است ه نمیدانی که کوه دوزخ این است ه و علم از برای جاه و قبول خلق میاموزید که حضرت پیغامبر فرموده اند که من تعلم العلم لغرض الدنیا لم یجد ریح الجنة صدق رسول الله و میباید که علم را از برای آن طلب کنید که تا یگانگی خدای عز و جل را بدانید و در بند که عالم باشید چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه فرموده اند که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و میباید که دایم الاوقات بطهارت دل مشغول باشید باطن خود را از پلیدیها پاک کنید و بمقصود برسید و نیز فرموده اند میباید که در دنیا کار آخرت بکنی و بدنیا دل ننهی که دنیا جای راحت نیست بلکه دنیا جای عبرتست که رسول علیه السلام چنین فرموده اند که الدنیا دار العبرة لا دار العمارة **رباعی** دنیا چو رباط دار از و بگذاریم ه تا ظن نبری که ما درو مینشینیم در هر دو جهان یکی خدا ماند بس ه باقی همه کل من علیها فانیم ه و میباید که از دنیا بقدر حاجت قناعت بکنید بهمان مقدار که در طاعت شما قوتی حاصل آید از برای آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه فرموده اند که لابد من الموت کما لابد من القوت و اگر ازین زیاده بدنیا مشغول شوید خویشتن را در هلاکت میاندازید و بر شما باد که کم خورید و کم خواب روید که مرگ در کمین است و معلوم نی که چه وقت خواهد رسید و زنهار ازین غافل مباشید و بر شما باد که با حرام خواران و بدکرداران منشینید که چنانکه گفته اند **بیت** پسر نوح با بدان بنشست ه خاندان نبوتش گم شد ه سگ اصحاب کهف روزی چند ه پی نیکان گرفت مردم شد ه و گفته اند که هر که یک لقمه از حرام بخورد تا چهل روز عبادت وی در حساب نیاید و دیگر ملبوس هر گاه یک رشته حرام در آید طاعت و عبادت و

و قبول نمیشود تا مادامیکه آن رشته در خرقه او میباشد تا مادامی که لقمه و خرقهٔ خود را پاک نمیدارید
نماز و روزه و جهاد شما قبول نمیشود و کسی که در راه شریعت محرم شما نیست با وی همنشینی نکنید
رباعی با بدنشین مباش بیگانه او ه در دام افتی اگر خوری دانه او ه تیر از پی راستی کمان را
کج دید ه نیکو که چگونه جست از خانه او ه چون این وصیتها را بفرمودند در زاویهٔ خلوت
درآمدند و سه شبانه روز سر در جیب مراقبه فرو بردند و چون سه شبانه بگذشت سر برآوردند
و گفتند که الحمد لله رب العالمین که همچنان که والد بزرگوار ما را مژده رسیده بود ما را نیز همان نوع
مژده رسیده و ایشان فرزندان خود را بهر کسی که سپارش نمودند و این فقیر را بمولانا حسام
الدین الشاشی سپارش نمودند و چنین فرمودند مر حاضران را که ای یاران و برادران این فقیر را
از حضرت باری تعالی این مژده رسید که بعد ازین هر که از روحانیت توجهی طلب کند براده و بمقصود
رسد و این معنی در میان آوردند و همان زمان خیرباد کردند مر جمیع اصحاب **بیت** الوداع
ای دوستان ما بار خود برداشتیم ه بر شما باد امبارک آنچه ما بگذاشتیم ه ما کام بردیم کین باغ و بستان
زان ماست ه زان ما نبود بود دست ما غلط بنداشتیم ه و همان زمان بجوار رحمت حق خرامیدند
انا لله و انا الیه راجعون تاریخ وفات امیر حمزه علیه الرحمه در غره شوال سنه ثمان و ثمانمائه نور الله مرقده
و حضرت امیر حمزه امیر کلان را که فرزند امیر برهان که برادر کلان امیر حمزه بودند و ایشان را دو پسر
بوده است یکی را امیر خورد نام و یکی را امیر کلان نام اولا اشارت بامیر خورد کرده اند ایشان قبول
نکرده اند بجهت آنکه ایشان در زهد چندان میکوشیده اند که آنرا نهایت نبوده است چنانکه در روی
هیچ مردی نظر نمیکرده اند چه جای بر روی ضعفا و دائم الاوقات محجوب میبوده اند و با خلق انس
نمیکردند بعد از آن امیر کلان را اشارت فرموده اند و ایشان در ملازمت اصحاب و بندگان
خدای عز و جل میبوده اند لیکن از حضرت امیر حمزه یک فرزند دخترینه مانده بوده است خاتون
کلان نام که والدهٔ مولانا شهاب الدین که کاتب این مسوده بوده اند ولیکن در حق خاتون
کلان حضرت امیر حمزه میفرمودند که ما آخرت را باوی دادیم و دنیا را با دیگران و دیگر در حق ایشان
میفرموده اند که هر که میباید که ما را دریابد گو ملازمت خاتون کلان بباید اگر همه مردمان بفرزندان

بفرزندان پسر بینه فخر میکنند ما باین فرزند دختر بینه خود فخر میکنیم ولیکن ایشان چنان بودند که
دایم الاوقات بتلاوت کلام الله مشغول می بوده اند و چون شب در دست در آمد ایشان بنماز
مشغول میشده اند خانه ایشان چنان روشن میشده ست که محتاج بچراغ نمیبوده است و چون
دوک میرشته اند دوک پر میشده است و ریسمان خود از دوک میافتاده است و چون ایشان
بنماز مشغول میشده اند چرخ ایشان خود بخود میگردیده است و چون روز میشده تمام باغنهای
ایشان خود رشته میشده و ازین حال محرمان ایشان واقف میبوده اند و از واقعات
ایشان باین مقدار اختصار کنیم و چون خواجه محمد پارسا علیه الرحمه را ذوق آن شد که بزیارت
خانه کعبه بروند اول بمزار سید امیر کلال آمده اند و از ایشان اجازت حاصل کرده اند و چون
از مزار حضرت امیر کلال روانه شده اند خواجه فرموده اند که ما را می بایست که اکنون بمزار سید
امیر حمزه رفتمی و از فرزندان ایشان اجازت طلبیدمی که حضرت امیر حمزه را در باره ایشان نظر بسیار بوده
و میگفته اند که اگر مردمان به پسران خود فخر میکنند من باین دختر خود فخر میکنم و چون بمنزل
سید امیر حمزه رسیده اند و در جماعت خانه حضرت امیر فرود آمده اند ما حضری نزد حضرت خواجه
بیرون کرده اند بعد از آن خواجه محمد پارسا مر خادم ایشان فرموده اند که ای خادم از آن صالحه
مستوره ما را اجازت حاصل سازید و آن خادم در آمده ست و این سخن را نزد ایشان عرض کرده
ایشان فرموده اند که یک طبق بیارید و دران طبق باغنده پر ساخته اند و بخادم داده اند
و فرموده اند که خواجه را بگویید که این ها را با خود همراه ببرند که آنجا حاصل است و چون خادم
بیرون بر آمده و طبق باغنده را به پیش حضرت خواجه نهاده ست جماعتی که بخواجه همراه بوده اند
هر کس را انجا خاطر میگذشته که باغنده چه مناسب خواجه محمد پارسا است و چون خواجه این طبق را
دیده اند بمراقبه فرو رفته اند بعد از زمانی سر بر آورده اند و گفته اند که ای عزیزان ما خبر دار
شدیم از احوال خود اکنون این باغنده ما را حکم نماید که با خود میبریم و خواجه محمد پارسا چون
بخانه کعبه معظمه رسیده اند و طواف کرده اند بعد از طواف کاروان سالار آمده است و خواجه را
گفته که اکنون اجازت است که تا فردا روانه شویم خواجه فرموده اند که دو سه روز صبر میباید کرد

چون کاروان ساکن شده است و یک روز بگذشته خواجه فرموده اند که بیارند آن پاغنده ها را که
ما را فردا بکار خواهد آمدن خواجه آن پاغنده ها را بدست خود کرده اند و تمام چیزها که خود را در کار است
هم را مهیا کرده اند و چون روز سیوم نو شده است خواجه برحمت حق سبحانه و تعالی خرامیده اند و بارها سید
امیر حمزه میفرموده اند که آنچه حق تعالی بما عنایت کرده بود ما با این فرزند خود سپارش نموده ایم ایشان را
فرزندی بوده است که مولانا شهاب الدین نام نهاده بوده اند و چون ایشان کلان شده اند
ایشان را بمولانا حسام الدین سپارش کرده بوده اند بجهت آنکه در اول خوردی ایشان حضرت امیر
حمزه بمولانا حسام الدین سپارش کرده بوده اند و مولانا شهاب الدین مدت [illegible] سال در ملازمت
حضرت مولانا میبوده اند درین مدت خداوند کریم ایشان را چندان علم و کمال روزی کرده است
بعد از آن مولانا حسام الدین مر مولانا شهاب الدین فرموده اند ای شهاب الدین شما را اکنون بمنزل
جد خود میباید رفتن و در همانجا میباید بودن که خیریت شما در این است بعد از آن [illegible] خود
حضرت مولانا بسوی بخارا در آمده اند و بمنزل جد خود شده به نصیحت خلق مشغول گشته اند و روزهای
جمعه نماز را در همان موضع میگذارده اند و دایم الاوقات بعالمان و صالحان صحبت میداشته
روزی مر خلق نصیحت میفرموده اند و بعد از نصیحت گفته اند که ای عزیزان [illegible] شما را نصیحتی [illegible]
و شما بان آنرا بکار دارید تا باید که روز قیامت شما را از آن فایده باشد چنانکه سرور کاینات [illegible]
موجودات بلفظ در بار شکر بار خود چنین فرموده اند که عجلوا بالصلوة قبل الفوت و عجلوا بالتوبة
قبل الموت و دیگر شما را وصیت میکنم که در گذاردن فرمانهای خدای عزوجل هیچ روی تقصیر [illegible]
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده اند که الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
و من ترکها فقد هدم الدین و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة عمدا متعمدا لقی فی النار [illegible]
عقبا و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة بامر الدنیا فتح الله تعالی فی قبره سبعون بابا من [illegible]
و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة عمدا متعمدا فقد کفر و دیگر شما را نصیحت میکنم [illegible]
و مادر تقصیر راه ندهید و کاری نکنید که در خاطر ایشان غباری رسیده شود و خاطر ایشان از شما رنجیده شود
چنانکه حضرت رسول الله فرموده اند که رضا الله تعالی فی رضا الوالدین و سخط الله فی سخط الوالدین

صدق رسول الله بیت جنت که رضای مادران ست ٭ زیر کف پای مادران ست ٭ توفیق
ای خدای ما را کاری که رضای مادران ست ٭ آنجا که رضای مادران ست کجا که رضای ما
دران ست ٭ و چون این وصیتها کردند بعد ازان فرمودند که شما ما را روز جمعهٔ دیگر نخواهید یافتن
و کسی جز تعزیت ما را دار دهیم نخواهد بودن امروز آن روزست که ماتم خود را خود خواهیم داشتن
فغان از خلق برآمده آن روز تا نماز دیگر نصیحت فرمودند و ایشانرا یک فرزند خورد مانده بود که امیر
حمزه نام نهاده بوده اند فرمودند که امیر حمزه را بیارید چون بیاوردند در کنار خود نشانده اند و
فرموده اند که العزیزان شما گواه باشید که ما این فرزند خود را با خدای عز و جل سپاریدیم و آنچه از روحانیت
عزیزان بما رسیده بود با وی سپارش نمودیم **رباعی** هرگز فلک اندیشهٔ کام نکند ٭ در هیچ مراد
کام کس تمام نکند ٭ لب تر نکند بشربت آب مرا ٭ تا خون دو دیده در کنارم نکند ٭ چون روز پنجشنبه نوشد
همانروز ازین عالم بدار العالم رحلت نمودند در تاریخ سنه اربعین و ثمانمائة بود و بعد از وفات امیر حمزه علیه الرحمه
حضرت امیر کلال که فرزند امیر برهان علیه الرحمه بوده اند باشارت و اجازت سید امیر حمزه بملازمت اصحاب
قیام مینموده اند چنانچه گذشت و کمال احوال ایشان بمرتبهٔ رسیده بوده ست که مدت سی سال والله اعلم
یا کم و بیش بطهارت نماز بامداد نماز خفتن را میگذارده اند و ایشان بدهقانی مشغول میگشته اند
و ایشانرا خادمان میبوده در دهقانی در چنین کار چون هوا گرم میشد خادمانرا اجازت میداده اند
و خود بکار میدر آمده اند شاید که ایشانرا الم رسد و مشقت آنها فزون تر گردد و چون بر سر سفره
می نشسته اند غلامان و کنیزکان خود را بر سر سفره می نشانده اند و در خورد دادن هیچ تفاوتی
نمیکرده اند و دایم الاوقات در مهمات درماندگان سعی بلیغ مینموده اند و نیکوئی از خلق دریغ نمی
داشته اند بطریق وصیت میفرموده اند **رباعی** ای دل بدی گر آیدت نیکی کن ٭ از بد چه گره
گشایدت نیکی کن ٭ نیکی و بدی چو مونس گور تو اند ٭ گر مونس گور بایدت نیکی کن **بیت** کار
درویش مستمند برآر ٭ که ترا نیز کارها باشد ٭ **نقلست که** روزی جماعتی را ذوق آن شد که
بزیارت امیر کلال بیایند چون روانه شدند نور شیخ نام یک مردی را در راه ملاقات واقع شده
و او را بحال خود نمانده بتکلیف روانه ساخته اند از برای آنکه او را باین خانواده اعتقاد نبوده است

چون این جماعت به بخارا درآمده اند آنمرد گفته بوده است که اگر شیخ شما را بنزدیک خداوند تعالی
قربی و منزلتی باشد میباید که ما را پیشواز بیرون آیند آنمردمان گفته اند که زنهار این جنس سخنها را
از خاطر دور میباید کردن و بنزدیک وی بخلوص نیت میباید رفتن و چون آن عزیز
ازین سخن بگذشته و میآمده است حالی بقریب کوراک رسیده می بینند که حضرت امیر آمده
و برلب آب استاده اند و چون آنجماعت اینحال را مشاهده کرده اند همه بقدمهای حضرت امیر
افتاده اند و حضرت امیر فرموده اند که ای یاران زیان نمیدارد و شمایان همینقدر راه آمده اید اگر
پارهٔ راه باستقبال شما بیرون آییم زیان نمیدارد و این بگفتند آن جماعه را بخانه خود درآوردند
بیت ای مقصد همت بلندان ۵ مقصود دل نیازمندان ۵ بعد ازان آنمرد بیعت بحضرت
امیر کرده است و از معتقدان ایشان شده چنانچه دایم الاوقات میفرموده است که چه خوش باشد
کسی را که درمیان ذکر گفتن جان دهد که بر روی بستر پای دراز کرده جان دادن نیکو نمیباشد و مرا این
آرزو هست و عاقبت الامر کار آن نیکبخت بهمان نوع که گفته بوده است جان داده است **نقل** است که
روزی جماعتی از غدیوت که قریهٔ بخاراست بطواف مزار خواجه بهاء الحق والدین علیه الرحمه آمده اند
و طواف کرده اند و دران زمان خواجه بهاء الدین که نبیرهٔ خواجه بهاء الدین بوده اند خواجه بایشان
فرموده اند که ای یاران هوا گرم است یکزمان در سایه‌های درختان باستراحت مشغول شوید تا ما
از برای شما طعامی مهیا سازیم آنجماعت برخواسته اند و بسایهای درختان آمده اند با یکدیگر مجمع
کرده گفته اند که از خواب رفتن هیچ چیز حاصل نمیشود برخیزید که بسر مزار پر انوار حضرت امیر کلال را طواف
کنیم و بعد ازان بیاییم تا وقت طعام شود آنجماعت برخواسته اند و بمرقد حضرت امیر آمده اند و طواف
کرده اند و درهمان زمان روانه شده اند و باز بهمان سایهٔ درختان آمده اند و ساکن شده اند
و چون ساعتی نگذشته بود که خواجه بهاء الدین آمده اند فرموده اند که مگر شمایان خواب رفته اند آنجماعت گفته اند
آری بطواف مزار حضرت امیر کلال رفته بودیم خواجه فرموده اند که شمایان خام رفته و خام آمده اید
شمایان این مقدار نمیدانید که اولا اهل قلوب را میباید دریافتن و بعد ازان اهل قبور را
آنجماعت بازگشته بمزار امیر علیه الرحمه رسیده اند می بینند که امیر کلال میآیند چون نزدیک شده اند

شده اند فرموده اند که ای یاران شما ها را خواجه بهاءالدین سرگردان ساخته است فی الحال
دست در بغل کرده اند و یک تاه نان گرم بیرون آورده بایشان داده اند و فرموده اند که
اکنون بطواف حضرت امیر علیه الرحمه بروید که اکنون پخته آمده اید و پخته میروید و چون آنجماعت
بازطواف کرده اند و مراجعت نموده اند و بنزدیک خواجه بهاءالدین رسیده اند و آن تاه نان را
در پیش حضرت خواجه نهاده اند خواجه فرمودند که **بیت** صوفی نشود صافی تا درنکشد جامی
بسیار سفر باید تا پخته شود خامی **نقلست که** روزی حضرت امیر کلان بعمارت مسجدی
مشغول بوده اند و خلق انبوه در جماعت آمده بوده اند و روز بچاشتگاه نزدیک رسیده بود که
حضرت امیر بخانه رفته اند مردمانیکه در کارگل بوده اند از خاطر گذرانیده اند که اگر امیر را ولایتی باشد
بهر یکی ما یاران یک تاه نان گرم بدهند که تا آتش در میشود چون بعد از زمانی حضرت امیر آمده و بمیان مردمان
درآمده گذشته بر جایگاه خود نشسته اند در بغل و در دست ایشان هیچ چیز نبود مردمانیکه نان
گرم طلبیده بوده اند با یکدیگر گفته اند که یاران ما آنچه از حضرت امیر طلب میکردیم درین ولایت
نبوده است ناگاه حضرت امیر علیه الرحمه برخواسته اند و نزدیک آن مردمان آمده اند و فرموده اند که
ای بی تحملان اینک بگوید و آنچه میطلبیدید و دست در بغل کرده و تمام این خلق را تمام نان
گرم داده اند همه بکمال حال ایشان معترف گشتند و بعجز خود مقر آمدند و توبه کردند بعد از آن
امیر فرمودند که ای یاران شما یان آخرت طلبید و ترک هوای نفس بکنید که شما را در آخرت
شرمنده نباشد و آگاه باشید که هیچ مرغی بدام هیچ صیادی گرفتار دام نمیشود مگر وقتی که بنفس
خود مشغول میشود و از ذکر خدای تعالی غافل ماند بعد از آن بدام بلا گرفتار میشود بارها امیر کلان
علیه الرحمه میفرموده اند که ای دریغا که عمر بآخر رسید و یک سر مو نیافتیم الا بدنیا و بکار دنیا در مانده
و بنفس خود گرفتار شده و راه آخرت را فروگذاشته **رباعی** ای داده بباد عمر از نادانی
تو قیمت عمر خویش نشناختی ای فردا که بزیر خاک تنها مانی گویی که کنم توبه ولی نتوانی **نقلست که**
روزی حضرت امیر کلان با جماعتی از مردمان خود بگذاردن نماز جمعه به بخارا می آمده اند
و حضرت امیر بمعرفت مشغول بوده اند ناگاه درمیان معرفت فرموده اند که ای یاران شیخ

شیخ محمد آقای بازرگان در ولایت بلخ وفات یافت حاضران ازین سخن تعجب کرده گفته اند که
امیر در ولایت بخارا استاده سخن از ولایت بلخ میگویند حضرت امیر فرمودند که ای یاران
دانسته و آگاه باشید که خدای عزوجل را بندگانی میباشند که کار خود را در بندگی او و در متابعت
رسول او محمد صلی الله علیه وسلم بجای می رسانند که چه در مشرق و چه در مغرب پیش در پیش
نظر ایشان ظاهر ست و بلخ خود چه بعید ست و چه مقدار راه ست چون تاریخ نوشتند همان
زمان و همان روز واقع شده **نقلست** که روزی یکی از فرزندان کوک آتا با جماعتی بزیارت
حضرت امیر کلال آمده اند و آن عزیز را یک فرزند خورد بوده ست و حضرت امیر آنجماعت را
در مهمانخانه قرار داده اند بعد ازان برخاسته ما حضری مهیا کرده پیش مهمانان حاضر
کرده بوده اند چون زمانی بگذشت دیگر باره امیر برخاسته مر خادم را فرمودند که مهمانان یکر
طعام بیارید که روز بیگاه ست و چون طعام مهیا گشته ست خادم مر حضرت امیر را
گفته ست که اجازت باشد تا طعام را بیارم حضرت امیر فرموده اند که یکزمان توقف بکنید که
تا من بروم و ببینیم و چون حضرت امیر بطرف مطبخ روان شدند آن نبیرهٔ خرد کوک آتا
با امیر در مطبخ درآمده ست می بیند در مطبخ حضرت امیر یک دیگی در غایت خردی نهاده اند
و آن فرزند با خود گفته ست که آنچه درین دیگ ست مرا و پدر مرا بس نمیاید و این مردمان
دیگر گرسنه خواهند ماندن امیر فرمودند مر خادم را که اول یک کاسه آش من بکشم بعد ازان
دیگ را شما میدانید بعد ازان امیر بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و یک کاسه آش بکشیدند و بغیره
روانه ساختند و آن پسر را حضرت امیر فرمودند که شما را همچنان طعام میباید خوردن
به پیش مهمانان همان مقدار آش و نان بیرون آمده ست که هیچ نهایتی نبوده ست و ازان
دیگ هیچ کم نشده و در تنور چنان نان پر بود که گوییا تا بالای هیچ بیرون نیاورده اند چون
پسر آنچنان بدید برخواست و نزد دیگ پدر آمد و فرمود ای آتا یک دیگ خرد ست که اگر کسی آن دیگ
را برگرده بر دستوانند که طعام او بدو و کس بتمام و کمال نمیرسد و این مقدار طعامی که نزد یک
شما آورده اند ازان دیگ گوییا یک کاسه آش بیرون نیاورده اند ازان دیگ و این

واین مقدار نان که نزدیک شما آورده اند هنوز نان آن تنور بر استاده هست و معلوم نیست که ازین تنور یکتاه نان بیرون آورده باشند یا نه چون فرزندانا از پیر خود این سخن بشنیدند باجماعت برخواستند و بهپیش حضرت امیر آمده التماس نمودند که ما یاران میخواهیم که بمطبخ خود راه دهند حضرت امیر فرمودند که درآیید چون فرزندانا باجماعت درآمده اند واز ان حال واقف شده اند حضرت امیر فرموده اند که ای یاران ازان باز که حضرت امیر حمزه علیه الرحمه باین فقیر خدمت یاران را اجازت واشارت فرمودند مطبخ و جای آتش و نان همین هست و هر چیزیکه باسپارش نمودند بهمان نوعیست که هیچ نقصانی درو نمیباشد و چون فرزندانا آنحال را مشاهده کرده اند و فرموده اند که میخواهیم که ما را و یاران ما را بخدمت کاری خود قبول فرمایند تا ما را و یاران ما را ازینجا نصیبه باشد حضرت امیر فرمودند چون شما را در خاطر این میگذرد باری فرزند شما را بفرزندی قبول کردم بعد ازان فرزندانا شادمان شده با برادران خود روانه شده اند و آن نبیرهٔ اتا را شیخ شیخ نام نهاده اند و بعد ازان حضرت امیر فرمودند که این همه بواسطهٔ آن هست که هر که حق سبحانه و تعالی را باخلاص تمام بندگی کند حق تعالی نیز کارهای او را چنان کفایت کرد اند که او خواهد **نقلست** که روزی سلطان الوغ بیک را ذوق آن شد که نماز جمعه را ببوخاری گذارند و مولانا شهاب الدین بنصیحت خلق مشغول بوده اند و چون سلطان الوغ بیک بمسجد درآمده و نظر بسقف مسجد میکرده اند و حضرت مولانا قصهٔ سلیمان پیغامبر علیه السلام میگفته اند و چون مولانا دیده اند که سلطان نظر بجای دیگر دارد و فرموده اند که حضرت سلیمان با آن عظمت استماع کلام مورچه میکرد تو هرچند برتری از سلیمان پیغمبر برتر نه و من هرچند ضعیفم از مورچه کمتر نه ام تو یک زمان گوش هوش بمن دار فی الحال سلطان برخواسته اند و بدزانوی ادب بنشسته اند و چون نماز را بگذاردند اشارت بخانهٔ امیر کلان کردند و چون بجماعت خانهٔ امیر درآمدند و ساکن شده اند و حضرت امیر مهمان آتش وظیفهٔ خود را حاضر گردانیدند تا بمقداری که از تمام لشکر زیاده آمد

آمد بعد ازان سلطان بخانه خود رفتند با میر بایزید با میر کلان یک همیان تنکه
فرستادند و یک تنکهٔ سفید را نشان کرده اند و گفته اند که اگر امیر کلانرا ولایتی باشد این تنکه
سفید را برای ما فرستند و چون امیر بایزید این همیان را نزدیک حضرت امیر کلان بماندند
و حضرت امیر مولانا شهاب الدین را بفرمودند که ای مولانا اگر این را بگیریم مخالفت امیران
کرده باشیم و اگر نگیریم پس این مرد رنجیده شود و بی اعتقاد گردد تدبیر این کار چیست حضرت
مولانا فرمودند که بگیرید و در صرف کار خود بکنید بعد ازان بگرفتند و بگشادند و همان تنکه را
بگرفتند و با میر بایزید تسلیم نمودند که ای بایزید این تنکه را ببر و بسلطان الغ بیک تسلیم
نمای و بگوی که این تنکه را در خزینه خود انداز تا خدای تعالی در خزینه او برکت پیدا کند
و حضرت امیر کلال علیه الرحمه فرموده بودند که هر که از برای روح ما دیناری یا درمی یا تاه بسوزنی
بدهد خدای تعالی مراد وی را برارد انشاء الله تعالی بدانکه سلسلهٔ خانوادهٔ خواجگان بر همه خانوادها
فضائل بسیار است از برای آنکه این خانواده کامل است چرا که هر چه طالبانرا مشکل شود از شریعت
و طریقت و حقیقت درینجا حاصل است و دیگر هم بظاهر و هم بباطن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
می شوند و در اقوال و هم در افعال متابع رسول الله علیه السلام منقول است از کبار مشایخ رحمهم الله
تعالی علیهم که هر فردی از افراد که در حرم ایمان محرم گشته است و داعیه طائر سیدا کرده و شایان
شرف را سزاوار شده و آتش محبت در جانهای او انداخته شده واجب است برآنها که
اسانید مشایخ را بدانند بلکه نزدیک محققان خاص الخاص فرض عین و عین فرض است
خاصه آن کس را که ازین برگزیدگان او را محبتی و ارادتی باشد که در توجهات و مراقبات و مواصلات
روحانی و فیض فضل بابها از پرتو روحانیت ایشان در نسبت خود مشاهده کرده اند و میکنند بنا برین
خواستیم که خانوادهٔ سلطان الطریقه و برهان الحقیقه قطب المحققین و رئیس السالکین صاحب
مشاهدات الروحانیه و مکاشفات الجسمانیه مرشد الخلق الی الحق و حجة الحق الی الخلق اعنی خواجه
عبد الخالق غجدوانی نور الله مرقده و نیز معلوم شود هر کس دست در دامن مردی زده است او را
از دانستن سلسلهٔ خانواده چاره نمیباشد اکنون بدانکه ارادت کاتب الحروف بان

بآن ملجاء الفقراء والمساکین وارث الانبیاء والمرسلین ناصح الملوک والسلاطین
اعنی مولانا وسیدنا حسام الدین الشاشی و ارادت ایشان در اول حال بآن
قطب الاقطاب شیخ محمد سوخی بوده ست ولی بعد از ارادت تربیت و اجازت
و اشارت از جد این فقیر اعنی سید امیر حمزه شده بوده ست و ارادت امیر حمزه
با حضرت والد ایشان حضرت امیر کلال علیه الرحمه بوده ست ولی ایشان را بایکی
خلیفه خود مولانا عارف ده دیگرانی حواله کرده بوده اند اما ارادت مولانا عارف
بحضرت امیر کلال بوده و ارادت ایشان بآن رکن یمانی خواجه محمد بابا سماسی
بوده ست و ارادت ایشان بآن سالک مسالک طریقت خواجه شیخ علی
عزیزان بوده ست و ارادت ایشان بخواجه محمود انجیر فغنوی بوده ست و ارادت
ایشان بخواجه عارف ریوکری بوده ست و ارادت ایشان بخواجه عبد الخالق
غجدوانی بوده ست و ارادت ایشان بحضرت شیخ یوسف همدانی بوده ست و ارادت
ایشان بشیخ ابو علی فارمدی طوسی بوده ست و ارادت ایشان بشیخ ابو الحسن
خرقانی بوده ست و ارادت ایشان بآن سلطان العارفین و قطب الواصلین
بشیخ ابو یزید بسطامی بوده ست و ارادت ایشان بآن امام المتقین و قطب
الواصلین سلطان الطریقه و برهان الحقیقه سادات العظام و امام الانام
جعفر صادق بوده ست رضی الله عنهم اجمعین و ارادت ایشان بحضرت
قاسم بن حضرت ابی بکر الصدیق بوده ست رضی الله عنهما و حضرت قاسم را ارادت
بسلمان فارسی بوده ست رضی الله عنهم و ارادت ایشان بآن یار غار و برگزیده
ملک جبار حضرت امیر المؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه بوده ست و ارادت ایشان
بسید السادات و سند السعادات بنی آدم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
بوده ست و اما حضرت امام جعفر را انتساب بعلم باطن بدو طرف ست نسبتی دیگر
به پدر خود امام محمد بن جعفر باقر بوده و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین

العابدین رضی الله عنهم اجمعین اما ارادت شیخ ابوالحسن خرقانی بسلطان العارفین بایزید
بسطامی بعد از فوت سلطان با دویست سال بوده است و او چنان بوده است که چون
سلطان را وقت باخر رسیده است و کبار اصحاب ایشان حاضر بوده اند اما حضرت
سلطان در زاویهٔ خاص خود سه روز معتکف بوده اند و هر یکی را توقع اجازت و اشارت
بوده است ناگاه حضرت سلطان سر بر آورده است و فرموده اند که ای یاران هر چند جهد
کردیم که خرقه و عصای ما بیکی از شما یاران حواله شود نشد و این نصیب را بخرقانی دادند که
بعد از دویست شصت سال ظاهر خواهد شد و چون وفات سلطان در سنهٔ خمس
و خمسین و مأتین بوده است و بعضی گفته اند در سنه خمس و ستین و مأتین بوده است
و قول اول صحیح است و انابت شیخ ابوالحسن در سنه ثمانه و عشرین و اربعمائه بوده است
و چنین منقول است که شیخ ابوالحسن در میان خرقان و بسطام راه زنی میکرده اند
ناگاه سحرگاهی بوده است که هاتفی آواز داده یا ابوالحسن رسید و آن وقت بیاید که آشتی
کنی و بر سر حرف آئی شیخ ابوالحسن جواب داد که آمدم و همان زمان توجه بمرقد سلطان
کرد و مدت ده سال بر تربت سلطان بیدار میبود که ناگاه سحرگاهی از روضهٔ ایشان آوازی
بگوش ایشان رسید که یا ابوالحسن ترا مقام مقتدائی دادیم اکنون خلق را بخدا تعالی دعوت بکن
ابوالحسن در جواب گفت من نمیدانم که این آواز رحمانی ست یا نه یکبار مرقد مبارک سلطان در حرکت
آمد و بکثافت صورت سلطان ظاهر شد بحکم ارواحنا اشباحنا و دست ابوالحسن بگرفتند و خرقه
پوشانیدند و تاج تشریف کرامت کردند اما مشایخ عصر زبان طعن دراز کردند که اکتفا کردن
بروحانیت روحانیت اگر بود بروحانیت نبی علیه السلام بسنده بودی باوجود آنکه مشهور از رواج
مشایخ روحی از اهر رواج ایشان است و خواهد بود بنابرین معنی تجدید عهد و بیعت با شیخ بوعلی رودباری
طوسی کرده اند اما نزدیک محققان این راه بیعت همان است که در اول بوده است و آن عین اجازت
و اشارت خداوند است جل و علا اما خلفای شیخ ابو یوسف همدانی چهار بوده اند مقدم خواجه عبدالله
برقی دوم خواجه حسن اندقی سیوم خواجه احمد یسوی چهارم خواجه عبدالخالق غجدوانی و خلفای خواجه عبد

عبدالخالق نیز چهار بوده اند اول خواجه احمد صدیق وابکنی دویم خواجه اولیای کبیر سیوم خواجه عارف
ریوگری چهارم اولیای غریب ومزار متبرک ایشان در تجه ست اما خلفای خواجه عارف
خواجه محمود انجیر فغنوی وخلیفه خواجه محمود خواجه شیخ علی رامتنی ست ومرقد ایشان در خوارزم ست
وخلیفه دیگر ایشان امیر حسن وامیر حسین وابکنی واما خلیفه امیر حسن خواجه علی ارغندانی وحضرت
خواجه محمود افضل وابکنی خلیفه خواجه عارف ریوگری بوده اند وباوجود کسب وکار می پرداخته اند
وازان همر وجه معاش میساخته اند وچون از خواجه بنابر تأکید بارشاد واجازت یافته اند بدعوت
خلق مأذون شده اند بنابر مقتضای وقت ومصلحت حال طالبان را ذکر علانیه افتتاح کرده اند
اول بار که مشغول بذکر جهریه شده در مرض موت خواجه عارف بوده ست نزدیک زمان تسلیم روح
ایشان دران محل فرمودند که از غیب اشارتی رسید که ذکر را بلند گوی وقتی خواهد آید که
طالبان بنابر مصلحت حال ذکر جهر خواهند گفت بعد از نقل ایشان خواجه محمود در مسجدی که بدر دروازه
وابکنی ست بذکر علانیه مشغول شده اند مولانا حافظ الدین کبیر که از کبار علماء وقت بوده اند وجد علای
خواجه محمد پارسا اند در بخارا از خواجه محمود سوال کردند جمع کثیر از ائمه علما حاضر بودند وگفتند
شما ذکر علانیه را بچه نیت میگوئید تا خفیه پیدا شود درجواب گفتند غافل آگاه وروی براه آرد و
وانابت درآید وشاید باستقامت وطریقت برقرار باشد مولانا حافظ گفتند نیت شما صحیح ست
آنگاه از خواجه محمود التماس نمودند که ذکر علانیه را حد فرمائید تا بآن حد حقیقت از مجاز ممتاز
گردد وبیگانه از آشنا جدا شود خواجه فرمودند که ذکر علانیه کسی را مسلم ست که زبان او پاک باشد
از دروغ وغیبت وحلق او پاک باشد از حرام وشبهه ودل او پاک باشد از ریا بعد ازان
از زمان خواجه محمود تا زمان سید امیر کلال ذکر علانیه را وخفیه را جمع ساخته اند واما خلفای
خواجه شیخ علی رامتنی چهار اند اول خواجه محمد بابای سماسی اند ومرقد ایشان در همانجا ست ودیگر
خواجه محمد کلاه دوز که در خوارزم اند وخلیفه دیگر خواجه ابراهیم عزیزان که فرزند ایشان اند اما
خلفای خواجه محمد بابای سماسوی مقدم ایشان حضرت امیر کلال اند وخواجه صوفی ودیگر
مولانا دانشمند وپسر ایشان خواجه محمود اما خلفای حضرت امیر کلال پسران ایشان از کبار اصحاب

اصحاب ایشان که صد و چهار ده بوده اند مقدم مولانا عارف دیهیهٔ دیگرانی و خواجه بهاالدین
نقشبند و خواجه جمال الدین دیهیهٔ اسبابه و شیخ یادگار و خواجه شیخ ورازونی و مولانا
جمال الدین گیشی و شیخ شمس الدین کلال و دیگر چهار فرزند ایشان سید امیر برهان و سید
امیر شاه و سید امیر حمزه و سید امیر عمر و مولانا طاهر و مولانا محمد خلیفه و مولانا بهاالدین
طوابسی و پهلوان محمود حلاج سمرقندی و شیخ بدرالدین میدانی و خواجه محمد اتبکتوی و شیخ
امین شاه کرمینگی و مولانا سلیمان کرمینگی و غیر ایشان واگر بتقریر هریک مشغول شویم این
مسوده مطول میگردد واکتفا بهمت چند عزیزان کرده شد اما خلفا جد این فقیر حضرت
امیر حمزه نیز بسیارند مقدم مولانا حسام الدین شاشی و مولانا کمال الدین میدانی و امیر کلان
و امیر خورد که فرزندان سید امیر برهان اند و دیگر شیخ مبارک بخاری و شیخ عمر سوزنی
و شیخ علی کرکی و شیخ احمد خوارزمی و مولانا عطا سمرقندی و مولانا مبارک کرمینگی
و مولانا حمید کرمینگی و مولانا نورالدین کرمینگی و سید احمد کرمینگی و مولانا حسن کرمینگی
و شیخ احمد کرمینگی و شیخ حسن نسفی و خواجه محمود خمونی و مولانا سیف الدین کرمینگی
و شیخ سید سماکوی و شیخ جلال الدین پانابی و غیر ایشان واگر با سامی هریک ذکر
کرده شود این مسوده مطول میگردد و بنابران اختصار کرده شد بارها حضرت امیر حمزه
میفرموده اند که سلوک مشایخ قدس الله ارواحهم دو قسم اند یک قسم ظاهر اند که
در جمیع احوال حدود شرع را نگاه میدارند و بقدر وسع و امکان در محافظت آن
میکوشند و از نواهی اجتناب مینمایند و هوای نفس را مخالفت میکنند و اعضای
و جوارح خود را از نامشروعات و منهیات پاک میدارند و در صفای باطن میکوشند که
اصل در تصوف و اصل همه کارها این ست اما آن قسم که سلوک باطن ست
آنست که در طهارت باطن و در محو صفات ذمیمهٔ نفسانی سعی بلیغ نمایند و در ذکر دل
بسیار کوشند تا وقتیکه دل گویا شود چنانکه گفته اند **بیت** دل ز ذکر دوست

دو بیت چون گویا شوده رو خدا را خوانی وقت خوش شود **رباعی** تا دل زبد و نیک جهان آگاه ست ده دستش ز بد و نیک جهان کوتاه ست ده زین پیش دلم بود هزار اندیشه ده اکنون همه لا اله الا الله ست ده چون دل گویا شود بمرتبه رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله رسید و از آنگاه اهل دل میتوان گفتن و بدان که در اثبات ذکر تلقین از رسول علیه السلام بدل حضرت ابوبکر الصدیق رسید و همچنین از دل ایشان بدل حبیب عجمی رسید و از دل ایشان بشیخ داود طائی رسید و از دل ایشان بشیخ معروف کرخی رسید و از دل ایشان بشیخ سری سقطی رسید و از دل ایشان بشیخ جنید بغدادی رسید و از دل ایشان بشیخ محمد مرتعش رسید و از دل ایشان بشیخ ابو العباس قصاب رسید و از دل ایشان بشیخ رحمک الله رسید و از دل ایشان بشیخ یوسف همدانی رسید و از دل ایشان بخواجه عبد الخالق غجدوانی رسید و از دل ایشان بخواجه عارف رسید و از دل ایشان بخواجه محمود انجیر فغنوی رسید و از دل ایشان بشیخ علی رامتینی رسید و از دل ایشان بخواجه بابای سماسی رسید و از دل ایشان بسید امیر کلال رسید و از دل ایشان بهمه خلفاء رسید بقدر همت ایشان قدس الله ارواحهم **مصرع** تا بخت کرا بود و کرا دارد دوست ده اما در رساله قدسی حضرت مخدومی خواجه محمد پارسا نور الله تعالی مرقده چنین منقول ست که حضرت خواجه بهاء الدین علیه الرحمه را خواجه محمد بابای سماسی بفرزندی قبول کرده بوده اند اما نسبت و ارادت و تربیت و صحبت و علم آداب شریعت و طریقت و تلقین ذکر بطریقه ظاهر و باطن و جمیع آداب اهل

تصوف ایشان را از خدمت سید امیر کلال رسید

والله تعالی اعلم

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

مقامات حضرت احمد قدس سره

در مطبع القادری الشریف ... طبع شد ۱۳۲۷

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العلمین الذی رفع اعلام الشریعة بیاس بیان ائمة الدین ونورہا بانوار التجلیات مشکوة قلوب العارفین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد الهادی الی صراط المبین وعلی آله الطیبین واصحابه الطاهرین وخلفائه الراشدین وعلی من تبعهم وتبع تابعهم من الاولیا والاصفیا واهل الکشف من المؤمنین اجمعین اما بعد میگوید این فقیر حقیر ابو محسن محمد باقر بن محمد علی عفا الله ذنوبهما وستر عیوبهما که آمد در خاطر شکسته این بود که رساله نویسد در بیان مقامات ومعارف وکرامات وخوارق عادات حضرت خواجه بزرگ قدوة العارفین وامام ارباب الکشف والیقین المؤید بتائیدات القدس فی زمرة الواصلین المعتکف فی مقام الانس فی رسط السالکین شهسوار السابقون السابقون اولئک هم المقربون فارس معرکه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون شیخنا وسیدنا ومولانا بهاء الحق والملة والدین محمد بن محمد معروف بنقشبند البخاری قدس الله سره العزیز که مقصد اقصی ومطلب اعلی از جمع این اوراق ذکر آنحضرت مع شرح احوال وآثار واطوار وخوارق عادات ایشان ادام الله تعالی فیوضات برکاتها علی رؤسنا ورؤس کافة المؤمنین المخلصین که آن از کتب معتبره منقول از ائمه ثقه از خلفاء ایشان مثل حضرت خواجه علاء الدین عطار وجناب حضرت قطب

این رساله انفاس نفیسه از حضرت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

قطب الاولیا اعنی جناب حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی اسرارهما که بی واسطه یا بواسطه نقل کرده اند دران رساله ایراد یابد تا که برکات انفاس قدسیه ایشان از روضهٔ وحدت الوهیت بوی بمشام جان مطالعه کنندگان برسد که اگر خفته ست بیدار گردد و اگر بیدارست در کار در آید این خاطر بسبب عوایق زمان و کثرت آفات دوران چندی روز بتاخیر افتاد تا درین آوان که سال بر سنهٔ ۱۳۲۰ اربع و ثمان مائه هجریست توفیق رفیق آمده شروع افتاده صورت اتمام پذیرفت امید آنکه اهل حقیقت را پسندیده آید و رجا از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مکاشفه کنندگان از میامن انفاس طیبهٔ این طایفه و از برکات فیوضات ارواح اهل این سلسلهٔ علیه آنکه این حقیر باعث این جمع و تالیف را از گوشهٔ خاطر فرو نگذارند و بدعای خیر یاد آرند رَبِّ اَوْزِعْنِیْ اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِیْ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلٰی وَالِدَیَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰهُ وَاَصْلِحْ لِیْ فِیْ ذُرِّیَّتِیْ اِنِّیْ تُبْتُ اِلَیْکَ وَاِنِّیْ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ وَالَّذِیْ اَطْمَعُ اَنْ یَّغْفِرَ لِیْ خَطِیْٓـَٔتِیْ یَوْمَ الدِّیْنِ رَبِّ هَبْ لِیْ حُکْمًا وَّاَلْحِقْنِیْ بِالصّٰلِحِیْنَ الکُمَّلِیْنَ فِیْ جَمِیْعِ الْاَحْوَالِ عَلَی الْمَلِکِ الْمُهَیْمِنِ الْمُتَعَالِ این کتاب مشتمل ست بر یک مقدمه و سه مقاصد و یک خاتمه مقدمه در بیان ولادت و نسبت سلسلهٔ حضرت ایشان تا بجناب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم **مقصد اول** در مبادی احوال حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره **و مقصد دویم** در بیان سلوک حضرت ایشان **و مقصد سوم** در بیان کرامات و خوارق عادات ایشان **و خاتمه** در ذکر وفات آنحضرت قدس الله تعالی سره

و مقدمه در بیان ولادت و نسبت سلسلهٔ حضرت خواجه بزرگ قدس سره بدانکه ولادت حضرت خواجه بزرگ اعنی خواجه بهاء الحق والدین در محرم سنهٔ ۷۱۸ ثمان عشر و سبع مائه بوده ست در عهد غزان و گفته اند در شهور سنهٔ احدی و عشرین و سبعمائة بوده باشد مولد و مدفن ایشان قصر عارفان ست بود شده

نمانند که حضرت خواجه ما را قدس الله روحه العزیز نسبت طریقه و تعلیم ذکر از حضرت
سید امیر کلال است قدس سره و ایشان را از خواجه محمد بابای سماسی و ایشان را
از خواجه علی رامیتنی و ایشان را از خواجه محمود انجیر فغنوی و ایشان را از خواجه عارف
ریوگری و ایشان را از خواجه عبد الخالق غجدوانی و ایشان را از خواجه یوسف همدانی
و ایشان را از شیخ ابو علی فارمدی و ایشان را از شیخ ابو القاسم گرگانی و شیخ
ابو القاسم را انتساب در علم باطن به دو جانب است یکی بشیخ ابو الحسن خرقانی و ایشان را
بشیخ ابو یزید بسطامی و ولادت شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید است
بدانکه تربیت شیخ ابو یزید او را بحسب باطن و روحانیت است نه بظاهر و صورت و
نسبت ارادت شیخ ابو یزید بحضرت امام جعفر صادق است رضی الله تعالی عنه بنقل صحیح
ثابت شده است که ولادت شیخ ابو یزید بعد از وفات حضرت امام است و تربیت
امام وی را بحسب روحانیت بوده است و حضرت امام جعفر صادق را در علم
باطن به دو جانب نسبت است یکی بوالد بزرگوار خود امام محمد باقر و ایشان را بوالد
خود امام زین العابدین و ایشان را بوالد خود امام حسین و ایشان را بوالد خود
حضرت امیر المؤمنین علی رضوان الله علیهم اجمعین و ایشان را بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم و مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم این سلسله شریف اهل بیت را
از جهت شرفی که دارد سلسلة الذهب نام کرده اند و نسبت دیگر امام جعفر صادق
بقاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حضرت
قاسم پدر مادر امام جعفر صادق است و از فقهای سبعه است رضی الله تعالی عنهم
و وی را نسبت ارادت بسلمان فارسی است رضی الله تعالی عنه و وی را با وجود دریافت شرف صحبت رسول الله
صلی الله علیه وسلم نسبت از امیر المؤمنین ابی بکر صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد
از انتساب بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و باز شیخ ابو القاسم گرگانی را نسبت

نسبت ارادت باطن بشیخ ابو عثمان مغربی است و وی را با بو علی کاتب و وی را با بو علی رودباری و وی را بجنید بغدادی و وی را بسری سقطی و وی را بمعروف کرخی و وی را بداود طائی و وی را بحبیب عجمی و وی را بحسن بصری و وی را بامیر المومنین علی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین

مقصد اول در مبادی احوال حضرت خواجه ما قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

نقل کردند حضرت خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده از لفظ مبارک حضرت خواجه ما قدس سره العزیز که میفرمودند یکی از عنایات حضرت حق سبحانه وتعالی در حق این فقیر آن بود که در ایام طفولیت بنظر مبارک شیخ بزرگوار خواجه محمد بابای سماسی قدس سره مشرف شدم و مرا بفرزندی قبول کردند و پیشتر از ولادت من بارها که بر قصر هندوان میگذشته اند میفرموده اند که ازینجا بوی مردی میآید زود باشد که قصر هندوان قصر عارفان گردد تا روزی از منزل خدمت سید امیر کلال که از خلفای ایشانند بطرف قصر عارفان متوجه شده فرموده اند که آن بوی زیاده شد گوئیا آن مرد متولد شده است بعد از آن بقصر عارفان نزول نموده اند سه روز از ولادت حضرت خواجه ما گذشته بوده است جد خواجه ما از محبان خواجه محمد بابای سماسی بوده اند و در خاطرشان گذشته که این فرزند را بنظر مبارک ایشان برم این معامله بخاطر ایشان گذشته بنیاز تمام بخدمت ایشان برده اند و حضرت خواجه محمد بابا فرموده که او فرزند ماست و ما او را قبول کرده ایم توجه باصحاب کرده گفته اند این آن مردیست که ما بوی آن شنیده بودیم امید است که مقتدای روزگار شود و سید امیر کلال را فرموده اند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ نداری و ترا بحل نکنم اگر تقصیر کنی بعد از آن آن نور در باطن مبارک ایشان سر برزده است و در خوردی عجایب و غرایب مشاهده میکرده است

والحمد لله که این زمان اثر نفس مبارک ایشان بظهور آمد نقل کردند از
والدهٔ خواجهٔ ما که قدس الله سرهما چون فرزندم بهاء الدین چهار ساله شد گفت
که این فراخ شاخ ما گوساله مجه پیشانی خواهد آورد از قضا بعد از چند روز
بهمان صفت گوساله آورد همه تعجب کردند و گفتند که از نفس مبارک
حضرت خواجه محمد بابا ظاهر شد نقل کردند از حضرت خواجهٔ ما که فرمودند که سن
ما بهژده رسید خواستم که متاهل شوم جد من مرا بالتماس نزد حضرت خواجه فرستادند
که برکت قدم مبارک ایشان بآن سر منزل رسد و این امر خیر در نظر شریف ایشان
باشد چون بلقاء مبارک ایشان مشرف شدم اول کرامتی که از ایشان
مشاهده کردم آن بود که در آن شب نیازی و تضرعی از برکت صحبت شریف
ایشان پیدا شد برخواستم و در مسجد شریف ایشان درآمدم و دو رکعت
نماز گذاردم آنگاه سر بسجده نهادم و بنیاز تمام بر زبان من گذشت که الهی
قوت کشیدن بار بلای خود و تحمل محنت محبت خود مرا کرامت فرمای چون بامداد
بحضرت خواجه رسیدم فرمودند ای فرمودند ای فرزند در دعا چنین میباید
گفت که الهی آنچه رضای حضرت تو در آنست این بنده را در آن دار که حق
سبحانه و تعالی بحکمت خود بدوستان بلا فرستد بعنایت خود آن دوست را
قوت کشیدن آن بار دهد و حکمت آنرا برو ظاهر گرداند باختیار طلب بلا نمودن
گستاخی نباید کرد بعد از آن طعام حاضر شد چون طعام خوردیم قرص نان دادند
که نگاهدار در خاطر من گذشت که اینجا سیر خوردیم همین ساعت بمنزل خواستم رسید
این قرص مرا بچه کار آید خواجه فرمودند که قبول کن کار آید چون روان شدند
من در رکاب ایشان بنیاز تمام میرفتم و اگر تفرقه در باطن من پیدا میشد
ایشان بسوی من نظر میکردند و میفرمودند که خاطر را نگاه میباید داشت

داشت در راه بمنزل یکی از درویشان ایشان رسیدیم آن نیازمند
به بشاشت و نیاز تمام پیش آمد چون نزول نمودند و ران فقیر اثر اضطرابی پیدا
شد خواجه فرمودند که حال را براستی باز نمای آن نیازمند گفت سر شیر حاضر است
ولی نان نیست خواجه توجه بمن کردند و فرمودند آن قرص را بیار که آخر لکار آمد الحق
مرا از مشاهده این احوال محبت زیاده شد چون بقصر عارفان رسیدند در
منزل جد من نزول نمودند جد من قصه تاهل مرا در حضور خواجه عرض کردند
ایشان فرمودند که خیریت تمام میباید کردن جد من سعی نمودند که در حضور خواجه تمام
شود اما پدر من خواست که تکلف کند چنانکه رسم و عادتست خواجه فرمودند
که زمان غنیمت و تکلف حاجت نیست تاخیر نمیباید کرد پدر من آن محل از کمال
خلاف نفس خواجه کرد خواجه رفته خواستکاری نمودند آن مردم نفس ایشان را قبول
کردند و پدر من بجهت ترک نفس ایشان در اندک فرصتی منفعل الحال شد و او را
قوة تکلف هم نماند و چون خواجه محمد بابا پیر شدند جد من مرا پیش ایشان بردند و
هرجاکه در ولایتی میبود مرا بصحبت او برده نیازمندی بجد میکردند بعد از ان
مرا آنجا آورده نسبت تاهل مرا تمام کردند و من در قصر عارفان میبودم در آن
اثنا از عنایات بی غایات الهی آن بود که کلاه مبارک عزیزان حضرت خواجه علی
رامیتنی قدس الله سره بمن رسید و حال دیگر شد و من قوی امیدوار شدم و هم در آن
اثنا حضرت سید امیر کلال تشریف حضور فرمودند گفتند که مرا خواجه محمد بابا وصیت
کرده اند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ نداری و ترا بحل نکنم اگر تقصیر
کنی فرمودند که مرد نباشم اگر در وصیت حضرت خواجه محمد بابا تقصیر کنم نقل کردند
که حضرت خواجه فرمودند که من و پدرم بکسب کمخا بافی مشغول میبودیم و برسم
جوانان مجرد خوانده و اشتیم شبی بخواب دیدم که حضرت حکیم اتا قدس سره که از کبار

مشایخ ترک مرا بدرویشی سپارش نمایند چون بیدار شدم صورت آن درویش
در خاطر من بود و مرا جده صالحه بود آن خواب با ایشان گفتم فرمودند که ترا
از مشایخ ترک نصیبه خواهد بود پس دایما طالب ملاقات آن درویش میبودم
تا روزی از دروازه آهنگران بیرون می آمدم مرا با آن درویش ملاقات واقع
شد موبها داشت بر شکل مولهان کلاه هزار بخیه بسر و عشر عادی در دست
بر عقب او روان شدم با من هیچ التفاتی نکرد و من همچنان میرفتم تا بگوی
مرغ کشی رسید و درخانه در آمد من باز گشتم تا شبی یکی از آشنایان آمد
و گفت شیخ زاده ترک خلیل نام ترا میطلبید به بشاشت تمام برخواستم فصل
بهار بود از نعمتهای بهار دست آویزی گرفتم در رفتم و در آنجا خانه بود در کنج
آن خانه نشسته و جماعتی پیش وی بود سلام کردم و نشستم بمن داعیه پیدا شد
که آن خواب را بگویم با من بترکی گفت که اولکیم سینک کونکلینکده گی را وز بیرکا
عیان و درایت باقی نه حاجت و در حال دیگر شد میل خاطرم با و زیاده
شد در ملازمت او می بودم و احوالهای شگرف در ملازمت او مشاهده
می افتاد بعد از شش سال دیگر او پادشاهی ما وراء النهر میسر گشت
و او را سلطان خلیل میگفتند دران وقت حالهای بزرگ از وی
مشاهده میشد مدت شش سال دیگر در وقت سلطنت وی ملازم وی
بودم و آداب خدمت پادشاهان آموختم و آداب صحبت او مینمودم در
خلا محرم صحبت خاص او من بودم بعد ازان با آن طریق اولیاء الله را
خدمت کردم و با من شفقت بسیار میکرد و گاهی بعنف و گاهی بلطف
بعد ازان وی را دشمنی پیدا شد و وی مغلوب شد و در لمحه دیدم که تمام کار
و بار سلطنت وی هبا منثورا گشت تمام کار را بر دنیا در دل من سرد شد

شد بخارا آمدم و در ریورتون ساکن شدم نقل است از حضرت خواجه ما که میفرمودند که
سبب توبه و انابت و مبدا آگاهی و انتباه من آن بود که در خلوة با کسی که باو میل
خاطر داشتم التفات مینمودم و آوازی بگوش من رسید که گوینده میگفت
که وقت آن نیامد که از همه باز گردی و روی بحضرت ما آری بیت عمریست که
ما زان خویشیم از این وقت کنون از آن ما باش ؛ از آن آواز حال من
دیگر شد بیقرار شده بیرون آمدم و در آن نزدیکی جوی آبی بود و فصل تیره ماه بود
در آمدم و غسل تازه کردم و جامه ها را شستم و در آن حالت بستگی دو رکعت
رکعت نماز گذاردم سالهاست در آرزوی آنم که چنان نماز توانم گذاردن اما نمیتوانم
در رساله حضرت سید امیر کلال نوشته شده است که روزی حضرت خواجه ما را در
وقتی که ملازم سلطان خلیل بوده اند از قران سلطان گویند بجلادی مشغول
فرموده بوده است یکمردی را بتهمت گرفته آورده بوده اند سلطان خلیل را
حکم بکشتن کرده بوده است چون حضرت خواجه ما او را نشانده اند و تیغ
برکشیده و صلوات فرستاده برگردن او زده اند شمشیر کار نکرده است
بار دوم و سیوم نیز زده اند کارگر نشده است حضرت خواجه ما واقف شده اند که
هر چکاهی که تیغ زنند لبان او می جنبیده است خواجه فرموده اند بعزت آن خدای که جان
همه در قبضه قدرت اوست بگوی که تو چه میخوانی که شمشیر کار نمیکند آن مرد گفته است که من
هیچ نمیخوانم ولیکن شیخی دارم که درین زمان او را شفیع میآرم حضرت خواجه ما فرموده
اند که شیخ تو کیست آن مرد گفته است که سید امیر کلال خواجه ما ازین پیشتر سید امیر
کلال را میدانسته اند و از مشاهده اینحال یقین ایشان زیاده شده است کسی
که مرید خود را در دنیا از شر شمشیر نگاه دارد امید است که از آتش دوزخ هم نگاه دارد
بیت مردان خدا خدا نباشند ؛ لیکن ز خدا جدا نباشند نقل است که

حضرت خواجه ما فرمودند که چون بتوبه موفق شدم در ریورتون میبودم و نماز
جماعت میکردم یک نماز از من فوت شد و دانشمند متقی مولانا سیف الدین ازمینی
که دران مسجد امام بود مرا گفت ما ترا درین میان صفدر میدان طاعت تصور میکردیم
اما علی الحقیقه توصف شکن بوده گفتم شما چنان تصور فرموده بید که من صفدر
میدان طاعتم اما علی الحقیقه مفلس قلاش روی اندوده ام بر زبان آن بزرگوار گذشت
که بیت روی اندوده تا شاند در بازار عشق ؛ خالص باید که از آتش برون آید سلیم
ازین سخن ایشان دردی در باطن من پیدا شد و ساعتی آتش در باطن من شعله میزد نقل
کردند که حضرت خواجه ما میفرمودند که در بدایت جذبه مرا گفتند که درین راه
چون میدرآئی گفتم باین طریقه که هرچه میگویم و میخواهم آن شود خطاب مستطاب
رسید که هرچه ما میگوئیم آن میباید کردن گفتم طاقت آن ندارم اگر هرچه من
میگویم آن شود درین راه میتوانم قدم زدن و اگر نمیشود نمیتوانم چند کرت باین
طریقه سؤال جواب شد بعد از ان مرا بمن گذاشتند تا مدت پانزده روز احوال
من خراب شد و تمام خشک شدم بیت گر کشش نیست ناگهان ما نبری
بجهد کی رسیم ؛ هیچ قبول ماست آن جانب تا میکشد ؛ بعد از نومیدی خطاب
شد که ها هرچه تو میخواهی گو باش شعر آنرا که در بند رد معبود لا لعله ؛ او را
چه حاجت آید رنج چهار چله نقلست که حضرت خواجه ما میفرمودند که در مبادی
احوال در غلبات جذبات و بیقراری در بخارا شبها میگشتم شبی بر سر مزاری
از مزارات متبرکه رسیدم و بهر مزاری که میرفتم چراغی میدیدم برافروخته و در چراغدان
روغن و فتیله تمام و مهیا اما فتیله را اندک حرکت بایست دادن تا از روغن بیرون
آید و بتازگی برافروزد دران شب بمزار متبرکه خواجه محمد واسع که از کبار تبع تابعین
اند و رسیدن ایشان بما وراء النهر بنقل صحیح ثابت شده است قدس سره العزیز رسیدم اشارت شد که

[illegible]

که بمزار خواجه احمد جغرنوی میباید رفتن چون بآن مزار رسیدم دو کس آمدند و دو شمشیر میان من بستند و مرا بمرکبی نشانیدند و عنان مرکب مرا بطرف مزار مزداخن کردانیدند چون بمزار مزداخن رسیدم چراغدان و فتیله بهمان کیفیت بود متوجه قبله نشستم دران توجه غیبتی افتاد چون مشاهده کردم دیوار قبله شق شد و تختی بزرک پیدا شد پرده سبز در پیش وی کشیده و در کرد آن تخت جماعتی نشسته خواجه محمد بابا را در میان ایشان شناختم دانستم که ایشان از کذشته کانند از انجماعت یکی مرا کفت بر تخت خواجه عبد الخالق اند قدس الله سره و آن جماعت خلفاء ایشانند و بهر یک اشارت کرد که خواجه احمد صدیق و خواجه اولیای کلان و خواجه عارف ریوکری و خواجه محمود انجیر فغنوی و خواجه علی رامیتنی قدس الله ارواحهم و چون بخواجه محمد بابا رسید کفت ایشانرا خود در حال حیوة دریافته شیخ تو اند و ترا کلاهی داده اند و ترا این کرامت کرده اند که بلای نازل ببرکت تو دفع خواهد شد آنکاه جماعت کفتند کوش دار و نیکو شنو که حضرت خواجه بزرک سخنان خواهند فرمود که در سلوک راه حق ترا از ان چاره نباشد از انجماعت درخواستم که بر حضرت خواجه جهان سلام کنم و بجمال مبارک ایشان مشرف شوم پرده از پیش بر کرفتند پیری دیدم نورانی سلام کفتم جواب دادند آنکاه سخنانی که بمبدا سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد در بیان آوردند کفتند چراغها که بدان کیفیت با تو نمودند اشارت و بشارتست ترا باستعداد و قابلیت این راه اما فتیله استعداد در حرکت میباید آورد تا روشن شود و اسرار ظهور کند دیکر فرمودند که در همه احوال قدم در جاده امر و نهی و عمل بعزیمت و سنت بجای آری و از رخصتها و بدعتها دور باشی و احادیث مصطفی را صلی الله علیه و سلم پیشوای خود سازی و متفحص و متجسس اخبار و آثار رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام او رضوان

الله علیهم اجمعین باشی بعد ازین سخنان آن جمع مرا گفتند شاهد صدق احوال تو آنست که علی الصباح بنزدیک مولانا شمس الدین آلبش کنوی روی که میان تو و سقای معامله ایست و شما طرف سقا ید اما حق بطرف تست اگر سقا تشنیع زند بگوی ای سقای تشنه و او این سخن را مید اند و شاهد دیگر تو آنست که سقا بایکی فساد کرده ست و ازان نتیجه ظاهر شده آنرا اسقاط فرموده ست و در فلان موضع در زیر تاکی دفن کرده باز فرمودند که چون این رسالت را بمولانا شمس الدین رسانی میباید که روز دیگر به فورسه عدد مویز گیری و بر یک مرده بطرف نسف متوجه گردی بخدمت سید امیر کلال چون به پشته قراخون رسی ترا پیری ملاقات خواهد شد و آن پیر ترا قرص گرم خواهد داد آن قرص از وی بگیری و با او هیچ سخن مگوی و از وی چون گذری بکاروانی خواهی رسید و چون ازکاروان گذری ترا سواری پیش خواهد آمد و تو آن سوار را نصیحت خواهی کرد و وی بر دست تو توبه خواهد کرد و کلاه عزیزان را که باتست بخدمت سید امیر کلال بری بعد ازان آن جمع مرا حرکت دادند و بخود آوردند دران صبحدم بتعجیل بطرف ریوتون رفتم و از متعلقان قصه کلاه پرسیدم گفتند مدتیست در فلان جاییست چون کلاه عزیزان که دیدم حال بر من دیگر شد بسیار بگریستم همدران ساعت دل شکسته رفتم و در مسجد با مولانا شمس الدین نماز بامداد گذاردم و بعد از نماز برخواستم و گفتم مامورم باد آرسالت قصه را با مولانا شمس الدین گفتم مولانا متحیر شدند سقا حاضر بود حقیقت حال ترک را منکر شد سقا را گفتم گواه من آنست که ترا از علم نصیبیست خاموش شد یک گواه دیگر من آنست که تو بایکی فساد کرده و نتیجه که ازان ظاهر شده

ست فرموده که آنرا اسقاط کرده در زیر تاکی در فلان موضع دفن کرده
اند سقا آن سخن را منکر شد مولانا و خلقی بر آن موضع رفته تفحص کرده بچه را
در آن موضع یافتند سقا در مقام عذر شد مولانا و جمعی که بودند در گریه شدند
از در گذشت روز دیگر وقت آفتاب برآمدن بر مقتضای آنکه در آن واقعه
مأمور بودم سه عدد مویز گرفتم و براه ریگ مرده بطرف نسف متوجه شدم
از توجه من مولانا را خبر شد مرا طلب کردند الطاف فرمودند و گفتند ترا از درد سری
پدید آمده است شفاء آن درد نزد یک ماست هم اینجا قرار گیر تا تربیت ترا بر جای آریم
در جواب ایشان گفتم که من فرزند دیگرانم اگر شما پستان در دهان نهید نباید که
سر پستان شما را بگزم مولانا خاموش شدند و مرا اجازت فرمودند در همان اول روز
میان محکم بر بستم دو کس را فرمودم تا از هر طرف میان بندم کشیدند و بقوة تمام
در راه در آمدم چون به پشته قراخون رسیدم به پیری ملاقات کردم فرجی گرم
بمن داد از و گرفتم با او سخن نگفتم چون از و درگذشتم بکاروانی رسیدم اهل
کاروان از من سوال کردند که از کجا می آئی گفتم از انبکنت گفتند چه وقت
از آنجا بیرون آمده گفتم وقت آفتاب برآمدن و آن ساعت که بایشان رسیدم
وقت چاشت بود ایشان گفتند این مرد دیوانه است از آن ده تا این
موضع چهار فرسنگ است ما اول شب از آنجا بیرون آمده بودیم الحال اینجا رسیده
ایم و چون از آن کاروان درگذشتم آن سوار که گفته بودند مرا پیش آمد
نزدیک او رسیدم سلام کردم آن سوار گفت تو کیستی من از تو میترسم گفتم
من آن کسم که ترا بر دست من توبه باید کرد و از مرکب پیاده شد و خم دارها
که از شراب داشته بود همه را ریخت و توبه کرد چون از آنجا گذشتم و بجد نسف
رسیدم بدیهی رفتم که خدمت سید امیر کلال در آنجا بودند ایشان را دریافتم و

و چون بخدمت ایشان مشرف شدم آن کلاه مبارک عزیزان در پیش ایشان
گذاشتم خدمت سید امیر کلال مدتی خاموش ماندند و بعد از فرصت بسیاری
فرمودند که این کلاه عزیزانست گفتم بلی فرمودند که چنین اشارت شد که
این کلاه را در میان دو پرده نگاه دار سر من بر خواستم و قبول کردم و کلاه
را گرفتم پس از آن خدمت امیر مرا سبق گفتند و بنفی و اثبات خفیه مشغول
گردانیدند مدتی براین طریق متابعت کردم و باز بر موجب آنکه در آن واقعه
مذکوره مامور بودم از خواجگان قدس الله ارواحهم عمل بعزیمت کردن
بذکر علانیه عمل نکردم و ترک علانیه گفتم نقل کردند حضرت خواجه ما میفرمودند
که بعد از آن فرصت هر یک از آن سخنان که حضرت خواجه جهان مرا فرموده
بودند در محل خویشتن خود اثر مینمود و نتیجهٔ آن ظاهر میشد و چون مامور بودم
بتفحص اخبار رسول علیه الصلوٰة والسلام و آثار صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اجمعین
ملازمت علما مینمودم و احادیث میخواندم و آثار صحابه معلوم میکردم و بهر
یک عمل میکردم و نتیجهٔ آنهم بعنایت الهی بخود مشاهده میکردم نقل کردند حضرت
خواجه ما میفرمودند که در اوائل جذبات شب نزدیک مزار مزداخن بودم در
دلیش محمد زاهد با من بود و با من تکیه کرده بود و دران حال روح من از قالب
بیرون آمد و گردان گردان بطرف آسمان رفت بهمین صفت آسمان اول
را سیر کرد و از آنجا باسمان دویم و سیوم و چهارم رفت و باز گردان گردان
بسوی زمین آمد و در قالب من در آمد و ازین احوال من محمد زاهد هیچ خبر
نداشت ع ؛ کس را وقوف نیست که ما را چه حالت است ؛ نقل است که
حضرت خواجه ما میفرمودند که در مبادی احوال شبی در مسجد ریورتون در
پس ستون نشسته بودم متوجه قبله ناگاه اثر غیبت و فنا ظاهر شدن گرفت

بخواند یافت از اول شب گزارده
بخواب رود و اگر سحرگاه باشد
در حالت اقامت بجهت دفع
غفلت اندکی بکنند بردن
راست متوجه قبله بنشیند از
صبح برخیزد و طهارت تازه کند
و سنت بامداد در خانه بگزارد و بجهت
وقت اول این دعا را چهل بار
بخواند یا حی یا قیوم یا
یا قیوم یا بدیع السموات والارض
یا ذا الجلال والاکرام یا لا اله الا
انت اسئلک ان تحیی قلبی بنور
معرفتک ابدا یا الله یا الله یا الله
آنگاه بمسجد رود و فرض بجماعت
بجماعت گزارد و در جای نماز
قرود و متوجه قبله بنشیند و بدین
احضار برخود چنانکه گفت

گرفت و اندک اندک استیلا آورد تا بالکلیه از خویشتن محو شدم و دران حالت محو و فنای کلی مرا گفتند آگاه باش که آنچه مقصود و مطلوب تست یافتی و بآن رسیدی **نقل** ست که حضرت خواجهٔ ما میفرمودند که اندر مبادی احوال اثر بعد از قصهٔ یورتون روزی دران باغ که حالا باغ مزارست بودم و جماعت متعلقان با من دران باغ بودند ناگاه آثار جذبات الٰهی و الطاف و عنایت بی نهایت ظاهر شدن گرفت اضطراب و بیقراری پدید آمد نتوانستم باسراحت مشغول باشم برخواستم متوجه قبله نشستم ناگاه دران توجه غیبتی واقع شد و آن غیبت بفنا حقیقی انجامید دران فنا معاینه دیدم که روح مرا بر ملکوت آسمانها گذرانیدند و بدانجا رسید که روح من در صورت ستاره در دریای نور بینهایت محو و ناپدید شد و اثری از حیات ظاهری بر قالب من نماند و اهل و متعلقان دران حالت میگریستند اضطراب و بیخودی ظاهر میکردند تا آنگاه که پاره پاره بوجود باز گردانیدند و آن غیبت و فنای کلی دران وقت مدهٔ شش ساعت نجومی کا بیش بود **نقل** کردند از حضرت خواجه ما در اوافر حیات از ابتدا سلوک خود حکایت میکردند توجهات خود را بارواح طیبهٔ مشایخ و کبرای طریقت قدس الله تعالی ارواحهم و ظهور اثر توجه بروحانیت اویس رضی الله عنه قرنی نموده شد انقطاع تام و تجرد کلی از خلائق ظاهری و باطنی بود و هرگاه توجه بروحانیت خواجه علی حکیم ترمذی قدس سره نموده شد اثر آن توجه بی صفتی محض بود دران بی صفتی هیچ اثری دیده نمیشد و در تاریخ سنه تسع و ثمانین و سبعمائة میفرمودند مدهٔ بیست و دو سال ست که ما متابعت طریقت خواجه علی حکیم ترمذی مینماییم و ایشان بی صفت بوده اند و اگر کسی شناسد من نیز این زمان بیصفتم **نقل** کردند و دربیش

مشغول باشد تا آفتاب بقدر
نیزه برآید برخیزد و دو رکعت نماز
اشراق بنیت گزارده گزارد و در
هر رکعت بعد از فاتحه پنج بار سوره
اخلاص بخواند ثواب آن چنان
باشد که صد بنده در راه
رضای خدای تعالی آزاد کرده
باشد و بقول دیگر یک حج و عمره
باشد بعد از آن
تمام گزارده باشد بعد از آن
دو رکعت نماز استخاره بنیت گزارده
گزارد و در رکعت اول بعد از فاتحه
قل یا ایها الکافرون یکبار
و در رکعت دوم بعد از فاتحه
سورهٔ اخلاص یکبار و از حق
سبحانه و تعالی طلب خیر کند
و از دنیا و توفیق طلب حق سبحانه
و تعالی جمع و دل او را بجانب

صالی که دران فرصت اوایل که حضرت خواجه قدس سره ریاضت عظیم داشتند
گاه گاه این معتقد بصحبت شریف ایشان میرسیدم اتفاقا فصل زمستان
بود وهوا بغایت سرد سحرگاهی بود حضرت خواجه بکلبهٔ فقیر رسیدند و اثر ریاضت
از ایشان ظاهر بود تجرد و انقطاع تمام داشتند دران ساعت فرمودند
که مدة هشت ماه بود که ما توجه بروحانیت اویس قرنی رضی الله تعالی عنه میداشتیم
و در صفت ایشان سیر میکردیم اینک از صفت او بیرون آمدیم نقلست
که حضرت خواجه میفرمودند که شبی در ربور تولن بودم و در راهی میرفتم بدلی رسیدم
حالی بس عجب تصرف کرد الهامی بدل من رسید که از حضرت ما هرچه میخواهی
طلب از راه مسکنت و نیاز گفتم الهی از دریای رحمت و عنایت خود ذره نثار
من کن الهامی رسید که از کرم ما ذره میطلبی حال من دیگر شد علو همت در
حرکت آمد بقوة هرچه تمامتر طپانچه در روی خود زدم چنانچه اثر آن تا چند روز
باقی بود پس از ان گفتم الها کرما دریای رحمت و عنایت خود نثار حال من کرده
و مرا قوة تحمل آن بخش در حال اثر موهبت بظهور آمد و از برکت آن دیده شد
آنچه دیده شد همت ترا بیت ⁂ همت ترا بکنگرهٔ کبریا کشد ⁂ آن سقف
گاه را به ازین نردبان مخواه ⁂ ما آنرا اهل همت نام نهادیم نقلست که
حضرت خواجه ما در زمانیکه از بدایت حال خود حکایت میکردند فرمودند که
ما دوست تن بودیم که قدم درین راه طلب نهادیم همت من آن بود که
از همه درگذرم عنایت الهی در رسید و مرا از ان مجموع درگذرانید و بمقصود
رسانید بیت مردان رهش رسیده اند از همت ⁂ زان در ره او نشان
پی پیدا نیست نقلست که حضرت خواجه فرمودند که شما را بحل نکنم اگر همت
شما در طلب مقصود چنان نباشد که قدم خود را بر سر گذارید و بگذرید نقل

نقل است که حضرت خواجه میفرمودند که در اوایل حال جذبات طلب مرا با یکی از
دوستان حق جل جلاله ملاقات واقع شد با من خطاب کرد که از آشنایان
می نمائی گفتم امید وارم که از برکت نظر دوستان آشنا شوم آن عزیز از من
پرسید که معامله با تو زد چه میکنی گفتم اگر میبابم شکر میگویم و اگر نمییابم صبر میکنم
آن عزیز تبسم کرد و گفت این سهل کاریست که تو کرده کار آنست که نفس خود را
در ربوته داری که هفته نان و آب نیابد سرکشی نکند من تضرع نمودم و از ان
عزیز استمدادی کردم چنین فرمود که در بیابانی در آئی که امید شما از خلق
بالکلیه منقطع کرده و برین قدم تا سه روز سلوک کن چون روز چهارم شود بدامن
کوهی رسی شاهسواری پیش تو خواهد آمد بر مرکب برهنه نشسته بروی سلام گوئی
و بگذری چون سه قدم گذری ترا خواهد گفت ای جوان قرصی دارم بگیر با آن التفات
مکن بعد از ان من باشارت آن عزیز در بیابانی در آمدم و بهمان طریق رفتم
سه روز گذشت روز چهارم بدامن کوهی رسیدم آن سوار بدان صفت مرا پیش
آمد بروی سلام کردم و از وی درگذشتم برمن قرص عرض کرد با آن التفات
نکردم باز آن عزیز فرمود که بدریافت خاطرها و خدمت فرومانده کان و شکستگان
و کسانیکه خلق با ایشان التفاتی ندارند می باید که مشغول گردی نیاز و مسکنت پیش
آری باشارت آن عزیز دیر وقت بدان طریق مشغول و مدتها بر آن صفت میبودم
باز آن عزیز فرمود که میباید که برعایت و تیمار حیوانات ایستاده کمر باید
در قدم نیاز باشی که اینها نیز مخلوق خدااند و نظر ربوبیت بسوی ایشان نیز
میباشد اگر ریش و جراحت بر پشت و پهلوی ایشان باشد بتدبیر علاج آن
خود مشغول باشی فرصتی باین امر قیام مینمودم و اگر در راهی حیوانی پیش آمدی
توقف میکردم تا اول او میگذشت و من پیش دستی نمیکردم و شبها روی

خود را بر جای سم ستوران که بودی میمالیدم مدت هفت سال برین منوال
درین راه رفتم باز آن عزیز فرمود که بخدمت سگان این درگاه از سر نیاز مشغول
باش و مقصود خود طلب نمای درین بسکی خواهی رسید که از و تراسعادتها
خواهد رسید و من بدان اشارت آن عزیز آن خدمت غنیمت شمردم و ملازمت
سگان مینمودم تا شبی بسگی رسیدم که حال من دیگر بود نیاز و تضرع پیش آن
سگ بردم گریه عظیم بر من مستولی شد در حال آن جانور را دیدم که پشت
خود را بر زمین نهاد و روی بطرف آسمان کرد و هر چهار پای برداشت
آواز ناله حزین او شنیده میشد و من از راه شکستگی و نیاز دست برداشته
بودم و آمین میگفتم تا چندانکه آن جانور خاموش شد و بحالت خود باز آمد
و هم درین اوقات روزی در گرمگاه در فصل تموز از قصر عارفان بطرفی
در میرفتم در آنحال جانوری که وی را آفتاب پرست میگویند دیدم که در جمال آفتاب
حیران و مستغرق گشته است از آن صفت او مرا ذوقی پیدا شد در خاطرم
رسید که از وی درخواهم که مرا درین بارگاه شفاعت کند با ادب و حرمت و نیاز
تمام ایستادم و هر دو دست برداشتم و آن جانور از حالت استغراق باز آمد
و پشت خود را بر زمین نهاد و روی باسمان کرد تا دیری و من آمین میگفتم
باز آن عزیز فرمود که میباید که بخدمت راهها مشغول گردی اگر در راهی چیزی
بودی که سبب کراهت طبع خلایق بودی آنرا از نظر ایشان پوشیده گردانیدی
تا زیان زده نشوند و من بر موجب فرموده مدتی بر آن عمل مشغول میبودم
در آن هفت سال هرگز آستین و دامن من از خاک خالی نبود و هر عملی که
آن دوست حق میفرمود من آنرا از راه صدق بجای آوردم و نتیجه هر یک
عملها را در خود مشاهده مینمودم و ترقی تمام در احوال خود معلوم میکردم نقلست

گفته اند ... [illegible] ... و بقا و بار ... شفقت
[illegible] ... نسبت او ... عمل او
[illegible]
... مضمون حدیث نبوی ...
[illegible]
... صلی الله علیه و سلم ...
[illegible]
... مشغول ...
[illegible]

نقلست که حضرت خواجه قدس الله روحه در اواخر حال از اوایل احوال خود حکایت میکردند که وقتی فصل زمستان بود و هوا در غایت سردی و آب یخ بسته بود در ریورتون شبی با جمعی از درویشان در منزلی می بودم و مرا در آن شب بغسل احتیاج شد از آنجا بیرون آمدم و بهر طرف که رفتم چیزی نیافتم که بآن یخ را بشکنم و آب گرم نیافتم که غسل آرم و نخواستم که هیچ کس در آن شب بواسطهٔ من مشوش حال گردد و کسی را اعلام نکردم کهنه پوستینی پوشیده بودم از ریورتون بقصر عارفان آمدم و چون بمنزل رسیدم نخواستم که متعلقان از حال من خبر یابند در اطراف حوالی تفحص کردم آخر الامر بر کنار حوضی که نزدیک مسجدیست کلوخی یافتم که بآن سنگ را از آب میدادند بمشقت بسیار یخ را شکستم دست من مجروح شد بآن کلوخ آب را گرفتم و غسل کردم سرما بغایت دردناک بود و بمن اثر کرد همان کهنه پوستین پوشیدم در آن شب سرما بار از قصر عارفان بطرف ریورتون متوجه شدم کسی از من واقف نبود نقلست که حضرت خواجه ما میفرمودند که ما در اوقات جوانی از حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته بودیم که توفیق بخشد و قوة تحمل بار این راه کرامت فرماید تا هر ریاضت و باری که در این راه باشد بکشیم و حضرت احدیت کرم فرموده اجابت نموده بارها در این راه در جوانی کشیدیم و در پیری آزاد گشتیم بیت شرطیست که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر نقلست که حضرت خواجه میفرمودند که در بدایت طلب بهر صاحب دولتی که میرسیدم میگفتم که ضعیفی را با قوی کار افتاده است چه کند میگفتند که صبر کند روزی بیکی از دوستان حق رسیدم پرسید که حال چیست گفتم منتظر عنایتیم فرمود که ای فرزند ما جستیم نیافتیم تو بطلب خواهی یافت از برکات انفاس آن صفا جد دولت جد و طلب من زیاده شد نقلست که حضرت

[illegible]

خواجه میفرمودند که در آوان طلب که از من بقمار خوانه آشنا دیگر را دیدم که هرچه داشته بود از نقد و نسیه در باخته بود و با وجود آن با یار خود میگفت ای یار شیرین روی اگر سر رود روی نگردانم از حالت وی وقت من خوش شد و غیرت من زیاده گشت بیت تا در نزنی بهرچه داری آتش ؛ هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش **نقل** است که حضرت خواجه میفرمودند در بدایت حال من چنان بود که هرکجا دو کس با هم سخن میگفتند من گوش میداشتم اگر سخن او میگفتند من شاد میشدم و اگر نه غمناک مثنوی هرکه نه گویا بتو خاموش به ؛ هرچه نه یاد تو فراموش به **نقل** است که حضرت خواجه میفرمودند کاهی که احوال بر من غلبه میکرد با طاقت میشدم آشنایی میطلبیدم که از عالم مقصود با او گویم و از او شنوم بیت گر هیچ نیابم که نشانم ؛ تا او ز تو میگوید من می شنوم ؛ **نقل** است که حضرت خواجه میفرمودند بعد از آنکه حکیم علی الاطلاق جل جلاله بلطف عنایت خود در توبه را بر من گشاده گردانید شبی در راهی میرفتم جماعتی از یاران گذشته مرا پیش آمدند و بطریقه خود دلالت کردند و جد جهد نمودند بعنایت الهی این کلمه بر زبان من گذشت گفتم در برا که حق سبحانه و تعالی بسته باشد شما نمی توانید که کشایید ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وما یمسک فلا مرسل له من بعده رباعی ؛ کس بسته در تو باز نتواند کرد ؛ و ر باز بود فراز نتواند کرد ؛ این سخن در آن جماعت تأثیر کرد و همه از نایبان شدند **نقل** است که حضرت خواجه میفرمودند در آوان طلب دو مرتبه صفت منصور حلاج از من سر زد و دار بود هر دو کرت خود را در پای آن دار بردم و گفتم جای تو سر این دار است بعنایت الهی از آن مقام عبور افتاد

آغاز رسالهٔ عزیزان یعنی حضرت خواجه علی رامیتنی قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین بدان ای دوست [illegible] صدقاً و یقیناً دو دولت [illegible] ره رونده راه را ده شرط نگاه داشتنیست شرط اول آنست که با طهارت باشد و طهارت چهار نوعست طهارت ظاهر و طهارت باطن و طهارت سر و طهارت [illegible] دل و طهارت خاص و عام است ولیکن معلوم [illegible] در باب وصل [illegible] تا امکانست احتیاط

از حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان منقولست که اگر در روی زمین
یکی از فرزندان خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله سره العزیز بودی منصور
هرگز بر سر دار نرفتی **نقلست** حضرت خواجه میفرمودند که در ان جذبات و بیخودی
بهر طرف میرفتم پایهای من از خار خاشاک مجروح گشته کهنه پوستینی در بر داشتم اتفاقا
فصل زمستان بود هوا بغایت سرد شبی مرا جانب صحبت سید امیر کلال قدس سره
شد چون بمنزل ایشان رسیدم امیر یاران ایشان بموضعی نشسته بودند چون
نظر مبارک ایشان برمن افتاد سوال کردند که این کیست چون معلوم کردند
فرمودند که زود او را ازاینجا بیرون کشید چون بیرون آمدم باز آمدم در غضب شدند
و مرا بیرون کردند و گفتند دیگر میا که کار تو ازین در کفایت نمیشود چون
ازان منزل بیرون آمدم نزدیک شد که نفس من سرکشی کند و عنان در رباید
روی در شهر نهادم گذر من بقمار خانه افتاد دو کس را دیدم یکی هرچه داشت
درباخته بود هنوز از یار خود داد میطلبید که ای یار شیرین روی اکنون جان خود
را می بازم بیت ای داده رخ تو ماه را زیبائی ؛ خاک قدم تو دیده را
بینائی ؛ در خدمت تو جان و دل و دیده و تن ؛ می در بازم قبول میفرمائی
با خود گفتم ای بهاؤالدین شرمت باد که درین راه کمتر از قماربازی باشی عنایت
الهی درین حال مرا یاری کرد با خود گفتم این خواری از برای حضرت عزت
کشیده و همین درست ازین در گذر و گذر نیست باز سر نیاز در ان آستان
نهادم و گفتم بهر حالی خواهد بود سر ازین در بر نخواهم داشت رباعی
تا جان دارم رنگ محبت آمیزم ؛ تا اشک بود بر سر کویت ریزم ؛ چون
صبح قیامت بدمد با عشقت ؛ از خاک درت نعره زنان برخیزم ؛ واندک
برفی میآمد هوا قوی سرد بود چون صبح نزدیک شد خدمت امیر رفتم سر خود را

بر آستان نهادم ایشان از منزل بیرون آمدند و قدم شریف بر سر این
ضعیف نهادند و سر مرا از آستانه برداشتند و در منزل درآمدند و مرا با خود
همراه درآوردند بشارت دادند و فرمودند که ای فرزند این لباس سعادت
موافق و مناسب قد قامت باستقامت تست و بدست مبارک خود خار
خاشاک از پای من کشیدند و جراحت ها را پاک کرده نظر بسیار فرمودند
رباعی بکوش تا بکف آری کلید گنج وجود ٭ که بی طلب نتوان یافتن گوهر
مقصود ٭ هر آستان سعادت که سر نهاد شبی ٭ که لطف دوست بروی‌اش
دریچه نگشود **نقل است** که حضرت خواجهٔ ما ریاضات و مجاهدات خود را حکایت
میکردند فتوره طالبانرا در طلب ذکر کردند و در آخر فرمودند که هر صباح از منزل
بیرون میآییم و میگوییم که شاید طالبی سر بر آستان نهاده باشد اما همه عالم
شیخ شده است و مرید نیست **بیت** گرت بدست رهبر دوست ره بردن ٭ شرط
یار بست در طلب مردن ٭ **نقل** کردند حضرت خواجهٔ ما میفرمودند که در
بخارا بودم میل صحبت شریف سید امیر کلال پیدا شد متوجه نسف شدم چون
رسیدم ایشان فرمودند که ای فرزند رضاجوی در محل رسیدی خمدان را تاب
کرده ام اما کسی نیست که هیزم جمع آرد من آن اشارت را شکر کردم و
هیزم را بر پشت گرفته نزدیک خمدان آوردم **بیت** جمال کعبه چنان میدواند
مرا بنشاط ٭ که خارهای مغیلان حریر می آید ٭ در رساله سید امیر
کلال آورده است که چون از بخارا متوجه نسف شده بخواجه مبارک رسیده
بآتش خمدان مشغول شده اند سید امیر کلال چوبی بدست ایشان داده
بآتش کردن اشارت نموده اند هوا بغایت گرم بوده است و در بدن مبارک
حضرت خواجهٔ ما کهنه پوستینی بوده است چون تف آتش بوی رسید

رسیده از حرارت در اضطراب آمده اند پوستین را از بدن مبارک
بیرون آورده در آتش انداخته اند سید فرموده اند ای فرزند چرا چنین کردید
حضرت خواجه گفته اند بکرم عفو فرمایند امیر فرموده اند ای فرزند دراو پوستین
خود را بیرون آر انچنین تا سه نوبت فرموده اند خواجه عذر گفته اند آخر خواجه ما
گفته اند ای مخدوم پوستین من اگر سنگ و آهن بودی بکداختی و این توسینی
بیش نبود امیر فرموده اند ای بهاء الدین ندانسته چیزیکه بظاهر درویشان
سالها بوده باشد در آتش شوق حضرت حق سبحانه و تعالی سوخته این آتش
دنیا را چه زهره که وی را بسوزد ع کس سوخته را دوباره بریان نکند ای
بهاء الدین اگر بخودی خود در آمدی هر آئینه بسوختی چون بزور میدرآیدت
مترس درای حضرت خواجه بسم الله الرحمن الرحیم گفته قدم بر آتش نهاده رفتند
در دل آتش نظر کردند دیدند که پوستین سلامت و موی ازان نسوخته گرفته
بیرون آوردند بعد ازان امیر فرمودند که ای فرزند چیزیکه بظاهر درویشان
باشد آتش دنیاوی را سوختن نتواند تو سعی کن که خود را در دل درویشان
جای سازی که آتش دوزخ ترا نسوزد نقل است که حضرت خواجه ما میفرمودند
که چند سری در پیش حضرت مولانا بهاء الدین دیگرانها حدیث خوانده بودم
دفتر در اثنای راه گذر من در نسف افتاد و خدمت ایشان را اتفاق شده
بود که باغی عمارت کنند دران موضع عمارت کرد دیگر درختان کج بسیار
بود احتیاج به تبر شد در زبان مولانا گذشت که تبر ما در بخارا است نزدیک
مولانا حسام الدین اصیلی چون من نگرانی خاطر مولانا را معلوم کردم
چنانچه کسی را واقف نکرده متوجه بخارا شدم روز دیگر تبر را در نسف بخدمت
مولانا رسانیدم نقلست که دران فرصت که حضرت خواجه ما در قصر عارفان

بعمارت مسجد مشغول بودند بر سر مبارک خود بر بام مسجد گل میکشیدند و این ابیات میخواندند بیت بجان بکنم کار تو چو انکنم ؛ بسر بکشم بار تو چو انکنم

نقلست که حضرت خواجه میفرمودند که دران غلبات طلب روزی ازینجا را متوجه نسف شدم بدریافت صحبت شریف سید امیر کلال قدس سره چون برباط جغراتی رسیدم سواری مرا پیش آمد چوب بزرگ برسم کله بانان بدست گرفته و کلاه از نمد پوشیده نزدیک من آمد بآن چوب مرا بزد و بزبان ترکی گفت آتلار نکوردنک من با او هیچ نگفتم چند بار پیش راه مرا گرفت و همچنان مرا تشویش میداد آخر او را گفتم که من ترا میشناسم که تو کیستی تا رباط قراول از عقیب من آمد مرا گفت بیا تا با یکدیگر صحبت داریم با او هیچ التفات نکردم چون بخدمت امیر رسیدم فرمودند که در راه بخدمت خواجه خضر التفات نکردی گفتم متوجه خدمت شما بودم و با او مشغول نشدم **نقلست** که حضرت خواجه میفرمودند که در آن فرصت ملازمت حضرت سید امیر کلال قدس سره مینمودم روزی خدمت امیر در راهی خطی کشیدند و فرمودند که کسی ازین راه نگذرد جماعت درویشان که همراه بودند متحیر شدند و ایستادند عنایت الهی مرا همراهی کرد قدم نهادم و ازان خط گذشتم و در عقیب امیر روان شدم چون نزدیک رسیدم بامن نظر کردند و فرمودند که ای فرزند نیک کردی که بخطی از ما نماندی بیت هرکجا خط مشکلی بکشند ؛ جهد کن تا درون خط باشی ؛ **نقلست** که حضرت خواجه ما قدس سره با یکی از یاران بخدمت سید امیر کلال می آمده اند در راه سخن از محبت میرفته است حضرت خواجه فرموده اند که دوستی شما با من چه مقدار است آن عزیز گفته است که اگر گویی که بمیری میرم خواجه فرموده اند که بمیر آن عزیز فی الحال افتاده و مرده است خواجه چون اینحال مشاهده کرده اند متحیر گشته اند آوازی آمده که نزدیک

نزدیک سید امیر کلال سو خدمت امیر رفته اند و امیر فرموده اند که رباعی

بازا که ترا بناز من خواهم داشت ❖ بر تو در لطف باز من خواهم داشت

هر غصه و غم که در درون دل تست ❖ آن با من گو که راز من دانم داشت

بعد از آن فرموده اند که ای فرزند اکنون محل توقف نیست برو و بگوی که

زنده شو چون خواجه آمده اند و دیده اند که آن عزیز را آما سیده است زیرا که تموز

بوده و مده پنج شش ساعت افتاده بوده حضرت خواجه گفته اند زنده شو آن

عزیز زنده شده برخواسته است بیت چو آموزگارش فریدون بود

ازان پر هنر بی هنر چون بود نقل است که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره میفرمودند

که دران جذبات یکبار از بخارا بنسف میرفتم اتفاقا والدهٔ من آنجا بود با اندک

جای رسیدم جوانی را دیدم نماز بامداد گذارده و دست نیاز برداشته دعا میکرد

و من بموافقت او دست برداشته آمین میگفتم در خاطرم گذشت که از وی بپرسم

که چه دعا کردی چون پرسیدم گفت پدر مادری دارم دعا کردم که الهی اگر

ایشان مرا از حضرت تو باز میدارند دیدار ایشان مرا روزی مکن خواجه

گفته اند که من شکر آمین خود گفتم بیت هر که با مازده طینت آدم خویش است

گر ز عشاق رهش نیست که بیگانهٔ ماست نقل است که حضرت خواجه فرمودند

که اول بار از حج از راه نسف ببخارا نزول نموده اند و والدهٔ ایشان در بخارا

بوده اند گفته اند که داعیهٔ ملاقات والده میباشد مکرر فرموده اند که اگر

آن نبودی این نبودی یعنی اگر خداوند تعظیم ایشان امر نفرمودی این

داعیه نبودی را این نگفتند و برو را از گوش نشستند بطرف بخارا روانه شدند

چون مسافتی رفتند حالی واقع شد در اثنای راه سه کرت فرمودند که توقف

آنگاه گفتند که با من عتاب کردند دعوی محبت ما میکنی توجه بملاقات غیر

عیب نامینمایی ٭ بیت ٭ بر رخ هر کس نیست داغ غلامی دوست ٭ گر همه من
بود دشمن اغیارم اوست ٭ از قطب الاولیا حضرت خواجه محمد پارسا قدس
سره منقولست که فرمودند حضرت خواجه ما قدس الله سره اول بار که از حج آمدند
در منزل قرار گرفتند مخلصان ایشان یکان یکان بزیارت میرسیدند
این مخلص در آمدم دریافتم و بنشستم روی با من کردند و فرمودند از دوستان
آنکه در زمان آمدن باطن خود را با ما راست میکند وی در باید مرا می
بینم و آنکه درین مدت غیبت و درین ابتلای عظیم تمامی در همه احوال باطن
او با ما راست مرا می بینم وی شمائیم الحمد لله آنگاه در حق این مخلص نظر موهبت
فرمودند و گفتند آنچه داشتیم تمام به بودی بعد ازین با این مخلص در روز
نظر زیاده میفرمودند و علی الدوام تمسک بصفت لطف الهی و دید فضل
و قطع نظر از جزای عمل امر میکردند که قول و عمل و فعل آنچه میکرد در دریای
نیستی میباید انداختن و در آخر حیات در حق این مخلص تشریف فرمودند
که از وی هرگز نرنجیده ام از هر کس سبب رنجش در وجود آمده است و از
وی اینی تفاوتی در میان رفته باشد از طرف من بود که بنابر مصلحت
عارضی چند روزی باطن خود را از وی باز گرفته باشم اکنون باطن من
با او راست و من همان قولم که در حق او در راه حجاز در حضور اصحاب
گفته ام واگر او نیز حاضر بودی و در حق او زیاده ازان گفتمی بسیار نظر
فرموده اند و یاد کرده اند بیت بدین امیدهای شاخ در شاخ ٭
کرمهای تو ما را کرد گستاخ ٭ و میفرمودند او مرادست که گاهی با مراد
بصفت مرید بجهت تربیت او معاملت میکنند و در بادیه حجاز این فقیر
را بمراقبه امر فرمودند و طریق مراقبه نمودند بمحافظت صورت ایشان در

[illegible]

ودخویه خیال تیرامر کردند و میفرمودند که مولانا عارف در حق او گفت ما نیز
برانیم اما ظهور آن موقوف باختیار ماست و در محل دیگر فرمودند که طریق او جذ
بت وصف او میان جمال و جلال ست و کیفیات را حواله بعلم او کردند و
محل دیگر صفت برزخ او را بنظر موهبت کردند و در محل دیگر نظر موهبت او را نفس
بخشیدند با هر که گوید مؤثر شود و هرچه گوید آن شود و در اصحاب در غیبت
و حضور او میگفتند هرچه او میگوید خدای تعالی آن میکند میگوییم بگوی
او نمیگوید و در راه حجاز در حالت مرض در زمان وصیت پیش اصحاب دیگر
او را گفتند هر حقوق و اماناتی که از خواجگان طریقت بما رسیده است و آنچه
درین راه کسب کرده ایم آن امانت را بتو سپردیم چنانچه مولانا عارف سپرده بود
قبول کردی و آنرا بخلق الله رسانی درین معانی مبالغت بسیار نمودند
که بنسبت دیگر اصحاب نبود و در آخر حیات خود در بخارا این سخن را تجدید کردند
نقلست که حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که در اوایل حال فرصت
شش ماه این در تمام بر باطن من بسته شد و هیچ فیض بمن نمیرسید بطاقت
شدم و بی آرام قصد کردم که باز بملازمت مخلوق مشغول کردم در آن حال
گذرم بر در مسجدی افتاد که بر در مسجد نوشته بود که **بیت** ای دوست بیا
ما تراییم * بیگانه مشو که آشناییم * این در بر روی من گشاده شد **نقلست**
که حضرت خواجه میفرمودند که از سلطان العارفین منقولست که میفرمو
دند که در مقام سیر در صفات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و علی نبینا سیر میکردم
بارگاه مصطفی صلوات الله و تسلیماته علیه رسیدم خواستم که در صفت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم سیر کنم دست او از برپیشانی من نهادند خواجه
ما قدس الله سره العزیز فرمودند که چون من بآن مقام رسیدم بعنایت

حضرت الهی گستاخی نکردم سر نیاز و تسلیم بر آستانهٔ عزت و احترام محمد
صلی الله علیه و سلم نهادم نقل کرد درویشی که در راه نسف بر کاب همایون حضرت
خواجه قدس الله سره العزیز میرفتم وایشان از سلوک خود سخن میکردند و بسیاری
از مشایخ را ذکر فرمودند و گفتند که در مقام سلطان ابو یزید قدس سره گردم
بانجا که رسیده بود رسیدم و در مقام شیخ جنید و شیخ شبلی و شیخ منصور تا انجا
که رسیده بودند رسیدم تا ببارگاهی رسیدم که ازان معظم تر بارگاهی نبود
دانستم که بارگاه محمدیست صلی الله علیه و سلم گستاخی نکردم و آنچه بایزید کرده بود
من نکردم یعنی گستاخی **نقلست** که حضرت خواجه میفرمودند که جماعتی در بن شام از
اقطاب زمان داد تا دزمین حاضر شدند و مرا در رند سفید بر نشاندند و اطراف
آنرا گرفتند و مرا بر تخت بزرگ بنشاندند بر آئینه بعد ازین مرا هیچ غمی
نخواهد بود **نقلست** که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره در اوایل سلوک با حضرت
عظیم داشتند حجره بود دران باغ مزار اکثر اوقات که در قصر عارفان میبودند
دران حجره میبودند کوزهٔ شکسته بود و بوریای کهنه و احوال عجیبه میگذشت
با وجود ریاضت و در طلب حلال زیر گشتی میکردند و قتی بود که زیر خود در دل
شدی ایشان بان التفات نمیکردند و تدبیر میکردند که صفت ظهور نکند و
میفرمودند که بر نتایج ریاضت اعتماد نشاید کردن کیفیات دیگر بسیار میگذشت
در باب لقمه احتیاط تمام میکردند گاهی بروزه میبودند اگر دران روز مهمانی
می آمدی در اول و زیاده آخر روز اگر با حضری میبود پیش وی می آوردند
و بادی موافقت مینمودند اگر روزه نمیداشتند میل ایشان بطعام اندک
میبود و بترتیب طعام خاطر کم ملتفت میگردانیدند و اگر طعامی بود دیگه در
اندک تکلفی میبودی اشارت میکردند و هر که در صحبت شریف ایشان میبود

میبود آن صفت دروی منعکس میشد هفت سال برین منوال بودند
دربن طریق مجاهده و ریاضت مشغول بودند که سرّ حال ایشان مطلع نبود نقلست که
یکروز در صحبت شریف خواجهٔ ما قدس سرّه العزیز مذکور شده که سلطان العارفین فرموده اند
رونده راه هر چند رود آخر قدم او با وّل قدم ما خواهد رسید خواجه فرمودند ز
سر غیرت و الهام با و صحبت حق سبحانه بران کس که اوّل قدم او بر آخر قدم بایزید نباشد
و فرمودند که ما انتهار او را ابتدا درج میکنیم نقلست که سوال کردند از خدمت حضرت
خواجه قدس سره که بعضی مشایخ گفته اند که ولایت محمدی صلی الله علیه وسلم بر ما
ختم شده ست خواجهٔ ما فرمودند که ایشان خاتم این ولایت بنسبت زمان خود بوده
اند نقلست که حضرت خواجهٔ ما در اوایل حال پوستینی و از گونه پوشیده در
بازار صرّافان بخارا میرفتند درویشی گریبان ایشان را گرفت و گفت بحق
خدای راست گوی که درین فرصت اندک این کمالات از چه حاصل کردی خواجه
فرمودند که از ریزه چینی نقلست که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سرّه العزیز
در مبادی احوال طلب بقشلاق خواجه مبارک بخدمت مولانا بهاء الدین قشلاقی
رسیدند مولانا فرمودند انچنین مرغ که یار تو عارف دیگرانرا باید خواجه
فرمودند که صحبت ایشان باین زودی میسّر شود شوق دریافت
مولانا عارف برایشان غالب شد مولانا عارف در دیگران بودند و
دران زمان زمین پنبه میکشتند همراه مولانا امیر اشرف و برادر ایشان
مولانا امیر حسین و با خال خود خواجه احمد مسکر که اصحاب امیر خورد اتکنندی
بودند که مولانا عارف را پدر ربیبی بودند مولانا بهاء الدین حضرت خواجه را
گفتند اگر ترا خاطر بعارف است او را آواز دهیم هر آیینه خواهد آمد بر بام
برامدند و سه کرت عارف گفته آواز دادند مولانا عارف دران نیمروز از

از کار خانه بیرون آمدند با مصاحبان گفتند شما طرف منزل روید که مرا مولانا بهاء الدین طلبیده اند روان شدند و رسیدن ایشان و همان شب نیز و پیش از آنکه دیگر از آن شدان فرود آرند دران صحبت که بقشلاق بود رسیده اند اول ملاقات که حضرت خواجه را با مولانا عارف بود دران صحبت بود **نقلست** که روزی حضرت خواجه ما قدس سره در قریهٔ خواجه مبارک در خدمت سید امیر کلال قدس سرهما بودند در خاطر ایشان چنین گذشت که در نظر حضرت امیر از من تمام تر دیگر کسی نیست ناگاه مردی گوسفندی آورده بود خواجه ما را در خاطر آمده که کاشکی مولانا عارف دیگرانی بودندی که این گوسفند را بخشیدی امیر فرموده اند که ای بهاء الدین برخیز و مولانا عارف را آواز ده که بیاید خواجه بیرون آمده در گوشهٔ خانه ایستاده سه کرت آهسته گفتند که یا مولانا عارف هنوز نشسته بودند که مولانا عارف درآمدند سلام کردند گفتند ای بهاء الدین حضرت امیر شما را فرمودند که سه بار بگوی همان یکبار رسنده بنود و ا گفت بار سید میخواهید که مرا العالم آشکارا کنید حضرت امیر روی بخواجه ما کردند فرمودند که ای بهاء الدین دیدیکه از تو هم نزدیکتران بوده اند زنهار که خودبینی را در کن هیچ چیز از آن بدتر از خودبینی نیست **بیت** بردار زهر گروه خودبینی :: باشد که بدینسانکه توی خودبینی :: ابلیس سزای خود زخودبینی دید :: تو نیز مکن دگر کنی خودبینی :: **نقلست** که از مولانا جلال الدین خالد که دران وقت که حضرت خواجه ما کرت دویم بحجاز رفته بودند مولانا متوجه شدند از ایشان سؤال کردند که بحجاز ان نیز خواهید رفتن فرمودند بحجاز چه رویم که خواجه بهاء الدین نیستند از مولانا رسیدند که نسبت سلوک و طریق خواجه بهاء الدین که از مشایخ متاخرین اند بطریقه که مناسبت دارد

دارد مولانا فرمودند که سخن از متقدمان گوییم دویست سال زیاده است
که تا این نوع ظهور و آثار ولایت که بر خدمت خواجه بهاءالدین بعنایت الهی ظاهر
شده است بر هیچ کس از مشایخ طریقت متأخرین نشده است **نقلست** که حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز در مبادی حال در صحبت سید امیر کلال قدس الله سرهما
میبودند اصحاب را بنسبت ایشان غیرتی پیدا شد زیرا که حضرت امیر در حق خواجه
ما نظر موهبت زیاده میفرمودند و همه اصحاب خواجه را در نظر امیر نکوهش کردند
و بعضی احوال ایشان را بر قصور حمل کردند امیر در آن مجلس حوالی بگفتند تا روزی
همه اصحاب بالا دستی را جمعیتی عظیم شده بود بسبب شغل عمارت جماعتخانه امیر
بعضی را آب کشانیدن و بعضی را گل ساختن و بعضی را خشت کشانیدن
تعیین نمودند پس در آن مجلس امیر توجه باصحاب نمودند و گفتند شما در حق
فرزندم خواجه بهاءالدین گمان بد میبرید و بعضی کارهای او را
بر قصور حمل مینمایید شما او را نشناخته اید عنایت حق سبحانه قرین حال اوست
و نظر بندگان حق تابع نظر حق سبحانه است بنگرید باین جماعت که خشت میکشند
بعضی چهار خشت فرو سوی ناف می نهند و بجایگاه میرسانند و بعضی شش خشت
بر سینه می نهند و میکشند و فرزندم بهاءالدین را در میان ایشان نگاه
کنید که ده دوازده خشت را از اول تا آخر بر سر مینهد بی ملال و کلال برغبت
و نشاط و خرامان و بذوق و شوق میکشد کاری که برای خدای میکند چنین
توفیق باین ده در هر لحظه رفیق وی میشود بر حسب مزید توفیق مزید عنایت از
حق تعالی میباید و نظر بندگان خداوند عزوجل تابع نظر خداوندست در مزید
نظر مرا مجال و اختیاری نیست آنگاه خدمت امیر در آن روز خواجه ما را طلبیدند
در آن مجمع روبرو ایشان کردند و گفتند فرزندم بهاءالدین نفس حضرت

خواجه محمد بابای سماسی قدس الله سره در حق شما تمامی بجای آورده گفته بودند
که آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده ام تو نیز در حق فرزندم بهاء الدین بجای
آری و دریغ نداری چنان کردم اشارت بسینه خود کردند که مرغ روحانیت
شما از بیضه بشریت بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون
شما را رخصت است و اجازتست هر جا که بوی بمشام شما میرسد از ترک و تاجیک
طلب میکنید و در طلب کردن بموجب همت تقصیر مکنید و فرمودند که اندر میان
اصحاب من مثل این دو تن یعنی خواجه بهاء الدین و مولانا عارف دیگرانی
قدس الله سرهما کس دیگر نیست ایشان از همه برتر بودند حضرت خواجه ما از اینجا
روز بازگشتند که بموجب نفر سید امیر کلال در طلب در آمدند بزبان حال
و مقال میگفتند رباعی ای عاشق شوریده باش طلب ٭ این عقد
که گردنت تو هر جاش طلب ٭ در خشم اگر شد نیاید و در شادی جوی
سرگردانی گزین هر جاش طلب ٭ بموجب آن نفر هفت سال در متابعت
و ملازمت مولانا عارف دیگ گرانی بودند و انواع مجاهدات در آن
متابعت بر خود میگرفتند و در دیگ گران و آن نواحی میبودند و بسیار
اوقات با مولانا عارف هم مزدوری میکردند در عمارت رباط ملک قصه
های عجیب و غریب بر ایشان میگذشت و چنان بر وجه تعظیم مولانا عارف را
متابعت و ملازمت مینمودند در آن هفت سال که در وقت طهارت
بر لب آبی بلندتر از مولانا طهارت نمی ساختند و در راهها که باهم
میرفتند قدم بر بالای اثر قدم ایشان نمی نهادند نقلست که خدمت
مولانا عارف در دیک گران بودند صحبتی بود از اصحاب ایشان و
بعضی از اصحاب حضرت خواجه ما نیز بودند در خاطر اصحاب صحبت آمده که

که چه خوش بودی که خواجهٔ ما درین مجلس بودندی تا بلقاء ایشان مشرف شدندی
مولانا عارف سر برآوردند و گفتند که خواجه بهاء الدین از طلبیم اصحاب خوش
وقت شده اند خواجه دران وقت در بخارا بودند دران فرصت چند ماهی در
تنور بود چون پخته شد پیش از آنکه سر تنور بگشایند خواجهٔ ما حاضر شدند با جامهای
آبی برتن و هیزم شاخ سنجید خشک بر کتف در آمدند و سلام گفتند مولانا
عارف جواب سلام دادند فرمودند که خوش آمدی ای بهاء الدین کافری
یا مسلمان فرمودند که کافر **نقلست** که بعد از مولانا عارف بر موجب
نفس سید امیر کلال حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره نزدیک قثیم یا قثم شیخ
رفتند که از مشایخ ترک بود از خاندان خواجه احمد یسوی قدس سره
قثم شیخ در اول ملاقات خربوزه میخورد پوست او را یسوی ایشان انداخت
از غایت ارادت طلب پوست را همچنان بتمامی بر سبیل تبرک خوردند با
وران صحبت همچنان واقع شد در همان مجلس خادم شیخ در آمد و گفت
که اشتر و چهار اسب غایب کرده ام شیخ اشارت بحضرت خواجه کرد و گفت اینک
بخشی تو تو نگیر چهار کس از مریدان شیخ چنانچه هیبت بخواجهٔ ما در افتاد که گویا خود
در میان نیست حضرت خواجه بدو زانو در مراقبه در آمدند و متوجه گردیدند بعد از
نماز شام خادم شیخ در آمد و گفت شتران و اسبان خود آمدند تا باین صفت
دو سه ماه کما بیش در متابعت و ملازمت قثم شیخ قدس سره بودند او اخر حال خواجه
را تشریف فرموده گفت مرا نه پسر ند و هم تو یله در همه مقدم حضرت خواجه
میفرمودند که هر گه شناخت صفت مشایخ ترک نباشد هر آینه از طریق بکلی نومید
شود و متوحش شود سالها از نواحی نخشب بخارا آمدی خواجهٔ ما او را رعایت
کردندی و او گفتی این صفت و طلب کاری که در تو می بینم در هیچ کس از طالبان

مطالعه نکرده ام و این فقیر شیخ از غایت گرمی و کمال ها تعلقی که داشت
در آخر چیوه روزی به نیتی که در شهر بخارا در نزدیک مسجد صرافانست
در آمد و انواع سود اها کرده بیرون آمد و آثار صحت بر وظاهر بود بر دکانچه
بنشست از فرزندان و متابعان که با وی بودند همه را بخواند و گفت تا
نقل رسیده ست کلمهٔ توحید را بموافقت بگوییم او بگفت و دیگران نیز گفتند
در حال جان بحق تسلیم کرد نقلست که حضرت خواجه ما میفرمودند چون
آن نفس از خدمت سید امیر کلال ظاهر شد که مرغ همت شما بلند پرواز
افتاده ست بازه که در راه طلب قدم زن آن واسطهٔ ابتلای ما شد اگر رها کنا
صورت متابعت امیری بودیم از ابتلا دور تر و بسلامت نزدیکتر می بود نقل
ست که بعد از عیدی در آن روزهای عید نزد حضرت سید امیر کلال اجتماع
عظیم بود از اطراف و جوانب جمع آمده بودند امیر نشسته بودند بر نزدیک
تن سوسی رفقای ایشان حضرت خواجه ما نشسته بودند یکی از آن جمع سر او را
در خدمت امیر راگفت که صفت مردم اهل کمال میشنوم در میان اصحاب
شما نمی بینم که شامهای دوشنبه و آدینه وظیفه های ذکر علانیه را ملازمت
میکنند صفت دیگر از صفات اهل کمال مطالعه نمیکنیم یا آنست که در میان کسی
از اهل کمال نیست یا هست ما نبینند کمال ایشان نه ایم خدمت امیر سر برآوردند
وگفتند هستند و هم اکنون نشسته اند اما شما نبینید نه اید الکاه در نزد ایشان
طبق موزی بود شش موز را اختیار کرده و بدست گرفتند و نام خواجه ما گفتند
وطلبیدند خواجه از قفا برخواسته بر مواجهه ایشان حاضر شدند خدمت سید امیر
دستار را از سر مبارک خود برداشتند و چهار ته کردند چهار گرس فرمودند تا
از دو طرف خواجه ایستاده بقوه هر چه تمامتر کشیدند دستار بر میان خواجه بر بستند

بربستند بعد ازان فرمودند که بطرف نخشب بقشلاق خواجه مبارک میباید رفت نزدیک مولانا عارف دیک کرانی ولشانیست میان ما وایشان آنرا میباید آورد دیگر روز میباید رفتن دیگر روز باشیدن دیگر روز آمدن و این شش عدد مویز جهت توشه سه روزه خدمت خواجه ما مویزها را گرفتند چاشتگاه بود که از سوخار روان شدند نماز دیگر میان دو نماز بقریه خواجه مبارک رسیدند خواجه ما میفرمودند که همین که روان شدم صفت عجبی و حالت بزرگ مرا تصرف کرده بود از خود بیخبر شده بودم و مطالعه مینمودم در یک قدم پنج گز و ده گز راه را در نوردیده میشد چون بمنزل مولانا رسیدم خواجه ما میگفتند که پیش از انکه من سخن گویم مولانا فرمودند که خدمت امیر شما را فرستاده اند ولشانیست میان ما و ایشان آنرا طلبیده اند امروز و فردا باشید تا سیوم روز شما را روان سازیم چون روز سیوم شد آنگاه مولانا گفتند لشانه آنست که کلاه مبارک عزیزان خواجه علی رامیتنی قدس سره رسیده بود میان ما وایشان مرا گفتند شما نگاه داشت این کلاه اولی اید و من ایشان را گفتم شما نگاه داشت سزاوار ید همچنین چند کرت این نوع سخن بین من و ایشان گذشت آخر الامر امیر گفتند این کلاه نزد شما بامانت باشد هرگاه محل آن در رسد از شما طلبیده شود اکنون محل آن رسیده است و طلبیده اند روز سیوم آن کلاه را بخواجه سپردند ایشان آن کلاه را بآن دستار پیچیدند چاشتگاه روز بود که از پیش مولانا روان شدند تا میان دو نماز بسوخاری بخدمت امیر رسیدند آن شش مویز بدست ایشان بود آنرا بسنده نیز در آن مجلس حاضر بود آن حال را معلوم کرد و عذر خواست و اعتراف نمود که اهل کمال بوده اند اما قصه و رهنمای ما بوده است نقلست خدمت سید میر کلال قدس سره حضرت خواجه ما را گفتند چون استاد شاگرد

[illegible]

بما تربیت کند هر آینه خواهد که از تربیت خود دل ایشان گرد مطالعه کند تا او را اعتمادی شود بر آنکه تربیت جا گیر افتاده است یا نی و اگر خللی در کار ایشان گردد بیند آن خلل را باز بتربیت اصلاح نماید آنگاه فرمودند که فرزند من امیر برهان الدین حاضر است و هیچ کس دست برو نمانده است و تربیت معنوی نکرده در نظر من بتربیت او مشغول شوید تا اثر آن را مطالعه نمایم و مرا بر صفت شما اعتمادی شود حضرت خواجه ما در مراقبه نشسته بودند متوجه خدمت امیر مرشد از غایت ادب با امتثال آن امر متوقف گشتند خدمت امیر فرمودند که توقف نمی باید کرد حضرت خواجه امتثال امر ایشان کرده متوجه باطن امیر برهان الدین شدند و بتصرف باطن او مشغول گشتند در حال آثار آن تصرف بر ظاهر و باطن امیر برهان ظاهر شد و حالی بزرگ در روی پدید آمد از سکر حقیقی ظاهر شد نقل کردند حضرت خواجه علاء الحق والدین عطر الله مرقده که طریقه خواجه ما فقر بود و ترک دنیا و قطع تعلقات و تجرد کلی و نفی ماسوی و همواره انفاس قدسیه ایشان اختیار فقر و محبت فقرا بود و ایثار در ایشان بکمال بود و میفرمودند که ما هر چه یافتیم ازین یافتیم نقل کردند که در مرض اخیر خدمت امیر کلال جمیع اصحاب را بمتابعت حضرت خواجه ما علیه الرحمه اشارت فرمودند اصحاب از خدمت امیر سید سوال کردند که ایشان در ذکر جهر متابعت شما نکردند امیر فرمودند که هر عملی که بر خواجه میگذرد به از عمل دیگران است آنچه بر خواجه میگذرانند هر آینه بر حکمتی است از الهی در اختیار ایشان نیست سخن خلفاء خواجگان آنست که اگر ترا بیرون آورده اند مترس و اگر خود بیرون آمده بر حذر باش

قطعه

همت عشق لیکن هر صورتی نماید	وین جمله هم حوالا زاد و جا مینماید
صدیق رضی الله تعالی عنه با محمد صلی الله علیه وسلم در هفتم اتمامست	هرچند او بظاهر در غار مینماید

و معنی کریمه قل فأتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین اشارت بصحت حال طالبان صادقان اهل طلب والله سبحانه یقول الحق و هو یهدی السبیل والله اعلم

مقصد ثانی

در بیان طریقه سلوک و صفت درویشی و احوال و اخلاق خواجه ما و ذکر معارف و حقایق که

که در مجلس شریف بر لفظ مبارک ایشان گذشته است نقل کردند خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده که طریقهٔ خواجهٔ ما فقر بود و ترک دنیا و قطع تعلقات و تجرد کلی و نفی ما سوی و همیشه انفاس قدسیهٔ ایشان در اثبات فقر بود و محبت فقرا و ایثار ایشان در حد کمال بود و نتیجهٔ صحبت شریف ایشان بر همه و در همه ظاهر میشد بواسطه آنکه حضرت ایشان قدم استقامت در متابعت سنت میزدند و در طلب حلال و اجتناب از شبهات مبالغه مینمودند خصوصاً در باب لقمه و دایماً در صحبت شریف این حدیث العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال و جزء واحد منها سایر العبادات میفرمودند و در جمیع متابعان ایشان آن صفات حال میشد و بعملی میپیوست و نتایج آن عمل را بتحقیق هر یک در وجود خود مشاهده مینمودند و طعام ایشان از زراعت بود هر سال پاره جو و پاره ماش زراعت میکردند و در کار میفرمودند و فراغ ساحت را احتیاط مینمودند علما و اکابر که در صحبت شریف ایشان میرسیدند طعام ایشان را بر سبیل تبرک و تقرب تناول مینمودند و میفرمودند که در آثار و اخبار آمده است که در حجرات ازواج طاهرات رضی الله تعالی عنهن آرد جو را بغربال میبیخته اند چند روزی در منزل ما آرد جو را نابیخته طعام ساخته میخوردند جمیع متعلقان و فرزندان رنجور شدند بر خاطر گذشت و معلوم شد که این رنجوری و فرو ماندگی از سبب آنست که با اهل بیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نسبت بی ادبی واقع شد و صورت مساوات نموده شد ازین وجه تنبیه کرده شد تا انابت کردند که من بعد آرد جو را نابیخته طعام نسازند و در مبالغت کوشند و خود را مقصر دانند بعد از انابت

صحت یافتند بیت هر که با آل رسول پناه	⁂	از همه رو آن بسر افتاد

و حضرت خواجهٔ ما را در خانه ملکی نبود و عاریت بود و غریب وار زیسته اند در منزل و مسجد ایشان در زمستان خاشاک بود و تابستان بوریای کهنه و کوزهٔ شکسته و سفال از

رسالهٔ قدسیه

خادمه و خادمی نبود و ازین معنی ایشان را سؤال کردند فرمودند که بنده کی بخواجگی
راست نمیاید و این دو بیت از ایشانست ع نه مرا مفرش نه مفرش کش
نه غلامان ترک ترکش کش ** همه شب چون سگان کهف ** سر بدم آورم بکنج
خوش ** و بار فزون و قبض ایشان را نهایت نمی بود احوال باطنی ایشان تمام
ذکر شده بود و این دو بیت نیز از ایشانست ع هیچ مائی هیچ کم نی ** از
هیچ هیچ ماتم نی ** زنده بر پشت پوشت گورستان ** گر بمیرم هیچ ماتم نی
خلق و تواضع ایشان از حد می بود و شیمه از اخلاق ایشان آن بود که اگر بمنزل
دوستی فقیر درویشی رفتندی جمیع فرزندان و متعلقان و خادمان او را پرسش
کردندی و خاطر هر یکرا بنوعی دریافتندی احوال مرغان و ستوران او را
تفقد فرمودندی و در زمان وداع عذر خدمت خواستندی و از همسایه
دوست و آشنایان درویش محظوظ شدندی و آن لطف ایشان هر یکرا
دلیل شدی بصراط مستقیم اگر کسی نزد ایشان هدیه آوردی بر متابعت سنت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مثل آن هدیه بازوی میفرمودند
اگر دوستی بمهمانی بمنزل ایشان می آمد چون شام شدی طعامی که در وی
اندک تکلفی بودی حاضر آوردندی و پیش مهمان گذاشتندی و بنوعی
چراغ را نشاندندی تا آن عزیز طعام را بخوردی و اگر در خواب شدی که هوا
سرد بودی اگرچه صاحب منزل ایشان بدیشان نبودی آنرا نیز بر آن عزیز می
پوشانیدندی و در رعایت مرکب وی مبالغه مینمودند و میفرمودند از
حضرت عزیزان علیه الرحمة و الرضوان منقولست که بخدمت و تربیت
مرکب دوست اول اشتغال میباید نمود و این جا نوری بسبب شده است که این
دوست تشریف آورده است در شیخ شادی که درویش صادق بود و آب و علف

رهنمای مطلق است و فقره همه [illegible] کونین و سلطان همه [illegible]

و علف پیش ستوران مهمانان مینهاد تا روز دو دست پیش گرفته به نیاز تمام
پیش ایشان می ایستاد و کلوخ حاجت مهمانان بر روی خود راست میکرد و
میکفت منت مهمانان همه بر جان ماست و در خوردن طعام رعایت حضور و وقوف
درویشان وصیت میکردند و مبالغت مینمودند و هر چند اجتماع قوی میشد
دران میان کسی خواستی که لقمه از راه غفلت بخورد حضرت خواجه از راه شفقت
بطریقه آگاه کردندی و نگذاشتندی که آن طعام بغفلت بخورد و اگر طعام بغضب
و کراهت پخته شدی آن را نمی خوردند و هیچ درویش را نمیگذاشتند که آن طعام
بخورد نقلست که یکبار حضرت خواجه ما بالغدیوت (نام قریه است) رفته بودند درویشی طعام آورد
فرموده اند که ما را نمی شاید این طعام خوردن زیرا که بغضب پخته شده است در زمان
آرد بیختن و خمیر کردن و پختن کسی بغضب بوده است اگر یک کفکیری بکراهت در دیگ
زدی آن طعام را نیز نمیخوردند و میفرمودند که هر کاری که بغضب و کراهت و غفلت
کرده شود دران خیر و برکت نیست و شیطان و نفس را راه یافته است نتیجهٔ آن
عمل که بظهور آید نشاید صدور اعمال صالحه و افعال حسنه بر طعام حلالست اگر
از سر وقوف خورده شود حضور در جمیع اوقات خاصه در نماز نتیجهٔ حال میشود
و اگر درویشی باشارت ایشان بسفر رفتی در مدت سفر او بعد از مراجعت
اگر بعد از سالی آمدی جمیع آنچه او را دران سفر واقع شده بودی در هر منزلی
بتفصیل از وی میپرسیدند اگر او صاحب وقوف نبودی آنچه بر وی گذشته بود
از راه شفقت باوی شرح مینمودند تا مزید یقین او درین طریق حاصل
آید و در مباحات بسیار مخالفت نفس مینمودند اگر کسی نسبت ایشان ادبی
و تواضع بجای آوردی بر وجه احسن مکافات او میکردند چنانکه اگر بزرگی بملازمت
ایشان می آمد ایشان نیز بجانب او میرفتند در وقت رجعت از رکاب ایشان

گرفته سوار میساختند او را جستیم تحیتهٔ محبتو باحسن منها نقل کردند خواجه علاء
الدین عطار طیب الله تربته که از برکت نظر مبارک حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره بنوعی
و راند که فرصتی درویشان ایشان را احوال چنان میشد که از حظوظ بشری او
صفات نفسانی بالکلیه خلاص میشدند بمثابه که اگر طعامی خوردندی طعم آنرا معلوم
نمیکردند از ترشی و شیرینی و تلخی آورده اند که درویشی طعامی خورده است او را
پرسیده اند که این چه طعام است گفته است که طعم حال من دارد زیرا که حالت قبض
را طعم دیگر است و حالت بسط را طعم دیگر نقل کرده اند که فقیری بر سر راهی فالیزی
داشت اما هنوز رسیده بود که حضرت خواجهٔ ما در آنجا افتاد و آن نیاز مند
در فالیز خود سفچهٔ ترکه یافت به نیاز تمام پیش ایشان آورد و آن عمل او در محل قبول
افتاد و الطاف فرمودند و بعد از آن با متعلقان وی راه آوردمی آوردند و در
مجالس مشهور فرمودند که آن روز خلق با آشنا نشده بودند که آن درویش نسبت با
حقی ما ثابت کرده بود سفچه از فالیز خود نزد ما آورد هر آینه ما را واجب است که
بظاهر و باطن رعایت احوال او نماییم مطابقت در احسان کار بزرگیست گفته اند هر
حکایتی و برادر مومن را ملاقات افتد و یکی سلام پیشی کند آن دیگر تا مادام که
در قید حیات است حق سلام او نمیتواند گذارد و رعایت حقوق از آداب سلوک
این راه است والحق آن مکارم اخلاق ایشان آن فقیر را سبب زیادتی محبت
شد و آن محبت دلیل شد بسلوک راه حق سبحانه نقل کردند که جوانی بود عابد
و زاهد و صائم الدهر در صحبت ایشان حاضر بود ماهی پخته آوردند حضرت خواجهٔ
ما او را گفتند بخور اجابت نکرد فرمودند که ثم روزهٔ ماه رمضان را بتو
بعض ثواب او را
بخشیدم بخور اجابت نکرد باز گفتند ما حاضران همه ثواب ماه رمضان را بتو
بخشیدم بخور هم اجابت نکرد فرمودند که در حضرت سلطان العارفین

[illegible]

همچنین در حضرت سلطان العارفین واقع شده است ایشان گفته اند گدا
اوراکه از دور مانده کانت الحق چنان شد که باندک فترت بدلت حطام دنیا گرفتار
شد واز صحبت شریف ایشان محروم گشت و در مقامات حضرت خواجه
عبید الله احرار مذکور است که میفرمودند اول بار که از بخارا بجانب هری و مرو
یعنی خواجه عبید الله قدس سره
میرفتم مردی خواجه مسافر نام همراه بود و در اصل از قریهای خوارزم بود و او
در ملازمت درویشان بسیار میبود معمر شده بود نود ساله بوده باشد
ازوی شنیدم که میگفت در ملازمت خواجه بهاء الدین بسیار میبودم و مرا
بسیار شفقت مینمودند روزی بجماعت اتفاق کردیم که قوال و دف و نائی
نزد خواجه بریم و مشغول شویم به بینیم چه میفرمایند چون همراه آنجماعت بملازمت
خواجه رفتیم حضرت خواجه دران مجلس نشستند و هیچ گونه منع نفرمودند
و در آخر فرمودند که ما انکار نمیکنیم و این کار نمیکنیم خواجه مسافر میگفت
حضرت خواجه را عمارتی بود و همه اصحاب باهتمام وی مشغول بودند چون آفتاب
بچاشتگاه رسید هوا بغایت گرم بود حضرت خواجه اصحاب را فرمودند که
ساعتی استراحت کنند و هرکس دست و پای بشستند و بسایه رفتند و بخواب
مشغول شدند و خواجه محمد پارسا در همان کنار گل و پایها پر از گل در آفتاب
در خواب شدند بعد از زمانی حضرت خواجه آمدند و همه اصحاب را دیدند چون با
پیش خواجه محمد پارسا رسیدند ایشان را باین کیفیت دیدند روی مبارک
خود بپای ایشان مالیدند و گفتند خداوندا بحرمت این پای بهاء الدین
رحمت کن نقل است که روزی در نزد خواجه ماهی آورده بودند ایشان تناول
مینمودند درویشی دران صحبت حاضر بود و طعام نمیخورد خواجه فرمودند چرا
نمیخوری گفت روزه میدارم فرمودند چه روزه میداری آن درویش

خاموش شد خواجه فرمودند بخور که ما را ما را از در فضل آورده اند و ظیفهٔ ما دایم فرایض و واجبات است و سنتهای مذکوره من شغل الفرض عن الفضل فهو معذور و من شغله الفضل عن الفرض فهو مغرور فرمودند که هرکه اصحاب ماست اول متابعت ما میباید کرد بلی متابعت درویش دریابنده نسبت ما میشود و مقر معهود آن ریاضتها و عملها که بعنایت الهی ما بجای آوردیم شما را طاقت آن نیست تدبیر شما آنست که بی اختیار باشید و در نسبت رضا طلبی رعایت قلبها نمایید درویش را میباید که نگران باشد چه عمل کند که مرضی اهل الله باشد از سخنان این طایفه است که خدمت مشایخ درویش افضل از نوافل عبادات در اخبار آمده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در سفری بودند امیر المومنین ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله تعالی عنهما در خدمت آنسرور بودند و روزه نوافل میداشتند آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمودند که بخورید که سفر است بواسطهٔ روزه شما را ضعف پیدا میشود و از خدمت باز میمانید و دیگر را بخدمت خود مشغول میسازید نقل کرد دانشمندی که روزی در صحبت شریف حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره بوده گفت که اتفاقاً صایم بودم و کسی از حال من اطلاع نداشت خواجه درویشی را فرمودند که طعام بیار و متوجه من شدند و فرمودند که بئس العبد هو مفضل و این حدیث را شرح نمودند هو مفضل آنست که در کارها ترک حقی کند و در مقام سیر الی الله ترک حقی کند چون طعام حاضر شد فرمودند طعام بخور که گفته اند عمر از جهت آن میباید که کس اول تجربه کند آنگاه عمل و ما تجربه کردیم میباید خوردن اشارت بحال من کردند که تو سالک راه حقی و این روزه ترا از سر هواست ترک حق کرده و حق بسبب خوردن طعام است نقل کردند که یکی از درویشان حضرت خواجه

خواجه ما روزی در تحقیق ایمان و اسلام سخن میگفته‌است و بر اقرار و تصدیق و تسلیم
زیاده میکرده‌است و مبالغه مینموده این سخن بسمع شریف حضرت خواجه رسید
فرموده‌اند که ازین ایمان تقلیدی گذر که ترا بعد ازین در صحبت درویشان
راه نخواهد بود آن درویش تضرع بسیار کرده از ایشان مدد طلبیده تا عنایت
قرین آن درویش شده و ویرا ازین عقبه گذرانیده‌اند و حالش قوی خوش
شده‌است میگفته‌است الکاش که ایشان پیش ازین با من لطف مینمودند الحمد لله
از عقبه گذرانیده بسعادت ایمان رسانیدند نقل است که روزی خدمت خواجه
علاء الدین با یکی از درویشان بخارا که مشهور بود بنسبت علوی ملاقات شد
و در میان ایشان قصه گذشت از عالم غیب با غیرت بر آن درویش غلبه
کردند آن معنی بحضرت خواجه رسید فرمودند که تو ولی چنانکه شیوهٔ ایشان
بود این صفت را از خود نفی کرده‌اند باز گفتند که من میگویم که تو ولی ایشان
(خواجه علاء الدین قدس سره ۱۲)
بتضرع و مسکنت پیش آمدند خواجه فرمودند تو اگر ولی نیستی از صفت
ولایت گذر ایشان متوقف شده‌اند خواجه فرموده‌اند اگر صحبت مرا مطلبی
ترا از صفت ولایت میباید گذشت خواجه علاء الدین گفتند عنایت الهی در رسید
و مرا از عقبه و حجاب گذرانید دیدم آنچه دیدم و دانستم هر حالی و کمالی که از آن
شر بغیر نیست اگر رونده راه را آن تعلق است حجاب است ع گر رشته
بموئی تو از انست بجالی نقل کردند حضرت خواجه ما قدس الله سره در کوفین
سواره میرفتند جمعی انبوه در رکاب ایشان بودند و حالی داشتند آب
در چشمان مبارک ایشان میدیدند آن حال در آن جماعت که در رکاب ایشان
بوده اثر کرده بود همه میگریستند بعد از زمانی سر بر آوردند بمسکنت و تضرع
تمام فرمودند که با وجود این عجز و افلاس و بیحاصلی که من دارم شایستهٔ آن

[illegible]

نیستم که سلام مرا جواب گویند حق سبحانه مرا در میان خلق رسوا کرده است
دانست که زبان من مشغول گردانیده کسی از حال خبر نیست ع گر بدانندم برافکنندم
زشهر مرا با خلق چکار است نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره میفرمودند زنی
دیوانه این بیت میخواند که بیت نیکو از دوست دارد هر که باشد در جهان
گر بد از دوست داری گوی بردی از میان ما ازین سخن سبق گرفتیم و فرمودند
درویش را که این بیت را یاد گیرید نقل است که یکی از حضرت خواجه ما التماس نمود که فلان
کس بحضور است توجه خاطر شریف دریغ میدارید فرمودند اول بار کش خسته میباید آنگاه
توجه خاطر شکسته نقل کردند که مولانا درویش نام از قریهٔ میستان بولایت نسف
در مسجد امام بود با ضعیفه خود بسبب خانه نزاع کرده بود و خاطر عورت ازوی
خسته شده حضرت خواجه التفات ازو گرفتند هرچند اصحاب را شفیع آوردند
قبول نیفتاد بعد از آن حضرت خواجه متوجه نسف شده و بهیچ چیز مشغول نشده
بمنزل آن ضعیفه رفته روی مبارک خود را بر آستان آن عورت نهاده عذر خواستند
که این گناه را او کرده است من کرده ام ازین الطاف ایشان آن عورت و جمعی
از زنان مخلصان شدند بعد از آن آن درویش را هم معفو و مقبول کردند
نقل کردند حضرت خواجه علاء الدین عطار (قدس الله تعالی سره) که بعنایت الهی از برکت نفس مبارک
حضرت خواجه ما قدس الله سره بسیار میبود که در اول قدم طالبان بدولت
مراقبه مشرف میشدند و هرگاه آن نظر عنایت و تربیت ایشان زیاده شدی
بدرجه عدم میرسیدند و اگر آن نظر از آنهم زیاده تر شدی بمقام فنا هم میرسیدند
و از خود بکلی فانی و بحق باقی میشدند و درین حال حضرت خواجه ما میفرمودند بواسطه
حصول دولت از خود منقطع میباشد و بمقصود حقیقی پیوسته نقل کرده اند بعضی از دانشمندان
که در آن فرصت که در بخارا بعبادت مشغول میبودم در فتح آباد ساکن بودم

بودم یکبار دور آخر روزها یکی از درویشان حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره ملاقات واقع شد مرا گفت چرا بصحبت ایشان نمی‌شتابی من گفتم روز بیگاه است و در خاطرم گذشت که دریافت صحبت ایشان را او قات علیحده میباید و در خاطر خطور کرد که مجلس شریف ایشان را بوجود خود چه ملوث سازم چون بامداد بلقای ایشان مشرف شدم روی ببعض اصحاب کردند فرمودند دوستی دانشمندی داشتم روزی او را گفتم چونست که بصحبت کم می‌آیی گفت نمیخواهم که صحبت شریف شما را بوجود خود ملوث سازم او را گفتم حال چنین نیست بیا تا مصاحبها را به بینی او را بطرف خانه بردم سگ گرگینی بود که با او صحبت میداشتم آن دانشمند را گفتم مصاحب ما این جانور چه جای این حکایات است که شما میگویید بیت سگ به زگینی باشد گو بیش سگ کوش که جان محلی ببیند دل را قدری داند ؛ نقلست که در آن تاریخ که لشکری از طرف دشت قبچاق بنجارا آمد مردم نواحی همه در حصار آمدند و حضرت خواجهٔ ما با جمعی از درویشان که در جوار ایشان بودند روزی در مسجد نماز جمعه گذارده نشسته بودند اتفاقا دو کس از طلبهٔ علم که از جملهٔ محبان ایشان بودند درآمدند حضرت خواجه آنها را فرمودند که این بامها را که درین حوالی خلق مبرز ساخته اند پاک سازید آنگاه گفتند من جمیع مبرزهای مدرسهای بخارا را پاک کرده بر زبر کشیده‌ام و چون این عمل را بدرویشی گفتم گفت سهل کاری کرده که بر زبر کشیده من همه مدرسها را پاک کرده بسر خود کشیده‌ام نقلست که در مبادی حال در صحبت حضرت خواجهٔ ما مولانا عبد العزیز و مولانا نیکی شاه و شیخ محمد و رآهنی و غیر ایشان ده دوازده کس نشسته بودند خواجهٔ ما برخواستند و جامها از تن مبارک بیرون کردند و فوته برمیان بستند و فرمودند که من بظاهر و باطن آنچه دارم فدای شما کردم ایشان را رقتی پیدا شد گفتند

شما با کمال حال چنین میکنید ما بان اولیتریم هر یک بایں صفت در فد اظاهر
و باطنی میسد راند تا دو از ده روز سرمست این حال دران ده دوازده
کس تا فتمیبود نقلست که حضرت خواجهٔ ما در کرت اول که از سفر حجاز باز گشتند
مدتی در مرو بودند دوستان اجازت کردند بدریافت ایشان روند در مرو
اجتماعی شد اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشسته بودند
حضرت خواجه فرمودند که هر کس از سر آوازی گرم بگوید خواجه اول آغاز کردند
و گرم گفتند همچنین یازده بیت گرم گفتند نوبت بخواجه علاء الدین
و محمود خواجه رسید ایستادند محمود خواجه را عرق قوی روان شد برخواست
و درخواست نمود که اگر اجازت شود فاتحه را بخوانیم اجازت شد فاتحه خواندند
خواجه علاء الدین نیز بیتی بدهشت خواندند آخر الامر نوبت بشیخ رشید الدین
بیت خواندند که **بیت** هر کسی از سوی گوید ره کجا داند که هست ؛ راه
تو خم در خم صد اشدها در هر خمی ؛ **نقلست** که حضرت خواجهٔ ما روزی بدکان
شیخ رشید الدین رسیدند اصحاب دکه کین دران حوالی حاضر بودند
فرمودند که برای شو بر هیئت خضوع و تضرع از من سؤال کن که چند روز شد که
شما را نیافتیم در کجا بودید شیخ رشید بفرموده عمل کرده سؤال نمود فرمودند که
از جانب مولانا عارف قاصدی رسید و گفت اگر نشسته اید برخیزید اگر
برپاید روان شوید آنگاه قصه گذاری کرده فرمودند که رفتیم چون بنجا
رسیدیم ایشان از بخور یافتیم مولانا فرمودند مرحاضر از آنکه مرا با خواجه سرّیست
یا ما هر دو در خانهٔ دیگر درآییم یا شما یان در خانهٔ دیگر روید حاضران گفتند
شما از بخوری و تکسری هست ما در خانه درآییم آنگاه مولانا در آن خلوت
با من گفتند میان ما و شما اتحاد کلی هست اگرچه عشق بازیها درین میان

مراد از غیب ... تا حضرت حق عزوجل شرح ... آیه یؤمنون بالغیب
ازین معنی است که دانسته شود
محرره

میان گذشته باشد اکنون وقت باخر رسیده است در اصحاب خود و در صحابه شما نظر کردم قابلیت این راه و صفت نیستی در خواجه محمد پارسا بیشتر از دیگران می بینم هر نظری که درین راه یافته بودم و هر معنی که بکسب حاصل کرده بودم همه را نثار وقت او کردم و بار وی سپردم و اصحاب خود را بمتابعت او کردم شما نیز در باب او درین معنی تقصیر نخواهید کرد که او از اصحاب شماست بعد از آن فرمودند دو روز پاره از بیش مانده است بدست خود دیگها را بشوئید و بدو زانو نشسته آتش کنید و آب گرم کرده استعداد من بسازید بعد از آن روز سیوم باز گردید اکنون از آن طرف رسیدم حضرت خواجه ما داعیه در حق خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی سره میفرمودند که سخن همان است که مولانا عارف فرمودند تمام کردند نقل است که حضرت خواجه ما در مبادی حال خواجه علاء الدین را در پیش خود بسیار می نشاندند اصحاب ازین معنی سوال کردند فرمودند که او را در نزد خود می نشانیم تا وی را گرگ نخورد و گرگ نفس او در کمین است هر لحظه از حال او تفحص مینمایم میخواهیم تا مظهری شود نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در مبادی حال روزی در منزل شیخ شادی بغدیوت نزول نموده بودند شیخ شادی در خدمت ایشان در کسب حضور و مراقبه نشسته بود حضرت خواجه سر برآوردند و فرمودند که شادی با ما حریفی میکنی این محل آنست که برخیزی و بخدمت مشغول باشی اما در آن خدمت خود را ناپیدا کنی و با وجود وی در صفت کسب کنی نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره در آن فرصت که از بخارا متوجه بنواحی کوفین شدند بحق گذاری مولانا قاضی سلطان که از معتقدان ایشان بودند و والده وی فوت شده بود چون بقزل

رباط رسیدند جماعتی از دور پیدا شدند حضرت خواجه فرمودند این جمع را با ما
کاریست جمع انبوه گرد بر گرد مرکب خواجه در آمدند و گفتند که درانجا پیریست
از مشایخ ترک که سال ایشان بصد و بیست رسیده است و این جمع که مائیم
همه از متعلقان او یم بعضی فرزند و نبیره و داماد و غیره مدتیست جمع آمده ایم
و منتظر حال ویم نمی میرد و صحت نیز نمی یابد تا دل فارغ باوطان خود
باز گردیم شنیدیم که حضرت خواجه از بخارا متوجه اینجانب شده اند سر
راه گرفتیم تا کار ما بر آید حضرت خواجه متوجه دیه ایشان گشتند چون رسیدند
در آمدند در محوطه که پیر بیمار آنجا بود بر گرد او جماعه ضعفا که متعلق وی
بودند چون خواجه در آمدند ضعیفه بزرگتر فرزندان پیر بود بنشست و سر
پشت بر سینه وی نهاد و نشست در آن زمان پیر از کمال ضعف بر آورد و خواجه را در یافت
و مرحبا گفت خواجه نیز جواب او گفتند آنگاه پیر تبرکا گفت سخن فرمایید
بدو زانو نشسته بترکی سخن آغاز کردند و فرمودند که اول عالم تو عالم
بخشی راق دور همچنین فضیلت آن عالم و بقاء آن عالم و فنا و بیحاصلی
این عالم بیان میکردند و سخن ایشان در معنی بغایت گرم شد پیر
میگریست و متعلقان وی همه میگریستند و اصحاب خواجه نیز میگریستند
و درین میان پیر سر بر آورد و بترکی گفت خواجه منگا مدد قیلدیلار اکنون اول
عالمگا جونادیم باز گفت و قتی که باز گردید و بتربت من رسید و ختم بکنید
خواجه برخواستند و روان شدند فرمودند یقین پیر آن شد که وقت باز
گشتن منتظر آن باشد چون در باز گشتن بقزل رباط رسیدند از حال
پیر پرسیدند گفتند که بعد از شما روز دیگر نقل کرد چون بقزل رباط رسیدند
شیخ یوسف درویش بود دران مکان استدعا نمود که در انجیرستان
او فرود آیند

رسالهٔ قدسیه حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

کشتی فرمایند و زمانی استراحت کنند تا طبخی نموده شود خواجه استدعای او را اجابت
کردند بعد از فراغ استراحت طعامی تناول فرمودند ما زپیشین ادا
کرده اجازت مراجعت طلب کردند شیخ گفت نی این شام اینجا بسر برید
بامداد باعتدال هوا روان شوید خواجه قبول و دران مقام نشستند
دران زمان یکی از اهل حکومت که حکومت آن نواحی داشت با چند
کس درآمد و بنشست خواجه باوی التفات نمودند در غضب شد و پریشان گفتن
آغاز کرد و هم ملتفت نشدند شیخ سفره حاضر کرد آن متجبر را نصیحت و تنبیه
نمود از حال خواجه که الیس با حق الیشان را از اشتغال با خلق مانع آمده است قصوری
که تصور کرده و در ایشان هست آن متکبر و متجبر متحیر شد عذر خواست و بیرون آمد
آخر الامر بحالی از دنیا بیرون رفت نقل کردند که روزی کودکی از مکتب بیرون
آمد و مصحفی با وی بود بر حضرت خواجه ما سلام کرد جواب گفتند چه درس مصحف او را گشادند
این آیت بیرون آمد که و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید خواجه ما فرمودند امیدواریم
که آن من باشم نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در کرت ثانیه
بعد از مراجعت از بیت الله زاده الله شرفاً در مدینة الاسلام بغداد رسیدند
مجمع عظیمی بود از علما و فقرا و شیخ نور الدین عبد الرحمن در مقابلهٔ ایشان
در یکصفه حاضر بودند و اصحاب ایشان در پهلوی خواجه نشسته اصحاب خواجه
صورة غیبتی از ایشان مطالعه مینمودند بعد ازان حضرت خواجه سر مبارک برا
دردند روی با صحاب خود کردند که در پهلوی ایشان بودند آهسته فرمودند که
مرا درین زمان غیبتی واقع شد حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره حاضر شدند
و مرا گفتند کای فرزند درین مجمع از تو سؤال بزرگ خواهند کرد در احادیث
و در سخنان مشایخ قدس الله ارواحهم منقول است که ما رأیت شیئاً الا و

ورئیت الله فیه ما رئیت شیئا الا ورئیت الله بعده ما رئیت شیئا الا ورئیت الله
قبله توفیق میان این چند سخن بر چه وجه است چون سؤال کرده شد حضرت خواجه
ما جواب را بشیخ نورالدین عبدالرحمن حواله کردند و ایشان بحضرت خواجه حواله
کردند همچنین چند کرت واقع شد و هیچ کس را مجال دخل درین سخن نبود با آنکه
دران جمعیت بسی از علمای حنفیه و شافعیه حاضر بودند و طریقهٔ ایشان در سرعت
خوض کلام معلوم بود و از اهل معرفت نیز بسی بودند آخر الامر حضرت خواجه بسر آمدند
و فرمودند که اختلاف اقوال بنا بر اختلاف احوال است و تحقیق ذوق این سخن از آن
در اهل آن مجمع تصرف کرده بیکبارگی تحسین میکردند و سؤال دیگر درین معنی موجود
نشد نقل کردند که حضرت خواجه ما در نسف رفته بودند بخدمت مولانا حسام الدین
خواجه یوسف و در پیش ایشان بودند شیخ شمس الدین کلال در نسف بود و شیخ خسرو
و امیر تنگی شاه پیاده متوجه خدمت حضرت خواجه شدند چون بنسف رسیدند اول
بزیارت شیخ شمس الدین رفتند و اختیار الدین در مقام وزارت نشسته بود شیخ عمر
شیخ خسرو میشد ایشان را در پیش شیخ شمس الدین تعریف کرد که امیر تنگی شاه امیرزاده
کرمینه است و داماد قاضی است و از اصحاب خواجه بهاء الدین اند درین سخن شیخ
شمس الدین از حضرت خواجه شکایت آغاز کرد و گفت بسفر حجاز پای بکشش رفتم و
آمدم و از عراق صفت مراقبه را من آورده ام و او را درین صفت تربیت
کرده و آموخته ام اکنون مرا اختلاط با مرا شده است چون با میرزاده عبدالله عمر
مختلط دفتر من دگر شده است او مرا تربیت نمیکند و شفقت برادری بجای
نمی آرد با وجود اینها در جنبه که جای من است بی اجازت من درآمده تصرف
آغاز کرده بعد ازین شکایت حکایت کرد که شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سرهما
میخواست که در مشهد طوس درآید و نزدیک شهر استر شیخ بایستاد و مراقبت

درفت شیخ بفراست چیزی معلوم کرد که دران شهر اهل ولی بوده علی بابو نام والله اعلم کس فرستاد و اجازت طلبید آن درویش گفت اجازت تفرج هست ولی اجازت تصرف نیست اسیر شیخ روان شد در شهر درآمد تصرف نکرد اما وقت برآمدن از شهر نظر شیخ بر سبدی افتاد که دران سبد بیضه های مرغ بود اثر آن نظر ظاهر شد و از هر بیضه فی الحال جوزه بیرون آمد خبر بعلی بابو رسید گفت همان ابتدا که در مطبخ او طعامها سازند او را بشویند بعد از مراجعت بهمنه همچنان واقع شد بعد ازان شیخ خسرو امیر ننکی بیامدند حضرت خواجه در منزل نبودند با خواجه یوسف آن حکایت و شکایت نقل کردند خواجه یوسف فرمودند که وقتی که ما درین شهر درآمدیم هیچ گاه برآمد کسی را قوت منع نبود کرا قوت اسیر ما بود اگر در حضور من میگفت جواب او را براستی میگفتم درین بودند که حضرت خواجه درآمدند و پرسیدند که چه میگویید شکایت شیخ شمس الدین را گفتند خواجه فرمودند که سبب قصور رشته ست آزا ترک میباید کرد تا برشته معامله پیش توان رسید این مقدار بگفتن زیادتی نیست چه حاجت بیت مردم چو بکار خویش سرگشته شود به زان نبود که باسر رشته شود نقل کردند که حضرت خواجه ما با جمعی از درویشان بطوالیس رسیدند و در خانه شیخ محمد درزی و غیره نشسته بودند و جمعی از ائمه چون مولانا ضیاء الدین دیکرانی و غیرهم دران صحبت بودند شیخ محمد درخواست و گفت درویشی درین نواحی پیدا شده ست شیخ حاجی شبانی نام و نسبت بشیخ مختار خوارزمی دارد جمعی با وی بیعت کرده اند چون شیخ علاء الدین پسر شیخ شهاب الدین ترک و غیره و بهر منزلی که بدعوت میروند تسبیحات و اذکار بطریق جهر میخوانند آوازهای ایشان بگوش ما میرسد و این بدعت درانجا نبود اکنون پیدا شده ست اجازت هست که تا این بدعت

رابر اندازیم مولانا ضیاء الدین این را منکر بودند اما ساکت بودند حضرت
خواجه فرمودند که درویش پیدا شده است در ذکر حق سبحانه میگوید آبهای او را
در کوزه ها میکنند و در کوچها میگذارند آوازهای آن جمع بگوش تو میرسد
آن منکرات علی التحقیق را میتوانی تغییر دادن در تغییر وی کوشید چه که شاید غرض وی
صحیح بوده باشد چه اهتمام در تو پیدا شده است صبر باید کردن اگر رضای حق
سبحانه دران بود که این ذاکران بآن مشغول اند روز بروز کمالات ایشان
زیاده میشود و ظهور ایشان بیشتر میگردد و اگر رضای حق سبحانه در آن نباشد
جمعیت ایشان را مداری نخواهد بود زود متفرق شوند و آثار ایشان نماند بسی
نپاید که شیخ حاجی بطرف اندخود با خیران رفت و آنجا وفات کرد و جمعیت ایشان
متفرق شد نقل کردند که جوانی بود مولانا محمد نام خواهرزادهٔ مولانا یوسف
الدین منار که از کبار اصحاب حضرت خواجهٔ ما بود سخت پاکیزه روزگار بود
خواجهٔ ما را نظر بوی بسیار بود و التفات تمام داشتند روزی بخواجهٔ ما عرض
کرد که نفس من سرکشی میکند ریاضتی فرمایند حضرت خواجه فرمودند که حلوای
بسیار خورید و مبالغت نمایید بعد از سه روز بدکان قصاب (بمقابلهٔ دکان قصاب نشینید) نشینید و سر تنها
نمایید پیش و بدیدش روز اول و دوم ریاضتی باشد روز سیوم صفا یابید (بار نسبت)
و راحتها ببینید چون مولانا محمد بامر ایشان قیام نمودند صفا یافتند حاجی
حله باف که یکی از معتقدان بود دران مجلس حاضر بود او را داعیه پیدا
شد که بآن عمل کند اتفاقا عمل نمود چندان صفای ندید روزی بحضرت خواجه
آمده سرپوشیده سوالی نمود که اگر مقتدا یکی از طالبان را امر نماید بامری طالب
دیگر بآن عمل کند یا بنده نتیجه باشد یا نی حضرت خواجه بآواز بلند فرمودند که
او طالب علمی بود ریاضت وی آن بود ریاضت تو آنست که از ذنبها

های خود بیرون آیی نقل کردند که دران فرصت که حضرت خواجه ما بهری رسیدند ملک حسین را داعیه پیدا شد که جمع علما و مشایخ را بخواند و دعوت دهد همه را طلبید و بنفس خود بسفره قیام نمود و گفت وجه این مهمانی از پدر من میراث رسیده است بخورید که در قیامت اگر چیزی باشد ضامن منم حاضران بخوردن طعام مشغول شدند و حضرت خواجه ما میخوردند شیخ الاسلام مولانا قطب الدین که مقتدای هراه بود از خواجه رسید چرا نمی خورید ایشان فرمودند که مرا حاکمی است بر و عرض کردم مرا دود نمی آورد و گفت اگر نخوری میگویید که خوان ملک بود نخوردم اگر بخوری پرسند که چرا خوردی چه گویی حال مولانا قطب الدین دیگر شد و بملک حسین گفت ملک پرسید که پس این طعام ها را که صرف کنیم خواجه فرمودند در شریعت وظیفه است که چیزی که در وی شبهه است مصرف آن فقراست حضار مجلس ازین انفاس قدسیه ایشان متحیر شدند نقل کردند که دران وقتی که حضرت خواجه ما در سرخس بودند قاصدان ملک حسین از هراه رسیدند مثال ملک ظاهر کردند که ما را اشتیاق ملاقات درویشانست اشارت چه میشود حضرت خواجه ما را اگرچه ملاقات ملک سلوک نمی نمود اما بواسطه آنکه اگر ملک متوجه سرخس شود بر خلق آن دیار رنجی رسد از آن جهت متوجه هراة شدند چون بمجلس ملک رسیدند جمعیت بسیار شد از علما و مشایخ و غیرهم طعام آوردند و در پیش حضرت خواجه گذاشتند نخوردند گوشت صید آوردند و گفتند که درین هیچ شبهه نیست خواجه از آنهم نخوردند که مراد خوان ملک نمیشاید خوردن همه خاموش شدند ملک حسین از خواجه پرسید که درویشی شما موروثست یا مکتسب ایشان فرمودند که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتیم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد خواجه فرمودند نی باز گفت که بنای طریقه

شما بر جمعیت فرمودند که خلوت در انجمن سفر در وطن بظاهر با خلق بباطن با حق

و آنچه حضرت حق سبحانه در کتاب کریم فرموده که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارة باین مقام است بعد از زمانی ملک پرسید بعضی از مشایخ گفته اند الولایة افضل من النبوة کدام ولایت است که فاضلتر است از نبوت خواجه فرمودند که ولایت همان نبی فاضلتر است از نبوة او بعد ازان در خانقاه خواجه عبد الله انصاری قدس الله تعالی سره نزول فرمودند در شام ملک با جمعی از خواص انواع خدمتها فرستاد خواجه قبول نکردند و فرمودند درین چند سال که حضرت خداوند با من عتاب کرده درین میدان درین درویشی هیچ احدی نتوانسته که پشت مرا بر زمین آرد ملک را گویید که خاطر خود را مشغول نکند و چون فرصتی گذشت خواجه سراپای پیراهنی و شب جامه و رومال از طرف خاتون ملک آوردند که تمام این بدست خود رشته ام قبول فرمایند خواجه آنها را نیز قبول نکردند از زمانی که حضرت خواجه با همراه درآمدند و بیرون آمدند پیراهنی داشتند نمدی و عمامه و کفش کهنه همراه ایشان بود الحق مشاهده این احوال ازدیاد رسوخ محبت ملک اهل ولایت همراه شد نقل کردند که سید قاسم انوار گفتند دو بار در بحضرت خواجه قدس الله تعالی سره ملاقات کردیم از ایشان پرسیدم که از اهل حالید یا از اهل مقام فرمودند که از اهل حال استحسان کردم که نفرمودند از اهل مقام بعد ازان فرمودند که هر کسی بولایتی میرود باید خود را در مرتبه دارد که ازان مرتبه پست تر نباشد اگر مردم او را در مرتبه بلند تر دارند نسبت ترقی باشد و اگر ندارند و خواهند که او را در مرتبه پست تر برند نیابند تنزل نکرده باشد نقل کردند که دانشمندی در صحبت ایشان گستاخی نموده پرسید که سلسلهٔ شما بکجا میرسد فرمودند که از سلسله کس بجائی نمیرسد

[illegible] جعفر [illegible] امام جعفر [illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible] امام محمد [illegible] امام زین العابدین علی بن الحسین [illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] سلمان فارسی [illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible]

نمیرسد و گاہا سلسلۂ مشایخ خود را چنانچہ در صدر این کتاب مسطور ست بیان میکردند
و در دستے از اہل علم نقل کرد کہ روزی بر لفظ مبارک ایشان گذشت کہ تعلق بما
سوی اللہ روندہ راہ را حجاب کلی ست ع تعلق حجاب ست بیحاصلی ۞ در خاطر
این فقیر گذشت کہ تعلق با یمان و اسلام چگونہ ست حضرت خواجہ ما از ان خاطر
بر سیدند عرض کردم فرمودند کہ حسین بن منصور حلاج را نشنیدی کہ گفت شعر
کفرت بدین اللہ والکفر واجب ۞ علیّ و عند المسلمین قبیح ۞ آنگاہ فرمودند
(و در بعض نسخہ لدی دیدہ شد بجای علی)
طایفۂ اہل اللہ ایمان را چنین تعریف کردہ اند کہ الایمان عقد القلب (یعنی جہت) ما تو
القلوب الیہ من المضار والمنافع سواہ عز و جل و در معنی قلب سلیم این
دو بیت خواندند بیت عاشق تو یقین دان کہ مسلمان نبود ۞ در مذہب
عشق کفر و ایمان نبود ۞ در عشق تن و عقل و دل و جان نبود ۞ وانکس کہ چنین نباشد
او آن نبود ۞ انفاس قدسیہ آنحضرت میفرمودند آن عمل در رضای شما
کہ بعنایت الٰہی عز سلطانہ بجای آوردیم شما را طاقت آن نیست تدبیر شما
آنست کہ بی اختیار باشید و در رضا طلبی رعایت قلبہا نمایید و میفرمودند کہ
کار گذارند این راہ را نیاز و مسکنت و علو ہمت میباید و ما باز از این در
در آمدہ اند ما ہرچہ یافتیم از انجا یافتیم بیت انجا رخ زرد و جامۂ ژندہ خرند
بازارچہ قصب فروشان دگرست ۞ میفرمودند کہ سخن کبرای این قوم ست
کہ روندہ راہ نفس خود را صد بار از نفس فرعون بدتر می بیند او در این
راہ نیست میفرمودند کہ مجاورۃ با حق میباید نہ با خلق حق میفرمودند کہ کار
گفتہ اند کہ گربۂ زندہ بہ از شیر مردہ میفرمودند کہ ہر صاحب توفیق میباید
کہ مخالفت نفس کند ہرچند اندک باشد او را بزرگ داند و شکر توفیق آن کند
و میفرمودند کہ آنچہ گفتہ اند اذا اردت مقام الابدال فعلیک بتبدل الاحوال

فصل. رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم [illegible]

مراد ازان مخالفت نفس است به تبدیل اخلاق و اوصاف ذمیمه بعنایت مرشد علی الاطلاق جل جلاله **بیت** کیست ابدال آنکه او مبدل شود ؛ خمرش از تبدیل یزدان خل شود ؛ میفرمودند که بسیار بزبان سید امیر کلال قدس سره میگذشت که در حضور و غیبت چون مرغ روحانیت طالب از بیضهٔ بشریت بواسطهٔ تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد ازان پرواز گاه آن مرغ از حضرت آنکس تمیز نیابد قد علم کل اناس مشربهم ع کس را وقوف نیست که یار چه حالت است ؛ قابلیت هر کس بقدر فطرت افتاده است **مثنوی** زان زنی نور که پرورده اند ؛ بر تو زیاده نظری کرده اند ؛ و میفرمودند که سخن مشایخ طریقت است که منازل الوصول لا ینقطع ابد الابد فی العمر الاخروی الابدی فکیف فی العمر القصیر الدنیوی میفرمودند مسلمانی و انقیاد احکام و رعایت تقوی و عمل بعزیمت و دور بودن از رخصتها بقدر قوه همه نور و صفا و رحمت است و واسطهٔ وصول به درجات ولایت است و منازل و مقامات شریفهٔ اولیاء الله از پرورش این صفات میرسند میفرمودند که باید که کس نفس خود را تهمت نهد و هر که بعنایت حق سبحانه نفس خود را ببدی شناخته باشد مکر و کید او را دانسته بود و این عمل سهل میباشد و از روندهای این راه بسیار بوده اند که گناه دیگران را بر خود نهاده اند

بیت زهر بد که تو دانی هزار چندانم ؛ مرا ندانند ازان گونه کس که من دانم ؛ در آشکار بدم و در نهان ز بد بترم ؛ خدای داند ازین آشکار و نهانم

و میفرمودند که قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله اشارة بآنست که در هر طرفة العینی نفی این وجود طبیعی میباید کرد و اثبات معبود حقیقی میباید نمود و میفرمودند که نفی وجود نزدیک ما اقرب

[illegible]

اقرب طرق ست لیکن جز بترک اختیار و دید فضول عمل حاصل نیاید میفرمودند که
از حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان پرسیدند که ایمان چیست گفتند که کندن
و پیوستن و میفرمودند که واما بنعمة ربک فحدث امر ست که نعمت هدایت و عنایت
والطاف ربوبیت ما را بر دل خود گذران و میفرمودند که ولایت خاصه نعمت
بزرگست ولی میباید که شناسد که او ولی ست تا بشکر این نعمت قیام نماید ولی آنست
که محفوظ عنایت الهی باشد و او را با او نگذارند و از آفات بشریت نگاه دارند
بر ظهور خوارق عادات و احوال و کرامات اعتماد نیست کار استقامت دارد از
سخنان این طایفه ست که کن طالب الاستقامة لا طالب الکرامة فان ربک
یطلب منک الاستقامة ونفسک تطلب منک الکرامة اگر در بوستانی در آید
و از هر برگ درخت آواز آید که یا ولی الله باید که ظاهر و باطن او را بآن صدا
هیچ التفاتی نباشد بلکه سعی او در بندگی زیاده باشد و آنچه بر ولی گذرانند
حکمت در آن نفی وجود بشری بود میفرمودند رونده راه متابعت اولیاء الله
در ولایت خاصه میدرآید میفرمودند که این طایفه سه قسم اند مقلد و کامل
و مکمل مقلد شنوده عمل میکند و کامل از وجود خود تجاوز نمیکند و تربیت غیر
کامل مکمل میتوانند و میفرمودند اراده و تسلیم و بی اختیاری بزرگ کاری ست
و در تعریف اراده سخنان گفته اند مختار آنست که گفته اند الارادة ترک الارادة
فی الارادة مرید میباید که خواست خود را گذارده بخواست مقتدای خود بکلی محو
گردد بیت ما اختیار خویش هم از دست داده ایم ٭ کان اختیار دوست
همه اختیار ماست ٭ میفرمودند که اختیار ما است اگر خواهیم بطالب بطریق
جذبه مشغول شویم و اگر خواهیم بطریق سلوک مرشد طبیب حاذق ست علاج
بنوعی که موافق حال مسترشد ست میکند در حدیث صحیح وارد ست که حضرت

حق سبحانه با بنده بحکمت بالغهٔ خود معاملت میکند یکی را با فقر و شدت میدارد

دیگری را در غنا و ثروت میفرمودند که طالب میباید که مدتی اول با یاران ما

صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت ما پیدا شود و این بیت نیز بر زبان

مبارک ایشان میگذشت بیت نه بینی وقت سفتن مرد حکاک * بشاگردان دهد در خطرناک *

میفرمودند که طریقهٔ ما ذکر جهر و رقص نیست طریقهٔ ما صحبت و خلوت در انجمن و سفر در وطن و در خلوت شهرت و در

شهرت آفت است خیریت در جمعیت و جمعیت در صحبت بشرط نفی بودن بیکدیگر

و آنچه آن بزرگ دین فرموده که تعاونوا ساعة اشارة بآنست که اگر جمعی از

طالبان این راه با یکدیگر صحبت دارند در آن خیر و برکت بسیار است

امید که ملازمت و مداومت بر آن منتهی بایمان حقیقی شود و میفرمودند

صحبت سنت مؤکده است و میفرمودند چون بذکر خفیه مشغول شدم در سر

من آگاهی شد و طالب اصل آن سر گشتم سی سال با مولانا عارف در پی

جستجوی و تک پوی بودیم دو کرت سفر حجاز رفته شد و در کنجها و زاویها

گشتیم اگر مانند او یا جنبهٔ او می یافتیم نمی آمدیم کسی باشد هم از نوشته و در سر

از آشناها گذشته و بظاهر اینجا و بباطن آنجا مشغول و میفرمودند که طریقهٔ

ما از نوادر عروة الوثقی است چنگ در ذیل متابعت سنت حضرت مصطفی

علیه و علی آله و اتباعه الصلوة و السلام زدنست و اقتدا بآثار صحابه

کرام اور رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نمودن و درین راه ما را از

فضل در آورده اند از اول تا آخر همه فضل و مشاهده میبینیم نه عمل خود

اگرچه درین طریقه باندک عملی فتوح بسیار است اما رعایت سنت کاری بزرگ است

بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش * اینچنین زیبا روش کمتر بود

میکنند

و بکوشند که برکت از

ازانکه مذکور شد خواجه ما قدس الله

احوال حضرت [illegible] و ازین محل بیان از سلسله

تعالی سره [illegible] اسراره معلوم گردد

مشایخ قدس الله اسرارهم بیان بوده

کرامات نزد طریقه اویسیان و در بعض

و بسیار از مشایخ ایشان گرویده اند و

سلسله مذکور نیز اویسی بوده [illegible] غجدوانی

اویسی آنست که حضرت شیخ طریقه شیخ

قدس سره گفته اند قومی از اولیا اند

عزوجل [illegible] که ایشان را از مشایخ

طریقت دیگری حقیقت اویسیان

مستمد است از [illegible] ظاهر حاجت

ظاهری نبود زیرا که ایشان را حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم در حجره عنایت خود

دورش میسر بود و اورا [illegible]

چنانکه اویس را رضی الله تعالی عنه تا کرا

و این عظیم مقام بود و بس عالی

انجا رسانند و این دولت بکه رسد

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

والله ذو الفضل العظیم و بسیار

از مشایخ این طریق

راه درآمده

سلوک

بود اندر جهان ٭ میفرمودند که هرکه ازین طریقه روی گرداند خطر دین دارد

پرسیدند که طریقهٔ شما را چه توان یافت فرمودند بشرع و متابعت سنت نبوی

صلی الله علیه وسلم میفرمودند جمعی که بصحبت ما میرسند بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای

ایشان میباشد اما بواسطهٔ خار خاشاک تعلقات نشو نمای نمی توانند یافت ما را

آن را پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان نیست ما را میباید

پیدا کردن میفرمودند که هرکه با ما میل خاطری دارد خواه دور و خواه نزدیک و هر

شبانروزی ما را بنسبت او گذری میباشد و از سرچشمهٔ شفقت و تربیت ما با و فیضی

میرسد اگر واقف حال خود است راه گذر فیض از تعلقات پاک دارد و میفرمودند

درین طریقه سالک میباید بداند که او در چه مقام است تا حجاب راه او نشود من رضی

بمقام حجب عن امامه و میفرمودند مرشد میباید که از حال طالب ماضی و حال

و مستقبل باخبر باشد تا او را تواند تربیت کردن و میفرمودند هر روز مرشد از

حال طالب خبرداری باید کرد بفراست یا باستخبار احوال او را معلوم کند و میفرمودند

از شرایط طالب آنست که در زمانی که با دوستی از دوستان حق تعالی مصاحبت

واقف حال خود بود و زمان صحبت را با زمان گذشته موازنه کند تا اگر تفاوت

از نقصان بکمال در خود مشاهده کند ملازمت صحبت آن عزیز را با خود فرض عین

داند و میفرمودند که از حضرت عزیزان قدس سره منقولست که میفرمودند بیت

با هرکه نشستی نشد جمع دلت ٭ وز تو نرمید زحمت آب و گلت ٭ از صحبت او اگر

تبرا نکنی ٭ هرگز نکند روح عزیزان بحلت ٭ و حضرت خواجه ما میفرمودند نظم

سه نشان بود ولی را که نخست او بمعنی ٭ تو چو روی او ببینی دل تو بذکر آید ٭ دوم آنکه

در مجالس چو سخن کند بمعنی ٭ همه را ز هستی خود بحدیث میر باید ٭ سیوم آن

بود بمعنی ولی اخص عالم ٭ که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید ٭ و میفرمودند که

بقیه المثنوی

هرگناهی که بنسبت این طایفه کرده شود آنرا تدبیری هست اما اعتراض و غیبت و میفرمودند در صحبت اولیاء الله که اهل تمکین اند محافظت احوال نمودن بغایت دشوارست از آنکه سلطان ولایت ایشان بر حال ایشان مستولیست کسی صفت و حال ایشان از آنکه بخود راه دهند نتوانند شناخت اگر از کسی بنسبت ایشان در خاطر یا در ظاهر چیزی گذرد خطر عظیم دارد و مثل آن چون آتش است که در خاطر پنهان است ولولا رجال مؤمنون ونساء مؤمنات لم تعلموهم ان تطؤاهم فتصيبكم منهم معرة بغير علم اشارة بآنست میفرمودند از شرائط طلب این راه بنسبت الطریقة کلها آداب لکل حال ادب ولکل مقام ادب فمن لازم الادب بلغ مبلغ الرجال و ادب عبارتست از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و گفته اند ادب بخدمة اعز من خدمة علامة قبول العمل والعبودیة ملازمة الادب والطغیان سوء الادب و حفظ ادب ثمرهٔ محبتست و هم تخم محبت و هم تخم محبت میفرمودند که از ادب چون چیزی کم کردی هرچه برداشتی آن نماند و میفرمودند که ادبیست بنسبت حق سبحانه و تعالی و ادبیست بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ادبیست بنسبت مشایخ اما ادب که بنسبت حق سبحانه بظاهر و باطن بشرط کمال بنده که فرمانهای او را بجای آرد و از ماسوای حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی که بنسبت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم خود را تمام در مقام فاتبعونی دارد و در جمیع احوال بواجبی حرمت نگاه دارد و واسطهٔ حل موجودات بکل اراده بحضرت حق سبحانه او را داند هرکه و هرچه هست همه را سر بر آستانهٔ عزت اوست و ادبها که بنسبت شیخ واجب لازمست بر طالبان بجهت آنست که ایشان بواسطهٔ متابعت سنت او بمقام دعوت خلق بحق سبحانه رسیده اند و میفرمودند که اولیاء الله را زمانی هست که در صحبت

صحبت ایشان بی ادبی عین ادبست در زمانی است که ادب عین بی ادبست و میفرمودند که فنا بر دو وجه است یکی فنا از وجود ظلمانی و طبیعی و دیگر فنا از وجود نورانی و روحانی چنانچه حدیث نبوی بدان ناطق است که ان لله تعالی سبعین الف حجابا من نور و ظلمة و میفرمودند که اولیاء الله اهل کرمند و آموختگان حضرت لایزالی قصورات و خطرات که بر طالبان میگذرد می‌بینند و در میگذرانند اما احوال مختلف است در زمان مشاهدهٔ الطاف ربوبیت کاهی در نظر ایشان کوهی است بیت هیش جوش لطف بجید تو شاه توبه کردن از گناه آمد گناه ؛ در حدیث و آثار صحابه و در سخنان مشایخ آمده است که ترک الذنب ذنب و در مقام شفقت فروگذاشت نیست در آن مقام در نظر ایشان کوهی کاهی است ذره و قطره که بر طالب میگذرد می‌بینند و از راه تحقیق باو مینمایند و فرو نمیگذارند بیت اگر بینی که نابینا بچاه است اگر خاموش بنشینی گناه است ؛ از حضرت خواجه ما دانشمندی سؤال کرد که لطف و قهر هر دو صفت حق سبحانه است و در اعلی مرتبهٔ کمال است این تفرقه از چیست که هر که مظهر صفت لطف میشود محل اثبات است و هر که مظهر صفت قهر میشود محل نفی است حضرت خواجهٔ ما فرمودند که مظهر قهر را دو معنی است یکی آنکه قهر حقانی از وی ظاهر و صادر شود علامت آن لا یدفع ولا یعارض شیء من جهة العباد اصلا و شک نیست که این صفت کمال است و دیگر قهر حقانی بر وی واقع و ظاهر میگردد این صفت نقصان است از حضرت خواجه سؤال کردند که فرق میان بلا و بلوی چیست فرمودند بلا نسبت ظاهر است و بلوی نسبت باطن و میفرمودند درویش با اهل الله کسی میتواند که از خود تمام گذشته باشد و در هر محلی این بیت میخواندند یا مکن با پیلبانان دوستی ؛ یا بنا کن خانه در خورد پیل ؛ میفرمودند

مثل اهل ارشاد مثل صیاد است که بدقایق صفت جانور متوحش را در قید
آرد و از صفت توحش او را بمقام استینا میرساند و این طایفه چون اهل
حکمت اند بجز تدبیر معامله با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را
منقاد و صاحب تسلیم میگردانند و در طریق متابعت سنت میدارند و در مقام
وصول میرسانند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بوده اند و میفرمودند که معاملت
این طایفه با هر کس بقدر قابلیت اوست اگر طالب مبتدیست با او شنید
و خدمت او میکنند چنانکه وارد است یا داود اذا رأیت لی طالبا فکن له
خادما افاده بسیار میباید تا طالب را قابلیت سلوک این طریق پیدا شود
و سلوک این راه موقوف بر حصول یقین است از اهل الله بیت تا تو نه بینی
جمال عشق کبیر و کمال ؛ مثنوی وصف یار راست بباید شنید ؛ میفرمودند
که همه احوال سالک باید که برین گذرد تا نتیجه از سر یقین بظهور آید و معرفت تفصیلی
که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است بهمین صفت بحصول پیوندد از حسن
عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل الله بظهور یقین حاصلی نیست اعتقاد
مجرد باید که چیزی متبدل میشود و سؤال کردند از حضرت خواجه ما که مقصود از
سیر سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود یعنی آنچه از مخبر صادق
اجمالا قبول کرده شده است آن را بطریق تفصیل شناخته شود و از مرتبه دلیل
و برهان بمرتبه کشف و عیان رسیده شود میفرمودند که هر وقت خواهم تشنه را
پنجاه کرت بر لب آب رسانم و باز تشنه بیارم ع تو نقش نقشبندان را چه دانی
و میفرمودند که تلقین ذکر بمنزلهٔ سنگ و چقماق بدست یکی دادنست عمل بر طالب است
تا نتیجهٔ روشنائی حاصل آید و میفرمودند تلقین ذکر از هر کامل مکمل میباید تا
مؤثر باشد و نتیجه بظهور آید تیر از ترکش سلطان میباید تا حمایت را شاید ما

وما تلقین ذکر از شیخ بزرگوار خواجه محمد بابای سماسی داریم قدس الله تعالی سره و میفرمودند که از حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان دو طریقه ذکر منقول ست جهر و خفیه و ما خفیه را بجهت آنکه قوی و اولی ست اختیار کرده ایم و میفرمودند که وقوف عددی اول مرتبهٔ علم لدنی ست و دانشمند صالح را پیش از آنکه وقوف عددی تلقین فرمایند بیان سلسلهٔ خود کردند و بحضرت خواجه یوسف همدانی رسانیدند قدس الله تعالی سره فرمودند که روزی حضرت خواجه بزرگ اعنی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی سره الشریف وافاض علینا من برکاته بر استاد خود تفسیر میخوانده اند باین آیت رسیده اند که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین از استاد بزرگوار مولانا امام صدر الدین پرسیده اند که این خفیه که حق سبحانه فرموده ست کدام ست و چه طریقه ست که اگر ذاکر بلند میخواند یا در وقت ذکر باعضا حرکت میکند غیر واقف میشود و خفیه نمیماند و اگر در دل میگوید شیطان بحکم الشیطان یجری فی ابن آدم مجری الدم واقف میشود استاد فرمودند که این علم لدنی ست کریمهٔ و علمناه من لدنا علما در شان اوست اگر حق سبحانه خواسته باشد از اهل الله کسی بتو رسد و ترا تعلیم کند و حضرت خواجه عبد الخالق منتظر عنایت میبودند بیت

منتظر باش گوش بر در دار ٭ گو نظر را در انتظار گمار ٭ تا بحضرت امام عالم عارف ربانی شیخ المشایخ حضرت خواجه یوسف همدانی رسیده اند وقوف عددی مر ایشان را تلقین کرده اند و میفرمودند در ذکر خفیه وقوف عددی فعلی ست مشاهد نتیجهٔ وقوف عددیست و در ذکر خفیه وقوف قلبی ست که از دل گوید و بدل گوید غیر وقوف قلبی مشاهده نتیجهٔ وقوف قلبی نفس نگاه ندارد و سه کرت گوید و در زیادت عدد بکوشد و وقوف زمانی

و نفع نزدیک جمع و حضرت ... [illegible]

را رعایت کنند زمان تفرقهٔ خاطر را شناسد بازگشت بمسکنت و نیاز
کرده می آید و نگاه داشت میباید و نفی خواطر با یاد داشت که مشاهده ست
دوام ذکر میسر شود و اگرچه دل گویا گردد از سعی ذکر باز نمیباید ایستاد
علی الخصوص بعد از نماز شام و پیش از صبح و بعد از یاد داشت و
میفرمودند دوام صحبت اهل الله واسطهٔ آن یاد و عقل معاودت از حضرت
عزیزان علیه الرحمة والرضوان سوال کردند در ذکر علانیه فرمودند باجماع
علما در نفس اخیر بلند گفتن و تلقین کردن واجب و درویشان را هر نفس
اخیرست و میفرمودند لا اله الا الله نفی آلهٔ طبیعت الا الله اثبات معبود حقی
و مقصود از ذکر آنست که ذاکر بحقیقت کلمهٔ توحید رسد بسیار گفتن شرط
نیست دانشمندی از ایشان پرسید که حقیقت کلمهٔ توحید چیست
فرمودند آنکه از گفتن کلمهٔ توحید ماسوی الله عز و جل بکلی نفی شود و همچنین
در محل ذکر حقیقت کلمه را همین شرح میکردند و میفرمودند که وقوف زمانی
کارگذار رونده راهست آنست که واقف احوال خود باشد که در هر زمانی
صفت و حال او چیست یا موجب شکرست یا موجب عذر اگر در نفس
نگاه ندارد شاید صیقل بر روی آیینه باید داد نه بر دسته یا بر پهلوها
سنگ و چقماق بر دست شما داده شد سعی میباید کرد تا نتیجه ظهور کند مقصود
بسیار گفتن نیست و در یک نفس سه بار گوید و چون عدد از بیست و یک گذرد
و اگر نتیجه ظاهر نگردد کار از سر گیرد حفظ نفس از لوازم است لا اله الا الله
از طرف راست آغاز کند و بدل فرود آورد و در جانب چپ بیرون آرد و
بمجاهده میشود پیش از صبح و بعد از شام در خلوت و فراغت از خلق چنانکه
همراه تو واقف نگردد بیت صد هزاران قطره خون از دل چکید

چکیده تا نشان قطره زان یافتم میفرمودند وقوف قلبی برای آنست که
تا اثر این جذبه مطالعه کرده و آن اثر در دل قرار گیرد و رعایت عدد در ذکر قلبی برای
جمعیت خاطر متفرقه است و اثر دیگر آنکه در زمان نفی وجود بشریت منتفی شود و در
زمان اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد و میفرمودند
که بنای کار سالک بر ساعت کرده اند تا دیده بنده تفقد شود که بحضور میگذرد یا بغفلت
اگر تفقد کنند دریابنده این صفت نشود و میفرمودند که بنای کار را در این راه
بر نفس میباید کرد چنانکه اشتغال بوظیفه اهم در زمان حال از ماضی و تفکر در
مستقبل مشغول گردید و نفس انگذارید تا ضایع نشود و از ان احتراز کنند
تا ضایع نشود من ضیع وقته فوقته مقت و در ادراک آن سعی کنند که گفته اند
الوقت لاتلاحظ الی ما قسم لک فی الازل و لا الی ما تصیر الیه الابد و تحفظ مراد
الحق بین النفسین گفته اند کسی که مشتغل باداء وظیفه وقت بود او را صاحب
الوقت گویند فرزند وزدال یا ابن وقت متصرف نشود الا بنسبت سالکان بسبب
تلوین و ایشان از عمر نشمارند الا آن زمان را که این معنی و این محافظت موجود
بود اما بنسبت با واصلان و اصحاب تمکین این وقت دایمی و سرمد باشد
و صاحب این وقت چون دوام یابد که از تحت تصرف خارج بلکه او در
احوال متصرف بود بدان معنی که هر وقتی را اهم و اولی مصروف دارد و او را
ابوالوقت سالک گویند و ابن الوقت سالکی بود که حال بروی بر سبیل
هجوم و مفاجات بروی روی نماید و بعلت تصرف سالک را از حال خود
بستاند و منقاد حکم خود گرداند و میفرمودند طریق جذبه و صفت او مناسب
جلال و جمال چنانچه گذشت میفرمودند که هر لحظه بالکلیه تهی میباید شد از خود و سر الف
و باز رفتن بنسبت حق خلق را بالکلیه بلکه نشود و میفرمودند که سالکان در دفع

خواطر شیطانی و نفسانی منقاد اند بعضی چنانند که پیش از انکه در خاطر در آید او را ببینند و هم از آنجا دفع کنند و بعضی چنانند که چون در خاطر در آید پیش از انکه قرار گیرد او را دفع کنند و این چندان فایده نمیدهد اگر منشأ او را و سبب انتقالات او را پیدا سازند خالی از فایده نیست و میفرمودند که شناخت زمان تحویل و انتقال از صفتی بصفتی بغایت دشوار است و میفرمودند راهی که عارفان بواسطهٔ آن راه مییابند دیگران یابنده نمیشوند سه قسم است مراقبه و مشاهده و محاسبه مراقبه نسیان رویهٔ مخلوق بدوام النظر الی الخالق است یا گوییم دوام النظر الی الخالق بنسیان رویهٔ مخلوق یعنی رونده راه میباید که دایما ناظر جمال احدیت باشد و در قسم نسیان و نیستی و فنا بر ناصیه جمیع مخلوقات کشد و دوام مراقبه نادر است و از ان اندکه درین معنی معامله کرده اند و ما حصول انرا یافته ایم که مخالف نفس است و مشاهده واردات غیبی است که بر دل نزول میکند بواسطه آنکه زمان گذرنده است سکون ندارد ان وارد را نمیتوانیم ادراک کردن بصفتی که در حال ما میشود از قبض و بسط آنرا در مییابیم و در قبض مشاهده صفت جلال میکنیم و در بسط مشاهده صفت جمال میکنیم و محاسبه آنست که هر ساعتی که بر ما گذشته است حساب میکنیم که هر ساعت و هر نفس و هر زمان که بر ما گذشته است چیست حضور است یا فتور اگر همه نقصان است بازگشت میکنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان منقول است که عمل میباید کردن و ناکرده انگاشتن و خود را مقصر دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه این سه طریقت دیگرانرا در غیر این سه طلبند نمی یابند بیت ممکن نبود حصول مقصود٭ الا بدرقهٔ عنایت یار٭ میفرمودند چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه میان دل و زبان شود یعنی اشتغال ظاهره از احوال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل

[illegible]

از شغل ظاهر حجاب نگردد اجازت دعوت خلق بود بحق سبحانه و بلوغ سالک عبارتست از تصرف وجود فنا و رسیدن بسیر فی الله که مقام جذبه است و چون سالک تصرفات جذبات الوهیت را در خود مشاهده کرده بود و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده و مظهر صفت جذبهٔ الهی شده لاجرم بصفت جذب باطن در دیگری تصرف تواند کرد و آن تصرف تصرف حق سبحانه باشد و گفته اند حقیقت ولایت که باطن نبوتست تصرفست در خلق و ولی در حقیقت مظهر تصرف نبی است و علامت صحت حال ولی متابعت اوست مرنبی خود را و متصرف بحقیقت جز یکی نیست جل جلاله اولیا عزلت اگرچه واصل و کامل باشند چون حوالت دیگران بایشان نرفت ایشانرا از اذواق طور نبوة بهره نبود و اولیاء آخر تر را که ماذون و مامور شده اند بر طریق متابعت نبوی علی صاحبه الصلوٰة والسلام خلق را بحق سبحانه دعوة کنند ایشانرا از اذواق طور نبوت نصیب هست بحسب مرتبه و درجهٔ هر یک و میفرمودند که آنچه واردست در حدیث من استوی یوماه فهو مغبون ومن غده شر یومه فهو ملعون ومن لم یکن فی الزیادة فهو فی النقصان ومن کان فی النقصان فالموت خیر له اشارة بطلب ازدیاد نفس بر رونده راه حق و میفرمودند آنچه واردست در اخبار و آثار و سخنان مشایخ اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب تاویل آنست که بنده عذر گناه داند و تواند خواست گناه او را ضرر نکند و دلیل بر صحت این تاویل و اخر این حدیث است ثم قرا ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و میفرمودند که ان الله یحب الملحین فی الدعا و صح من الله تعالی حتی الملح لقدورکم و اشبع لعیالکم معنی آنست که یک چیزی را که از حق تعالی میطلبید چندان تضرع نمایید و سؤال کنید که مامول بحصول پیوندد آنگاه چیز دیگر را هم بهمین طریق و همین کیفیت طلبند و میفرمودند که ان کرهت ما یراه الناس منک فلا تغفل اذا خلوت و ادبا که در نظر خلق رعایت مینمایند در خلوت نیز

رعایت نماید و میفرمودند که حقیقة الذکر الخروج عن میدان الغفلة الی
فضاء المشاهدة و میفرمودند که الصلوة معراج المؤمن اشارة بدرجات
نماز حقیقی ست در زمان تحریمه میباید اکبریت حضرت حق سبحانه در وجود نماز
نماز گذارنده حال شود خضوع و خشوع در وی پیدا شود تا چنانکه بکمال استغراق
رسد و کمال این صفت مر حضرت رسالت پناهی راست صلی الله علیه وسلم و میفر
میفرمودند که الصوم لی و انا اجزی به اشارة بصوم حقیقیست که آن امساک
از ما سوی الله کلی و میفرمودند که نصیب المؤمن من نار جهنم کنصیب ابراهیم من نار نمرود
و میفرمودند که لا تجتمع امتی علی الضلالة مراد از امت متابعت ست سؤال
کردند از حضرت خواجه ما هر گاهی که حق سبحانه حالی را از درویشی باز گیرد
چکند گفتند اگر رمقی از آن حال باقی مانده ست دلیل ست که از وی
تفرع و نیاز خواسته اند از حضرت احدیت در خواهد والتجا بحضرت و نیاز
آرد و اگر رمقی از وی باقی نمانده باشد دلیلست که از وی صبر و رضا خواسته
اند از حضرت خواجه سؤال کردند که درویشان از حظوظ خود تمام گذشته اند ب
اللهم اغفر لی چرا میخوانند فرمودند که پاکی وجود خود را برای پاکی دیگران
میطلبند و میفرمودند که خداطلبی در بلاطلبی ست و در حدیث قدسیه
آمده ست که من احبنی ابتلیه و در اخبار آمده ست که یکی بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم آمد که یا رسول الله ترا دوست میدارم گفت فقر را آماده
باش و دیگری گفت یا رسول الله من خدا را دوست میدارم فرمود که بلا را آماده
باش میفرمودند که همه کرامات در جنب کلمه توحید نصرت اصحاب الکرامة
کلهم محجوبون والعارفون عن النظر الیها مبعدون از حضرت خواجه
با کرامات طلبیدند فرمودند که کرامات ظاهرست که با وجود چندین گناه

[illegible]

گناه بر روی زمین میتوانیم رفت از شیخ ابوالعباس قصاب کرامات طلبیدند فرمودند که من سر بزکشی پیش نیم لیسن چندین خلق چرا برمن جمع آمده اند و میفرمودند ظهور احوال از شیخ مقتدا بنسبت مرید بحقیقت کرامت مریدست حق سبحانه بظهور می آرد تا سبب یقین وی شود و در طلب بجد شود و برسیدند که شناخت خواطر درویشان را از کجاست فرمودند که بصیرت و شناخت ایشان را از نور فراستست که حق سبحانه ایشان را کرامت کرده ست فانه ینظر بنور الله از شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره منقول ست که فرمودند که در پیش جنازه ما این بیت خوانند بیت چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار ؛ دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یار ؛ و حضرت خواجه ما فرمودند که در پیش جنازه ما این بیت خوانند که مفلسانیم آمده در کوی تو ؛ شیئا لله از جمال روی تو میفرمودند الطلب ثم السبیل اشارت بدین طلب و میفرمودند ولا تصح معرفة العارف حتی تفرغ الی الله اشارت بهستی بنده و بقا صفات اوست بیت تا تو زهستی خود زیر و زبر نگردی ؛ در هستی مطلق مرغ دو پر نگردی ؛ این پرده نهادست درهم شکن که هرگز ؛ در پرده ره نیابی تا پرده در نگردی ؛ و میفرمودند که در عبادة طلب وجودست و در عبودیت تلف وجود تا وجود باقیست هیچ عمل نتیجه نمیدهد و میفرمودند که آینه هر یکی از مشایخ را دو جهت ست و آینه ما را شش جهت و چهل سالست که ما آینه داری میکنیم وجود ما هرگز غلط نکرده ست آنچه بخاطر تو گذشته درین زمان خطا نخواهیم دیدن از قطب الاولیا عزلت عبد القدوس منقولست که گفت پیر خواجه ما قدس الله سره العزیز در مجموع طبقات آسمان و زمین جاری بود و میفرمودند که آنچه از ما نسبت اظهار خواطر و احمال و احوال خلق صادر میکرد و ما درمیان نیستیم یا بالهام ما را اعلام مینمایند یا بواسطه کسی ما میرسانند میفرمودند که حضرت عزیزان میگفته اند که زمین در نظر این طایفه

چون سفره ایست و ما میگوییم چون روی نا خنی ست کم هیچ چیز در نظر ایشان حجاب نیست آنچه ایشان فرموده اند نسبت وسعت دایره ولایت فرموده اند در لا از دل عارف در شرح نمی آید میفرموده ند که لب سر توحید زود مسئول است آما رسیدن به معرفت دشوار ست در قدم در ولی شرخاری خلد باید شناسد که از کجا ست حضرت خواجه را گفتند فلانکس نگران خاطرست که بر حضرت ایشان سلام دادم جواب نگفتند فرموده ند که عذری میباید گفت که در آن زمان همگی وجود متوجه استماع کلام حق سبحانه بود شغلنی کلام الحق عن سلام الخلق و میفرموده ند که هرکه خود را بسلامت بحضرت واجب الوجود تفویض نماید التجا بغیر آوردن از وی شرک ست و شرک از اهل عموم معفوست و از اهل خصوص معفو نیست و میفرموده ند که من عرف الله لا یخفی علیه شیء خواجه علاء الدین عطار میگفتند که مراد ازین کلمه قدسیه ایشان آنست که ظاهر شدن اشیا بر عارف باز بسته بر توجه اوست و میفرموده ند که متوکل میباید که خود را متوکل نبیند و توکل خود را در کسب پنهان کند و میفرموده ند حق سبحانه مرا برای خرابی دنیا موجود کرده ست و خلق از من عمارت دنیا میطلبند ع من از کجا غم باران ناودان ز کجا ؛ میفرموده ند که اگر وجودی خراب تر ازین وجود میبود این گنج فقر را آنجا نهادندی میفرموده ند که اهل الله بار خلق ازان جهت میکشند که اولیا را در خلق پوشیده اند تا دل را در یابند هیچ ولی نیست حضرت حق سبحانه را باوی نظری نیست خواه صاحب دل واقف باشد خواه نباشد هرکه آن دل را در یابد ازان نظر الهی فیضی باوی رسنده ست **بیت** صد سفره بدشمن بکشد طالب مقصود ؛ باشد که یکی بنا بدنصیبا دولت ؛ میفرموده ند که اگر بعیب یار نظر کنیم بی یار میمانیم هیچکس نیست که از صفت خستی خالی باشد **بیت** حاصل دنیا نه همین در بود ؛ یکسر آزاد

[illegible]

ازآدمی بر بود ؛ کشیدن بار این راه را چون یاران می باید دیدن یار بسیار گیرید حضرت خواجه عبدالخالق قدس سره العزیز میفرمودند که اگر در جوی بدید یار آید که الرفیق ثم الطریق و میفرمودند که یکی از فواید مشورت با اهل دل و مردم عزیز آنست که اگر در آن اقدام مطلوب دران کار ظاهر شود وجود تو در میان نباشد و میفرمودند که هرکه دیگر را خواهد خود را خواهد و هرکه خود را خواهد خود را نخواست ع ورز خود گر بگذشتی همه عیش خوشی ؛ میفرمودند چون شمع باش که روشنایی بهمه سالی و خود را در تاریکی گذاری میفرمودند که هرکه روزی پیش کفش نهاده است او را شفاعت خواهم کرد میفرمودند که ما درین راه خواری گزیدیم حق تعالی مرا عزت داد ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین و میفرمودند که کار صاحب پندار بغایت مشکل است

بیت گر ز حجاب تو برون از حدست ؛ هیچ حجابیت چو پندار نیست ؛

حضرت خواجه ما را یکی بکبر نسبت کرد فرمودند که کبر ما از کبریای اوست **بیت** باد تکبر اگرم بر سرست ؛ هم ز دم اوست که در من دمید ؛ میفرمودند که در روش مبالغه که هرچه گوید از جان گوید سخن مشایخ است که هرکه سخنی گوید از حالی که در او نباشد هرگز حق سبحانه او را بسعادت آن حال نرساند میفرمودند کمال جد درین راه طلب حقیقی است که بنده را بی قرار و بی آرام سازد **بیت** این طلب مفتاح مطلوبات تست ؛ هم سپاه نصرت رایات تست ؛ میفرمودند که سخن این طایفه آنست که نه هرکه دوید گور گرفت دوید اشارت بدوام سعی است و این دو بیت بسیار میخواندند **بیت** ای عاشق شوریده اوباش طلب ؛ این وعده که کرده است نه فرداش طلب ؛ در غم اگرش نیابی و ر شادی جویی ؛ سرگردانی گزین و هر جاش طلب ؛ میفرمودند که واقعه علامت قبول طاعت است بس از واقعه حاصلی نیست **بیت** چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ؛ نه شبم نه شب پرستم

که حدیث خواب گویم ؛ میفرمودند که از برکت دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مسخ صورت ازین امت مرتفع است اما بحسب معنی باقیست بیت اندرین امت
نباشد مسخ تن ؛ لیکن مسخ دل بود ای ذو الفطن ؛ میفرمودند که اولیا را بر اسرار
اطلاع میدهند اما بی اجازت اظهار نمیکنند ع سر فاش مکن که خون بریزی بر بین
میفرمودند که هرکه دارد میپوشد و هرکه ندارد میفروشد اخفاء الاسرار من صنع
الابرار آنچه از ما صادر میگردد ما در میان نیستیم روزی یکی در روی مبارک ایشان
نظر میکرد فرمودند که نظر مکن تا دل بیاد ندهی مصراع دیوانه شود هرکه به بیند رخ
میفرمودند درویشی چیست بیرون بیرنگ و درون بی جنگ بیت تا در این
صورتیم گرگس ما ؛ هم نرنجیم هم نرنجانیم ؛ یکی از اکابر دین سؤال کرد که درویشی چیست
فرمودند که زبونی میفرمودند که درویش در تحمل و بارکشی چون زمین میباید که باشد
^ر
هرچند طپانچه خورد صدای مخالف ازوی ظاهر نشود میفرمودند درویشان
اهل نقدند حوالهٔ ایشان بآینده نمیکنند بیت امروز ببین بدیده باطن جمال
دوست ؛ ای بیخبر حواله بفردا چه میکنی ؛ الصوفی ابن الوقت اشاره باین است
بیت خردمند زان کس بتر کند ؛ که او کار امروز فردا کند ؛ و میفرمودند که بنای
کار اهل هوا و طبیعت همه بر ضلالت است و تصحیح نیت در امور مهم است نیت از عالم
غیب است نه از عالم کسب حقیقت نیت و حقیقت در تحت اختیار نیست روح صورت
هر عملی نیت است اگر نیت نبود چشم داشت نتیجه نبود اگرچه در کسب اخلاق خود را از
نتیجه نگاه میباید داشت میفرمودند که هر کرا بضعهٔ قابلیت او بواسطهٔ صحبتهای مختلف
فاسد شود تدبیر کار او دشوار است جز بصحبت اهل الله که کبریت احمر است بصلاح
نمی آید بیت در صحبت عاشقان مستان مهمند ؛ دل در هوس قوم
فرومایه مبند ؛ هر طایفه ات بجانب خویش کشند ؛ جغد ست سوی ویرانه طوطی

طوطی سوی قند؛ میفرمودند که در اوایل حال ما خود را مطلوب میشناختیم و مگر از طالب این زمان آن طریق را گذاشته ایم مرشد علی الاطلاق اوست جل جلاله میفرمودند که هر کرا داعیهٔ طلب این راه پیدا شود بسر وقت ما فرستند آنچه نصیب او باشد باو برسد و میفرمودند در اثبات اختیار بنده را سعادت و شرف است نا در خلاف رضا از راه محالت بعذر و انابت مشغول گردد اختیار بنده و در محل رضا باختیار سعی نماید و چون محل را دریابد توفیق بیند و شکر گذارد و میفرمودند که المجاز قنطرة الحقیقة اشاره بآنست که جمیع اعمال ظاهری و باطنی قولی و فعلی تو حجابست تا رونده راه ازو نگذرد بحقیقت نرسد و میفرمودند اوّل این راه کلیمهٔ توحیدست و آخر هم کلیمهٔ توحید سبق اوّل و آخر است و مفتاح سعادتست و هیچ دری بی او گشاده نمیشود از حضرت سلطان العارفین منقولست که در اواخر وقت پوستینی پوشیده بودند و میگفتند الٰهی سبحان وال که ترکی ام از ترکستان آمده تنگری تنگری گویان و اکنون للسعادة رسید میفرمودند که در زمان ملالت از صحبت خلق یکی از کبراء روز بصفهٔ خلوت گرید چون بیرون آمد بصفهٔ که بعضی ایشان صحبت نتوانست داشتن تدبیر گویا اینست میفرمودند که هر کس یک حدیث در همهٔ عمر علی الدوام عمل کند متضمنم که کار او تمام کرده و هنوز دران حدیث کار مانده بود مثلاً بحدیث من اصلح جوارحه اصلح الله جوانبه عمل کند متضمنم که کار او در راه دین و طلب یقین هر آیینه تمام کرده و میفرمودند که مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی قدس سره از رعایت ظاهر باطن بهره ور شده بودند از ایشان پرسیدند که عمل برخصت از جهت اصلاح خلق روا هست فرمودند که بعضی را روا هست و بعضی را روا نیست و آن بعضی را که رواست در بعضی اوقات رواست و در بعض اوقات روا نیست تا محل چیست و طریقهٔ آن عمل کنند

درجه افتاده است میفرمودند که خود را بنسبت بر یک صفت میباید انداخت تا هر کس را طمع تصرف پیدا نشود میفرمودند که آنچه از جهت نظر بر خاطر میگذرد از ضعف یقین است و مجرد وهم پیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد که دفع میشود و هیچ ضرری نیست ازان نظر اگرچه رعایت اسباب که در عالم حکمت بظاهر رخصت چون بباطن در مقام توکل بود و میفرمودند از مزارات کبار قدس الله ارواحهم زیارت کننده همان مقدار فیض میتواند گرفتن که صفت آن بزرگ را شناخته است و بآن صفت توجه نموده و دران صفت درآمده اگرچه قرب صوری را در زیارت مشاهد مقدسه آثار بسیار است اما در حقیقت توجه بارواح مقدسه ابعد صوری مانع نیست چنانچه در حدیث نبوی صلوا علی حیث ما کنتم بیان و برهان این سخن است و مشاهدهٔ صور مثالیهٔ اهل قبور کم اعتبار دارد در جنب شناختن صفت ایشان و دران توجه و دران زیارت و با این همه خواجهٔ بزرگ قدس الله سره العزیز میفرمودند مجاور حق سبحانه اولی و انسب است از مجاورهٔ خلق او سبحانه و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی بیت که تا کی گور مردان را پرستی ؛ بگرد کار (گرد نسخه) مردان گرد و رستی ؛

و میفرمودند الفقراء الصبر جلساء الله سبحانه ای المقربون غایة القرب و آنچه در حدیث قدسی وارد شده است که انا جلیس من ذکرنی اشارة بحال اهل باطن است و میفرمودند که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل معنوی آنست که مرا حالی میباشد که دران حال ملک مقرب و نبی مرسل نمیگنجد و این حال مستمر است در بعض اوقات بسبب متابعت میباشد و معنی دیگر آنکه مرا حالی میباشد که آن حال اعلی و اشرف است از حال ملک مقرب

[illegible]

مقرب و نبی مرسل و آن حال عبارتست از ولایت نبوت حضرت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و سلم و چنانچه گفته اند الولایة افضل من النبوة اشارت باین حالست و معنی دیگر آنکه شاید اشارة باین معنی باشد که هرگاهی که حق سبحانه به بنده بصفت جمال تجلی کند وجود آن بنده چنان بزرگ شود که در عالم نگنجد و میفرمودند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند ان لله عز و جل تسعة و تسعین اسما مائة غیر واحد فمن احصیها دخل الجنة معنی احصا یکی آنست که نامهای حق سبحانه را شماره کنند و دیگر آنکه این نامها را داند و دیگر آنکه عمل بموجبات این نامها تواند چون رزاق گوید مثلاً غم روزی اصلا در خاطر او نگذرد و چون متکبر گوید عظمت و کبریای از آن حق سبحانه داند از حضرت خواجه ما سؤال کردند که چون تسعة و تسعین مذکور شد مائة غیر واحد را چه احتیاج بود خواجه فرمودند بجهت آن محل تاکید شد که عرب را در باب حساب مهارتی چندان نبوده است ازین وجه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علی آله در بیان عدد های روزهای ماه فرمودند الشهر هکذا و هکذا و هکذا بانگشتان اشارة کردند و در کرت سیوم نه انگشت برداشتند و محسوس نمودند که بست و نه روز میباید و بزبان نگفتند میفرمودند که اماطة الاذی عن الطریق مراد آنست که نفس را از راه حق برداری و ع نفسک تعال نفسک مطیتک فارفق بها اشارة بنفس مطمئنه است که بخلعت الا ما رحم ربی مشرف شده است بیت زیر دیوار وجود تو توئی گنج گهر ؛ گنج ظاهر شود ار تو ز میان برخیزی ؛ میفرمودند که چون سالک را پرورش دهند بهر دو صفت جلال و جمال جلال او را جمال بود و جمال او را جلال بود و در استیلا خوف رجا بود و در غلبهٔ رجا خوف باشد میفرمودند دور افتادگیهای خلق از آن باشد که خود را خود در میان انداختند و باختیار

بار رجوع زیاده میکردانند و اگر نه قصور در فیض الهی نیست میفرمودند که
عادت انس میشود و انس طبیعت سالک را ترک نوافل و عبادات گاه گاهی
از برای ترک استیناس روا است و میفرمودند که شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره
فرمودند که اغباب الزیارة مع حضور القلب خیر من دوام اصحابها بلا حضور
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مر ابوهریره را رضی الله تعالی عنه فرمودند
زر غبا تزدد حبا وی در پس ستونی رفت و باز آمد و گفت یا رسول الله بیش
ازین طاقت ندارم اگر چه وی کمال اظهار محبت خود کرد اما اگر متابعت امر
شریف کردی بهتر بودی میفرمودند که اگر طالب را در کار مقصد اشکالی پیدا شود
باید که بمقدار طاقت خود صبر کند تا حکمت آن بر وی ظاهر شود و الا اگر مبتدی
بود وی را از مقصد سؤال کردن روا است و اگر متوسط بحال بود در بعضی اوقات
سؤال کند بعضی از مشایخ گفته اند الصوفی غیر مخلوق معنی این عبارت آنکه
صوفی را در بعضی اوقات صفتی و حالی میباشد که دران حال وی نمیباشد این
سخن بنسبت آن وقت است و الا صوفی مخلوقست از حضرت خواجه ما سؤال
کردند که معنی قول سید الطایفه جنید قدس سره که فرموده است اقطع القارین از وصل
الصوفیین چیست فرموده اند که قاری آنست که باسم مشغول باشد و صوفی آنکه
بمسمی مشغول باشد از ایشان سؤال کردند که معنی الفقیر لا یحتاج الی الله تعالی چیست
فرمودند که یعنی محتاج نیست باحتیاج سؤالی نه مطلقا یعنی سؤال نکند حسبی من سؤالی
علمه بحالی از ایشان سؤال کردند که معنی اذا تم الفقر فهو الله چیست فرمودند که
اشارة بفنا و نیستی بنده و محو صفات اوست بیت چون تو نبودی که بود
جمله خداوند بس ؛ چون تو نماندی که ماند جمله خدای کند ؛ میفرمودند که از
عنایات الهی جل ذکره در حق من آن بود که بدریافت محل آداب این طایفه

طایفه موفق شدم و دران محل که از ایشان دور می بایست بودن و دور می
بودم ازین طایفه بهره کسی میتواند گرفتن که شناسنده احوال و اوقات ایشان
باشد بهره صحبت ایشان گاهی عطاست و گاهی بلاست و میفرمودند که من احوال
متصرفم اگر خواهم بکسی میدهم و اگر نمیخواهم نمیکنم و طریق دادن و گرفتن احوال صفات
بتحقیق مینمودند و میفرمودند که ما معامله بنسبت دنیوی نمی طلبیم بمقدار آشنائی
و در آمدن درین راه میطلبیم میفرمودند که صحبت اولیاء الله بغایت نعمت بزرگست
بیت آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم ؛؛ آنکس که نیافت در دنا یافت بسست
و سبب دور ماندن ازین نعمت قصوریست که برونده راه میکند و میفرمودند
الاستیناس بالناس من الافلاس میفرمودند از حضرت عزیزان علیه الرحمة و
الغفران رسیده که مسبوق بقضاء مسبوقه کی برخیزد فرمودند پیش از صبح
و میفرمودند که حقیقت این راه درین دو صفت نفی وجود و بذل موجود
میفرمودند سبب اہل تکمیل و ایصال حینیت اطفال این راه را در مهد طریقت
می بندند و از پستان تربیت شیر میدهند تا بجد وصال رسانند آنگاه بنوعی
ایشانرا از خود باز کنند و محرم سراپرده احدیت میسازند تا بواسطه دلیلی از
حضرت جلت الطافه فیض تواند گرفت و اگر واصل عمر ابدی یابد و خواهد که شکر این
نعمت موصول گذارد نتواند بیت گر بکویم شکر لطفت بر دوام ؛؛ بگذرد عمر نگردد
تمام ؛؛ میفرمودند که درین راه نفی وجود و بذل موجود و کم دیدن و نیستی بزرگ
کاریست و سررشته دولت وصول بقبولست و من درین طور نسبت
بهر طبقه از طبقات موجودات سیر سلوک کردم و خود را بهر ذره از ذرات
موازنه کردم همه را بحقیقت از خود بهتر دیدم تا بجدیکه در طبقه فضلات
نیز سیر کردم و در آنها نیز منفعتی یافتم که بمن نیست بفضله سگ رسیدم تصور کردم

که شاید در وی منفعتی نباشد بدانکه نفس من بر این بود بعد از آن معلوم
کردم که در وی نیز منفعتی دیدم و هر چند تامل کردم در نفس خود هیچ نوع منفعتی
قطعه از هیچکس خویشتن با خبرم ؛ در هیچکسی به ام الا بترم ؛ هر چند بحال خود
مینگرم ؛ یک حبه نیرزد ز قدم تا بسرم ؛ میفرمودند که فیض دوام چون برق
میرسد و بدی میگذرد و قوف قلبی میباید که تا دریابد چنانچه گفته اند ع
ناگاه آید بر دل آگاه آید ؛ خواجه عبدالله انصاری قدس سره میگوید آلت پاک کردن
دل ذکرست و کس را بحق سبحانه راه نیست مگر بدوام ذکر میفرمودند که جد جهد میباید
نمودن تا دل گویا شود چون دل گویا شد بزندگی رسد که هرگز نمیرد بیت هرگز نمیرد
آنکه دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت ست بر جریدهٔ عالم دوام ما ؛ از سعی ذکر زبان
نمیباید ایستاد اگر چه دل نیز گویا گردد بیت که چون گردد دلی گویا درین راه
نگردد ذکر حق از وی فراموش ؛ ازین جرعه شود سرمست و مدهوش ؛ بسر غایب نگردد
یکدم از وی ؛ بیاد او زند دم چون زند لی ؛ میفرمودند که علامت سر بنده از
غیر حق سبحانه آنست که ذلات مومنان را تاویل بطلوب تواند کرد از خواجه
قدس سره العزیز پرسیدند که در وقت هر چون عضوی بکاری مشغول است و دل بچه مشغول
گفتند بذکر حق سبحانه و فرمودند که مراد از ذکر گفتن الله و لا اله الا الله نیست
از سبب محبت فکرست و نعمت را از مسبب دیدن است میفرمودند که سلوک
ما در طریقت به سخنان امام قشیری و شیخ عطار رحمهم الله بسیار موافق می افتد
در اوایل از برای بعض اصحاب این حدیث را خواندند که لا یؤمن احدکم
حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و نیز این بیت را خواندند که بیت تا نشود دری نیاید
بوی عود ؛ پخته داند کین سخن را خام نی ؛ فرمودند سخن همین است بس تمام والسلام

مقصد سوم در بیان کرامات و خوارق عادات که محل تلاطم امواج بحار

بخارا ولایت و ظهور محلی از ایشان بظهور پیوسته قدس الله سره العزیز نقل کردند
که روزی حضرت خواجه ما در راهی میرفتند کهنه پوستینی پوشیده بودند و مبادی
ظهور ایشان بود و هنوز از اکابر و علمای بخارا بصحبت شریف مشرف نشده بودند
و آشنا نگشته در آنحال مولانا حسام الدین خواجه یوسف با جمعی از طلبه علم از
ظاهر همین که بر این کلیه نام و لقب یک شخص باشد
مقابله ایشان می آمدند حضرت خواجه ما از راه بیکسو متوجه شدند و میرفتند مسافت
میان ایشان و آن جمع بسیار بود خواجه یوسف از میان آن جمع طلبه بیرون
آمدند و چند قدمی بطرف خواجه رفتند بتواضع تمام بر ایشان سلام گفتند و خواجه
جواب سلام ایشان گفتند و توجه بادرویشی کرد آن خواجه علاء الدین عطار
بوده اند خطاب کرده فرمودند که آن کسی که اول از علما با ما آشنا شود این
بزرگ خواهد بود و آن نفس مبارک حضرت خواجه دایم در خاطر خواجه علاء الدین بود
تا چند اینکه بعد از هفت سال اثر سعادت آن نفس ظاهر شد و خواجه یوسف
بحضرت ایشان پیوستند نقل کردند خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده اول
ظهوریکه خدمت مولانا حمید الدین شاشی از حضرت خواجه ما قدس الله سرهما مشاهده
کردند آن بود که چون طریقه پسندیده و شیوه مرضیه ایشان بر همه واضح و لایح
شد بسیاری از دانشمندان بصحبت شریف ایشان میرسیدند خاصه حسام الدین خواجه
یوسف بواسطه مطالعه احوال ترک تدریس نموده اموال و اوقاف را با خود
حساب کرده اند مبلغ دوازده هزار دینار شده است در صدد آن شده اند که
همه را ایثار کنند و بسیار از دانشمندان بموافقت خواجه یوسف قدس سره ملازمت
صحبت شریف خواجه مینمودند بعضی از اکابر و علمای بخارا میگفتند که نزدیک آمد که
مدارس مندرس شود و بعضی میگفتند مولانا خواجه یوسف مرد دانشمند بود این
متابعت و ملازمت ایشان با سر نخواهند بود روزی مولانا خورد ظهیر که از شاگردان مولانا

حمید الدین شاشی بود بخدمت خواجهٔ ما آمده که مولانا حمید الدین شاشی فرمودند که تشریف قدوم ارزانی دارند میخواهیم که بامداد صحبت درویشانه داریم حضرت خواجه فرمودند که درین طلب سریست چون بامداد ملاقات شد مولانا حمید الدین از سبب تشریف حضور سؤال کردند حضرت خواجه قصهٔ طلب باز نمودند مولانا حمید الدین فرمودند که امثال این نوع سخنان وظیفهٔ من نیست مولانا باستدعا حضرت خواجه جمع کثیری از علما و فقرای بخارا را حاضر کردند مولانا خورد و ظهیر با جمعی از طلبهٔ علم دران صحبت جرأت نموده گفتند این چه طریقه و درویشی است که مدارس مندرس و خوانق بی رونق شده است ابهت و عظمت علم نمانده است و سخنان بیرون از جاده بسیار گفتند حضرت خواجهٔ ما خاموش میبودند مولانا حمید الدین در غضب شدند و آن جماعت و مولانا خورد را منع بلیغ نمودند آنگاه حضرت خواجه سر برآوردند و میفرمودند (فرمودند نسخه) که ما طالب حقیم مقصود ما آنست که سلوک ما بر جادهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وعلی آله و متابعت سنت باشد و حق از باطل جدا شود و شمایان مقتدای عصرید و علما اینجا حاضرند و ما طریقهٔ خود را بر شما عرض کنیم اگر موافق شرع و سنت باشد با شما مواظبت نماییم و گرنه ازان رجوع کنیم بعد ازان بامولانا توجه نموده گفتند ما جماعتی هستیم که حق سبحانه بعنایت بی علت خود درد دین را در باطن ما انداخته است بیت

روز و شب طالب قبول و هم ٭ پیرو امت رسول رحیمیم ٭

و از علم بهره نداریم بموجب فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون رجوع بعلما مینماییم و آنچه میشنویم بعمل میآریم اگر این طریقهٔ ما را صواب هست اعلام نمایید مولانا فرمودند که این طریقهٔ شما مستحسن است و بر جادهٔ سنت است و بر اهل اسلام واجب است که برین طریقه

طریقه مواظبت نمایند باز خواجه فرمودند که خدمت خواجه یوسف این داعیه
را ورما شناخته اند گاه گاهی کرم نموده تشریف حضور از برای ما دارند و حل مشکلات
دینیه فقرا میکنند این روش چگونه است مولانا حمید الدین فرمودند که قوی
پسندیده است آن جمع تمام خاموش شدند و محل مواخذه نمی یافتند اتفاقا حضرت
خواجه ما نمدی پوشیده بوده اند آن جمع گفتند که این لباس منهی است چنانچه

در حدیث وارد است که نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لبس الشهرتین
و این نمد سبب شهرت است خواجه یوسف فرمودند که این لباس شهرت نیست
زیرا که لباس شهرت آنست که در اعلی مرتبه تکلف باشد که خلق با آن مشغول گردند
یا در ادنی بی تکلفی که خلق با آن هم مشغول گردند و این نمد متوسط حال است
حضرت خواجه فرمودند که چون این نمد سبب بحث شد اولی آنست که نپوشیم نمد را
دران مجلس بفقیری دادند بعد از ان آن منکران گفتند که طریقه درویشان را
هم درویشان میدانند درویشی است شیخ نور الدین خواجه غریب نام از اولاد خواجه
اولیاء کبیر او را طلب نماییم تا او را بحث کند آن درویش را طلبیدند و حکم کردند که
تفقص خواهد رسانید حق سبحانه بر زبان شیخ نور الدین این کلمه را راند که گفت
آنچه حق باشد خواهیم بیان نمود بخدمت مولانا و اهل مجلس گفت که خواجه قطب الدین
پدر فقیر را میشناسید همه گفتند که ایشان مقتدای اهل طریقت بودند آنگاه گفت
بخدمت والد خود بودم که خواجه بهاء الدین در لباس مقربان سلاطین و آمدند
و از مرکب پیاده شدند و بوالد این ضعیف ملاقات کردند والد بزرگوارم را
اشارت کردند که در فلان موضع سرنبا تیست چندین کاهست که او را نگاه
داشته ایم او را بیار بتعجیل رفتیم و آنرا بحضرت والد آوردم دو قسم کردند یک
قسم بایشان دادند و قسم دیگر بمن دادند فرمودند که چنانچه تو فرزند منی او

او نیز فرزند من است میان من و ایشان عقد برادری بستند و فرمودند که یکدیگر را در کنار گیرید آنگاه والد بزرگوار قدس سره بمن گفتند ای فرزند واقف باش که از ایشان احوال و اسرارهای بزرگ بظهور خواهد آمد و در زمان دم ظهور آن احوال آمد از این سخنان شیخ نور الدین اهل انکار همه خجل شدند و سلطنت ولایت ایشان بر همه غلبه کرد فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون فغلبوا هنالک و انقلبوا صاغرین آنچه حق بود ظاهر شد حضرت خواجه مولانا را عذر خواستند که تصدیع خدمت کردیم چون ماند آن معامله نزد مولانا حمید الدین آوردند مولانا از حضرت خواجه درخواست کردند که میباید که این طعام در قدم شما پخته شود حضرت خواجه قبول کردند در حال با درویشان بطبخ آن طعام اقدام نمودند مولانا با جمعی از علما نشسته بودند حضرت خواجه لحظه در صحبت مولانا می آمدند و ساعتی نزدیک درویشان میرفتند که بطبخ طعام مشغول بودند اتفاقاً حضرت خواجه آمدند و در پهلوی مولانا خورد ظهیری نشستند حال وی دیگر شد خواجه زود برخاستند جانب درویشان رفتند مولانا خورد بیهوش شد و بیفتاد مولانا حمید الدین با اصحاب خود باوی مشغول گشتند و این فقیر را طلب نموده گفتند بحضرت خواجه باز نمای که نزدیکست که مولانا خورد هلاک شود من بحضرت خواجه عرض کردم فرمودند محل نگرانی نیست اما خاطر مولانا را میباید رعایت کردن خواجه تشریف آوردند و دست مبارک خود را بر کتف مولانا خورد نهادند آن صفت وی بر طرف شد و بحال آمده بسیار گریست و عذر بسیار خواست از آنها که کرده بود و منکشف که چنانچه سفید چشم را بسیاهی چشم در روشنی احتیاج است مرا بشما چنان احتیاج است و جامع عمدة السالکین مولانا صلاح الدین بخاری در انیس الطالبین نوشته که اول کرت که بحضرت خواجه رسیده بودم در قصر عارفان

عارفان بودند در اثنای سخن فرمودند که در وقت ظهور شیخ نجم الدین کبری قدس سره در خوارزم سخنان شیخ مولانا فخر الدین رازی از شیخ رسید رغبت مولانا شیخ را طلب کرده پرسیده اند که بم عرفت الله شیخ فرمودند که عرفت الله تعالی بالواردات الغیبیة یعجز عن ادراکها العقول المشککة گفت شناختم خدای را بآن واردات که از غیب بمن میرسد که عاجزست از دریافت آن واردات عقلها که در شک افتاده اند مولانا حمید الدین شاشی متحیر شدند نقل کردند که مولانا ابوبکر افشنجی که از معتقدان حضرت خواجه ما بودند قدس الله سره روزی در افشنه نشسته بودند و جمعی از جوانان و طالب علمان مستعد که از ایشان مستفید میبودند در حضور ایشان نشسته بودند دران صحبت ذکر حضرت خواجه ما گذشت یکی ازان طلبه بر سبیل انکار گفت ایشان را ختم نیست و شب بیداری و ذکری و سماعی و خلوتی نه چنانکه مشایخ دیگر راست مولانا ابوبکر ازان سخن متاثر شدند و گفتند شما صفت ایشان را نمیدانید نادانسته انکار نکنید دران حال شیخ ابراهیم مجذوب که آثار جذبه الهی خلق ازوی مطالعه کرده بودند و او در نواحی بخارا و دران طرف میبود و چند بز که با خود میداشت دران نواحی میگشت و چون او روان شدی بزکان از عقب او روان شدندی ناگاه بافشنه در رسید و بر آمد خدمت مولانا ابوبکر دران جمع او را دیدند مولانا روی بطلبه کردند و گفتند در وی بینید که ازان دیوانه چه ظهور میکند اهل طلبه با جمعی از ایشان رفتند زمانی را ابراهیم مجذوب روی بایشان کرد و تبسم نمود و این بیت مولانا را خواند که ؎ تو نقش نقشبندان را چه دانی ٭ تو شکل پیکری جان را چه دانی ٭ انگاه روی بآن طلبه کرد که انکار ازوی در وجود آمده بود و این بیت را بخواند که ؎ درخت سبز داند قدر باران ٭ تو خشکی

قدر بار از راه دانی ؟ آن اهل طلبه زان سخنان ابراهیم مجذوب متحیر ماندند و انکار
ایشان با قرار مبدل شد نقل کردند که روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره با اصحاب در
محلهٔ دروازهٔ سمرقند در بخارا در منزل مولانا سیف الدین خارزمی نشسته بودند
و بطبخ اشتغال داشتند بعد از طیار شدن طبخ حضرت خواجه فرمودند که مولانا سیف
الدین یک کاسه آش زیاده داری و اگر دو کاسه دیگر هم برداری میشود آنگاه فرمودند سه
کس در راه‌اند و از دور می‌آیند از آن سه تن یک کس آش خواهد خورد و از طریقهٔ ما بهره
خواهد برد و دو دیگر آش نخواهند خورد و از طریقهٔ ما بی بهره خواهند ماند آن طبخ
آخر شد و بطبخ دیگر قیام نمودند و فرصت امتداد یافت حاضران منتظر ظهور آن
نفس شریف میبودند و هم هر کس بجای میرفت آخر سه کس حاضر شدند آثار مشقت راه در
جبهه‌های ایشان ظاهر بود و سلام گفتند و در یافتند و بنشستند حضرت خواجهٔ ما مولانا
سیف الدین را اشاره کردند که آش خورنده را از میان این سه کس میشناسی
مولانا سیف الدین گفت نمیشناسم اما از نظر فراست شما پوشیده نخواهد بود
آنگاه حضرت خواجه فرمودند که آشها را بیارید آوردند در پیش آنها نهادند
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن گفت و آن مولانا تاج الدین بدخشی بود و در
نظر قبول خواجهٔ ما مشرف گشت و از آن دو کس یکی گفت این آش را چه کنم من بطلب
آمده‌ام اول من معنی نماید نخورد و آن دیگر گفت ما از راه دور رسیده‌ایم و ماندهٔ
کم راه ما را دریافت این آش ما را آش نمیشود دل ما را استراحتی فرمایید حضرت
خواجه آن دو کس را در محل خلوت با استراحت مشغول ساختند بعد از آن با صحاب
گفتند این دو کس نزد ما دیگر نخواهد آمدن الحق همچنان واقع شد حاضران در تعجب
شدند نقل کردند که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره در ولایت قرشی بودند
در مجلس شیخ شمس الدین کلال خدمت کاران اختیار الدین گفت مرکبی گم کرده

کرده ام حضرت خواجه فرموده اند باده بالی کن تا پیدا شود قبول کرد فرمودند
بیرون آی وازین ویرانها طواف کن همچنان کرد چون بیامد مرکب را آورد خواجه
فرمودند که باده بالی ما را بده گفت چند میباید داد فرمودند که دیناری یک نان
بیاورد شیخ شمس الدین گفتند من ده خواجه فرمودند که باده بالی من کرده ام
شیخ بر طریق مطایبه گفتند باده بان وآیینه دار وامثال ایشان در منزل
در منند خواجه تبسم فرمودند و باوی گذاشتند نقل کرد دانشمندی که از کبار
بلاد ماوراء النهر بود در اوایل شباب مرا بحضرت خواجه قدس الله سره پیوستگی و جمعیتی
هرچه تمامتر شده بود از برکت ایشان مرا حالی شده بود مرا وصیت کرده بودند
که ما را فراموش نکنی و من زمانی از حضرت ایشان خالی نمیبودم درین فرصت
پدر مرا اتفاق شد که بحجاز رود و مرا با خود ببرد چون بهرات رسیدیم و مطالعه
اوضاع آن دیار را فنا وآن صفت که از حضرت خواجه بمن رسیده بود غایب
کردم و چون باصفهان رسیدیم در آن طرف عزیزی بود که خلق روزگار
باوی تقرب مینمودند و بسیار علامات و آثار ولایت از وی مشاهده میکردند
پدر من از آن عزیز نظری جهت من التماس نمود و حال آن بود که من از غیبت
خواجه متبر سیدم بعد از ان که از حج مراجعت کردیم در زمان ملاقات از خواجه
خوف عظیم داشتم فرمودند که مترس که آن کار ماست فرمودند که تو فرزند مایی
کسی فرزند ما را تصرف نمیتواند کرد باز فرمودند که چون بهرات رسیدی ما را فراموش
کردی ع فراموشی نه شرط دوستانست نقلست از امیر محمود سمنانی که
از قدیمان بود و شرف قبول حضرت خواجه ما دریافته بود قدس سره و برکات
صحبت ایشان احوال عجیب از وی بظهور می آمدی گفت سبب پیوستگی من
بحضرت خواجه آن بود که بعنایت الهی در واقعه دیدم که حضرت سید المرسلین

صلی الله علیه وسلم حاضرند عزیزی نورانی از بزرگان امت دران مجلس شریف حاضر بودند من از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کردم که چه عمل ازین عزیز بوقوع آمده است که برکت صحبت شریف شما دریافته فرمودند میخواهی که رضای خدای ورسول دریابی متابعت این عزیز نمای ونام مبارک ایشان را بامن گفتند چون بیدار شدم صورت وصفت آن عزیز را در پشت کتابی نوشتم وتاریخ را ثبت کردم تا بعد از هفت سال روزی در دکان بزازی نشسته بودم ناگاه دیدم که عزیز نورانی از هیبت وجلال در ایشان ظاهر بود آمده بر دکان من نشستند مرا آن واقعه یاد آمد وحال من دیگر شد وچون بحال خود باز آمدم از ایشان التماس نمودم که قدم شریف بمنزل این ضعیف برید قبول کرده روان شدند اول کراماتی که از حضرت ایشان مشاهده کردم آن بود که ایشان هرگز بمنزل این ضعیف نرسیده بودند راست بآن منزل رفتند ودر حجره بود راست بآن حجره درآمدند بر طاق خانه چند کتابی بود وکتابی ازان میان انتخاب نموده بیرون آوردند وفرمودند که بر ظهر این کتاب چه نوشته اید ازان اشراف ایشان حال بر من دیگر شد آنگاه مرا بشرف بندگی قبول کردند نقل کردند که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز با مولانا سیف الدین بالاخانه در یکی از کوچه های بخارا میرفتند شیخ محمد حلاج که منکر حضرت خواجهٔ ما بوده است پیش آمده خواجه بموجب کرم ومروت تلقی نموده پنج شش قدم او را مشایعت کردند ودر راه درآمدند مولانا سیف الدین بر موجب طریقهٔ عرفته وخود را درمیان انداخته حضرت خواجه را در راه گذاشته ومشایعه شیخ محمد حلاج چند قدم رفته بعد ازان پیش حضرت خواجه آمد ایشان فرمودند که حلاج

اطناب دارد و مقصود و مطلوب همه است که اشاره بحضرت خواجه ما قدس سره از معنی آنکه حضرت او ذکر دوم فرموده اند در معنی او یاد کرده حق سبحانه بنده را توفیق یاد و ذکر داشت نیز بران مرادی که ذکر است دو ذکر روح ذکر زبان و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی دل واسطه بین عالم روحانی و جسمانی است روح واسطه بین عالم دل و نفس و هم برزخ لطایف اصل الله برزخ از مرتبه روح و قلب است و فرود لطیفه برتر از مرتبه قلب از مرتبه روحست و بحقیقت در نهایت یعنی روح و دل بیت خودش مقام و مرتبه روح و مقام خودش متصف گردیده و بوصف عزیت متصف باشند و آن صفت عزیت نهایت باشد بنسبتی که بآن نهایت دل و روح که ذکر کرده شد رسیده باشد و حقیقت

حلاج را متابعه کردی و باین ترک ادب خود را و بخارا را خراب کردی و ویران
ساختی بعد ازین غیرت و تغیر حضرت خواجه باندک فرصتی مولانا سیف الدین فوت
شد و قتلق آمده بخارا را محاصره کرد مردم بسیاری تلف شدند و در معرض هلاکت
رفتند نقل کردیکی از محبان حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز که گفت در آن
تاریخ که لشکر از طرف دشت قبچاق بخارا آمد چندان خلق هلاک شدند و نیز اسیر
شدند و برادر مرا نیز بردند پدر من بجهت برادرم قوی خسته خاطر شده بود مرا
گفت که بطرف دشت قبچاق برو چون این سخن را بحضرت خواجه عرض کردم
فرمودند که برو و رضای پدر حاصل کن که درین سعادت بسیارست
زود برو و هر جگاهی که درین سفر خطر ترا پیش آید توجه بما نمای چون رفتم
از برکت نفس ایشان دران سفر اندک تجارتی فتوح بسیار رسید و بی تشویش
برادر مرا در خوارزم یافتم و با جماعت اسیران در کشتی نشستیم و بطرف بخارا
متوجه شدیم و حال آن بود که در کشتی خلق انبوه بودند ناگاه باد مخالف
وزید خوف آن بود که کشتی غرق شود آوازی بگوش من رسید که خواجه را
یاد میباید کرد آن سخن حضرت ایشان مرا یاد آمد که فرموده بودند توجه بحضور
ایشان نمودم در حال حضرت خواجه حاضر شدند بر ایشان سلام کردم در
لحظه از برکت ایشان باد ساکن شد مع اهل کشتی سلامت بخارا آمدیم الحمد لله بعد
فرصتی هر دو برادر بسلامت بدریافت حضرت خواجه رفتیم خواجه تبسم کردند
فرمودند آن زمان که در کشتی بر ما سلام کردی ما جواب تو گفتیم اما نشنیدی
از مطالعهٔ این واقعه محبت و عقیدت من بحضرت ایشان زیاده شد نقل کردند
که دران فرصت که لشکر عظیم از طرف دشت قبچاق بخارا آمد چندان خلق
در حصار هلاک شدند اما خرابی و سقط چهارپایان از اندازه بیرون بود درویشی

درویشی از درویشان حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز فراخشاهی بود از روزی حضرت خواجه آن درویش را فرمودند که فراخشاهیان خود را نسبت کن که بعد از ده روز دیگر این بلا دفع خواهد شد دانشمندی گفت من حساب کردم روز دهم بود که اهل اسلام خلاص شدند نقل کرد درویشی که گفت در آن فرصت که آن لشکری آمد و احوال اهل اسلام دشوار شده بود غلام ترک داشتم که رنجیت قوی من نگران خاطر شدم که حکام بر من تهمتی کنند بحضرت خواجه قدس الله سره العزیز عرض کردم ایشان فرمودند که تو خاطر جمع دار اگر غرامت واقع شود من بکشم و غلام تو خواهد آمد هیچکس از جهت غلام با من سخنی نگفت بجهت تقاضای غلام خدمت حضرت خواجه رفتم فرمودند که این زمان تقاضای غلام فقط نیست بلکه بار عالمی بر ماست بیت

اگر تباه شود مملکت ز شاه مرنج ؛ که نزد اهل حقیقت گناه درویش است

اگر غلام تو نیاید ملک سلری را بر هم ناقل گفت که از برکت نفس خواجه آن غلام آمد چنین گفت که مرا بسلری میبردند گریختم و بدین طرف آمدم نقل کردند که در همین فرصت مقدمهٔ لشکری اهل بخارا را از فتنهٔ ایشان عاجز شدند حاکم شهر جمعی را بحضرت خواجه ما قدس الله سره فرستاد که ما از تدبیر جنگ عاجز آمدیم دعا فرمایند که این مهم کفایت شود وقت دستگیریست ایشان گفتند که ما امشب پالهنگ در گردن اندازیم از حضرت خداوندی

(ریسمانی باشد که بر کنار لجام اسب اجنبیت بر بندند و کشند)

در خواهیم شاید که گشایشی پیدا آید چون بامداد شد خواجه فرمودند که روز دیگر را این بلا دفع خواهد شد الحق همچنان شد و اهل بخارا نجات یافتند نقل کرد درویشی که در همین حالت در مانده که اهل بخارا روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز فرمودند که اهکذر مرا افواب مدارید قدمهای

[illegible]

قدمهای من بنیاز میشود و بجهت شما دعا کنیم تا حق سبحانه شما را ازین مهلکه
خلاصی دهد آنگاه درهمان روز فرمودند که ما امشب در نزع درگردن
اندازیم و درخواست کنیم چون بامداد شد آن ظالمان از گرد حصار بخارا
رفتند و اهل بخارا خلاص شدند نقلست از شیخ عبدالله خجندی که گفت
سبب پیوستگی من بحضرت خواجه قدس الله سره العزیز آن بود که مرا در اوایل
حال طلب جذبه پیدا شده بود بیقرار بودم و اضطراب قوی داشتم دران حال
بهر طرفی میدویدم ناگاه بسر مدرسه رسیدم بر قد منور خواجه علی حکیم ترمذی
متوجه شدم مرا واقعه بر دایشان را در واقعه دیدم که گفتند من خواجه
محمد علی حکیم ترمذی ام و پیر نورانی بود فرمودند که ایشان خضر علیه السلام اند
اما تو این زمان خود را تشویش مده و اضطراب مکن و آنچه تو میطلبی بعد از
مدت دوازده سال در بخارا خواجه بهاء الدین نقشبند که قطب زمان خواجه
بود بشرف تو رسند بعد از چند گاه در شبی دیدم که در مسجدی
دو ترک نشسته سبک بستند و باهم سخن میگفتند من گوش میداشتم
ازین معنی حکایتی میگفتند مرا با ایشان میل خاطری پیدا شد طعامی
در پیش ایشان بردم و نیازمندی نمودم با یکدیگر گفتند که طالب این
درویش لایق آنست که در خدمت سلطان زاده ما اسحق خواجه فرزند سهل
اتا باشد چون از ایشان این سخن شنیدم طلبی من پیدا شد تفحص کردم
گفتند اسحق خواجه در اسبیجاب است متوجه ایشان شدم و رسیدم نیاز
عرضه داشتم الطاف بسیار فرمودند در خدمت ایشان میبودم
روزی شنیدم که فرزندان ایشان با ایشان میگفت که این درویش مسکین
میباید که در خدمت شما باشد ایشان با فرزند خود فرمودند که وی فرزند خواجه

بهاء الدین نقشبند است که در بخارا خواهد ظاهر شدن و مرشد الوقت خواهد
بودن ما را بروی تصرفی نیست ازین سخن ایشان تعشق من زیاده شد دایما
منتظر ظهور ایشان بودم و اشارهٔ عزیزان میبودم تا بعد از مدتی مرا سیر ملکی گشتنی پیدا شد
بطرف بخارا متوجه شدم و چون رسیدم بحضرت خواجه ملاقی شدم ایشان فرمودند که
خوش آمدی ای عبد الله خجندی سه روز مانده است که تا آن دوازده سال
تمام شود از این اشارهٔ ایشان صفت بزرگ در من اثر کرد و صبح سعادت
محبت ایشان در من دمید و مرا به بندگی قبول کردند نقل کردند از شیخ
عمر تاشکندی که گفت سبب محبت من بحضرت خواجه قدس الله تعالی سره العزیز آن
بود که جمع از درویشان ایشان که در تاشکند میبودند مصاحب میبودم
و شمایل ایشان می شنیدم و در آن درویشان صفتهای بزرگ مشاهده
مینمودم روزی صورت حضرت خواجه در نظر در آمد و آوازی شنیدم که
میگفت ترا بخراسان میباید آمد صفتی در من پیدا شد و در خاطر من رسید
که بکشش روم دریافت مولانا عارف و مولانا جلال الدین خالدی الکشی که
شنیده بودم که میان ایشان و خواجه محبتها بسیار بوده است چون بمنزل
ایشان رسیدم دریافتم و نیازمندی نمودم و بسیار گریستم و از حضرت
ایشان التماس نظری کردم فرمودند که اگر من دانم که مقصود تو از من
کفایت شود تقصیر نکنم اما میدانم که مطلوب تو از خواجه بهاء الدین کفایت
میشود و از کمالات ایشان ذکر کرده فرمودند که همه کس نگران حال
و حال نگران خواجه بعد از آن فرمودند که متوجه بطرف حضرت خواجه شو
بعضی احوال و واقعاتی که مرا در راه پیش آمد اشاره کردند از بخارا متوجه
خراسان شدم و از خواجه خیران در گذشتم چون وقت نماز پیشین

[illegible]

پیش شد از آن گفتم و بنماز مشغول شدم آن جمعی که در کشتی بودند هیچکس
بنماز مشغول نشدند نصیحت کردم هم قبول نکردند حال بر من تنگ شد خواستم
که خواستم که خود را در آب اندازم قدم در آب نهادم به برکت توجه حضرت خواجه
بر روی آب روان شدم چون اهل کشتی آن حال مشاهده کردند همه گریان شدند
و توبه کردند باز در کشتی درآمدم و نماز پیشین را با جماعت گذاردیم چون بقلعه
آمویه رسیدم احوال عجیب آنجا پیدا شد بعد از آن بریگ مرده یگانه درآمدم در
راه هر کاروانی پیش آمد گفتند درین ریگ راه بسیارست و غلط میشود سعی آن
کن که بطرف راست میل نمایی که طرف چپ بیابان زردکست چون از ایشان
درگذشتم بخاطرم آمد که بطرف خواجه میروی و طالب حقی چه خطر بطرف بیابان
زردک روان شدم پاره راه رفتم یادم آمد که گرسنه ام در خاطر من گذشت که
اینجا بدین صفت طعامی بودی که آتشی و دیگ سنگین و سفرهٔ نان و سیری نان
دیدم که بهمان صفت طعامی در سایهٔ ریگی حاضرست از مشاهدهٔ آن حال من
دیگر شد بسیار گریستم گفتم ای کریم علی الاطلاق هر که حضرت ترا طلبد هر چه او را
حاصل ست من و اعجز ترا طلبم این بگفتم کشش من زیاده شد طعام را برهمان
حال بگذاشتم و در آن ریگستان درآمدم چون پاره راه رفتم آهوان هر طرف پیش آمدند
و از من رمیدند در خاطرم گذشت که اگر این طلب من حقست میباید که این
جانوران از من نگریزند در حال بطرف من آمدند و خود را بر من میمالیدند باز
حال بر من دیگر شد بسیار گریستم چون بماه خوان رسیدم حالی شگرف
از برکت توجه حضرت ایشان ظاهر شد چون بسرخس نزدیک رسیدم در خاطرم
گذشت که هیچ منزلی و دیاری از دوستان حق خالی نمیباشد تا اجازت صاحب
دولتی نشود درین شهر نمیدرآیم زمانی بود که دیوانه بمن برسید سلام کردم جواب

داد و گفت خوش آمدی درویش ترکستانی و مرا در کنار گرفت و گرده بیرون
آورد و نیمه بمن داد و گفت نیمهٔ این ملک بتو دادیم و رای چون در شهر درآمدم
و بچهارسو رسیدم یکی را دیدم کودکان وی را سنگ میزدند پرسیدم گفتند
که او را دیوانه چهار رواداد میگویند در خاطرم گذشت که ازین دیوانه نیز اجازتی
حاصل کنم در میان آن غوغا آن دیوانه سر برآورد و گفت ای درویش ترکستانی
سخن همانست که دو ده گفته است بعد از آن معلوم کردم که مرا میل طعام است
با خود گفتم درین شهر البته از محبان حضرت خواجه کسی میباید که لقمه از وی
دی بخورم درین اندیشه بودم سقای بیامد و گفت من از خادمان حضرت
خواجه ام مرا بمنزل خود برد و طعام آورد و گفت خواجه بهرات رفته اند تا
ایشان بیایند مقام و منزل تو اینجاست چون چند روزی گذشت خواجه آمدند
بدریافت ایشان بیرون آمدم خواجه را دیدم که سوار می آمدند و خلق بسیاری
در رکاب ایشان بودند در ازدحام نتوانستم که زیارت کنم در خاطرم گذشت
که خواجه بهاء الدین بخلق مشغول بوده اند و من مدتی مشقت راه کشیدم و
آمدم با من التفاتی نمیکنند تدبیر کار خود میباید کرد همین که در خاطرم این
گذشت حضرت ایشان از مرکب فرود آمدند و نزدیک من رسیدند فرمودند که
خوش آمدی درویش ترکستانی رسیدن تو ما را معلوم بود میخواستیم که ترا در خلوت
بینیم اما نزدیک شد که تو عمل های خود را باطل گردانی و اشارهٔ آن صاحب
دولتان و ضبط ناساخته بفروزه درین جمع با هیبت بر تو مشغول شدن
چون بمنزل فرود آمدند خلوة شد مرا طلبیدند و فرمودند هر چیزی که بر تو
گذشته است از روز که درویش کند در منزل فلان درویش بعودی ترا آن
جذبه پیدا شد تا این زمان از همه یارا را اعلام کرده اند و همه آن احوالیکه در

مرترا پیدا شد بواسطهٔ توجه ما بود و از آن ماست از روزکه در صحبت مولانا
جلال الدین خالدی کشی بودی ایشان آن الطاف فرمودند من در آن
مجلس بودم و آن زمان که از کشتی قدم در روی آب نهادی و روان شدی
ملاح تو من بودم و آن احوالیکه در قلعهٔ آموبه از تو بظهور پیوست از توجه ما بود
و آن طعام که در آن ریگزار پیدا شد من حاضر کرده بودم و آن رمهٔ آهو که گرد
تو آمدند چوپان ایشان من بودم و قصهٔ دیوانهٔ داوود و دیوانهٔ چاردا
دار و سقاران نیز گفتند و فرمودند که این زمان اینحال که در تست از توجه
ماست و از ماست اگر خواهیم میگیریم و اگر خواهیم میگذاریم بعد از آن فرمودند
که واقف باش که خواهیم گرفت لحظهٔ شد دیدم که تمام خالی شدم و از آن حوال
من هیچ نماند باز فرمودند میخواهی که باز بتو دهیم گفتم بلی میخواهم دیدم که همان
حال اول شدم چند کرت اینچنین واقع شد من در حیرت این میبودم پس
فرمودند که این حال ترا بجذبه پیدا شد لاجرم محل تصرفست و حالیکه
بمتابعت و سلوک پیدا میشود صاحب تصرفی نمیتواند تصرف نمود آنگاه
حالی بزرگ مشاهده کردم مرا رقتی پیدا شد بسیار گریستم خواجه فرمودند که
ترا میگریانیم گفتم چندین گاه در تاریکی بودم فرمودند که چنین مگوی آنچه پیش از این
معلوم کرده بودی آن نیز حق بود اما آنچه این زمان مشاهده کردی از آن
بزرگترست بعد از آن فرمودند اینحال را میخواهی یا گذشته را گفتم این را
میخواهم فرمودند این بمتابعت میسر میشود گفتم قبول کردم هرچه اشارهٔ
حضرت باشد بجای آورم بعد از آن فرمودند که مبارکت باد و نقل کردند
که مولانا عارف قدس الله سره از خلفای حضرت سید امیر کلال قدس الله تعالی سره
بودند ایشان و حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره مصاحب بودند در طریق نقش و

و مولانا در خوارزم رفته بودند روزی حضرت خواجه ما در حضرت بصری سخنی
آنگاه فرمودند این ساعت مولانا عارف را اتفاق شد که از خوارزم بسرای
روند و از خوارزم بیرون آمدند و بفلان منزل رفتند بعد از زمانی
فرمودند که در خاطر مولانا افتاد که بسرای روند و برگشتند و بخوارزم
آمدند جمعی این قصه را در همان تاریخ ثبت نمودند بعد از آنکه مولانا عارف
از خوارزم آمدند قصه را چنانکه حضرت خواجه فرموده بودند شرح کردند نقل
است از خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده گفتند روزی حضرت خواجه
ما قدس سره العزیز مرا پرسیدند که نماز پیشین شده است اتفاقا هوا ابر بود گفتم
بگاه است فرمودند که بطرف آسمان نظر کن چون نظر کردم دیدم که فرشتگان
آسمان باداء فرض نماز پیشین مشغول اند من از آن گفته خود محجوب و منفعل
گردیدم تا در باران میبودم نقل است که حضرت خواجه ما قدس سره با جمعی از
درویشان در بعضی از نواحی بخارا بودند اتفاقا در نزدیکی آن موضع
مردم نبودند درویشان گرسنه شدند از حضرت خواجه طعام طلبیدند
ایشان درویشی را فرمودند که بفلان ده و آنجا باین علامت باغیست
و در وی حوضیست در حوض اندک آبی مانده است و در آن آب ماهی
بزرگ گرفته بیار آن درویش موجب اشارة رفت و بآن علامت
باغ را یافت و ماهی را آورد طبخ کردند همه درویشان بسیر خوردند
نقل است که جمعی از درویشان در سفری همراه خواجه ما قدس الله سره
العزیز بودند توشه تمام شده بود از حضرت ایشان طعام طلبیدند فرمودند
که آرزوی شما چیست درویشان گفتند بریانی و نان نزدیکی تل
بزرگ بود فرمودند که در آن موضع برآیند چون برآمدند سلوری پیدا

[illegible]

شد برپا از نمک و سرکه و سبزی آورد و درویشان بکار بردند نقلست که بخط امام
عرب قدس سره دیده شد بر ظهر رسالهٔ قدسیه نوشته بود که در روز دوشنبه
ماه رمضان ستة وتسعين وسبع مائة از حضرت شيخ العالم الامام العلامة النقاد
جامع فنون العلوم والمعارف مولانا امیر بزرگ خجندی که فرمودند قبل از فوت
حضرت خواجه قدس الله سره العزیز امیر کبیر از جادر رود و مرا بزنجیر بطلب بستند
بجهت دفع شبهه معتزله بمناظره و مجادله چون بیرون آمدم توجه بوقت حضرت
خواجه بهاء الدین نقشبند کردم روز چهارم بود از آن توجه که در راه بودم
ناگاه قاصدی از مردمان از احوال من پرسید آن قاصد را بجوفرخ نام
وازوی حال پرسیدم گفت من فرستادهٔ حضرت خواجه بهاء الدینم و مرا بنزد
شما فرستاده اند چهار روزست که بیرون آمده ام و نشانه داد با نشانه
بمن داد که حضرت خواجه فرستادند و فرمودند که خاطر ما متوجه شماست نقل
از درویشی که گفت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز فالیزی کشته بودند در بخارا
بی آبی شده بود روزی بسر فالیز آمدند و فرمودند که این فالیز را محل آب
دادن شده است سیراب نمای گفتم بدریا آب نیست فرمودند حق سبحانه قادرست که
آب بدهد تو راه آب را بباز من بموجب فرموده دهانهٔ فالیز راست کردم و
منتظر می بودم صبحدم آب آمده است و فالیز سیراب شده است و در نزدیکی وی سبزه
و پیاز بوده است وی نیز آب خورده است چون معلوم کردند در بالای
جوی هیچ از آب نبوده و بند جوی همچنان استوار بوده است نقل کرد درویشی
که گفت ملازم سید امیر کلال میبودم قدس الله سره چنانکه وظیفهٔ ایشان ذکر جهر
بود در بعضی اوقات متابعت حضرت ایشان مینمودم در آن وقتها مرا با خانه
تعلق خاطر شده بود و خود را چون پری خوانان میکردم و چشم پوشیده میگفتم

که ارواح چنین میگویند روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در منزل
سید امیر کلال آمدند اتفاقاً آن شام وظیفه ذکر جهر بود چون بذکر مشغول شدند
حضرت خواجه از منزل ایشان بیرون آمدند و بمنزل فرزند ایشان امیر برهان فرود آمدند
بر نشستند و من هم در عقب ایشان برفتم بقصد آنکه از حضرت ایشان سؤال کنم
که چرا در ذکر جهر با امیر موافقت نکردید چون ایشان بمنزل امیر برهان رسیدند
روی بمن کردند و فرمودند که اگر این درویش عزیز شرم نمیداری باری از
حق سبحانه نیز شرم نمیداری که میگوئی ارواح چنین میگویند و انمیگوئی که بر فلان
خاتون تعلق خاطر دارم از زن اشراف ایشان حال بر من دیگر شد دامن
ایشان گرفتم و گفتم آنچه مقصودم بود یافتم حضرت خواجه دست مبارک بمن رسانیدند
بیخود شدم و بحال آمدم بحضرت خواجه متعلق شدم و در ملازمت ایشان میبودم
بعده این قصه بسمع مبارک سید امیر کلال رسید از خواجه شکایت کردند فرمودند
که فرزندم امیر برهان را درویش نیک روز را بخود متعلق گردانیده اند و چون
این خبر بسمع شریف خواجه رسید مرا و امیر برهان را از صحبت شریف خود راندند
و فرمودند نعوذ بالله از من عملی در وجود آید که خلاف رضای حق سبحانه
باشد از من مدتی گذشت روزی بحضرت خواجه ملاقات کردم فرمودند که ای
بی سعادت این چه حالت است که ترا اندک آشنا کرده بودیم بحضرت حق سبحانه
باز در گمراهی افتادی عرض کردم که سبب گمراهی در حضرت شما معلوم است فرمودند
که اوایل و اواسط و اواخر خود را بحضرت امیر باز نمائی که ما را استاد کرده بودند
ما را منع کردید من بدان اشارت ایشان بخدمت امیر رفتم که خلق بسیاری
حاضر بودند من احوال خود را بتمامه عرض کردم سید امیر فرمودند که هر جائیکه
مقصود تو حاصل میشود برو من بر فور بحضرت خواجه آمدم و بسعادت تبدیل

مؤمن شود نور بنیت
جمع شود و وجود نفس بنیت
زیاده شود و خواجه امام
ملاشی کرد و حکیم ترمذی
محمد بن علی حکیم ترمذی فرموده اند
قدس الله روحها تلاوت قرآن در شب
مجید وظیفه قل یا ایها الکافرون و قل هو
الله احد و قل اعوذ برب الفلق و فاتحه
و قل اعوذ برب الناس و فاتحه
سوره یس و خاتمه سوره بقره و حضرت
و مجید وظیفه سوره یس قدس الله سره
قرآن خواجه علی رامیتنی قدس سره
تعالی روحه فرموده اند که هر که مؤمن
دل قرآن و دل آیه الکرسی
و دل شب و حضرت امام ربانی
خواجه یوسف ابو یعقوب بن ایوب روحها که
همدانی قدس الله سره خواجه ما قدس الله سره
سلسله مشایخ خواجه ما بزرگان
تعالی ارواحهم میپیوند و چنین
فرموده

هدایت رسیدم نقل کرد همین درویش که گفت تربیت امیر برهان از تربیت
من سابق بود هر گاه که باوی ملاقات میکردم احوال باطن مرا غائب میگرد خوا
ستم که احوال را بحضرت خواجه قدس الله سره العزیز عرض کنم چون بملازمت ایشان
رسیدم فرمودند که بشکایت آمدی گفتم بلی فرمودند در آن زمان که امیر برهان
بتو توجه نماید بگوی که من بنسبت ایشانم بعده چون بوی رسیدم او خواست
که بهمان طریق اول مشغول گردد گفتم من بنسبت ایشانم اشارة بحضرت خواجه
حالت وی دیگر شد و هوش از وی زایل گشت من بعد دیگر نتوانست که باطن بنده
را تصرف کند نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در بخارا در کنار جوی
که در جوار مسجد آدینه کهنه بخارا است در طرف شورستان با درویشی که در میان
خلایق بارشاد مشهور بوده ملاقات کردند وی را که گفتند شنوده شد که اتفاق
خوارزم داری آن درویش گفت بلی حضرت خواجه گفتند ما ترا نمیگذاریم که
بخوارزم روی درویش گفت این سخن را گذارید که شما را قوة این نیست
اتفاقا درین اثنا مولانا حمید الدین شاشی با جمعی از طلبه علم در آنجا رسیدند
حضرت خواجه قصه را با مولانا تقریر کرده فرمودند شما گواه باشید که من این درویش را
نمیگذاریم که بخوارزم رود بعده آن درویش استعداد سفر کرد و بطرف
خوارزم روان شد چون بافشنه رسید قاصدان سلطان روزگار
آمدند و راه خوارزم را بربستند آن درویش را با بعضی از اهل کاروان رای
شد که تدبیر کرده به بیراهه متوجه خوارزم شدند قاصدان ازان خبر شد رفتند
آن درویش را با آن جماعت تشویش دادند و در محل خلافت باز گردانیدند
چون این سخن با مولانا حمید الدین شاشی رسید فرمودند که خواص بنده
کامل حق سبحانه را این نوع تصرف میشود نقل کردند که روزی حضرت

حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در بخارا با درویشان در منزل عزیزی
بودند جماعتی را بجهت استعداد سفره فرستادند این جماعت دو فریق شدند
بعضی بطرف صرافان رفتند خواجه را بدانطرف دیدند و بعضی بطرف چهارسو
رفتند و خواجه را در آنجا دیدند بعد ازان این جماعت در راه بشیخ محمد در
انهی ملاقات کردند وی گفت که من خواجه را در فلان جای دیدم بعد ازان
درویشی آمده گفت حضرت خواجه میفرمایند که اصحاب چرا دیر می آیند آن
جماعت قصهٔ ایشان با آن درویش گفتند وی گفت تا این ساعت خواجه
در حجره نشسته بودند و هیچ غایب نشده اصحاب در حیرت شدند و بهمان
صفت بحضرت خواجه رفتند صاحب منزل از استماع این کیفیت بسیار
گریه کرد و سبب محبت او شد آنگاه خواجه فرمودند که حضرت عزیزان قدس الله سره
در شام رمضانی نزده جای طلبیدند ایشان همه را اجابت کردند و در همه
جای جای حاضر شدند نقل کردند جمع از درویشان که حضرت خواجهٔ ما قدس
الله سره میفرمودند که وقتی همراه محمد زاهد که درویش صادق بود در صحرا بکار
بیرون آمده بودیم حالتی با هدید آمد تبرها را گذاشتیم روی در بیابان آوردیم
و از هر نوع سخنی میگفتیم تا آنجا رسیدیم که سخن از عبودیت و فنا میرفت محمد زاهد
گفت که فنا تا چه غایت باشد گفتم تا غایتی که اگر درویشی را گویند که بمیر فی الحال
بمیرد در همین سخن حالتی بر پدید آمد با محمد زاهد گفتم بمیر در حال وی بیفتاد
و بمرد و روح از بدنش مفارقت کرد و تا بدین صفت گذشت تن وی بعد
از مفارقت روح پشت بر زمین رو بر آسمان پا بطرف قبله افتاده بود
از چاشت تا نیمروز و آن روز هوا در غایت گرمی بود و آفتاب در برج
میزان بود و من ازان صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم

گشتیم دران نزدیکی سایه بود زمانی دران سایه در حیرت نشستیم باز از آنجا نزد
محمد زاهد آمدم در روی او نگاه کردم روی او از حرارت هوا بسیاهی
نیک متبدل گشته بود حیرت من زیاده شد ناگاه الهام در دل رسید که بگو
محمد زاهد زنده شو سه بار این کلمه را گفتم حیات در روی ظاهر شدن گرفت
و حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصلی باز آمد چون
بخدمت سید امیر کلال قدس سره رفتم و این قصه را بایشان عرض کردم در
اثنای قصه گفتم که روح از قالب وی مفارقت کرد و من متحیر شدم امیر فرمودند
که ای فرزند تو در آن حالت حیرت گفتی که زنده شو گفتم الهامی رسید
تا چنین گفتم و وی زنده شد نقل کرد درویشی که گفت که حضرت خواجه ما
قدس سره درویشی را بطرفی روانه میکردند چنانکه طریقه ایشان بود او را در کنار
گرفتند حالی و صفتی بوی همراه کردند اتفاقا اخی محمد درویش که از کبار درویشان
حضرت خواجه بود جهت بدرقه آن درویش چند قدمی رفته بود که آن درویش
بیفتاد و روح از بدن وی مفارقت نمود چون اخی محمد آن حالت بدید
بحضرت خواجه رفته قصه را عرضه کرد خواجه نزدیک آن درویش رفتند قدم
مبارک خود را بر سینه آن درویش نهادند در حرکت در آمد روح وی
در قالب وی در آمد بعده حضرت خواجه فرمودند که روح او را در آسمان
چهارم یافتم باز گردانیدم اینهمه بسبب محبت درویشان شد نقل کرد
یکی از سادات صحیح النسب گفت در آن وقتی که حضرت خواجه ما قدس الله سره
العزیز بزیارة بیت الحرام رفته بودند در آن روز حجاج قربانها میکردند
حضرت خواجه ما فرمودند که ما هم یک پسر داریم قربانی کنیم درویشانیکه
در خدمت ایشان بودند این سخن را در آن تاریخ ثبت نمودند چون بخا

آمدند معلوم شد که در همان روز که این لفظ بر زبان مبارک ایشان گذشته بود ایشان فوتیده نقلست که روز نوروزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز با جمعی از درویشان در منزلی بودند و دران روز صفت بغایت بزرگ و بسط عظیم بوده چنانکه آن صفت ایشان در همهٔ حاضران اثر کرده بود و درین اثنا حضرت خواجه سر برآوردند و کلاه ~~صوفی~~ نمدی بر سر نهادند حاضران نیز بموافقت ایشان کلاهها بر سر نهادند آنگاه خواجه فرمودند کلاه اهل ملک بر سر نهادیم باید که در ملک تصرف کنیم و خود را در کدام از اهل ملک زنیم درویشی و را آنجا ذکر حاکمی کرد که مملکت ماوراء النهر در تصرف او بود خواجه فرمودند که بروی زدیم تاریخ را ثبت کردند در همین صحبت کسی بود که بولایت کابل میرفت یکی از امرای آنجا را که گریخته رفته بود با او مکتوبی نوشتند که حال چنین شد باید که بنجصد دینار معامله پیش درویشان فرستی بعد از چند روز خبر آمد که ملک ماوراء النهر کشته شد تفحص کردند در همین تاریخ بود نقلست از شیخ امیر حسین که گفت سبب هوستن من بحضرت خواجه قدس الله سره العزیز آن بود که من در قصر عارفان در جوار حضرت ایشان میبودم در سن بیست سالگی همگی همت من بر خورد و خواب بود و قرآن و آداب مسلمانی نمیدانستم و هر روز حضرت ایشان بمسجد میرفتند و از در خانهٔ من گذر میکردند و هر گرت که می گذشتند بمن نظر میکردند و تبسم مینمودند و در من اندوه عظیم پیدا شد که هوا نماز نمیگذاری شبی درین اندوه بخواب رفتم خواجه را دیدم که آیینه بزرگ روشن بدست ایشان بود بدست من دادند خود را دران آیینه دیدم بیدار شدم گریه بر من مستولی شد هر ساعت میخواستم که نعره زنم بتکلف بسیار خود را نگاه میداشتم درین حال بودم که خواجه از در خانه در آمدند

[illegible]

درآمدند و فرمودند که ترا چه شده است من خاموش شدم بعد ازان فرمودند
که آینه در دست تو که داد گفتم که شما فرمودند که آداب مسلمانی من ترا تعلیم
کنم و هر تربیت که باید بجای آورم الحق ببرکت نظر مبارک ایشان بسعادت
دارین رسیدم نقل است که حضرت خواجهٔ ما قدس سره در خراسان بودند از انجا
مکتوبی فرستادند و شیخ امیر حسین را طلبیدند چون وی بسرخس رسید
خواجه استقبال کردند و فرمودند دو سه کرت با من خطاب کردند که امیر
حسین درویش میرسد استقبال کن نقل کرد شیخ امیر حسین که گفت حضرت
خواجه قدس الله سره العزیز مرا از قرشی بلشکرگاه امیر بیان قلی فرستادند بخدمت
والد خود که در لشکر بودند هوا بغایت سرد بود و برف می آمد لطف فرمودند
حضرت ایشان (یعنی خواجه قدس سره) و جمعی از درویشان بر سر راه آمدند سخنان بسیار تعبیر
کردند و فرمودند که در جمیع احوال من با توام در عالم صورت تو میروی اما
بحقیقت من میروم بقدم توکل روانه شدم حال عجیبی داشتم شام بمنزلی
رسیدم که دو گنبد بود و شتران در بیرون خوابانیده بودند برف بسیار
می آمد ساعتی آنجا نشستم سه سوار رسیدند و مرا با خود دران گنبد در آوردند
از احوال من پرسیدند گفتم بلشکرگاه امیر بیان میروم گفتند چه کار گفتم
من در خدمت عزیزی میباشم پدر ایشان دران لشکر اند مرا بخدمت ایشان
فرستادند گفتند توشه و مرکب و همراه تو کجاست گفتم مرا همچنین فرستادند
یکی ازان جمع گفت آن عزیزی که او را همچنین فرستاده است از دوستان
خداست دانسته که این درویش با ما همراه خواهد شد بامداد روان
شدند خادم داشتند از ایشان گریخت گفتم من خادم شما هستم مدة
چهل هجرو روز با ایشان رفتم چون نزدیک اردو رسیدیم شنیدیم که امیر

لشکار رفته است آن جماعت بطرف امیر رفتند من گفتم حضرت خواجه مرا فرموده اند که باو ردو روی آنجماعت هرچند سعی کردند بایشان نرفتم و این زمان وقت رسیدند که بطرف لشکرگاه میرفتند و الاغان زیاده داشتند الاغی بمن دادند و در راه خدمت و رعایت بسیار کردند و بلشکرگاه رسانیدند والد خواجه ما آنجا نبودند همراه امیر در شکارگاه بوده اند متوجه ترمذ شدم کاروانی میرفت مرا سوار ساختند و در آب جغارزود خلق بسیاری در آب افتادند و بسیاری از دراز گوشان را آب برد چون من بکنار آب رسیده بودم دراز گوش من نیز بیفتاد و در آب فرود آمدم موزه و جامه من تر شد در آن حالت جمعی از بخاریان آنجا بودند گمان برده اند که مرا آب برد و در بخارا آمده گفته اند که امیر حسین را آب جغارزود برد چون برادر من این خبر شنیده بحضرت خواجه رفته عرض کرده است که برادر من بسبب شما در آب رفته است خواجه فرموده اند برادر تو خواه در آب رود و خواه در آتش عاقبت سلامت خواهد آمد چون بترمذ رسیدم بسوی ترمذ رفتم وقت شام بود هوا بغایت سرد بود درویشی آمد و دست مرا گرفت و در خانه خود برد جای با صفا دیدم و چهار کس دیگر نیز آنجا بودند جامه و موزه مرا کشیدند و خشک کردند و اعزاز بسیار نمودند و در نماز خفتن مرا امامت فرمودند هرچند عذر گفتم قبول نشد بضرورت امام شدم و بسیار گریستند و از حال من پرسیدند تقریر کردم بامداد بجهاتی سوی رفتم جوانی ترکی دیدم دراز بالا پوستین پوشیده قرص بزرگی از آستین بیرون آورده بوسیده بمن داد من نیز بوسیده گرفتم و در مسجدی در آمدم بسیار گریستم و از آن نان خوردم چون از مسجد بیرون آمدم سواری دیدم در خاطرم گذشت که از وی خبری پرسم چون سلام کردم خبر پرسیدم

رسیدم گفت آنجماعت که شما با ایشان بودید خبر شما را به پدر خواجه شما رسانیدند
قوی منتظر شما اند و من بعد از دو روز خواهم رفت شما با همراه من خواهید رفتن و شهر
مرا ببینید و منزل خود را نمود و شادمان بمنزل خود رفتم و قصه را حکایت کردم
بعد از دو روز با همراهی آنکس رفتم و پدر خواجه را دریافتم و سلام خواجه را رسانیدم
گفتند فرزندم بهاالدین چه گفت گفتم فرمودند که آنچه در دست ایشانست
بگیرند و بیایند و اگر نیایند از دست ایشان برافتد آنزمان بیایند بعد از آن
مرا پیش حاکم بخارا بردند سلام خواجه رسانیدم و در خدمت ایشان میبودم نماز
میگذاریدند ایشانرا معروف کردم جمله نماز گذار شدند و من مؤذن بودم
و خیر ایشان میخوردم هیزم میفروختم قوت خود میساختم و هرگاه که با والد خواجه
ملاقات افتادی میگفتم که حضرت خواجه قوی منتظر شما بودند روزی بعضی
از ملازمان این حاکم بخارا پیش من آمدند گفتند این امیر ما را خصمی پیدا
شده است عاقبت کار چه شود بر زبان من گذشت که مغلوب خواهد شد
آن کسان متحیر شدند گفتند این امیر ما را لشکر شصت هزار است و خصم را
ده هزار چگونه خواهد بود گفتم حکم خدای باشد چه توان کرد این سخن مرا
بحاکم رسانیدندی زمانی خاموش بود بعد از آن سر برآورد و گفت این
مرد خورد سال است علم ندارد و رمل و نجوم ندارد بسخن وی بنا نمیتوان نهاد
و من والد خواجه را بگوشه بردم هر چند سعی کردم التفات نکردند بعد از چند
روز آن خصم امیر با لشکر آمد و امیر را شکست داد و غارت کرد امیر بخارا را
دیدم که کهنه نمدی در بر داشت و گفت شیخا سخن ترا شنیدم چنین شدم در آن
حال والد حضرت خواجه گفتند جهت تجارت بکابل میروم سه هزار دینار
عدلی دارم من گفتم چنین مگوئید که بچشم خود دیدید خواجه در انتظار شمایند

ایشان هیچ سخن من التفات نکردند و عزیمت کابل نمودند روز دیگر حاکم شهر صفا آمد بدر خواجه و جماعتی که با ایشان بودند همه را غارت کرد و چیزهای ایشان را گرفت تشویش بسیار کرد همه در حیرت شدند بعد از آن با ایشان گفتم اگر چیزهای شما ببرکت حضرت خواجه بشما رسد روز دیگر بطرف بخارا میروید همه بجد قبول کردند و گفتند هیچ توقف نکنیم من پیش آن امیر غالب رفتم قصه را عرض کردم فی الفور حکم کرد که هرچه گرفته باشند گردانند بدهند قاصدی با من همراه کرد اموال همه خواجه را و آن کسانیکه همراه بودند تمام با ایشان رسانید بعد از آن متوجه بخارا شدند بدربند آهنین که در راه ایران است فرود آمدند و من مرکب والده حضرت خواجه را بر لب آبی علف میداشتم ناگاه در باطن من خوفی پیدا شد نظر کردم دیدم که دزدان قصد کاروان دارند ایشان را آگاه کردم دزدان ظفر نیافتند چون بقرشی رسیدیم همه خواجه آنجا توقف نمودند که والده خواجه آنجا بودند و اشتیاق حضرت خواجه بر من غلبه کرد اجازت گرفتم متوجه بخارا شدم هوا در غایت گرمی بود و بذوق دریافت لقای حضرت ایشان من خوشحال بودم و میرفتم و چون بلقای مبارک همایون مشرف گشتم ذوق آن را نهایت نبود از احوال والد و والده پرسیدند گفتم الحمد لله موجب شکر است آنگاه فرمودند احوالیکه در رفتن و آمدن بر تو گذشته است تو بیان میکنی یا من گفتم همه در حضرت شما درست است فرمودند شام اول که در آن دو گنبد رسیدید و آن سواران ترا در آن گنبد درآوردند و احوال ها پرسیدند آخر الامر تعظیم کردند چون غلام ایشان گریخت تو تنها آن جوال عدلی را برداشتی ترا گفتند مگر او حضرت حضرت آن زمان تو نبودی من بودم و آن ساعت که نزدیک دو کوه رسیدی

بکسر عین تنگ یعنی بار بیکجانب شتر که یک بار باشد

بعد از احوال

الفقه از همراه مقصود همین است تکبیر شدند از برای دارد که

رسیدی سواران ترا پیش آمدند از آن دو کوه گذرانیدند و شب بمنزل خود
بردند بامداد بر مرکب نشانیدند گفتند چشم خود را بپوش و از دریای جیحون
گذرانیدند آن زمان ما با تو بودیم و چون برادر از گوش نشستی و انداخت
جفا زود که نشتر در از گوش تو و کاردو اینها زآب بر جامه و موزه تو تر شد
بخارا اینکه ترا بدان حال دیدند تصور کردند که ترا آب برد در بخارا همین خبر آوردند
برادر تو شنیده آمده گفت که برادرم بسبب شما در آب رفته است ما او را
گفتیم که برادر تو در آب افتد یا در آتش عاقبت سلامت بیاید چون
بتر مدد را آمدی بسر سوی رسیدی حق سبحانه بکرم خود آن درویش را
فرستاد تا ترا بخانه خود برد و در نماز خفتن ترا امامت فرمودند و آن
قوم گریستند بامداد بطرف چهار سو رسیدی آن ترک پوستین پوش که
نان بزرگ در دست تو داد و بگوشهٔ چشم در تو نظر کرد آن خضر بود صلوات
الله و سلامه علی نبینا و علیه و آله و چون بخاطر تو رسید که از آن خبر پدر مرا سوال
بپرسی او خبر پدر را رسانید چون سلام مرا بپدر من رسانیدی و تعیین کرده
مرا گفتی پدر من گفتند این چه سخن است که فرزندم میگوید این امیر
بعملی مرا در بخارا خواهد فرستادن و این مقدار عدلی بمن خواهد رسید
و چون ملازمان امیر از تو احوال دو لشکر پرسیدند تو گفتی که امیر شما
مغلوب خواهد شد آن قضیه واقع شد بعد از آن پدر من و جماعتی با تو
قرار کردند و تو پیش آن امیر غالب رفتی خبرهای ایشان را با زبان ان
رسانیدی آن زمان تو نبودی ما بودیم و آن ساعت که در بند اهتمام
بران کنار جوی مرکب پدرم را علف میدادی از آن خوف در باطن تو من
انداخته بودم والحق جمیع احوالیکه در رفتن و آمدن گذشته بود همه را

بتفصیل بیان فرمودند و در وقت روان شدن سخنی بمن گفته بودند که تو
نمیردی من میردم بتحقیق فرموده اند نقلست که شبی حضرت خواجه ما قدس الله
سره العزیز در قصر عارفان نماز خفتن با جماعت گذاردند بعد از آن شیخ امیر
حسین را فرمودند که از شهر برای ما ترنجبین بیار و در خانهٔ خود در نشستند امیر حسین
گفت همان ساعت روان شدم اتفاقا در آن وقتها گرگ بسیار شده بود
و در راهها بسیار مردم را هلاک کرده بود چون به پل علی سلمان رسیدم
سه گرگ قصد من کردند چنانکه دهان ایشان بمن رسید اما هیچ نتوانستند
بمن ضرر رسانیدن چون در شهر رسیدم هنوز مردم نماز خفتن نگذارده
بودند در بازار در آمدم و هر کجا که میرسیدم میگفتم بندهٔ از بندگان خدا را
ترنجبین میباید چون ترنجبین خریدم متوجه حضرت خواجه شدم و رسیدم در مسجد
در آمدم چون نماز بامداد را با جماعت گذاردم ترنجبین پیش ایشان بردم فرمودند
که در راه ترا گرگان پیش آمدند گفتم بلی ولیکن المی نتوانستند رسانیدن خواجه
فرمودند که هر آینه نتوانند که ما دهان ایشان را بسته بودیم اهل مجلس
آهسته با یکدیگر سخن میگفتند خواجه فرمودند که چه سخن میگویند اصحاب گفتند
ما را مشکلیست امشب باران بسیاری بارید پوستین وی خشک است من
گفتم چون نزدیک این دیه رسیدم اثر باران ظاهر شد خلق متحیر شدند گفتند
بعد از نماز خفتن بسهل فرصتی باران گرفته بود گفتم راه سعادت بر من گشاده
بودند مرا با رفتن و آمدن چکار نقلست از شیخ امیر حسین که گفت یکبار حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز مرا از راه فتح آباد در شهر فرستادند چون پاره راه
رفتم حالی داشتم میگریستم و نفس خود را مذمت میکردم و میگفتم ای نفس بد
فرمای هرگز باشد که مسلمان شوی تا از شر تو خلاص یابیم درین حال بودم که مرد

مرد نورانی قوی با صفا مرا پیش آمد و گفت چند اضطراب میکنی معلوم باشد
چه مقدار مشقت و ریاضت کشیده بسیار از مشایخ را یاد کرد طریقه و ریاضتهای
ایشان را درین راه بیان کرد من نیازمندی و تضرع کردم از گریبان خود پارهٔ
خمیر بیرون آورد و بمن داد و گفت این را نان پزد بخور چون در شهر رسیدم
مهمی که خواجه فرموده بودند کفایت شد آن خمیر را بدکان عطای نان وا
بردم چون وی خمیر را دید تعجب بسیار کرد و گفت من هرگز اینچنین خمیر ندیده
ام از حال من پرسید گفتم از خادمان حضرت خواجه ام به نیاز تمام آن خمیر
را و نان پخت و یکی خورد چون پیش من آورد نان خورد تر را باو
دادم و آن دیگر را من گرفتم شام در مسجدی در آمدم بوی سیب بمشام من
رسید در خاطرم سیب گذشت ناگاه از طاق مسجد چهار سیب بیفتاد پارهٔ
نان و سیب خوردم اندکی از شب توقف نمودم و در همان شب بقصر عارفان
رسیدم و در مسجد در آمدم نماز بامداد را با همراهی حضرت خواجه گذاردم چون
برایشان سلام کردم فرمودند که آنکس که ترا خمیر داد دانستی که بود گفتم نی
فرمودند چه سخنها گفت من آن قصه را و قصه سیب را عرض کردم ایشان
فرمودند که آن خضر بود علی نبینا و آله و علیه السلام و نیز فرمودند که از برکت
آن نانوای الحق چنان بود که عطا نانوای و اهل بیت وی همه مقبول
حضرت خواجه شدند و تا آخر عمر بر صحبت ایشان بودند نقلست از شیخ امیر
حسین که گفت روزی در قصر عارفان حضرت خواجه قدس سره مرا بکاری
فرمودند من بآن کار مشغول میبودم دیدم که عزیز نورانی بحضور خواجه آمدند
در لب حوض نشستند زمانی صحبت داشتند و رفتند حضرت خواجه ایشان را
مشایعه نمودند بعده پیش من آمدند فرمودند که امیر حسین خضر علیه السلام

را دریافتی گفتیم با شما مشغول بودم بعد از چند روز حضرت خواجه مرا به بخارا از برای کاری فرستادند در بازار میگشتم در چهار سوی طرفان دیدم که آن عزیز در مسجدی نشسته اند خواستم که بخدمت ایشان روم یکقدم و دو قدم زدم در خاطر رسید که خواجه ترا بکاری فرستاده اند باز گشتم مهمی که فرموده بودند کفایت شد چون بخدمت خواجه رسیدم پیش از انکه سخن گویم همین که مرا دیدند فرمودند که ای بیرفوا اگر یکقدم دیگر مینهادی دین دنیا بباد میدادی نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره با جمع درویشان در راهی میرفتند بآب بزرگ رسیدند بربالای پل آمدند فرمودند که امیر حسین وقت خدمت است امیر حسین خود را در آب انداخت و ناپدید شد حضرت خواجه از پل گذشتند و فرود آمدند و زمانی نشستند انگاه فرمودند که امیر حسین بیرون آی وی بیرون آمد همه لباس وی خشک بود خواجه از وی پرسیدند که حال تو چه بود گفت حالم قوی خوش بود در خانه بودم بغایت با صفا چون شما مرا طلبیدید آن خانه را دری پیدا شد بیرون آمدم و بخدمت شما رسیدم نقل کردند که دران فرصت که فقراجوی تارآب را میکندند خلق بخارا قوی در تشویش بودند خاطر شریف حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز بجهت تفرقه خاطر و تشویش مؤمنان در بار شد شیخ امیر حسین را فرمودند که برو و قدم شوم خود در ابتار آب سان باشد که مسلمانان خلاص شوند امیر حسین بموجب اشاره بنزدیک تار آب رسید غلبه و شوری دران خلق پیدا شد از امیر شهر حکم شده بود که خلق باز گردند چون مردم متفرق شدند امیر حسین نیز برگشت چون بحضرت خواجه رسید قصه را گفت خواجه فرمودند کاشکی پیش از ین میرفتی نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس سره امیر حسین را فرمودند که بار بر بارت دو ستی میرویم بعد از پانزده روز می آییم انشاء الله تعالی

تعالی امیر حسین گفت چون شام شد شوق لقای حضرت خواجه بر من آورد و بیطاقت
شدم بحق سبحانه نالیدم چون روز شد خواجه علیه آمدن و بهیبت با من نظر کردند فرمودند
ترا گفته بودم که بعد از پانزده روز خواهیم آمدن ما در هر جا باشیم گویا در پیش
ما ایستاده باش و لحظه از تو غایب نیستیم مقصود تو آن باشد که من دایما با تو
باشم این طریقه را میباید گذاشت آنگاه فرمودند بزرگ صفتیست محبت کار
گذار راه حق همین است فقرا صحابه رضوان الله علیهم اجمعین همین صفت بوده
نمیخواستند که هیچ وقت از صحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خالی باشند لاجرم بر
دل ایشان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگذاشت که با روسای قریش صحبت خاصه
دارد نقل کرد شیخ امیر حسین که گفت بامداد عید قربان حضرت خواجه ما
قدس سره در بخارا بمنزل محمد خفاف بودند و از معارف سخنی میفرمودند در خاطر
من رسید که میباید که حضرت خواجه مرا اجازت فرمایند تا والده ایشان را
مبارکبادی عیدی گویم و دیگر در خلوت مرا طعامی دهند و دیگر سه درم بادام
و سه درم رسته و سه درم دانه شور بعده حضرت خواجه بمصلای عید رفتند
و چون مراجعت کردند فرمودند نزدیک والده من بمبارکبادی عید رو
و در نزدیک خانه محمد خفاف رسیدند او را فرمودند که خانه را خلوت سازد مرا
فرمودند که در آن خانه در آی بعده پیش حضرت خواجه طعام آوردند و مرا
فرمودند که بجز تو کسی با تو شریک نخواهد بود خوردم آنقدر که از من زیاده ماند
بعد از آن مردی پاره رسته نزد حضرت خواجه آورد و خواجه پرسیدند که این
را چند درم میباید گفت سه درم و دیگری یک طبق دانه شور آورد و خواجه
از وی پرسیدند این را چند درم میباید گفت سه درم ساعتی بود که کسی دیگر
سه درم بادام آورد و حضرت خواجه بسوی من اشاره کردند فرمودند که تو مرد

از ما سه چیز طلب کرده بودی اجازت مبارکباد عید و طعام ملون
و این سه چیز را بگیر بعد از آن فرمودند که از درویشان انچنین خواهشها
نیک نیست باین واسطها ما از آن عالم باین عالم آمدیم و از جهت کفایت
کار تو گوشهٔ خاطر مشغول کردیم نقلست که شیخ شمس الدین کلال
قدس سره از قرشی بنجارا آمده در فتحاباد نزول فرموده بود و حضرت خواجه
ما قدس الله روحه العزیز بدریافت ایشان رفتند امیر حسین و غیره در قدم
ایشان بودند چون ملاقات شد زمانی گذشت حضرت خواجه بنسبت باطن
با امیر حسین مشغول شدند امیر حسین گفت معلوم کردم که حضرت خواجه نسبت
باطن التفاتی و عنایتی دارند بعد از آن شیخ شمس الدین بجانب من متوجه
شد خواست که مرا تشویشی دهد من بحضرت خواجه متوجه شدم حضرت خواجه
بشیخ شمس الدین متوجه شدند در شیخ صفت قبض پیدا شد چون زمانی
برین گذشت شیخ بحضرت خواجه عرض کرد که این درویش شما را چه نام است
خواجه فرمودند امیر حسین شیخ برخواست امیر حسین را در کنار گرفت و لطف
بسیار نمود و عذر خواست درین اثنا مردی درآمد و یکدینار پیش شیخ شمس
الدین نهاد و گفت در از گوش خود غایب کرده ام بحضرت شما اشاره
کردند شیخ گفت این معاملت پیش خواجه بروی گرفت بحضور خواجه
گذاشت خواجه بعد از زمانی سر بر آوردند فرمودند که در از گوش تو در
طرف قبلهٔ فتحاباد در فلان موضع در آمده است آن مرد بآن علامت
رفت و مرکب را یافت و بسرور تمام آمد بعد از آن شیخ برخواست و
از آن صحبت بیرون آمد حضرت خواجه ما با درویشان نشسته بودند
یکی از مریدان شیخ شمس الدین خواست که بنسبت باطن یکی از درویشان

از درویشان خواجۀ ما مشغول شود و اورا تشویش دهد آن درویش بحضرت خواجه متوجه شد حضرت خواجه بمرید شیخ نظر کردند در حال صورت و لون او دیگر شد چون مشک پر آب شد شیخ خبردار شد گفت بد کرده است و توبه کرده است حضرت خواجه عفو فرمایند الی لبشارخ رسد بتبه نیز رسد خواجه التفات نمودند آن بی ادب را بحال آوردند بعد ازان درین میان حکایت ماهی که درمیان شیخ العالم و شیخ بلغاری گذشته است مذکور شد شیخ شمس الدین گفت درین زمان هم کسی باشد که مثل این احوال از وی ظاهر شود حضرت خواجه فرمودند که کسان باشند که اگر این آب فتح آباد را اشاره کنند که بالا روان شود درین سخن بودند که در حال جوی فتح آباد بطرف بالا روان شد همه خلق آن حال را مشاهده کردند حضرت خواجه فرمودند اما من این را نمی خواهم آنگاه آب جوی باز بطرف پایان روان شد نقل است که حضرت خواجۀ ما قدس الله سره العزیز در قصر عارفان بودند و جمع درویشان غدبوت بدریافت صحبت شریف ایشان آمده بودند شیخ امیر حسین در زمین پنبه کاری مشغول بود و حضرت خواجۀ ما با وی عتاب میکردند و میفرمودند درین سخن حق بطرف ماست یا بجانب تو و وی هیچ سخن نمیگفت ناگاه دیدند که امیر حسین بیفتاد و سر گردن وی در زمین پنهان شد چون آماج در زمین میرفت و می آمد و از دهن وی نفس بر می آمد و حضرت خواجه پشت مبارک بر درختی نهاده بودند شیخ شادی درویش را گفت که تو درین راه مقدمی و سخن تو در حضرت ایشان مقبول است امیر حسین را در خواه آن درویش درخواست کرد حضرت خواجه امیر حسین را بوی بخشیدند و قدم مبارک از کفش بیرون آوردند بر

سینهٔ وی نهاد و وی در حرکت آمد و بسیار گریست و عذر خواست
آنگاه خواجه فرمودند که درین آب در آی اشارة بآب حوض فرار کردند
امیر حسین در آمد و غوطه خورد و دیگر بیرون نمی آمد خواجه برلب حوض
آمدند و فرمودند که امیر حسین از آب برآی وگرنه باز همان صفت خواهد
پیدا شدن زود از آب بیرون آمد ازو پرسیدند که سبب توقف شما در آن
چه بود گفت چون غوطه خوردم چشم من باز بود نه آب دیدم و نه آسمان
و نه زمین و نه ماه و نه آفتاب نه روز و نه شب در هر طرف که نظر کردم نور
بی نهایت دیدم نقل کرد امیر حسین که گفت در قصر عارفان بزراعت
حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز مشغول مشغول میبودم و دایما حضرت
خواجه میفرمودند که ای امیر حسین هر کاریکه ترا میفرمایم در حقیقت کنندهٔ آن
کار تو نیستی منم از برکت عنایت حضرت ایشان آثار بزرگی در خود مشاهده
میکردم و آن عمل را از خود نفی میکردم و حواله بحضرت ایشان مینمودم
یک کرت خاطری بر من گذشت که بیطاقت شدم ایشان در شهر بودند
زود در طلب ایشان بشهر رفتم چون بحضرت خواجه سلام کردم تبسم فرمودند
و خاموش شدند مرا قبض عظیم پیدا شد چنانکه صبر از من برفت بیرون آمدم
و از خود رفتم کار بر من دشوار شد درویشان حال مرا بحضرت خواجه عرض
کردند خواجه فرمودند که تا آنچه در سر اوست نخواهد گفت خلاص نخواهد شد و با
وجود آن بار که داشتم نفس فرمای من نمیخواست که آن سر را گویم چون کار
بر من قوی تنگ شد قصه را تقریر کردم توبه و استغفار نمودم درویشان را شفیع
آوردم تا خواجه بر من بخشیدند و عفو فرمودند و باز در لطف و عنایت بر روی
من گشودند نقل کردند که روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در قصر

قصر عارفان شیخ امیر حسین خطاب (عتاب بدل) میکردند ومیفرمودند که من ترا گفته بودم
که سینه فلان زمین را هموار بساز تا آب نیکو خورد و تو تقصیر کردی درین وقت
حسن نامی از قصر عارفان درخواست کرد که امیر حسین را بخشید خواجه او را فرمودند
که خاموش باش که من با امیر حسین شفقت میکنم و تو نمیدانی این معنی مکرر شد
و آن حسن هر لحظه درخواست میکرد آخر الامر حضرت خواجه بهیبت متوجه حسن شدند
و فرمودند امیر حسین را بتو گذاشتیم هر چه شود تو دانی در حال امیر حسین را حالی
واقع شد که سر خود را میبرداشت و میزد چون جوانه بریخ کوبی خوفی و هیبتی
در اهل مجلس پیدا شد و اهل صحبت را مجال آن نبود که از حضرت خواجه درخواست
نمایند حضرت خواجه یوسف و جمع علما در آن صحبت حاضر بودند برخواستند و درخواست
کردند حضرت خواجه فرمودند بجهت خاطر شما امیر حسین را بخشیدیم در لحظه آن تغیر او
نماند و بحال اصلی خود باز آمد **نقلست** روزی در قصر عارفان در باغ خانقاه
اجتماع عظیم بود علما و فقرا حاضر بودند درین میان نیز جمعی از معاندان
بودند و اعظمی بود از فرزندان امام ابوبکر فضل منکر حضرت خواجه ما بود
وی نیز بود حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز نشسته بودند ناگاه امیر حسین از در
باغ در آمد چون نظر مبارک خواجه بروی افتاد متوجه وی شدند فرمودند
امیر حسین چند مخالفت میکنی هر چند یقین تو زیاده میشود مخالفت زیاده
میکنی امیر حسین گفت مرا چه محل آن باشد خواجه فرمودند ترا گفته بودم که
سینه زمین زیر را هموار کن تا نیکو آب خورد چه امیر حسین گفت همچنان
کردم خواجه جمعی را و زمین مذکور فرستادند تا تفحص نمایند چون رفتند
دیدند که سینه آن زمین بواسطه بلندی سیراب نشده و ترب نبر آمده است
آمدند و حال را بیان کردند حضرت خواجه بهیبت با میر حسین نگریستندی

[illegible]

فی الحال افتاد و از گردن وی آوازی آمد و روی بطرف قفا گشت و قفا بطرف سینه آمد آن حال بر حاضران اثر کرد فرصت دراز بر آن صفت گذشت هیچ کس را یارای آن نبود که در خاستی نماید آخر الامر خدمت خواجه یوسف و جمعی از علما و آن واعظ منکر برخواستند و در خواست کردند و التجا بسیار آوردند حضرت خواجه قبول کردند گردن امیر حسین را مالیدند وی بحال اصلی خود باز آمد آن عناد معاندان به تسلیم مبدل شد نقل است روزی حضرت خواجه با قدس الله سره در شهر بخارا بودند امیر حسین از قصر عارفان بیامد و بر حضرت خواجه سلام کرد چون نظر مبارک خواجه بروی افتاد فرمودند امیر حسین بر تو چه گذشت است وی خاموش شد فرمودند که چند سالست که تو در صحبت ما میباشی گفت هفده سال است فرمودند در این مدت هرگز از ما سخنی شنیده که غیر واقع بوده باشد گفت نی فرمودند پس چرا میگوی وی هیچ نگفت فرمودند اگر تو نمیگویی من گویم بر ضعیف نگران شده چون خواجه این سخن فرمودند از گردن امیر حسین آوازی آمد و روی وی بطرف قفا گشت و قفا بطرف سینه آمد و رنگ وی بسیاهی مبدل شد تا زمان درازی همچنان افتاده بود اتفاقاً عزیزی در آنجا حاضر بود برخواست و درخواست کرد خواجه فرمودند که خاموش باش تو طریقه درویشان را نمیدانی نزدیک آمده است که وی راستی را گوید آنگاه امیر حسین صورت حال را بیان کرد حضرت خواجه فرمودند چون میتوانی دید قوتی که حق سبحانه و تعالی ما را داده است و در حدیث نبوی صلی الله علیه

وسلم وارد است که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله چرا ما را تشویش میدهی و زود راستی را نمیگویی گفت بد کردم و توبه کردم خواجه

خواجه دست مبارک خود را بر گردن امیر حسین مالیدند وی بحالت اصلی خود
باز گشت نقلست که شیخ امیر حسین را بعد از وفات وی درویشی بخواب دید
پرسید که شیخا جواب عزرا چون دادی گفت عزران آمدند تا از من سؤال
کردند پیش از انکه سؤال کنند حضرت خواجه آمدند و دست مرا گرفتند و بردند
نقلست از خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده الشریف که فرمودند اگرچه سید امیر
کلال در مبادی حال حضرت خواجهٔ ما را قدس الله سرهما تشریفات فرمودند چنانچه
گفتند پستان برای خشک کردم و تربیت ترا بجای آوردم تا مرغ روحانیت
تو از بیضهٔ بشریت بیرون آمد اما مرغ همت تو بلند پرواز افتاده است و اجازت
دعوت خلق بحق سبحانه دادند و در حضور بتصرف باطن فرزند خود امیر برهان الدین
امر کردند و آن امر تکرار کردند خواجه امتثال امر ایشان ننمودند چنانکه گذشت
اما بحکم آنکه مقام سایرین الی الله سبحانه محبت است و بنا بر جمیع احوال علیه که مواهب
محض اند بر محبت است و از جملهٔ لوازم حال محبت حال غیرت است و هیچ محبت نبود
الا که غیور باشد بنا برین خدمت امیر کلال بعضی اصحاب را در مبادی حال از
متابعت حضرت خواجهٔ ما نیز نهی فرموده اند چنانکه شیخ خسرو را ابتدا در ملازمت
امیر کلال بودند و بذکر خفی و علانیه مشغول میبودند در اثنا ملازمت شیخ خسرو
از حضرت خواجه سخنی آغاز کردند خدمت امیر ایشانرا منع کردند از ملازمت حضرت
خواجه و سوگند دادند که ملازمت خواجه را نکنی و این نیز منقولست که امیر
فرمودند او ساوست و حضرت خواجه را در مبادی احوال این بیت بر زبان
مبارک ایشان بسیار گذشته: ترسیدم از روز بدنامی بود اکنون
زچه ترسیم که بدنام شدیم و اگرچه بحسب ظاهر تغیر خاطر از امیر نسبت خواجه
فهم میشدی لیکن در آن فیضی که بحضرت خواجه رسیده بود خدمت امیر را

آن شده دران هیچ قصوری نبود ٥ باغبان گر بگشاید در رویش باغ
آفو از باغ بیاید بر در رویش نسیم ⁂ و حضرت خواجه قدس الله سره العزیز
دران وقت باحتساب مشغول بودند خدمت خواجه یوسف قدس سره
و جمعی از علما و غیرهم پنجاه شصت سوار کا بیش بسوی بخاری بخدمت امیر
رفتن باحتساب و از ذکر علانیه نهی کردند و گفتند که علما ازین
نهی میکنند خدمت امیر فرمودند نخواهم گزُ نقل کردند که شیخ خسرو
بر دکان موزه فروشی بتیم کلاباد بخارا نشسته بود و ویرا درین صنعت
چهار پنج هزار دینار نقد در دست وی بود و خلق محتاج را دستگیری
نموده روزی حضرت خواجه قدس الله سره العزیز در دکان وی بیامدند
و شیخ خسرو در دکان درآمد و در را فراز کرد و گفت درمیان من
و شما سه آیینه جدا شده است امیر مرا سوگند داده اند که همنشینی
با شما نکنم خواجه فرمودند که بیرون آی و همنشینی مکن و برپای بایست تا
با تو خرید و فروختی بکنیم وی بیرون آمد حضرت خواجه موزهٔ بلغاری
بجهت مسعود شاه کوسک هندوانی ازوی خریداری کردند و
گفت از یازده کم نمیکنم و همچنین تا نه و هشت فرود آمد خواجه فرمودند
که هر روز چند موزه میفروشی و بجهت هر موزه اینمقدار خلاف قول
خود میکنی و دروغ میگویی باز دعوی ارادهٔ اهل الله میکنی این بگفتند
و رفتند شیخ خسرو را تعلق باطنی بایشان قوی شد و بیقرار گشت و
دکان مضبوط کرد و روی در طلب ایشان آورد و آرزو داشت از ایشان نیافت
روز دیگر بر دکان نشسته بود حضرت خواجه بیامدند و در اثنای سخن
فرمودند سلطان العارفین ابو یزید قدس سره گفته است که اگر گو

گوشهٔ دستار یا گوشهٔ فوطه خود را حرکت دهیم خلقی را آرام و بی قرار شوند
در طلب ما نیز میگوییم اگر خواهیم گوشهٔ آستین خود را جنبانیم شهری در
طلب بیقرار شوند بیت ؎ امروز درین شهر همی گردم چیست ؛
میجویم عاقلی که دیوانه کنم ؛ این بگفتند و رفتند بیقراری شیخ خسرو زیاده
شد و استیلا آورد در آن اوقات حضرت خواجه درین فرصت او را سبب میکردند
وی در طلب ایشان بیقرار میبود و او را در صحبت خود راه نمیدادند روزی
در طلب ایشان بهر سو و بهر طرفی گشته بود و سرگردانی کشیده خواجه را یافت
شام خبردار شد که با اصحاب بر بام کسی نشسته اند بیامد پیش از آنکه برآید خواجه
فرمودند تا نردبان را بر کشیدند او تا نیم شب باند ؎ همه شب چون جرس
نالیده بر در ؛ زکس نشنیده آواز درآیید ؛ منتظر صبای برادری میبود
و در آخر شب نومید برگشت آخر الامر خواجه او را فرمودند که اگر در آن
شب تا روز صبر میکردی کار تو در همان روز تمام میشد حیرت و درد
پدید آمد و آن درد طلب را این در دل فزاینده گردانیدند بیت ؎
درد دل من بدید درمان دانست ؛ دشوار من دل شده آسان دانست
گفتم صنما ز وصل نومید شوم ؛ گفتا که مشو هنوز نتوان دانست ؛
نقل است که در همین اوقات شیخ خسرو در طلب صحبت حضرت خواجه ما قدس
سره العزیز بهر سو میشتافت در آن روزها نرخ معاش گران شده بود
روزی روی در طلب ایشان آورد هر چند تردد کرد در شهر ایشان را نیافت
پیاله و نان با روغن جوشی گرفت پیاده بقصر عارفان رفت در آنجا هم
نیافت آنچه در دست داشت در خانهٔ خواجه گذاشت و در شهر آمد و در آخر
روز در بازاری میگذشت در مدرسه خارجک مولانا عبد العزیز رحمه الله

علیه را که از اصحاب خواجه بودند دید که ایشان بر در حجرهٔ شادی نمک که درویشی بود آهنگری میکرد بر دروازهٔ نو در آن باغ ما حضری داشتند و خواجه دران اوقات با او اختلاطی داشتند بدکان و باغ او جهت ما میرفتند اتفاقا حضرت خواجه دران روز بمنزل شادی بودند شیخ امیر حسین دران منزل آش میپخت و مولانا عبد العزیز هیزم میشکست و می آورد و خواجه علاء الدین و شیخ زاده معین الفقرا در صحبت حضرت خواجه مراقبه داشتند و خواجه پوستینی وازگون پوشیده بودند و کرته در تن مبارک ایشان نبود شیخ خسرو درآمد و سلام کرد و نشست خواجه در اول حال با وی التفات نمودند و در آخر موی از پوستین مبارک خود برکندند و بدست اشارت کردند تا شیخ خسرو بگیرد چون او قصد گرفتن کرد خواجه دست خود باز کشیدند چند بار برین صفت باطن او را تصرف میکردند گفته اند که این اول اشتغال ایشان بود بحال شیخ خسرو و ابتدای تربیت باطن او بود و در یک کرت که خواجه دست باز کشیدند آن موی را انداختند خواجه علاء الدین و شیخ زاده را کیفیتی شد که فی الحال افتادند و از دهان ایشان کفکها بیرون آمد نقل است که در همین اوقات روزی شیخ خسرو در طلب حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز بهر طرفی میدوید و سرگردانی میکشید و در آن روز حضرت خواجه در حجرهٔ خمدان مولانا عارف کلال قدس سره محلت کادوکشانی با اصحاب صحبتها داشتند و در آخر روز شیخ خسرو خبردار شد که حضرت با اصحاب در مزار پروانه دار خواجه محمد ترک جندی اند و رفت دید که خواجه بر آستانه نشسته اند و خواجه یوسف با جمعی از علما که اصحاب خواجه بودند

بودند نیز نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بر شیخ خسرو افتاد فرمودند
که بیا تا مسئله ترا از علما که قلم فتوی بدست ایشان است سؤال کرده ایم و
فتوی یافته اکنون نیز سؤال کنیم تا خود نیز جواب بشنوی بعده خواجه سؤال کردند
که چه میفرمایند ائمه دین رضوان الله علیهم اجمعین درین صورت که طالبی از
طالبان راه حق سبحانه بصحبت شیخی رسیده است یا نه معنی شد یا نشد بعد ذلک
در صحبت درویشی دیگر رسید که وی آن معنی را در صحبت او یابنده تر است و
کشاد باطن خود را در صحبت او می بیند و ملازمت او را آغاز میکند آن
شیخ اول این طالب را سوگند داده است که با این درویش دیگر همنشینی
نکند درین صورت بر طالب چه نوع معامله لازم میشود و چه نوع سلوک او را
روا و اولی است بینوا توجروا خواجه یوسف و جمع علما که آنجا حاضر بودند جواب
دادند که اختیار این طالب راست هر کجا که کشاد باطن خود بیشتر می بیند
آنجا ملازمت کند و اگر سوگندی رفته بود آن سوگند شکستن و کفارت
دادن اولی و اسعادت و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بدین
ناطق است که فلیأت الذی هو خیره ولیکفر عن یمینه والله تعالی اعلم
شیخ خسرو چون این جواب شنید و دید که راه سعادت بروی کشاده شد قوی
منبسط گشت و امیدوار شد و در طلب ملازمت خواجه بجد تر شد و موافق
این جواب که خواجه یوسف قدس سره و علما فرمودند اقوال مشایخ طریقت
قدس الله اسرارهم بسیار است و نیز قوله تعالی قل فأتوا بکتاب من عند الله
هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین نقل است از شیخ خسرو که گفت روزی
حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در راهی میرفتند و من در قدم مبارک
ایشان بودم متوجه دیگری شدند و اشاره باین فقیر کرده فرمودند

این مردیست که بر آسمان خواهد بر آمدن چند روزی در صحبت شریف ایشان بودم و آن نفس مبارک ایشان در خاطر من می بود و چون مرا بطرف کرمینه روان ساختند از برکت التفات خاطر مبارک ایشان در راه صفت بزرگی در من تصرف کرد روزی نماز میگذاردم در قعود بودم حال عجبی بمن ظاهر شد چنان دیدم خود را که در آسمان میروم تا رسیدم بجای که تقریر از شرح آن عاجزست نه آسمان بود و نه زمین نه آفتاب و نه ماهتاب و نه ستاره کان در هر طرف که نوری بی نهایت بود و بس نقلست که در ان فرصتی که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز از ولایت قرشی بسر پل رفته بودند شیخ خسرو با جمعی از درویشان کرمینه متوجه دریافت حضرت ایشان شدند چون بنا کنت رسیدند شنیدند که خواجه بسر پل رفته اند شیخ خسرو گفت در خاطر من چنین میرسد که خواجه در کشانی اند چون بآن طرف متوجه شدند درویشی بکجکول حلوائی پیش آورد درویشان گفتند این حلوا بحضرت خواجه میباید بردن چون بکشانی رسیدند و بلقای همایون خواجه مشرف شدند کودکی برهنه دیوانه را خواجه طلبیدند و فرمودند که حلوا میطلبی اینک بگیر و بخور جمعی که در حضور شریف خواجه بودند گفتند وی آخر روز این کودک دیوانه از حضرت خواجه حلوا طلبید ایشان فرمودند صبر کن با مداد دوستان حق سبحانه خواهند آمدن و حلوا خواهند آوردن نقلست که حضرت خواجهٔ ما قدس سره العزیز در کرمینه بودند شیخ خسرو در خدمت ایشان ایستاده بود و سطلی عظیم داشت حضرت خواجه بطرف وی نظر کردند و فرمودند که نتوانی اصحاب سبب

سبب آن را از شیخ خسرو پرسیدند وی گفت در آن ساعت که من
از ذوق در عالم نمی‌گنجید در خاطرم گذشت که وقتی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم بمنازل صحابه میرسیدند رضی الله عنهم اجمعین ایشان فدایها
و قربانیها میکردند مرا چیزی نیست مگر یکی فرزند دارم او را فدای ایشان کنم
چه فرمودند که نتوانی نقلست که روزی شیخ خسرو در خدمت حضرت خواجه ما قدس
الله سره العزیز نیازمندی کرده عرض نمود که آب دوام کام هرچند گاهی سرجوی
کرمینه را میبرد و باز جوی دیگر میباید ساخت و خلق را ازین وجه تشویش بسیار
میرسد و این زمان نزدیک آورده است تا ویران سازد و دیگر کرک غلبه کرده
خلق قوی بتنگ آمده اند و دیگر از راه گذریان بخلق کرمینه تشویش بسیار
میرسد حضرت خواجه فرمودند دیگر آب دوام کام سرجوی کرمینه را ویران
نسازد و کرک بکس زحمت نرساند و راه گذریان بخلق کرمینه دیگر تشویش
نرسانند چون این سخن بر زبان مبارک ایشان گذشت همان روز از بخارا
حکم رسید که راه گذریان بخلق کرمینه تشویش نرسانند و سی سال زیاده شده
است که سرجوی کرمینه را آب نبرده است این سخن در خلق معروف و مشهور است
نقلست از شیخ خسرو که گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در
قصر عارفان بودند و با پیری سخن میگفتند در آن حال من رسیدم
و سلام کردم آن پیر برخواست و بطرف باغ روان شد حضرت خواجه فرمودند
که این حضرت خضرست علیه السلام دو کرت انچنین فرمودند من هیچ نگفتم
و خاموش شدم چون دو سه روز گذشت باز همان پیر را دیدم در درون
خانقاه که حضرت خواجه با وی سخن میگفتند چون مقدار دو ماه بر این
گذشت روزی در بازار بخارا مرا با آن پیر ملاقات افتاد مرا دید و تبسم

[illegible]

کرد سلام گفتم جواب داد و مرا در کنار گرفت و بصفت بسطی پیش آمد و احوال
پرسید چون بقصر عارفان رسیدم حضرت خواجه فرمودند که در بازار با خضر
علیه السلام ملاقات کردی نقل است که شامی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
در منزل شیخ خسرو بودند و اعیان کرمینه در خدمت ایشان بودند حضرت
خواجه بشیخ خسرو متوجه شده فرمودند که بنگر که برین در کیست چون وی
بیرون آمد دید که یوسف نامی بدر ایستاده بود و طبق امرود بدست داشت
و گفت آمده ام تا بلقای ایشان مشرف گردم آنگاه درآمد بر حضرت
خواجه سلام کرد و طبق امرود پیش ایشان گذاشت حضرت خواجه از اصل
آن امرود تفحص بسیار فرمودند و مبالغه نمودند و بدست مبارک خود از آن
امرودها یکی را گرفته بیوسف دادند بعد از ان شیخ خسرو را فرمودند که این
امرود را در جای خالی سازد و بر حاضران قسمت کن اما کسی ازین امرود
نخورد و پس یوسف را فرمودند چه سرّست درین که بر خاطرم گذشت و از اصل
این امرود تفحص نمودیم و باز گفتیم کسی ازین امرود نخورد راست گوی گفت
شنیدم که درین کرمینه صاحب دولتی آمده است خواستم که بیازمایم
تا یکی امرود را نشان کردم و در زیر همه امرودها نهادم و بخدمت آوردم
و گفتم میباید که این امرود را بمن بدهند خواجه فرمودند نیک ملاحظه نمای
که همان هست یا نه وی گفت بلی همانست بعد از ان حضرت خواجه او را
نصیحت کردند و فرمودند که بندگان حق تعالی را نمی‌شاید آزمودن
و اگر این امرود را بدست تو نمیدادیم هر آیینه زیان زده میشدی و
از ما دور می افتادی کسی که در دین حضرت محمد است صلی الله علیه وآله
وسلم آزمودن چه حاجت نقل است که امیرزاده بود در کرمینه روزی

[illegible]

روزی درویشی از درویشان حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز جفاها گفت و ناسزاها کرد و نسبت خواجه نیز بی ادبیها کرد آن درویش خسته خاطر نزدیک شیخ خسرو آمد و قصه را تقریر کرد درویشانیکه در آنجا بودند گفتند درین راه امثال این بارها بسیار میباشد اولیا و انبیاء الله چندین جفاها کردند و ناسزاها گفتند تحمل میباید کرد باشد که حق سبحانه و تعالی ببرکت حضرت خواجهٔ ما او را روشنائی کرامت فرماید روز دیگر آن امیرزاده بصحبت درویشان و خواجه رسید توبه و ندامت کرد و گفت دوش خوابی دیدم که در گردابی افتاده ام نزدیک شد که بهلاکت رسم ناگاه حضرت خواجه رسیدند و دست مرا گرفتند و خلاص دادند من در خدمت ایشان توبه کردم و عذر بسیار خواستم درویشان او را گفتند مبارک باد که بدولت و سعادت رسید چون وی بمنزل خود رفت زمانی از آن اس آمد که آن امیرزاده دیوانه شده است و جامها پاره کرده در صحرا میدود درویشان بمنزل او رفتند وی را بر اسب نشانده آوردند پاهای او مجروح شده بود و اضطراب قوی داشت چون وی درویشان را دید بخود آمد و اضطرابش کمتر شد از وی پرسیدند که این حال چه بود وی گفت چون متعلقان من این حال دیدند مرا ملامت کردند و سخنان باطل بسیار گفتند و مرا بطریق خود دلالت کردند و قدح خمر بدست من دادند چون بدست گرفتم حضرت خواجه را دیدم که آمدند بهیبتی هر چه تمامتر و خواستند که چیزی بر من زنند از مشاهدهٔ آن حال از خود بیخبر شدم بعد از آن از درویشان درخواست نمود که مرا بحضرت خواجه رسانید و حالت وی چنان بود که چوبی در پای وی رفته بود و نمیتوانست که گند را لمی قو برداشت او را در محفه نشانده بطرف بخارا روانه ساختند

چون وی بحضرت خواجه رسید نظر قبول یافت و شفای ظاهری و باطنی
حاصل آمد امارت و حکومت را ترک کرد نقلست از شیخ خسرو که گفت سالی
بود که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز مرا از بخارا بطرف کرمینه روان
ساختند از روی التفات خادم خود را با من همراه کردند و آن
شب بکرمینه رسیدیم آرام و قرار نداشتم زمانی که گذشت بحمام رفتیم
بیرون آمدم و بمسجد رفتم در مسجد بوریا نبود باز بخانه رفتم و خادم را بیدار
کردم بکنار جوی کام رفتیم و یک خروار خاشاک بمسجد آوردیم و انداختیم
هنوز صبح ندمیده بود که از برکات ایشان اثر آزادی یافتیم نقل کردند
خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده از حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
که روزی بر مرکبی سوار بودم و در راهی میرفتم ناگاه بسببی مرکب راه را
گذاشت و بطرف دیگر روان شد هر چند عنان کشیدم نایستاد دانستم
که در آنجا سری است سعادت عنان وی را گرفته بطرفی برد و دیدم در میان
مردی خرمن کاهی را باد میکند و زمین را میروبد و بقیهٔ دانها را میکشد
چون نظر من بروی افتاد صید کردش فرود آمدم و بنشستم اتفاقا چهار
هندوانه در میان کاه داشت زود رفت و وی را آورد و نزد من آورد
گفتم دو هندوانهٔ بزرگ را که آنجاست دو هندوانه خود را آوردی باز رفت
آن دوی دیگر را آورد زمانی بر این گذشت بعد از آن خواجه او را
فرمودند که این مقدار حقوق در میان ما ثابت شد بیا که بخانهٔ تو روم
ضعیفهٔ تو سر گوسفندی در تنور نهاده است بشیخ شادی میگوید چون
قدم مبارک ایشان بخانهٔ من واقع شد در حقیقت آنچنان بود که
فرموده بودند پس سعادت صحبت حضرت خواجه در خانه وادی شیخ شادی

شادی پیدا شده و دایما شیفته صحبت شریف ایشان میبودند نقل
کردند که شبی محبت و اشتیاق حضرت خواجه قدس الله تعالی سره العزیز
بر ایشان غالب شد از کمال اشتیاق شیخ شادی و اهل بیت وی سر
بر زمین نهادند و گفتند خداوندا به بزرگیت که خواجه بهاء الدین را بما
رسان اتفاقا زمستان بوده است و هوا در غایت سردی لحظه ای
گذشت که حضرت خواجه درآمدند و فرمودند اگر حقوق خدمت شما نبودی
کار مشکل بودی در چنین محل کسی دو روش را تشویش میدهد از خداوند
درخواهید در زیرکیه بودم مرا گفتند که آن فقیران در اشتیاق تواند
هر چند سعی کردم امکان توقف نشد در چنین هوای سرد از قصر عارفان
آمدم نقل کردند که شبی درویش محمد زاهد ریورتونی در منزل شیخ
شادی بود گفت من ضعیفه خود را فدای تو کردم او را طلاق دادم
تو بخواه شیخ شادی نیز نسبت شیخ محمد زاهد همین نوع سخن میگفت چون
هر دو این سخنان گفتند از خود برفتند و افتادند و فانی شدند
زمان دراز برین گذشت و هر که دران خانه بود چنان پنداشتند که
روح از بدن ایشان مفارقت کرده است همه در حیرت شدند در این
حال حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از قصر عارفان رسیدند آمدند و
ازان صفت بیرون آوردند و فرمودند که من در قصر عارفان بودم
دران زمان که شما در صفت فنا درآمدید و شما را این حال واقع
شده مرا فرمودند که بنده کان مارا دریاب در شب آمدم نقل است
که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در قصر عارفان بودند شیخ
شادی از غدبوت آمد و از قصوری که بروی گذشته بود عذر میخواست

حضرت خواجه فرمودند که معاملت میباید گفت وی گفت فراخ شاخی درم نیاز کردم خواجه فرمودند که این وجه معاملت قبول نیست چهل هشت دینار عدلی داریکه در غدیوت در سوراخ دیوار پنهان کرده بود و آن موضع را سیاه کرده است آن مبلغ را میباید آورد شیخ شادی را حال دیگر شد بتعجیل رفت و آن مبلغ را آورد حضرت خواجه از آن جمله یکدینار بیرون آوردند و بشیخ شادی دادند فرمودند که این یکدینار وام است از جا آورده شیخ شادی را یاد آمد که پیش از آنکه بحضرت خواجه بودند قمار باخته بود این یکدینار را از آنست آنگاه خواجه اشارت بشیخ شادی کردند و فرمودند که باین چهل هفت دینار فراخ شاخ بگیر و زراعت نمای و بنده کان حق سبحانه را خدمت کن نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در قرشی بودند روزی فرمودند که درویشی از درویشان ما شادی غدیوتی نام را قصوری گذشته است بعد از سه روز خواهد آمدن روز سیوم بود که شیخ شادی رسید خواجه او را در صحبت خود راه ندادند چند روز بر آن گذشت بدر خواست بسیار او را بخشیدند اصحاب او را حال پرسیدند گفت در قصر عارفان بمنزل خود هیزم آوردم بر من قصوری گذشت بیقرار شدم و همان روز متوجه حضرت ایشان شدم بعد از سه روز آنجا رسیدم نقل است که حضرت خواجه ما قدس سره العزیز در غدیوت بودند شیخ شادی بحضرت ایشان درآمد و سلام کرد قوی در بسط بود و سروری داشت خواجه فرمودند شادی خوش حالی داری وی تواضع نمود و گفت از برکات و رعایت قدوم شریف شماست خواجه فرمودند که این بسط تو از عالم دیگر است

[illegible]

دیگری است از ما نیست بل از انست که در راه چند تنکه یافته و بآن التفات
نکرده بعد ازان درویشان ازوی پرسیدند که چه عمل از تو در وجود
آمده شیخ شادی گفت بخدمت ایشان می آمدم در راه چند تنکه زر دیدم
در خاطرم رسید که آنها را از نظر خلق پوشیده گردانم باز استغفار کردم
و گفتم مرا باین چکار است چون سه قدم در گذشتم مرا صفت بسط پیدا شد
خواجه فرمودند هر که حق را بر غیر حق گزیند کمینه سعادت او این باشد
نقل کرد درویشی یکی گفت من در غدیوت بودم از برکات شیخ شادی
بصحبت حضرت خواجه قدس الله سره العزیز مشرف شدم شیخ شادی بسیار
میگفت در طرفی که حضرت خواجه ما باشند بآن طرف قدم دراز نکنیم
روزی در راهی در گرمگاهی در زیر درختی تکیه کرده بودم دو بار پای مرا
چیزی بگزید چنانکه الم قوی یافتم برخواستم و تردد کردم هیچ چیز نبود باز تکیه
کردم کرت سیوم نیز آنحال واقع شد در تامل شدم آن نصیحت شیخ شادی
در خاطرم رسید دیدم که پای من در طرف قصر عارفان بوده است دانستم
که این تادیب بوده است نقل است که وقتی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
عزیمت خوارزم کردند و شیخ شادی در قدم مبارک ایشان بود چون
بکنار جوم کام رسیدند شیخ شادی را فرمودند قدم بر آب بنه و بگذر
وی قدم بر آب نهاد و روان شد و بدان طرف گذشت خواجه فرمودند که
بنگر که موزه تو تر شده است نظر کرد هیچ جای تر نشده بود بعد ازان شیخ شادی را
ازانجا گردانیدند هر چند وی تضرع و زاری نمود که در قدم شما باشم خواجه
اصلا قبول نکردند و فرمودند اشاره چنان شده که شادی را باز گردان که او را
حجاب است حضرت خواجه فرمودند که چون شادی بازگشت عنایت الهی

در رسید هر ذره راز ولایت بر من گشاده شد لیکن بطرف خارزم ر
روان شدم آخر روز بهمین رسیدم و شب در مسجد آن ده بودم الهامی
رسید که والده تو ترا از ما خواست باز گرد بطرف والده خود متوجه شو
اتفاقا اهل آن مسجد شب بمسجد حاضر گشته بودند حاضر شدند نصیحت
کردم همه توبه کردند چهار مویز گرفتم بقدم توکل بطرف والده خود بقرب
توجه نمودم چون بهندق رسیدم که از سرحد بخاراست نماز خفتن
شده بود از طرف نسف کاروانی می آمد بشتاب و با یکدیگر میگفتند
چه حالتست با ما که وقت فرود آمدن کاروانی نماز دیگرست تا نماز خفتن
ما را دوانیدند چون این سخن از اهل کاروان آن شنیدم با خود گفتم که من ازین
جماعت نیستم که از جبر این کاروان بخورم زود در راه در آمدم متوجه
نسف شدم و بشرف زیارت والده مشرف شدم ناقل میگوید که من خورد
سال بودم از حضرت ایشان گستاخی کرده پرسیدم که دران راه طعام
خوردید خواجه فرمودند بلی باز پرسیدم که بواسطه غیری یا بیواسطه فرمودند
که اسرار فاش مکن من خاموش شدم نقل کردند که حضرت خواجه ما
قدس الله سره العزیز در عذیوت بودند بمنزل درویشی شیخ شادی
در خدمت ایشان بود چون نظر مبارک ایشان بروی افتاد احوالش
دیگر شد و بیفتاد و آثار هیبت در اهل مجلس ظاهر شد حاضران استغفار
و نیاز عرضه داشتند خواجه فرمودند از وی سؤال میباید کرد که این
واقعه ویرا بسبب چه پیش آمده است هر چند از شیخ شادی پرسیدند
جواب نگفت حضرت خواجه فرموده اند آنگاه که بکراهیت داده است در
شکم وی شاخ میزند بجهت آن سخن نمیتواند گفت ما چه کنیم شادی خود کرده

ست بعد از آن فرمودند ما که از وی گاه طلبیدیم در زمان گاه داد
بکراهیت میداده است چون گاه آوردند فراخ شاخان ما آنگاه رنجور شدند
درویشان از حضرت خواجه درخواست نمودند خواجه قبول کرده او را
حرکت دادند و بخود آوردند اصحاب از وی پرسیدند که در وقت گاه
دادن چه میگفتی وی گفت میگفتم که ای خواجه مخدوم من فقیرم و مرا
اندک کاهست و شما را با هر شاهید از هر کس گاه طلبید منت بجان خود
میدارد از من چه گاه میطلبید و قصهٔ شاخ زدن را از وی سؤال کردند
چنان تقریر نمود که حضرت خواجه فرموده بودند نقل است از شیخ شادی که
گفت حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز صباحی بطرف شهر بخارا میرفتند
این فقیر و شیخ محمد زاهد در خدمت ایشان بودیم چون روز شد بمنزل
شیخ محمد و راهنی نزول فرمودند و او را فرمودند که از بازار جهت ما
خوردنی بیار لیکن از فلان فلان دکان چیزی مخر چون وی رفت
و طعام آورد خواجه فرمودند من ترا گفته بودم که از فلان دکان چیزی مخری
خریدی چون تفحص نمودند عدلی آن دکان از اهل یغما بوده است نقل
از شادی شیخ که گفت چون بنظر قبول حضرت خواجه قدس الله سره مشرف
گشتم و عالم فدی و ایثار بر من سهل شد صد دینار نقد داشتم اهل
خانه با من گفتند این را مخفی داریم من با وی موافقت کردم و بشهر
رفتم موزه و کیموخت و چند چیز دیگر خریدم و اتفاق چنان کردم که از
قصر عارفان بعد یوم رسیدم چون بحضرت خواجه رسیدم فرمودند که شادی
در شهر بچه کار رفته بودی گفتم اندک مشغولی بود فرمودند که موزه
کیمخت و هر چیز که گرفته حاضر کن حاضر کردم فرمودند که آن باقی صد دینار

راهم بیار آنگاه فرمودند میخواهی که کوه را بعنایت الهی زر گردانم اما ما در عالم فقیریم و فقر را اختیار کرده ایم باین چیزها التفات نداریم کارخانه این طایفه ورای این عالم ست هیچ چیز از آنکم نخواهد بود و ذخیره مکنید بعد ازین چنین بگمن رباعی هیچ مالی هیچ ماکم نی * از پی هیچ هیچ ما غم نی * ژنده بر پشت پشت گورستان * گر بمیریم هیچ ماتم نی

نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره گاهی بودی که در غدیوت بمنزل درویشان دیگر بودندی و اهل بیت شیخ شادی را دلخواه آن بود که از برکت قدوم خواجه در منزل ایشان باشند شامی در غدیوت بمنزل درویشی بودند اهل بیت شیخ شادی نیاز بحضرت بی نیاز عرض داشتند که میباید که حضرت خواجه درین دهه در منزل ما باشند و بسیار گریستند بامداد حضرت خواجه بمنزل شیخ شادی آمدند و فرمودند که حق سبحانه مرا از برای ارشاد خلایق باین عالم فرستاده است از حق تعالی درمیخواهی که میباید که بهاء الدین درین دهه در منزل ما باشند و جای دیگر نروند این سخن گران است می آید شفقت می باید کرد اما همه خودرائی باید کرد

نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز شیخ شادی را فرمودند که فراخ شاخان خود را بفروش شیخ شادی بگفته ایشان عمل نموده همه را بفروخت اما یک فراخ شاخ سرخ را نگاه داشت چون حضرت خواجه بغدیوت آمدند شیخ شادی التفات نکردند بعد از ساعتی حال وی دیگر شد آواز شکم وی می آمد چنانکه کسی جواز گرداند خواجه چند کرت فرمودند ما چه کنیم بحال فراخ شاخ سرخ ست که ترا لگد میزند بعده درویشان درخواست کردند حضرت خواجه شادی را بخشیدند و بحال او آوردند نقل کردند که

وهمچنین ایشان از نفیس بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ملکات سر و اصل را از مشاهده محبوب و اشتغال باو مشغول نتواند کرد چه رجوع و در احوال بمحبوب و نه مشهود خود بود و نه شهود حق سبحانه و تقاها و او را حجاب خلق نگرداند و نه خلق حجاب شهود و حق سبحانه صاحب و تقاها چنانکه فنا را

که روزی شیخ شادی در بازار کرباس برد و بفروخت و بخانه می آمد
که حضرت خواجه قدس الله سره عدلی کرباس از دست وی برگرفتند و
فرمودند که چون بخانه رسی باهل خود بگوی که عدلی کرباس خواجه گرفتند
و خرج کردند شیخ شادی بخانه آمد و اهل خود را گفت عدلی کرباس را
بر میان خود بر بسته بودم افتاده است چون این سخن بگفت قبض
در وی پیدا شد آرام و قرار از وی برفت بعد از زمانی حضرت خواجه
از شهر آمدند و باهل خانه شیخ شادی گفتند که شادی بشمایان
چه گفت گفتند میگوید که عدلی را بر میان بسته بودم افتاده است
خواجه فرمودند خلاف گفته است من وی را گفته بودم گوی که خواجه عدلی
را خرج کردند این او را ازین جهت واقع شده است بسیار لطف
نمودند و او را از آن صفت بیرون آوردند نقل است حضرت خواجه
ما قدس الله سره العزیز در منزل شیخ شادی بودند و با فقیران لطف میکردند
ناگاه شیخ شادی در آمد و پای چپ را پیش نهاد خواجه فرمودند شادی در
خانه که ما باشیم ۱۱۹ از سر غفلت پیدرا بی توجه گذشته است بس الان
انگشت مسبحه خود را بر زمین نهادند شیخ شادی سرنگون بیفتاد و از
خود رفت از مشاهده این حالت خوفی بر حاضران پیدا شد همه در گریه
افتادند درین ساعت درویشی بیامد و روی بر زمین نهاد و تضرع
بسیار کرد خواجه از شادی عفو کردند آنگاه فرمودند مرشد آنست
که ذرهٔ و قطرهٔ را در محل شفقت فرو نگذارد و اگر غفلت ترا با تو ننمائیم
چه شفقت کرده باشیم نقل است که یکبار درویشان در خانه شیخ شادی
تتماج می پختند و بعضی تتماج را از سر غفلت در دیگ می انداختند چون

تماج را تمام در دیگ انداخته شده بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز از قصر عارفان رسیدند و به هیبت شیخ شادی را گفتند که سر دیگ را بپوشید بعد از آن توجه بآن درویش کردند فرمودند این چه غیرت که شما میکنید مرا چنین کار ببود دیدم که شما تتماج را بغفلت در دیگ می اندازید بتعجیل تمام آمدم احوال آن جماعت دیگر شد همه بیخود شدند شیخ شادی درخواست کرد حضرت خواجه عفو فرمودند آنگاه شیخ شادی را فرمودند که سرپوش دیگ را بردار چون کشادند دیدند که آن آش انگور شده بود این واقعه سبب ارشاد بسیار خلائق شد نقلست که روزی درویشان حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در خانهٔ شیخ شادی اجتماع کرده آش شیربرنج می پختند چون آش پخته شد در کاسها کردند هیچ کس نتوانست که لقمه از آن بخورد همه متحیر شدند گفتند حلق ما گرفته اند در این سری هست مصلحت آنست که این آشها را در دیگ اندازیم و منتظر باشیم تا چه ظاهر میشود همچنان کردند ساعتی بود که حضرت خواجهٔ ما پیدا شدند و به بسط هرچه تمامتر فرمودند که من از قصر عارفان روان شدم شما دیگ در آتش نهاده بودید و چون چهار دانگ راه نوردیدم شما آش را در کاسها کشیدید پس از آن حلقهای شما را گرفتم تا نتوانید خوردن آن درویشان بذوق تمام آن آش را بحضرت خواجه حاضر کردند آن روز در آن صحبت احوالهای عجیبی گذشت نقلست که روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در غدیوت در منزل شیخ شادی بودند هوا بغایت سرد بود و شب بیگاه شده بود حضرت خواجه را میل آش شد شادی در طلب آرد رفت و بمنزل درویشی سید ظرفی طلب کرد

رسید الی مراتب نتوان ابدی در آفت بهنات باتخ ماندست و بیم ازان مراتب نسبت هنوز اول مرتبه باشد از مراتب وصول در دنیا بآن برسند نهایت نسبت و بهره او صاف محبوب را نسبت زیراکه کمال الذت نهایت ائتب سیم

که بدان آتش برد اهلیهٔ آن درویش کاسه پاره با آتش داد و نیاز مندی
بسیار نمود و شیخ شادی را آورد و آتش گرد و حضرت خواجه گرم شدند و فرمودند
که شادی از کجا آتش آوردی شیخ شادی قصهٔ آن فقیره را بیان نمود حضرت خواجه
فرمودند که بمنزل فقیره رود و هرچه از وی شنوی آمده با تمامی حال
وی برفت زود او را از خانه یافت و آمده بحضرت خواجه باز نمود علی
الصباح آن فقیره بخدمت خواجه آمد و خلق بسیار حاضر بودند
و خواجه متوجه آن فقیره شدند و فرمودند که چه آرزو داری باز نمای
و حال آن بود که آن ضعیفه و دخترش و شوهرش و پسرش بندهٔ حاکمان بخارا
بودند از جهت خود و دخترش نیازمندی نمود و تضرع بسیار کرد و گفت
ما و ضعیفه طاقت بندگی آن جماعت نداریم خواجه فرمودند تو
و دختر تو از بندگی خلاص یافتی اما سخت بخیل گردی اگر اهل بخارا را
میخواستم بتو می بخشیدم الحق چنان شد که باندک فرصتی آن فقیره
و دخترش و شوهر و پسرش از بندگی خلاص یافتند و بسعادت دین
و دنیا رسیدند نقلست که شامی حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز
با اصحاب در گذر کلاباد بخارا در منزل درویشی میبودند حضرت خواجه دران صحبت
توجه بمولانا داود کوفینی کردند فرمودند که علامت محبت آنست که
هرچه فرمایم بکنی مولانا داود گفت هرچه فرمایند میکنم و کمر خدمت
بر میان جان دارم خواجه یکان امرها بر وی میگفتند
و فرمودند آن کار دزدی باشد هم میکنی مولانا داود متأمل
شده گفت آن کار را حق الله است و کرم او را نهایت نیست اما این
امر و دزدی تصرف در حق عباد است بعد از آن حضرت خواجه متوجه شیخ

امیر حسین شدند و فرمودند بر دو محله دروازه تمر رفتند و آنجا خانه ایست
بآن علامت او را سوراخ کن و درون آنخانه جوال رخت بگیر و بیار
امیر حسین بر فور برخواست بآن علامت خانه را یافت و سوراخ کرد جوال
رخت را گرفته بخدمت خواجه آورد و بعد از ان حضرت خواجه بجهت تفحص
احوال جمعی را بدان محلت فرستادند که خبری رسانند چون آنجماعت بدر
آن خانه رسیدند آوازهای شنیدند و بگوشهٔ پنهان شدند و دیدند
که جماعت دزدان بقصد غارت آمدند خانه را سوراخ دیدند با یکدیگر
گفتند که از عیارتران روزگار ربوده اند که پیش از ما این رخت را
برده اند چون بامداد شد حضرت خواجه آن جوال رخت را بادرویشی
دادند و نزدیک خداوند خانه فرستادند و فرمودند بگوی جماعتی از دزدان
قصد این مال شما کرده بودند درویشان ازین واقف شدند این
اموال شما را گرفته نگاه داشتند تا ایشان نبرند نقل کرد درویشی که
گفت در ان فرصت که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در مرو بودند
مرا میل اهل و اولاد تشویش داد از امیر حسین درخواست کردم که شما در محل
مناسب از حضرت خواجه از برای من اجازه حاصل کنید تا از طرف بخارا
خبر آید که برادرم شمس الدین فوت شده است اتفاقا روز جمعه بود و در حینیکه حضرت
خواجه از مسجد جمعه بیرون آمدند شیخ امیر حسین خبر فوت برادرم شمس الدین
عرض کرد خواجه فرمودند که او نمرده است و بوی وی می آید حضرت درین
سخن بودند که شمس الدین از طرف بخارا رسید و بر خواجه سلام کرد حضرت
خواجه فرمودند که امیر حسین اینک شمس الدین حاضر آن را حال و دیگر و این
قصه در مرو معروف و مشهور است نقل است از درویش بابا صاحب

و سیر من الله بالله مقام تنزل است بمبالغه عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغمبران و رسل صلوات الله علیهم و علیهم و آلهم اجمعین و سلامه ایضا و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و درین مقام تنزل و ... اشارت رجوع بحق

صاحب سمرقندی گفت چون صفت بزرگی حضرت خواجه بهاء الحق والدین
نقشبند قدس الله سره العزیز در عالم منتشر گشت مرا داعیهٔ دریافت
صحبت شریف ایشان پیدا شد متوجه بخارا شدم در خاطرم این بود
که میباید که در بخارا اول بملاقات شریف ایشان مشرف شوم چون در
بخارا رسیدم متوجه ایشان شدم در راه جمعی را دیدم که میرفتند در
خاطرم گذشت که این طایفه از درویشان خواهند بود بتعجیل در عقب
ایشان روان شدم درین خاطرم گذشت که حضرت خواجه میباید که
اول مرا شیر دهند و کسی با من شریک نباشد چون یکقدم زدم دیدم که
آن جماعت ایستادند و از میان ایشان عزیز نورانی با صفا که آثار
جلالت و ولایت از جبین مبین او واضح و لایح بود متوجه من شد و مرا
در کنار گرفت و دو مراتب گفت خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی و
حال آن بود که هیچ ‌گز مرا با آن عزیز ملاقات واقع نشده بود متحیر شدم
که ایشان مرا چون دانستند و از من احوال فاضل و اکابر سمرقند پرسیدند
بعده چون در منزل فرود آمدند و اصحاب جمع نشستند صحبتی بود بغایت
در اوج اعلی و مجلس قوی و دلکشا لحظه گذشت حضرت خواجه قرصی و شیر
پیش آوردند و فرمودند بخور که نصیبهٔ تست و کسی را با تو شرکت نیست آنگاه
فرمودند که خاطر عزیزان را باینمقدار میباید نگاه داشتن نقل است که کرت
اول که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از بیت الله مراجعت نمودند
مولانا محمد هروی نامی در عقب ایشان از بغداد آمد و اظهار طلب نیاز
مندی نمود خواجه فرمودند که این معنی موقوف زمانیست روزی
جمعی از درویشان حاضر بودند فرمودند آن زمانیکه همه طالبان

و استغفار
دوام لازم
بود و اولیا را بتبعیت
ازین مقام بهره
انبیا علی نبینا و
علیهم الصلوات
والتسلیمات
وعلیهم و علی آلهم اجمعین
بهره بود و حضرت حق
فرموده اند قل هذه
سبیلی ادعو الی
الله علی بصیرة انا
ومن اتبعنی و
سبحان الله
وما انا

وعاشقان آنرا آنکرانند رسیده است مولانا محمد را طلبیدند و فرمودند
واقف باش تا بهره بگیری انگشت مسبحه خود را بر زانوی وی سائیدند
حالش دیگر شد باز او را بحال آوردند و فرمودند باخبر باش که زمان میگذرد
بار با وی التفات نمودند همان حال واقع شد بازش بخود آوردند
و فرمودند نیک واقف باش که فرصت بغایت تنگ است ایشان با
با وی التفات و عنایت کردند آنگاه حضرت خواجه فرمودند که ای مسلمان
درین محل چه وقت باغ زاغانست مولانا محمد در گریه شد و جامه بر خود
پاره کرد و اضطراب عظیم نمود بعد ازان اصحاب از وی پرسیدند که
قصهٔ باغ زاغان چه بود گفت روزی با دوستی از دوستان دینی در
باغ زاغان همراه بودیم آن دوست مرا گفت ای یار اگر بصحبت دوستی
از دوستان خدای بر سر ترا از برکت صحبت آن صاحب دولت
وقت خوش باشد دران وقت مرا فراموش نکنی در آن حال آن
دوست را یاد کردم نقل کرد درویشی که گفت در کرت اول که حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز از طرف مکهٔ معظمه زادها شرفا و کرامة بولایت
مازندران رسیدند مولانا سیف الدین ابهری که از علمای هراة
بودند همراه ایشان بودند و حضرت خواجه این ضعیف را در خدمت
مولانا بخارزم فرستادند از خارزم از مولانا اجازت گرفته بطرف
بخارا متوجه شدم چون ببخارا رسیدم معلوم کردم که هنوز خواجه در
مرو بوده اند از آنجا احرام ملازمت ایشان بسته بمرو متوجه شدم
درویشی تاتکندی از درویشان حضرت خواجه با من موافقت کرده
همراه شد و ازان درویش در راه کلمهٔ صادر شد که بنسبت خواجه

وبارها [illegible] من المنتسبین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خواجه استخفافی بود چون بدر رسیدیم ما را معلوم نبود که ایشان در کدام منزل اند و روز بیگاه شده بود و کسی هم نبود که ما را اعلام کنند در حالِ تحیّر بدر خانه رسیدیم در خاطر کششی پیدا شد حلقهٔ در خانه زدیم حضرت خواجه نام مرا بردند چون درآمدیم ایشان آن درویش را تکلّم نکردند و مصافحه نکردند تا ده روز بواسطهٔ آنچه در راه از وی صادر شده بود آخر الامر والدهٔ حضرت خواجهٔ ما او را شفاعت کردند خواجه از وی بخشیدند نقل کردند که یکی از درویشان حضرت خواجهٔ ما قدّس الله سرّه العزیز از خواجه علاء الحق والدین قدّس سرّه سؤال نمودند که حال دل نزد شما چه کیفیّت دارد ایشان فرمودند که کیفیت نزد من معلوم نیست آن درویش گفت حال دل پیش من چون ماه سه روزه است حاضران آن قصّه را بحضرت خواجه معلوم کردند خواجه فرمودند که آن درویش نسبت حال خود بیان کرده است آنگاه خواجه علاء الدین عطّار را طلب کردند و با ایشان لطف بسیار نمودند و قدم مبارک خود را بقدم خواجه علاء الدین نهادند حالی بزرگ بر ایشان تصرّف کرد بعد از آن که خواجه علاء الدین بحال آمدند حضرت خواجه فرمودند که این حال را شرح کن ایشان فرمودند که جمیع موجودات را در خود مشاهده کردم حضرت خواجهٔ ما فرمودند که نسبت دل تو این است و چون حال دل تو این باشد بس تو کی توانی که حال دل را دراک کنی ع وصف دل در بیان نمی آید

و سرّ این حدیث را که لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبد المؤمن کسی شناسد که دل را شناسد نقل کرد درویشی گفت سبب توبهٔ من بحضرت خواجهٔ ما قدّس الله سرّه العزیز آن بود که وقتی در قصر عارفان حضرت ایشان را ثقلی عارض شده بود درویشان بخارا بطریق اجتماع بعیادت ایشان

آمدند و حضرت ایشانرا دریافتند و صاحب فراش بودند چنانچه خاطر ما از ضعف ایشان قوی متأثر شده بود و در آن حالت حضرت خواجه از جای خود برخواستند و دو کس را امر نمودند تا میان مبارک ایشانرا استوار بر بستند آنگاه در خانه رفتند مائی بود که بزی را در گردن مبارک خود برداشته در خانقاه آوردند الحق مشاهده آن صفت سبب محبت جمع شد بعد از ان مرا فرمودند که بخانه بارود گوی دکم را بگوی تا دیک و طبق و آنچه بکار طعام پختن تعلق دارد بطلب بعد ازین بعد ازین گرد و کم حاضر نباشد حلقه بر در زن و آنچیز ها طلب کن و خود در شو تا ایشان بیرون آرند و تو چیز ها را بگیر و بیار و چون من بدر خانه ایشان رسیدم دیدم که ضعیفه بر در خانه نشسته بود و من بخصوصه حوالی ایشانرا نمیدانستم از ان ضعیفه پرسیدم که منزل شیخ بهاالدین کدام است آن ضعیفه بجفا گفتن مشغول شد و گفت درین موضع شیخ نیست جلادی طراریست منزل وی آنست خاطر من از سخنان وی خسته شد بطریقی که مامور بودم آنچیز ها را طلبیده آوردم چون حضرت خواجه بمن نظر کردند فرمودند پیش من آنچنانکه رفته بود نیامدی سبب چیست بضرورت آنچه گذشته بود بیان کردم باز فرمودند که برو و سفره بیار باز رفتم آن ضعیفه در جفا زیاده کرد و گفت دیراچه شیخ میگوید که ویرا ذکری و سماعی و خلوتی نیست از سخنان وی از زمان گذشته خسته تر شدم و سفره بخدمت خواجه بردم فرمودند که این مرتبه از گذشته متغیر ترمیدی سبب تغیر عرض کردم ایشان فرمودند که دو ان این باغ درویشی است امیر حسام نام بزراعت مشغول است او را طلب کن چون امیر حسین حاضر شد فرمودند که برو آن ضعیفه را بگوی که جلادی و طراری تو میکنی و بر ما تهمت

بدانکه سید احمد نام از مقربان جناب و شاگردان جناب حضرت مولانا شیخ عبدالرحمن جامی بقلم خود نوشته است که این رساله از نوشته جناب مولانا حقایق پناه مرحومی مخدومی حضرت مولوی جامی قدس سره جهت شاه گیلان بالتماس وی نوشته اند اینست

تهمت می نهی با فلان کس در فلان کاه دان فساد کردی چون اثر آن
در تو ظاهر شد آنرا از خود دفع کردی و در فلان جا دفن کردی بعده
مرا فرمودند که همراه امیر حسین برو و بنگر که آن ضعیفه چه میگوید امیر
حسین رفت چنانکه مامور بود آن سخنها را بآن جابره گفت آن ضعیفه
در گریه شد و تضرع بسیار نمود و گفت بندگان حق سبحانه و تعالی ازین
کارها واقف میشده اند توبه کردم نقل کردند که روزی درویشان حضرت
خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در باغ مزار آتش دان میکردند داس حضرت
خواجه دران میان غایب شد هر چند طلبیدند یافت نشد خواجه فرمودند
ان شاء الله این داس پیدا خواهد شد بعد از ان یکی از درویشان غجد
یوت مکتوبی نوشتند بدین مضمون که در خانهٔ قطب الدین غجدیوتی
در آی و چون در آیی بر زبر خود نگاه کن در سقف خانه داس در
کرباس پیچیده است بگیر و بدین طرف فرستان آن درویش همان
نشان یافته بحضرت خواجه فرستاد نقل کرد درویشی که گفت پیش از ان
که بصحبت شریف حضرت خواجهٔ ما قدس الله اسراره مشرف شدم در نسف
میبودم یک مرد ترمذی در خانهٔ من آمده مهمان شده بود و او دختر
جمیله مرا با وی میل خاطری شد روزی آن دختر را در خانهٔ خلوت یافتم در
کنار کشیدم و بوسه دادم چندی گذشت بعد از ان از طرف بخارا
درویشی آمد بصحبت او مایل شدم چون معلوم کردم که از درویشان
حضرت خواجه بوده است چون وی بطرف بخارا روان شد من بوی
موافقت نمودم چون بقصر عارفان رسیدم حضرت خواجه را در
یافتم فرمودند که بچه کار آمدی گفتم داعیهٔ صحبت درویشان دارم

فرمودند این سخن کجا و آن احوال کجا که دختر ترندی را دران خانه کنار میکیری و بوسه میکنی و باز میل صحبت درویشان دارم میکویی گفتم نداستم که آن کار خطا بوده است و شما در آنجا نبودید فرمودند آنکس که دید مرا گفت متحیر شدم و مقید صحبت ایشان گشتم نقلست که مسلمانی بست پنج دینار رعد ملکم کرده بود و بحضرت خواجه ما قدس سره التجا نموده فرمودند که کنیزک خانه گرفته است کنیز را گرفتند وی گفت در زیر خاک کرده ام خواجه فرمودند آنچه در زیر خاکست از سه دینار بیش نیست تفحص کردند الحق چنان بود که خواجه فرموده بودند نقلست که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز درویشی را فرمودند که چند خروار گندم را بآسیا بر و آسیابان را بگو که نوبت بتو بدهد و دیگر بگوی که اگر هوا سرد باشد باکی نیست این زمستان یخ نخواهد بست و آسیای تو نخواهد ایستاد و در وقت شیخ العالم قدس سره این چنین قضیه واقع شده بوده است ما نیز میگوییم که یخ نخواهد گرد الحق از برکت نفس مبارک ایشان آنچنان شد که فرموده بودند نقلست که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در غدیوت بودند درویشی نار زنبیلی کرده پاره انار آورده است حضرت خواجه محمد زاهد ربورتولی را فرمودند که این انار را قسمت کن محمد زاهد اظهار مشغوله خاطر نموده که غلام من غایب شده است خواجه فرمودند که دو روز و دو شب مصاحب ما باش روز سیوم چون بخانه روی غلام با تو رسد محمد زاهد روز سیوم بخانه خود رفت پیش از آنکه این سخن خواجه را باهل بیت گوید غلام از در درآمد همه متعجب شدند و چون کیفیت احوال از غلام

غلام پرسیدند گفت متوجه نسف بودم پای من پیش نرفت و هیچ نبود دایم نشستم
که از جای دیگر تا بر ضرورت باز گشتم نقل است که روزی حضرت خواجه ما
قدس الله سره العزیز از قصر عارفان متوجه نسف شدند و درویشی را فرمودند که
تا هیزم بخانه ایشان برد و آرد کنند در نسف بحضور جمیع اصحاب فرمودند که
آن درویش خادم این زمان از باغ بمنزل ما هیزم میبرد و در خاطرش گذشت
که اگر خواجه اینجا حاضر بودندی این خدمت من نیک بودی و هیزم را بکراهت
در منزل ما برد کسانیکه در منزل ما بودند آن کراهت او را دیدند و آن هیزم را
قبول نکردند هر چند تضرع و درخواست کرد فایده نکرد آن درویش مقبوض
شد بعد از سه روز خواهد آمدن آن جماعت منتظر این تشریف ایشان
میبودند چون سه روز گذشت آن درویش خادم آمد اصحاب از وی احوال
پرسیدند بهمان طریق بیان کرد که حضرت خواجه فرموده بودند نقل کرد درویشی که
گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در غذیوت بودند مرا فرمودند که
پاره هیزم بمنزل ما رسان بقصر عارفان و ایشان از غذیوت بطرفی رفتند
من بموجب اشاره ایشان پاره هیزم سوس گرفتم چون معلوم شد که
هیزم سوس بدشواری جمع می آید اندیشه کردم پاره خار با سوس ضم کردم
در قصر عارفان بمنزل ایشان آوردم بعد از سه روز حضرت خواجه آمدند
از من پرسیدند که هیزم بردی گفتم بلی فرمودند که قصه هیزم را تو میگوی
یا من گفتم در حضرت شما روشن است بگو فرمودند که اول هیزم سوس گرفتی
و با خود اندیشه نمودی و پاره خار با وی ضم کردی و بمنزل ما بردی
نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در مرو بودند درویشان غید
و غیره بدریافت لقای همایون ایشان در مرو رفتند و بآن سعادت

مشرف گشتند چندی در خدمت ایشان بودند چون حضرت خواجه در ویشانرا رخصت بازگشت بخارا کرده فرمودند که بنجارا رسید در عمارت باغ علاء الدین اهتمام تمام سازید و احتیاط بجای آرید بعد از مدتی خواجه بنجارا رسیدند و درویشان عذبوت بدریافت ایشان آمدند چون نظر مبارک ایشان بدان درویشان افتاد فرمودند که در عمارت باغ خواجه علاء الدین اهتمام نکردید و مواضع تقصیر ایشان یکان نمودند بنابی که در عمارت فلان و فلان درخت تقصیر کردید فرمودند که درویش میباید که هر کاریکه مقتدای او فرماید بتحقیق چنان داند که آنکار وسیله سعادت اوست نقل کردند خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده که گفتند روزی قدم مبارک حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز میمامدم اتفاقا شریف زاده در آن صحبت حاضر بود خدمت خواجه سخنان در باب فنا میفرمودند در ان اثنا خواجه فرمودند که باولیاء الله در فنا تصرف میدهند آن شریف زاده از خواجه سؤال نمود که اولیاء در فنا چگونه تصرف میکنند حضرت خواجه قدم مبارک بسینه من رسانیدند در من کیفیتی پیدا شد که از خود رفتم و آن عنایت ایشان قبل از نماز دیگر تا وقت نماز بامداد و داشت چون بحالت اصلی باز آمدم بحضرت خواجه مشرف گشتم فرمودند که ما این معامله با تو بجهت آن کردیم که آن شریف زاده را یقینی بحال درویشان حاصل آید نقل کردند که روزی محمد ترک کوفینی که از درویشان حضرت خواجه ما بود قدس الله سره در بخارا بر دکانی نشسته بود صفت جذبه الهیت بود و سخنان بلند میگفت در اثنای سخن بر زبان وی گذشت که چه درویش است که شیخ در بغداد و بر شاخ

در درون شد
و بقوت تمام بگوید
بوجهی که اثر آن بدل
رسد و از آن متأثر
گردد تا آنکه اثر آن ظاهر
گردد و ... اکر ...
وی پیدا کرد و که از ...
با طرفی در پهلوی وی
نشسته باشد بشنود که از ...
... ذکر ... و جمیع اوقات ...
مستغرق این ذکر باشد
وی بهیچ شغل از آن باز
نماند چه در رفتن و آمدن
و چه در گفتن و شنیدن
و چه در خفتن و خواستن
و اگر بواسطه بعضی

شاخ باریک درختی بنشینند اینجا بسند این سخن بحضرت خواجه رسید
فرمودند که ترا این سخن بچه کار آید عزم دین مسلمانی خود در جادهٔ شریعت
مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ثابت قدم باش ازین
سخنان کار کفایت نمیشود خاطر ازاران شفقت ایشان وقت
خوش شد نقل است که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در مهنه مبارک در
منزل خواجه مؤید که فرزند سلطان ابوسعید ابوالخیر است قدس الله سرهما
بودند و ایشان بحضرت خواجه محبت تمام داشتند روزی در راهی
درویشی را دیدند و فرمودند که این از دوستان است ولی ما را
نشناخت چون بمنزل شریف آمدند بخواجه مؤید گفتند که امروز
در شهر شما دوستی از دوستان حق را دیده شد اگر اجازت باشد
درین جا حاضر شود بعد ازان درویش را بطلب و فرستادند چون
آن درویش حاضر شد در میان وی و خواجه مؤید مباحثه گذشت
در طریقت حضرت خواجه ساکت بودند هر چند آن درویش التماس
فایده نمود خواجه هیچ مشغول نشدند بعد ازان آن درویش
ازان خانه بیرون آمد و پرید و بر جای بلندی نشست حضرت
خواجه بآن عمل وی تبسم کردند و فرمودند که سهل باشد و بعد از
فرصتی آن درویش باز بخدمت خواجه آمد خواجه فرمودند این چه
کار بود که تو کردی نزدیک بنده کان حق سبحانه امثال این اعمال
را اعتباری نیست و بنده کان حق را جل جلاله اگر شمه از آنچه بر ایشان
میگذرانند ظاهر آرند حال بر خلق عالم دیگر شود آن درویش گفت
چهل پنج سال است که در عالم میگردم و ده کرت حج کردم و روضهٔ رسول

صلی الله علیه وسلم دریافتم هیچ کس ندیدم که شمهٔ ازین معنی بوی رسیده باشد خواجه فرمودند که بزبان تسلیم نموده باشی ترا معلوم شود که ازین طایفه در عالم هستند آنگاه انگشت مسبحهٔ خود را در زانوی وی نهادند حالش دیگر شد بیفتاد رنگ وی متغیر شد حیات او منقطع شد فرصتی دران صفت بود و بعد ازان انگشت مسبحه بر پیشانی وی نهادند چشم باز کرد و در حرکت در آمد و بنیاز تمام در مقام عذر شد و گفت بد کردم و توبه کردم از بیمعرفتی بهنست شما این افعال از من صادر شد پس از ان دست در دامن حضرت خواجه زد و گفت در خدمت شما بحج میروم خواجه فرمودند گفته بود که ده کرت حج رفتم گفت آن در حساب نیست خواجه فرمودند ترا تسلیم میباید بود و بطرف هراة میباید رفت نقل کرد درویشی که گفت روز عید قربان بود حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز از مصلی بیرون آمده بودند خلق بسیاری در قدم ایشان میرفتند و امیر برهان فرزند سید امیر کلال قدس الله سرهما از برکت نظر شریف حضرت خواجهٔ ما از عالم معنی بهرهٔ تمام داشت در عقب ایشان بود چون اقبال را بحضرت ایشان مشاهده کرد و آهسته میگفت خوشا ایام اوایل ظهور حضرت خواجه و احوال ظهورات و کار بار تو این زمان این خلق ایشانرا تشویش میدهند من نزدیک میر برهان بودم و خواجه پیش پیش میرفتند چون وی این سخن گفت ایشان توقف کردند تا امیر برهان رسید گریبان او را گرفتند و اندک او را و او دادند صفت بزرگ ادراک تصرف کرد و طاقت ایستادن نداشت خواجه

نماید در بعضی اوقات دیر این کیفیت بنجو در دلی شعوری دست میدهد که مقدمهٔ جذبه ست حاصل نخواهد آمد می باید که خود را بآن کیفیت دهد آن مقدار که تواند آنرا نگاه دارد و چون آن کیفیت رود در نقصان از سر تکرار باید آمد و چون بدین حصول آن بعد از مرة

خواجه او را آنگاه داشتند زمانی بران صفت گذشت بعد ازان
بحال آمد او را گفتند چه میگوئی آن احوال و کاین زمان هست یا نی امیر
برهان عذر بسیار گفت و ازانچه گفته بود استغفار کرد و گفت کار بار
از احوال گذشته بیشتر نقل کردند که روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله
سره العزیز در قصر عارفان بر در مسجد نشسته بودند درویشان از هر طرف
آمده بودند و ازدحام عظیم بود درویشی از تاتکند بدریافت قدم مبارک
ایشان آمده بود با وی التفات نکردند و فرمودند که تو بی اجازت
ما آمدی و خلق تاشکند بواسطهٔ تو زیان زده شدند و بهیبت در وی
نظر میکردند حال او متغیر گشت و بیخود شد و مدتی نفس از وی برفت درویشی
خواست که او را در خواهد خواجه فرمودند تو او را از من مشفق تری
خاموش باش چندان گذشت که تمام بخشندند و درویشان بخوردند
آن درویش بهمان حال افتاده بود آخر الامر بحضرت خواجه آمدند
و گفتند که درویش را خاطر بجانب آن گنهکار است خواجه فرمودند
که تا دام که او بجانب تاشکند نخواهد رفت و بنسبت آن خلق تضرع
نخواهد کرد تا خلق از زیان بیرون آیند او را بیماره نیست آنگاه قدم
مبارک خود بوی رسانیدند و فرمودند برخیز در حال بخود آمد و عذر
خواست همه درویشان قوی متحیر شدند نقل است که حضرت خواجهٔ ما قدس
الله سره العزیز با درویشی در راهی میرفتند اتفاقاً قصابی بود چوبی
بزرگ در گردن داشت بطرفی میرفت خواجه را دید از ایشان مدد
طلبید حضرت خواجه خواستند که طرف دیگر چوب را بردارند درویشی
که در قدم ایشان بود نیازمندی نمود و طرف چوب را برگرفت لیکن

اندک گرانی داشت لطف مینمودند و خواجه نیز مددی میرسانیدند و آهسته
آهسته میفرمودند که ای قصاب مسکین چه باکه ما برکرم خویش عمارتی
خواهی نمود که نه خانه خواهد ماند و نه روزگار روز دیگر آن قصاب دیوانه
شد و جامها پاره کرد و بیقرار در صحراها میگشت و مدتها از میان
مردم غایب گشته بود تا روزی حضرت خواجه نشسته بودند شیخ
امیر حسین و شیخ شادی در خدمت ایستاده بودند آن قصاب
دیوانه آمد با سکون و وقار در مقام نیاز ایستاد و بشکر الطاف
خواجه مشغول شد و گفت از برکت حضرت شما از جمیع تعلقات خلاص
یافتم چون زمانی گذشت خواجه بطرفی رفتند میان قصاب و شیخ
شادی بحثی رفت هر دو طرف گرم گشتند قصاب برید و بدیواری
نشست بعد از ان خواجه امیر حسین را فرمودند که بعد از نماز دیگر
حاضر امیر حسین سخن خواجه را بقصاب سانیدوی از دیوار فرود
آمد بعد از نماز دیگر متوجه خواجه شدند و حضرت خواجه چند قدم پیش
آمدند و فرمودند که امیر حسین مباحثه چه بود زود بگوی امیر حسین
از ابتدا تا انتها بگفت خواجه بهیبت متوجه شیخ شادی شدند فی
الحال بیفتاد و تغیر تمام در روی پیدا شد مدتی بران صفت بود قصاب
متحیر شد بنیاز تمام بحضرت خواجه عرض نمود که این چه واقعه است فرمودند
این واقعه از سبب تو شد وی با تو بحث کرد و خاطر تو از وی خسته
شد تا تو از وی راضی نخواهی شد وی بحال خود نخواهد آمد قصاب
گفت من از وی راضی شدم فرمودند سر او را از زمین بردار چنان
کرد شیخ شادی چشم باز کرد و در حرکت آمد قصاب زاری بسیار کرد

و حصول
کیفیت بیخودی
و فضل تام ست و
وجدان حلاوت
عظیمه بران مترتب
و دیگر طریقه توجه
و مراقبت ست که آن
معنی بیچون و بی چگونه
را که از اسم مبارک
الله مفهوم میگردد
بی واسطه عبارت
عربی و عبری و فارسی
و غیر آن ملاحظه نماید
و آن معنی را نگاه داشته

کرد خواجه او را بخشیدند و از برکت نظر و نفس مبارک حضرت خواجه ما
از آن قصاب احوالهای بزرگ بظهور پیوسته از دوستان حقیقی شد
نقلست از مولانا یعقوب چرخی که گفتند پیش از آنکه مرا بحضرت خواجه ما
قدس الله تعالی سره العزیز پیوستگی شود بعد از آنکه از کار بخارا اجازت
فتوی حاصل کردم بوطن خود عزیمت نمودم و باز گشتم بحضرت خواجه
ملاقات نمودم و تضرع بسیار کردم فرمودند که این زمان چه عزیمت
کرده اند گفتم دستار خدمتم فرمودند که از چه جهت گفتم از آن
جهت که شما بزرگید و مقبول خلق فرمودند دلیلی بهتر ازین میباید
شاید که این قبول شیطانی بود گفتم حدیث صحیح است هرگاه که حق
تعالی بنده را بدوست برگیرد دوستی آن بنده در دلهای بندگان
اندازد حضرت خواجه تبسم کردند و فرمودند که ما مرید عزیزانیم ازین سخن
حال من دیگر شد از جهت آنکه پیشتر از یکماه در خواب دیده بودم که
مرا میگویند که تو فرزند مرید عزیزان شو این خواب مرا فراموش شده
بود مرا از آن خواب یاد آمد بعد از آن فرمودند پنهان مولانا تاج
الدین دشت کولکی را دریابی که از اولیاء الله است بخاطر من آمد که
من کجا و دشت کولک کجا مرا اتفاق بلخ است ازین راه بطرف وطن
خود میروم چون ببلخ رفتم اتفاقا مرا ضرورتی پیش آمد که از بلخ بدشت
کولک رفتم بعده مرا اشاره حضرت خواجه یاد آمد تعجب بسیار کردم و
بدریافت صحبت مولانا تاج الدین شتافتم و محبت من بحضرت خواجه
قوی شد بعد از آن سببی واقع شد که بخارا بملازمت حضرت خواجه رفتم
و مدتی در صحبت شریف ایشان میبودم در آن زمان که داعیه ارادهٔ من

[illegible]

بیدار شد خواستم با لکلام اللہ فالی گیرم چون مصحف کشودم این
آیت برآمد کہ اولئک الذین ہدیہم اللہ فبہدیہم اقتدہ داعیہ من زیادہ شد
چون عزیمت کردم مجذوبی بود کہ مرا باوی اعتقادی بود بر سر راہ نشستہ
بود باوی گفتم بروم گفت برو آن مجذوب در پیش خود خطوط کشیدہ بود
گفتم این خطوط را شمار کنم اگر فرد باشد دلالت بر حقیت این داعیہ
باشد کہ اللہ فرد یحب الفرد چون شمار کردم فرد بود بعد از آن بصحبت شریف
ایشان مشرف شدم فرمودند چون کسی کہ باین طایفہ ہمنشینی کند
باید کہ از سر صدق و علو ہمت باشد و نیز گفتہ اند اذا جالستم اخوان
الصدق فاجلسوہم بالصدق فانہم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم
دیگر چون من حکایتم بعد از ان فرمودند کہ امشب منتظر آنیم تا از روح
عزیزان اشارہ چہ شود تا قبول آن محل کنیم یا نہ ماموریم المامور معذور
آن شب گذشت بعد از ادای فرایض بامداد بلطف فرمودند کہ ترا
قبول کردند مبارکباد و فرمودند کہ ما کسی را قبول نمیکنیم الا ما شاء اللہ
بعدہ بیان سلسلہ کردند و بخواجہ یوسف ہمدانی رسانیدند نقل کردند
ہمین دانشمند کہ شبی مشوش حال بودم ذوق خود را نمی یافتم
چون بامداد شد بحضرت قدس سرہ رفتیم ایشان فرمودند کہ روزی بصحبت
درویشی رسیدہ بودم ساعتی گذشت در آن صحبت یکی از متابعان
پہلوان محمود در آمد و درمی را از کفش خود بیرون آوردہ و نظر آن
درویش نہاد آن درویش گفت کہ یک نکتہ دنیوی را کہ محل
اہانت است دیدہ و نکتہ دیگر را کہ در وی نام خدای تعالی و رسول
صلی اللہ علیہ وسلم نقش کردہ اند ندیدی آن دانشمند گفت از ان

ازان قصه که حضرت خواجه فرمودند خاطر من نگران شد چون بمنزل
رسیدم تفحص کردم در پایان قدم ورقی چند بوده ست دانستم که پریشانی
حالی من ازان سبب بوده ست نقل کردند همین دانشمند که چون حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز مرا بوقوف عددی مشغول کردند در واقعه
چنان دیدم که در آب صاف بزرگ افتاده ام بعد ازان بحضرت خواجه
رفتم و واقعه را گفتم فرمودند که همین قبول طاعت ست و بس و دلیل این ست
که دل بواسطهٔ ذکر زنده شده ست بیت ؎ دل چو ماهی ذکر چون آب ست
زندگی دل بذکر و ماهی به آب ست نقل ست که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
درویشی را الطرفی بکاری فرستاده بودند آن درویش در وقت مراجعت
در سایهٔ درختی خواب رفته بود حضرت خواجه را در واقعه دید که عصای بزرگ
در دست گرفته بروی حمله کردند و گفتند که این جای خفتن نیست در آن
حال از خواب بیدار شد و دید که ده کرگ قصد وی کرده اند برخاست و متوجه
قصر عارفان شد چون نزدیک رسید دید که خواجه بر سر راه ایستاده اند
فرمودند در چنان موضعی کسی خواب رود کار وی همین میشود نقل
کردند مولانا عارف گفتند که روزی با جماعتی از درویشان بخارا بقصر
عارفان رفته بودیم بعیادت حضرت بهاء الدین قدس سره در وقت مراجعت
درویشی از میان ایشان زاید یاد کرد و بنسبت ایشان بی ادبی نمود
همه او را منع و زجر کردیم و گفتیم تو ایشان را نمی‌شناسی در وی متنبه نشد
ناگاه زنبوری از پهلو در آمد و زبان او را زهر انداخت چنانکه از الم آن
بیقرار شد همه درویشان گفتند که زهی ادب عزیزان آن درویش انابت
کرد و بسیار گریست و در جماعت حاضران ازان حال ذوقی و یقینی بسبب

[illegible]

خواجه زیاده شد نقل کرد که از درویشان غدیوت که ده فرزند من فوت شده بود بحضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره العزیز نیازمندی کرده گفتم فرزندی ندارم امیدوارم که از برکت شما مرا حق تعالی فرزندی دهد که دراز عمر باشد فرمودند از کرم حق سبحانه نومید نیستم درخواهم بعده ببرکت ایشان حق تعالی مرا دختری داد چند روزی گذشت بیمار شد بخواجه رفتم فرمودند که جان را جان میباید بره پیش ایشان بردم آن فرزند صحت شد و عمر دراز یافت بار دیگر بحضرت خواجه رفتم و التماس پسر کردم قبول فرمودند بعد از چندگاه حق سبحانه و تعالی مرا پسری داد بخدمت ایشان و بجهت آن پسر پیراهنی التماس نمودم پیراهن ندادند چون از خدمت ایشان گشتم آن پسر فوت شد چون از خدمت ایشان التماس نمودم فرمودند امید است که حق سبحانه و تعالی بدعای درویشان دو پسر بدهد این دو پسر بنده کن که ایشان را حیات بسیار خواهد بود الحق ببرکت دعای ایشان حق تعالی مرا دو پسر داد بعد از فرصی یکی از ایشان بیمار شد بحضرت خواجه نیازمندی نمودم فرمودند که او فرزند ماست ترا بغمخواری وی چکار است بسیار بیمار شود و صحت یابد الحق همچنان بود بعده باز پسر دیگر شد مولانا صلاح الملة والدین صاحب انیس الطالبین نوشته که در آن وقت که این آثار و الطاف الهی در قلم می آورده آن درویش با آن دو پسر در آن مجلس ظاهر بودند نقل کرد درویشی که گفت روزی مرا با اهل خانه خود تلخی واقع شد باز در اندک فرصت صفائی کردیم چون بحضرت خواجه رسیدم فرمودند که تنگ کش بطرف خود میکش متوجه دیگری شدند فرمودند

تکلم وی کردد آن عزیز و از جنانکه شد صورت غایب باشد و در وجدان گرفته مجمع قوای ظاهری و باطنی متوجه قلب صنوبری کردد هر خاطر که در آید نفی کنند تا آن کیفیت غیبت و بیخودی روی نماید و مکرر از این معامله طریق او این تکلم کردد و هیچ بسیار بهد او ترتیب قابلیت که چون مرید را در وی التفرق آن باشد که پیر کشند و در اول صحبت دیر مشاهده میسر شد و چون دریافت

و فرمودند که با جماعت زمان حسن معیشت میباید کرد در باطن خود گفتم
که با فلان میگویند در حال خواجه فرمودند که حضرت خواجه محمد بابای
سماسی قدس الله سره میفرمودند که بطرف خود کشید باز در خاطر من گذشت
که اندک خصومتی رفته بود زود صفا شد حضرت خواجه فرمودند که تا امکان
رعایت میباید کرد قصهٔ حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم شنیده
که موی کنیزکی بدست مبارک خود گرفتند تا او بر سر خود آب ریخت و
غسل آورد آنهمه از برای رعایت خواستن بود نقل کرد درویشی که گفت
روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز رومالی بر دوش مبارک خود
انداخته بودند در خاطر من گذشت که این طریق ظرافت است در حال
حضرت خواجه به یکی متوجه شدند و فرمودند که فلان کس با یکی خصومت
کرده است و حق در طرف فلان است میخواهم که ایشان را با یکدیگر صفا
دهم و این رومال را بوی دهم و این بجهت خود نکرده ام نقل کردند
مولانا محمد قوسینی که گفتند در بخارا در وقت حیوة حضرت خواجهٔ ما قدس الله
سره العزیز دوزخ را در واقعه دیدم که هر کس را در وی می انداختند یوسف
نامی را که در قفجاق بود در انداختند طنابی دیدم که یک سر او بدست حضرت
خواجه بود و سر دیگر را در میان یوسف پیچیدند و او را بیرون آوردند
بیدار شدم زود در قصر عارفان رفتم پیش از آنکه این واقعه بحضرت خواجه
عرض کنم ایشان فرمودند که آن طناب محبت ماست نقل کرد درویشی که
گفت در قصر عارفان حضرت خواجهٔ ما قدس سره العزیز در نماز شام و خفتن مرا
امامت فرمودند در زمان استقبال قبله فرمودند که بطرف چپ محراب
میل میباید کرد و مبالغت نمودند در خاطر من گذشت که همه روز کار بنای

کرده و مانده شده ام مرا این سخن ها چه کار آید چون شب بخواب رفتم
حضرت خواجه کعبه را بمن معاینه نمودند دیدم که هر گاهی که بطرف چپ
محراب توجه میکنم توجه من بناودان کعبه مقابل میشود چون بامداد
از نماز فارغ شدم حضرت خواجه متوجه جماعت شدند و فرمودند که مدتیست
که این درویش در صحبت ماست او را میگوییم که در وقت استقبال قبله
متوجه طرف چپ محراب باش میگوید که مانده شده ام مرا این سخن ها چه
کار آید امشب ما را مشغول بایست شد تا او کعبه را معاینه دیده او را
یقینی حاصل شود نقل کرد درویشی که گفت روزی بخدمت حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز رسیدم لحظه گذشت چنان دانستم که آن
صفت که از برکت نظر ایشان بمن رسیده بود هیچ نمانده در خاطرم آمد
که مگر این معنی را خواجه از من باز گرفتند درین حال خواجه روی
مبارک بدرویشی کردند و فرمودند که ما هر چه داریم از آن ساحت است
اما صید کلب غیر معلّم حرام است نمیشاید خوردن نقل کرد درویشی که
گفت یکبار حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از من رنجیده بودند دو هفته
شده بود که بحکم وضاقت علیهم الارض بما رحبت زمین فراخ بر من
تنگ شده بود آخر الامر از حق تعالی بمن عنایتی رسید انابت و باز
گشت نمودم و ارواح بسیاری از مشایخ و درویشان که دران نزدیک
فوت شده بودند شفیع آوردم چون بامداد شد مرا داعیه خدمت
خواجه پیدا شد رفتم و سلام کردم لطفی بسیار خوش کردند و یکی از در
ویشان را از آنجا طلب ساختند و فرمودند که ما از تو رنجیده بودیم
ترا از خاطر بیرون کرده بودیم اما چون شب ارواح طیبه بزرگان

کان دیگر وارد راح انانیکه دریں نزدیکی فوت شده بودند شفیع
آوردی ترا بخشیدیم و قبول کردیم نقل کرد درویشی و گفت روزی
جمعی از درویشان در حضور حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز کباب می
پختند من از بی ادبی پارهٔ کباب دزدیده خوردم چون کباب را
در حضور خواجه آوردند طریقهٔ مرضیهٔ حضرت ایشان بود که بر متابعت
سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اکثر بخدمت پختن طعام و
سفره مشغول بودند هر کس را لقمهٔ دادندی حضرت خواجه بمن توجه کردند
و فرمودند که لقمهٔ دزدیده خوردن و طمع لقمهٔ ما نیز کردن از طریقه دور است
نقل کردند خدمت خواجه حافظ الدین البخاری عم مولانا حسام الدین
خواجه یوسف در باغ سفید مولی بودند حضرت خواجهٔ ما قدس الله
سره العزیز از طرف خراسان بنجار آمدند اصحاب همه بدریافت حضرت
ایشان جمع شدند توجه باصحاب کردند و فرمودندی بهدارید که من
شما بازالمینشناسم که درین مدة با شما یاران چه گذشته است آنگاه توجه
بخواجه محمد پارسا قدس سره کردند و فرمودند کسی که در غیبت و حضور
بر یک حال بوده است این خواجه است و خواجه محمد پارسا فرمودند که این
صفت هم ازبرکت ایشان بود بسبب آنکه روزی در باغ عم بزرگوار
خواجه یوسف بودیم در فصل تابستان که حضرت خواجهٔ ما آمدند و آن
باغ را بنور وجود شریف خود منور ساختند بعد از آن بخواجه یوسف
گفتند که ما را خبر دادند که شما را درین نزدیکی ازین عالم میباید
رفتن و اشارت باین ضعیف فرموده گفتند که بعد از شما او خواهد
بود بعد از آن فرمودند که این منازل شما بفرزندان برادر شما خواجه

یحیی انتقال خواهد کرد و حال آنکه خواجه یحیی در حیوة بودند خواجه یوسف ازین سخن متاثر شدند و آثار حزن در بشرهٔ ایشان ظاهر شد آنگاه بطریق مشورة با ایشان سخنان گفتند از بشاشت و شادمانی خواجه ظاهر شد تبسم بسیار کردند و نگران حال شدند بعد ازان باندک فرصتی آن چندان خرابی بنجارا راه یافت دران حادثه خواجه یوسف بعز حق الشهادت رسیدند بعد ازان باندک فرصتی خواجه یحیی نیز بجوار رحمت حق پیوستند نقل کردند خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده که روزی خواجه یوسف قدس سره از حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز التماس نمودند که میخواهیم که قدم شریف بباغ این فقیر که در مزار رسید مونت برسد خواجه قبول نموده با درویشان متوجه باغچه شدند و روز آنجا بودند صحبتی بغایت گرم بود دران حال مولانا عارف تشریف آوردند ساعتی صحبت شد بعد از صحبت حضرت خواجه بیرون آمدند و در سایهٔ درختی تکیه فرمودند و این کمینه در قدم ایشان میبودم بعد از فرصتی خواجه یوسف با بعضی از طلبه ازان صحبت بیرون آمدند اما نمی توانستند که بخدمت حضرت خواجه آیند چون مرا طلبیدند و گفتند که ما را خوفی پیدا شده است ازانجهت نمیتوانیم بخدمت خواجه رفتن سبب آنست که بعد از آنکه حضرت خواجه ازان صحبت بیرون آمدند مولانا عارف خلوة یافته معرفت میکردند لحظهٔ استماع کلمات او کردیم ثقلی و قبضی پیدا شد زود ازان مجلس بیرون آمدیم خوفی و هراس عظیم را یافت حضرت خواجه بباغ درآمدند وقت نماز پیشین شده بود بنماز مشغول شدند و مولانا ابوبکر قشنجی را امامت فرمودند بعد از تکبیر تحریمه غائبی

[illegible]

غایتی گذشت از مولانا ابوبکر هیچ حرکت صادر نشد حضرت خواجه او را
از محراب بیرون آوردند و خود بامامت مشغول شدند هیبتی دران قوم
پیدا شده بود و بر هر یکی کیفیتی تصرف کرده که نتوانستند نماز گذاردن مگر یک
کس نماز گذارد ازان جماعت که دران باغ بودند هفتاد تن بودند هر یکی را
حالتی بود بعضی میگریستند و بعضی در خاک میغلطیدند و بعضی بطرف صحرا
روا آورده بود و مولانا ابوبکر عمامه و دراعه را انداخته بودند و بهر طرفی میدوید
و میکفتند دلیل من رنجیده ست و خاک بر سر میکردند حضرت
خواجه بعد از ادای نماز احوال قوم را بدان صفت مشاهده کرده اند
و از باغ بیرون آمدند و بر بالای تلی ایستادند دران حال خواجه یوسف
مرا طلبیدند گفتند که خوف ما زیاده شد تدبیر چیست من صفت
خواجه یوسف و تحیر قوم را بر حضرت خواجه عرض کردم از راه غیرت فرمودند
تدبیر آنست که نزدیک مولانا عارف روند زیرا که این احوال قوم را
از کلام او پیدا شده ست او را میباید که معالجت این قوم بکند
اتفاقا مولانا عارف بگوشه مختفی شده بودند طایفه بطلب او رفتند
و آوردند حضرت خواجه متوجه مولانا عارف شده فرمودند این
عملی که تو کردی از باب درویشی نیست و یدی که اهل مجلس بغایت متعلق
شده اند قصد آن کردی که ایشان را بطرف خود جذب کنی تنور گرم
یافتی خواستی که فطیرهای خام خود را در بندی و فسادی کردی آن
زمان که من از باغ بیرون آمدم تو صحبت را گرم یافته و متوجه مولانا
ابوبکر شده شرح معارف الهی میکردی من خود بواسطهٔ خدمت خاطر
خواجه یوسف تدبیر کار این قوم را غیر از مولانا ابوبکر کردم و پرتو دولت

که اصلاح احوال مولانا را بکنی که بزرگ عالم فاضل را برنجی از خود رنجه فرزندان او را کی گذارند چون این سخنان که میفرمودند آثار هیبت و جلال از ایشان ظاهر میشد مولانا عارف عذر خواست و تضرع بسیار کرد گفت بد کردم و توبه کردم مرا جدا این نیست شد ابن حسام الدین خواجه یوسف نیز بر خواستند و در صدد شفاعت شدند بعد از آن حضرت خواجه از مولانا عارف عفو کردند و فرمودند عمامه و دراعه را با مولانا ابوبکر پوشیدند آن صفت را از وی زایل کرده بحال صلح خود آوردند و لطف بسیار فرمودند بعد از آن با اصحاب متوجه بخارا شدند نقل است که بعد ازین قضیه باغ سپید مولانا بعضی از حکام و روسای شهر بخارا اتفاق کرده بسلطان روزگار بیرون آمدند خواجه یوسف را با جمعی بخدمت حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز فرستادند که درین عزیمت با ما موافقت کنند خواجه فرمودند که از فقیری چه آید بعد از آن فرمودند که این فتنه عظیم است این شهر را خواهند سوخت درویشان که درآن زمان حاضر بودند گفتند آنچه حضرت خواجه ما فرموده بودند بظهور آمد و شهر را سوختند و خرابی بسیار و بخارا راه یافت نقل کرد درویشی که گفت من در ولایت قرشی بودم در خلوتی با جماعتی رقص کردم فوطه نیک داشتم بقوال دادم بعد از آن بمهمی از خانه بیرون آمدم در آن حال حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از طرف ولایت کش رسیدند و هیچ کس از درویشان قرشی پیشتر ملاقات نکرده بودند که من بحضرت خواجه سلام کردم جواب نفرمودند چون بمنزل ما رسیدند هیچ کس التفات نکردند و در خلوت با من چنین گفتند که هر شفقتی که کرده شود باید که

[illegible]

که بجویشان فقیر کرده شود اشاره بقصهٔ فوته کردند و فرمودند که در
طریقهٔ ما ذکر جهر و رقص نیست از اطلاع ایشان حال من دیگر شد و در
صحبت شریف خود مرا راه ندادند آخر الامر (جمعی) از درویشان مرا شفاعت
کردند خواجه گناه مرا بخشیدند بعد از آن سر رشتهٔ خود را یافتم نقل کرد شیخ
سقای سمرقندی که گفت من در ولایت سمرقند میشنودم صفت احوال
و کرامات حضرت خواجه را قدس الله سره بسیار میشنودم مرا داعیهٔ آن شد که
حضرت ایشان را دریابم متوجه بخارا شدم چون بصحبت شریف ایشان رسیدم
مدتی چند در ملازمت ایشان بودم التجا باصحاب آوردم که خواجه مرا قبول
فرمایند خواجه فرمودند که معاملت میباید تا ترا قبول کنیم گفتم من فقیرم
از دنیوی چیزی ندارم باز فرمودند که بمعاملت نمیشود من همچنان
اظهار افلاس خود میکردم آنگاه فرمودند که ترا از طریقهٔ ما بهره نیست
بجهت آنکه اول قدم در طریق ما ایثار است و بذل و بر تو صفت امساک
غالب است آن چهار دینار که در گره داری بیرون آر و حال آن بود
که در وقت عزیمت از سمرقند والدهٔ من چهار دینار داده بود و آن را
بر ازار بند خود بسته بودم و در نیفهٔ ازار کشیده از این اشراف
ایشان حال بر من دیگر شد قوی شرمسار شدم و بخجالت تمام آن
چهار دینار بیرون (آوردم) و در پیش ایشان گذاشتم و تضرع بسیار کردم
حضرت خواجه مطلقا قبول نکردند من همچنان سر بخجالت در پیش
داشتم کودکی بود فرمودند که آن عددها را بوی ده دادم گرفت و در
پشت دیوار انداخت خجالت من زیاده شد بعد از آن حضرت
خواجه بغدیوت رفتند آنجا صحبتی شد و در آن مجلس نیز کودکی بود

[illegible]

خواجه فرمودند که آن عدلها را بان کودک بده دادم آن کودک
نیز بطرفی انداخت من قوی نومید شدم اصحاب همه برخواستند نیاز
مندی بسیار کرده عذر خواستند آنگاه حضرت خواجه التفات کرده
فرمودند که صفت بخل بغایت مذموم است خاصه در راه حق سبحانه
کمترین چیزی که در این راه سر بود الطاف بسیار فرموده مرا به بنده کی قبول
کردند نقل کرد درویشی که گفت در قصر عارفان بموضعی ساکن
بودم گاه گاه بقصابی مشغول میشدم دران موضع عزیزی رمهٔ
گوسفندی داشت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز مرا
گوسفندی داده فرمودند که در رمهٔ آن عزیز گذار بعد از وقتی
فرمودند که آن گوسفند مرا قصابی کن و من دران کار تاخیر
کردم روز دیگر حضرت خواجه مرا و آن عزیز را طلبیدند و بادی متوجه
شدند و فرمودند که احوال شب را بگوی آن عزیز گفت امشب از
رمه چهار گوسفند مرا و آن یک گوسفند خواجه را دزدیده بردند
درویش قصاب گفت من ازان حادثه قوی در خجالت شدم که امثال
خواجه را تقصیر کردم زود قیمت آن گوسفند را بطریق تضرع بخدمت
ایشان بردم و گفتم غرامت این بر منست و گناه از من حضرت خواجه
فرمودند من این وجه را قبول ندارم سبب آنکه دوش بحق سبحانه
وتعالی عرضه داشتم که آن گوسفند من فدای راه تو باد و عوض
آن گوسفند خواسته ام بعده من و آن عزیز منتظر لفظ مبارک حضرت
خواجه میبودیم که همان روز وقت نماز دیگر درویشان خواجه از
طرف نسف ده گوسفند آوردند محبت من بحضرت خواجه زیاده

ه
جمله ثمر فوائد من ثمر عوارف
گرفته شد والسلام والاکرام
تمت الرسالة ... الله الملک الغنی
علی ... رب العالمین ودنیا و دینم
امین یا رب العالمین
الراحمین وبالاکرم الاکرمین

زیاده گشت و آن عزیز نیز از جمله محبان حضرت ایشان شد نقل کرد همین
درویش که گفت فصل زمستان بود و هوا در غایت سردی شبی بر من غسل
واجب شد و بسبب مانع قوی که واقع شده بود نتوانستم که غسل آرم از حد بیرون
دربار شدم درین حال حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از طرف بخارا رسیدند بر حضرت
ایشان سلام کردم فرمودند که فلانی سخت مکدر شده من از کمال دهشت
و بیخودی سخنی گفتم خواجه فرمودند که با ما منکر میشوی بر تو غسل واجب شده است
و تقصیر عظیم کرده و نماز بامداد از تو فوت شده است و میگویی که مکدر نیستم
خجالت من از آن حال بسیار شد و موجب صلاح عقیدت من شد نقل کرد
درویشی که گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز با جمعی از در
ویشان در حمامی بودند بعضی قدم مبارک ایشان را میمالیدند و من
در مقابله ایشان نشسته بودم درین اثنا یکی از مردم حمام را داعیه آن
شد که بر قدم مبارک خواجه آب ریزد پیش از آنکه بسعادت آب ریختن مشرف
گردد اول بر قدم من بوسه زد من ازین صورت خجل شدم حضرت خواجه
بنور فراست معلوم کردند و مرا از خجالت برآوردند و فرمودند که آن
کس نیازمندیست از در نیاز درآمد چون تو از ما خورد بود اول از تو درآمد نقل
ست که خشک سالی بود و غلا آن ولایت نسف سخت بالا کشیده بود چون
درویشان نسف درویشی را بخدمت حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز فرستادند
و حال را عرض کرده التماس توجه خاطر شریف نمودند آن درویش بحضرت
خواجه رسید معروض کرد که اصحاب نسف خوش شدند ترا بجهت آب فرستادند فرمودند
که شما را آب فرستم امیر آب شما منم چون زمانی گذشت باران گرفت و هر ساعت
بقوت تر میشد روز دیگر آن درویش را رخصت دادند وی بنسف رسید

سه شبانه روز متصلاً باران ریخت همه ولایت نشف سیراب شدند و حضرت
خواجه تبسم میفرمودند که نشفیان را که سیراب شما منم نقلست از درویشی که
گفت سبب پیوستن من بحضرت خواجه قدس الله سره آن بود که روزی ایشان بدکان
من نشسته بودند و شمایل سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سره میگفتند فرمودند
که در مقامات ایشان چنین مذکورست که اگر گوشهٔ فوطهٔ خود را بکسی نمایم آنکس
شیفتهٔ من شود و من میگویم که اگر آستین خود را جنبانم اهل بخارا واله
و حیران من گردند و خانه و دکان براندازند این بگفتند و دست مبارک
در آستین جنبانیدند چشم من بر کنارهٔ آستین مبارک ایشان افتاد حال عجیبی
مرا افتاد بیخود شدم زمانی دراز برین صفت میبودم چون بحال خود باز
آمدم سلطنت محبت آن سلطان بر من مستولی شده بود خانه و دکان را انداختم
و با ایشان پیوستم نقلست که درویشی گفت در آن فرصت که حضرت خواجه
ما قدس الله سره العزیز در خراسان بودند روزی از طوس بمشهد مقدس میرفتند
در راه سواری پیش آمد و از مرکب پیاده شد و خدمت بجای آورد و نیاز
مندی نمود خواجه فرمودند که صورت حال باز نمای آن سوار گفت
ماهیست که هفت شتر گم کرده ام خواجه فرمودند عهد را بگیر وقتی این شتران
که بتو رسد این عهد را بگیرم آنگاه فرمودند رو و خواهی یافت بعد از آنکه
فرصتی آن سوار باز آمد و گفت شتران را به برکت نفس مبارک شما یافتم و درست
در دامن حضرت خواجه زد و از جملهٔ محبان شد نقلست که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره
العزیز چون بهرات رسیدند بدریافت ملک رفتند و از بوستان سرای ملک
میگذشتند و هر که از نواب و خدم و حشم نظر مبارک ایشان می افتاد همه از
حال خود میرفتند کیفیتی بران جمع واقع میشد نقل کرد درویشی که گفت

گفت روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره بکلبهٔ این درویش تشریف
آورده بودند در خانه آرد نبود یک خروار آرد از جای آوردم و در پیش ایشان
نیازمندی کردم فرمودند که ازین آرد طعام بسازید از حال کمی و زیادتی
با هیچ کس مگوی تا دو ماه درویشان و عزیزان از اطراف و جوانب بدیدن
حضرت ایشان می آمدند از آن آرد طعام پخته میشد و آرد بحال خود
بود و بعد از آنکه حضرت خواجه رفته بودند تا مدتی نیز ازین آرد خرج کرده میشد
و همچنان برقرار بود بعد از آنکه قصه را با اولاد خود گفتم آن برکت نماند و
آن خاصیت برطرف شد نقل کرد درویش محمد زاهد گفت در اوایل
حال روزی با حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در صحرا بودیم و فصل
بهار بود مرا رغبت خربوزه شد از حضرت خواجه خربوزه طلبیدم فرمودند
که در کنار آن جوی برو چون برفتم خربوزهٔ با شاخ بغایت تازه دیدم
که در آب می آمد آنرا گرفتم و حال من دیگر شد و در حق ایشان یقین
من زیاده گشت نقل است که وقتی حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در
قرشی بودند و جماعتی از درویشان در صحبت شریف نشسته بودند خواجه
فرمودند که ما را در بخارا درویشی است مولانا نجم الدین داداک نام او را
طلب نمائیم تا فردا نماز پیشین اینجا بیاید درویشان صحبت منتظر این
نفس مبارک میبودند روز دیگر نماز پیشین بود که مولانا نجم الدین درآمد
درویشان از وی حال پرسیدند گفت دیروز در بخارا بودم آوازی شنیدم
که حضرت خواجه مرا طلب میکنند سوار شدم و روان شدم امروز اینجا رسیدم نقل
کردند که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در سوخاری بمنزل امیر برهان فرزند
امیر کلال بودند امیر برهان بحضرت خواجه نیازمندی کرده التماس نمودند که

مرا آرزوی صحبت مولانا عارف است و ایشان در نسف‌اند خاطر شریف
متوجه گردانند تا ایشان زودتر بیایند خواجه فرمودند که خوش است مولا
نا را طلبیم بر بام خانقاه برآمدند و سه مرتبه گفتند بیا مولانا حضرت
خواجه آنگاه فرمودند که مولانا عارف آواز ما را شنید و باین طرف
متوجه شد چون مولانا عارف به بخارا درآمدند و گفتند فلان روز
در فلان ساعت در نسف با اصحاب نشسته بودیم آواز خواجه بگوش
ما رسید زود در راه درآمدیم و باینجا رسیدیم نقل کرد درویشی که گفت
پیشتر از آنکه مرا بحضرت خواجه ما قدس الله سره پیوستگی شود با یکی از اهل
بخارا بطریق شرکت بتجارت بولایت کش رودی در آنجا توقف نمود
من همراه کاروان بقرشی آمده بودم روزی چند گذشت بیمار شدم در
چنین حال دراز گوش من غایب شد بسی پریشان خاطر شدم دواز
ده روز گذشت ناگاه حضرت خواجه ما قدس الله سره در نزدیک من حاضر شدند
و فرمودند که ما امروز درین ولایت درآمدیم احوال تو چیست
من از بیماری و فرقت شریک نالیدم فرمودند که در باطن تو تشویش
دیگر نیز هست گفتم دراز گوش من غایب شده است خواجه فرمودند که
زود خواهی یافت خاطر خوش دار چون روز شد همسایه من آمد که
دراز گوش تو بر در ایستاده است من از کمال بصیرت ایشان در شگفت آمدم
و بحضرت ایشان پیوستم نقل است که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
در دهی از دیهای بخارا بودند درویشان در صحبت شریف ایشان نشسته
بودند ناگاه خواجه از میان جمع برخواستند و فرمودند که مولانا عارف
در قشلاق خواجه مبارک در خدمت مولانا بهاء الدین نشسته‌اند ما را

بار امیطلبند فی الحال متوجه شدند والحق همچنان بوده است که فرموده بودند
نقل است که حضرت خواجه قدس سره در طوس بودند روزی با جمعی از درویشان
بزیارت معشوق طوسی رفتند چون آنجا رسیدند گفتند السلام علیک یا
معشوق طوسی خوش است آواز آمد که و علیک السلام خوش شیم چنانکه همه حاضران
شنیدند نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز شامی با اصحاب بر بام خانه
درویش عطائی نابینا بودند اتفاقا در آن نزدیکی سرای محتشمی بود همه شب
بر بام او نعره و آوازهای مزامیر و نامشروعات می آمد خواجه فرمودند که این از
مناهی است و استماع آن نیز از مناهی است تدبیر آنست که پنبه در گوش کنیم تا
این آوازها را نشنویم چون خواجه این سخن فرمودند دیگر هیچکس آن آواز
ها نشنیدند همه را حالی پیدا شد روز دیگر خلقی که از آن حال واقف
بودند از درویشان پرسیدند که شما شب را چون گذرانیدید با این
آوازها گفتند از برکات حضرت خواجه ما از آن آوازها هیچ نشنیدیم نقل
است که درویشی بحضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز پارهٔ سیب آورد خواجه
فرمودند زمانی این سیب را مخورید که تسبیح میگوید درویشانیکه در صحبت
شریف حاضر بودند آواز تسبیح آن سیب را صراحةً شنیدند نقل کردند مولانا
سعد الدین قریشی که گفتند روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
مرا فرمودند که میباید که بسیر باغ شما رویم اتفاقا فصل زمستان بود چون
آنجا رسیدیم باغ را شورستان و خارستان دیدیم حالی تشکر من نظر
کرد آنگاه خواجه فرمودند که باغ شما را سبز و با طراوت سازیم تا یقین شما
زیاده شود نظر کردم باغ را گلستان دیدم که خوش و خرم و با طراوت بود گفتم این
باغ من نیست خواجه فرمودند که همان باغ شما است زمانی گذشت آن باغ

را بر حال خود دیدم مشاهده آن احوال سبب ازدیاد یقین من شد نقل
کردند که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز با درویشان عذبوت
مکتوبی نوشتند و فرمودند فراخشاخ ما که در دست فلان درویش است
زود تر او را بکشند تقصیر نکنند خلقی جمع شدند تا آن فراخشاخ را گرفتند و
بکشتند اندرون وی چند جای زخمی پیدا شده بود مبصران گفتند اگر ساعتی
میگذشت بیم آن بود که آن فراخشاخ مردار شود و حال آن بود که مدت
دو سال شده بود که حضرت خواجه آن فراخشاخ را ندیده بودند نقل کردند خلافت
پناه خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده گفتند چون من بحضرت خواجه قدس
الله سره العزیز پیوستم برادر من خواجه شهاب الدین بسیار مرا ملامت میکرد و مرا
بطریقه اهل دنیا میخواند ناگاه در اثنای تجارت قطاع الطریق از راه مبلغ
اموال برادر مرا بردند اضطراب عظیم در وی پیدا شد آرام و قرار از وی
برفت هر لحظه میگفت تدبیر کار من چیست من اضطراب او را مشاهده کردم
و گفتم این کار را تدبیری هست اگر بسمع شریف حضرت خواجه رسانیده شود
امید است که این اموال بدست درآید بعد از آن احوال برادر مرا بحضرت
خواجه نمودم ایشان فرمودند که زود کفایت شود خاطر از این وجه جمع میباید
داشت بعد از آن خواجه از منزل بیرون آمدند در حال سواری در پیش
ایشان آمده پیاده شد و بر خواجه سلام کرد فرمودند که ما بکفایت کاری گفت
بیرون آمده بودیم اول تو ما را پیش آمدی و قصه ابادی باز نمودند
از برکت توجه شما حاصل شود و بتعجیل از پیش ایشان رفت و در ساعتی باز آمد
و گفت دزدان در فلان باغ‌اند میخواهند که اموال را قسمت کنند حضرت خواجه
و برادر خورد من خواجه مبارک را بدان باغ فرستادند چون در آن باغ

باغ در آمده بودند و از [illegible] تمت [illegible] چون ما را دیدند زود
بر اسپان سوار شدند و دریک تیر پرتاب برادر خود و من بغایت ترسیدیم گفتم
از برکت توجه حضرت خواجه الحی با نتوانند رسانند در حال آن جماعت اموال
را گذاشتند و متفرق شدند ما آن اموال را بسلامت پیش برادر بزرگ آوردیم
بعد از آن یقین برادرم خواجه شهاب الدین بنسبت حضرت خواجه زیاده شد و از
ملامت من باز ایستاد نقل است که مسلمانی را کنیزکی گم شده بود مشوش خاطر شده
دو کس را تعیین کرده تا بطلب وی روند در راه اتفاقا بحضرت خواجه ما قدس الله
سره العزیز ملاقات کرده واقعه را عرض کردند خواجه فرمودند شما هر دو بکار خود
روید که کنیزک بجایی نرفته است معامله میباید آن مسلمان شاد شده معامله
قبول کرد چون بمنزل خود رفت پیش از آنکه قصه را حکایت کند اهل وی در
بدان خانه در آمد دید که سید بزرگ سرپوشیده ایستاده است و دید که کنیزک
در تحت سید بوده است عقیده ایشان بنسبت خواجه زیاده شد نقل است
که بعد از این قصه عزیزی دو سال شده بود که کنیزک غایب کرده بود آمد بحضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز عرضه داشت و معامله قبول کرد خواجه فرمودند که
کنیزک پیدا نشود بعد از چند روز آن عزیز تقاضا نمود فرمودند که هنوز صبر میباید کرد
پس چند روز گذشت روزی در دوکان خود نشسته بود یکی آمد و گفت
شما را کنیزکی غایب شده است گفت بلی دو سال است که کنیزک بدین صفت
غایب کرده ام وی گفت کنیزک شما در فلان ده است وی شادمان شد
و آن کنیزک بوی رسید نقل است که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره
العزیز در خاطر مبارک ایشان گذشته که میباید که امیرزاده عبدالله را
ببینم آنچنان شد که امیر عبدالله متوجه خوارزم گشته با لشکر عظمت

بخارا رسید حضرت خواجه این خاطر را از خود نفی کردند و اثر آن نمی دیدند امیر
عبدالله حکم کرد که صغار و کبار همه لشکر بیرون آیند و حضرت خواجه نیز در صحرا
شدند تل بزرگی بود بر وی برآمدند و در تنهایی نشستند بر خرقهٔ کهنهٔ خود
پاره میدوختند باز در خاطر شریف ایشان گذشته که اولیاء الله چنین
بوده اند که سلاطین کامگار سر بر آستانهٔ دولت ایشان داشته اند در
آن حال امیر عبدالله حاضر شده است و پیاده گشته بتعظیم تمام پیش آمده و برا
سلام داده و سایه انداخته حضرت خواجه آن خاطر را نیز از خود نفی کرده اند
و بوی التفات نمیکرده اند آخر الامر سر برآورده فرموده اند که در چه
کاری امیر عبدالله گفته است که در شکار بودم ناگاه حادثه در باطن من
پیدا شد مرا بی اختیار باینطرف آورد حضرت خواجه فرموده اند که مرا نگذارند
که مرا و فقیری ام درین ده بودم که عبدالله قطعا عن خلق الصید بیرون
آورد من با ایشان موافقت کردم چون مرا صلاحیت آن کار نبود گوشه
اختیار کردم امیر عبدالله گفت بار دیگر شما مرا صید کردید آنگاه خواجه برخواستند
و بیکطرف خرقه خود را بر دوش مبارک خود گرفته طرف دیگر را که ایشان [illegible]
بصحرا روان شدند مسافتی قطع کردند و امیر عبدالله پیاده در عقب ایشان
میدوید حضرت خواجه بهیبت بطرف وی نظر کردند عبدالله بر جای خود با
ماند ایشان میرفتند و از چشم وی دور شدند عبدالله متحیر در ایشان نظر
میکرد و بعده بلشکر خود پیوست نقل است از مولانا ابوبکر سرخسی که گفتند
چون من و فقیر با صفها رسیدم خود را در خلوت خواجه امام انداختم در آن صحبت
باطن خود را متوجه حضرت خواجه قدس الله سره العزیز ساختم امام بسطی ظاهر
کردند و گفت با ما مانند نقشبندی میکنی و خواجه امام در حق حضرت خواجه اعتقاد تمام

تمام داشتند و هرکه از اصحاب حضرت خواجه در انجا رسیدی التفات بسیار نمودندی
و اظهار عقیده میکردند که این مرد از ملازمان خواجه اند و در صحبت آن صدیق
نشسته و نظر مردی از اولیاء الله یافته است و با وی همکاسه کردندی که من
اکل مع مغفور غفر له نقلست که حضرت خواجه ما بمهمی درویشیرا بخوارزم فرستادند
و جماعتی از تجار بخاریان همراه بودند و بکاروانسرای نزول کردند روزی
در میان آن درویش و بخاریان بحثی واقع شد آن درویش را ناسزائی بسیار
گفتند و در نسبت حضرت خواجه قدس الله سره العزیز نیز بی ادبیها کردند و مبالغت
کردند آن درویش بغایت خسته خاطر شد و بحضور خواجه متوجه شد و گفت
من شیخی دارم و این جماعت نیز شیخی دارند اگر ایشان بصواب
باشد بر مال ما بر جان من زند و اگر حق در طرف من باشد بر مال ایشان بر جان
ایشان زند و اهل کاروانسرای را گواه گرفت که اثر این سخن امروز
یا فردا ظاهر خواهد شد همان شب در خانهٔ یکی از آن خصم دزد در آمد و هرچه
داشت برد و اهل کاروانسرای در تعجب شدند و چون صاحب آن
حادثه مر آن درویش را ملاقات کرد گفت آنچه بنفس عزیز و که بر تو گذشت
درویش گفت بی ادبی بنسبت اولیاء الله خطر دین و دنیا دارد بعد از ان
خصم دیگر که نزاع با درویش کرده بود غلامی داشت که بچهار صد درم خریده
بود آن غلام را مرضی واقع شد و باندک فرصتی فوت شد شوری و فغانی
باهل کاروانسرای پیدا شد همگی بکمال حضرت خواجه اعتراف نمودند
و اهل انکار شرمسار شدند نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
در قرشی بودند بمنزل شیخ بهمن شاه حضرت ایشانرا مرضی واقع شد و امتداد
یافت شامی بود که جماعت عزلتیان بعیادت ایشان آمدند و در صحبت

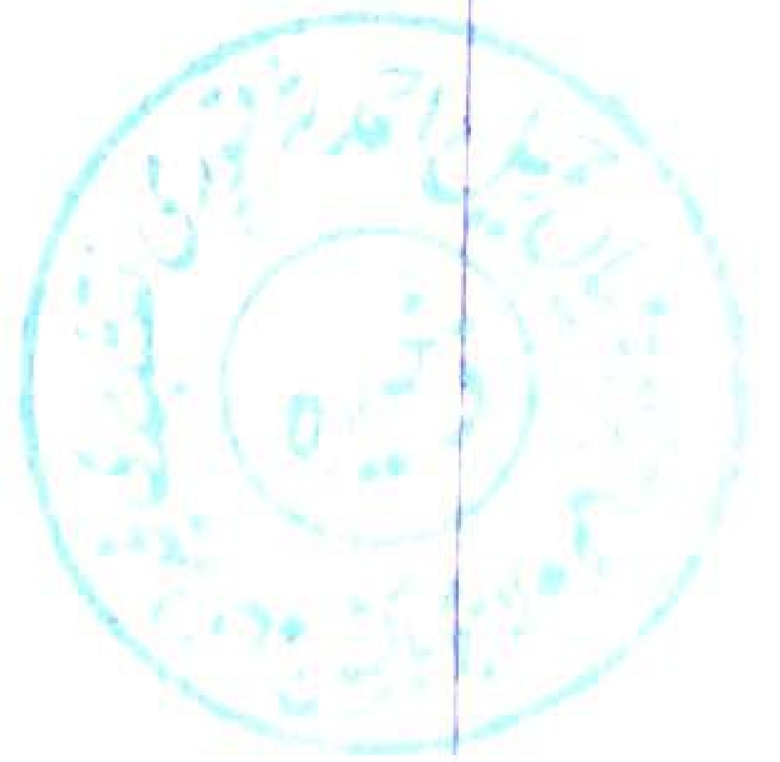
شریف خواجه درآمدند و هر یک بزبان خود با ایشان و از احوالات سؤالها
میکردند و مشکلات طریقت را عرضه مینمودند بعضی بعربی بعضی بفارسی و ترکی
و حضرت ایشان بزبان هر یک جواب میگفتند و مشکلات ایشان را حل میکردند
تا آخر شب با آن طایفه مشغول میبودند و اهل بیت شیخ بهمن شاه که از سادات
بود آثار قبول حضرت خواجه دریافته و در آن صحبت او حاضر و ناظر بود نقل کرد
درویشی که گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در غدیوت
بودند من و خال من و درویش نیکی شاه باغ ارسلانی در صحبت و قبضی
بودیم و حالت قبض آن هر دو بغایتی بود که در خاک غلطیده بودند سر و روی
ایشان بخاک پوشیده بود در آنحال حضرت خواجه فرمودند که معاملت
میباید که خلاص شوید باید که هزار دینار درویش باغ ارسلانی بدهد
صد دینار خال مرا فرمودند و ده دینار مرا فرمودند در خاطر من گذشت
که درویش ارسلانی نیم دینار ندارد اگر من آنچه دارم جمع کنم شاید هزار
دینار برآید از من ده دینار میطلبند خواجه فرمودند که ما معاملت بنسبت
دنیوی نمیطلبیم بلکه بمقدار آشنائی درین راه میطلبیم معاملت درویش
ارسلانی هزار دینار است و آن خال تو صد دینار و آن تو ده دینار
یقین من بکمال اشراف ایشان زیاده شد نقل کرد شیخ رشید موی
باف که گفت من در اوایل حال مرید شیخ محمد دراهنی بودم و در ملازمت
ایشان میبودم و در میان ایشان و حضرت خواجه ما قدس سره العزیز
محبت تمام بود روزی شیخ مرا مهمی بقصر عارفان نزد حضرت خواجه فرستادند
چون من بباغ ایشان رسیدم دیدم که شیخ امیر حسین و شیخ محمد خرکوش
و دیگر درویشان تشت‌ها و زنبرها در پیش و ایشان متحیر ایستاده اند

اند چون نزدیک آنها رسیدم خوفی در باطن من پیدا شد و لرزه بر اعضای
من افتاد بعد از زمانی حضرت خواجه از منزل شریف بیرون آمدند و
فرمودند که چرا چنین متغیر الحالی گفتم درین موضع رسیدم ترسی بمن پیدا
شد اما سبب آنرا ندانستم خواجه فرمودند که از امیر حسین بپرس از وی پرسیدم
گفت بامداد با درویشان بر سر خاک میکشیدیم و حضرت خواجه حاضر بودند
بعد از فرصتی ایشان بمنزل رفتند ما نیز دیدیم که جوانی از منزل خواجه
بیرون آمد و از جایی بجایی چون مرغ می پرید بهمین صفت از پیش
ما در گذشت همه مشغول وی شدیم و خواستیم که این کار بگذاریم و در عقب
وی رویم درین حال خواجه از منزل بیرون آمدند و اشاره بما کردند که
ساعتی صبر کنید تا من بیایم از آن سخن ایشان ترسی و تغیری بما راه یافت
امیر حسین سخن بانجا رسانید خواجه فرمودند که آن صفت ایشانست که
در تو عکس کرده است بعد ازان حضرت خواجه فرمودند قصه آن جوان
چنین بود که من از نسف ببخارا می آمدم او را در راه دیدم که چون مرغ
می پرید پرسیدم که صحبت ترکستانیان را چون گذاشتی و چه سبب اینجا افتا
دی بدرد و حیرت گفت من از فلان شهر بودم ایشان مرا بخود خواندند
و آشنا کردند و در صحبت شریف خود راه دادند و مدتی با ایشان
بودم روزی همه بر قله کوهی نشسته بودیم اتفاقا آرزوی زن و فرزند
در خاطر من گذشت آن طایفه واقف شدند قصد کردند که بروند و مرا
در آنجا بگذارند دامن یکی از ایشان بگرفتم و درخواست نمودم که مرا در
آبادانی گذارید چون نظر کردم خود را اینجا دیدم ما آن جوان را از نسف
اینجا آوردیم و نشستن و خوردن در منزل ما بود اینساعت رخصت گرفت و رفت

خواستم که طعام بیارم تفرقه خاطر درویش زا دیدم زد دا زمنزل بیرون
آمدم وگفتم ساعتی صبر کنید تا من بیایم این زمان که حضرت خواجه این سخنان
میگفتند آثار هیبت وجلال از ایشان مشاهده کرده میشد آنگاه فرمودند
سهل مرتبه است در هوا پریدن مکس نیز در هوا می پرد متوجه با درویشان
شدند و فرمودند که زنبیر را از خاک پر سازید پس از آن بزنبیر اشاره کردند
زنبیر را از خاک خود میرفت و تهی میشد و باز می آمد چند کرت اینچنین واقع
شد همه را حال دیگر شد و سبب یقین من شد بعد از آن من در شهر آمدم
و دایما شمایل حضرت خواجه را بهر تقریبی بشیخ محمد میگفتم تا روزی خدمت شیخ
راعزیمت غجدوان شد و بردراز گوش نشستند و من بر رکاب ایشان میرفتیم
چون شیخ از شهر بیرون آمدند بمزار پر انوار خواجه ابوحفص کبیر قدس سره
رسیدند شرایط زیارت بجای آوردند بعد ازان من پای داشتم سوار
شدند بعد از آن گفتند شنیدا زتو چیزی رسم راست گوی گفتم راست
گویم پرسیدند که ما را دوست میداری یا شیخ بهاء الدین را گفتم شیخ بهاء
الدین را گفتند ببینیم از ولایت شیخ بهاء الدین درین سفر ما را چه پیش
می آید چون بغجدوان رسیدیم بچهار سوی غجدوان از یکطرف ما رسیدیم
و از طرف دیگر حضرت خواجه رسیدند چون نظر شیخ بر خواجه افتاد سوی ایشان
نظری کرد آنگاه بخواجه ملاقات کردند و متوجه لب حوض ملا شدند تا بآنجا
رسیدند اول سخن این بود که شیخ گفتند این درویش مدتیست که
در صحبت ماست اکنون ما او را بشما بخشیم دست مرا گرفته بدست خواجه
سپردند خواجه مرا قبول کردند من نیز از عقب شیخ برخواستم و در عقب
خواجه نشستم نقل کردند که روزی ما درویشان بزنبیر خاک میکشیدند

ند ناگاه شیخ محمد فرکوشل از ریورتون آمد و از درویشان حضرت
خواجه را پرسید درویشان گفتند خواجه در منزل اند از اینجا که درویشان
بودند تا منزل خواجه مسافتی بود وی چون مرغ پرید و بطرف منزل
خواجه رفت درویشان که اینحال مشاهده کردند در عقب وی روان شدند
چون بوی رسیدند درین اثنا خواجه از منزل بیرون آمدند و بانگ بر درویشان
زده فرمودند که ازین فقیر بسر چه میخواهید که ازین صفت حاصلی نیست و
برین اعتمادی نیست بسیار بیگانه باشد که چون مرغ در هوا پرد و حق طلبی از
حال بیرون نشست آنگاه فرمودند که زنبر را پر خاک سازید و اشاره بزنبر کردند
او میرفت و خاک میریخت و می آمد حاضران از مشاهده آن حیران شدند
نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز دو نفر را با جوه گرفته بودند از
برای عمارت زنبر میکشیدند زمانی گذشت زنبر بکراهیت کشیدند حضرت
خواجه فرمودند که مرا چه منت می نهید که اگر اشارت باین زنبر کنم خود روان
شود این سخن گفته بودند که زنبر روان شد بار میرفت و تهی می آمد
این چنین تکرار واقع شد نقل کرد درویشی که گفت در قصر عارفان
با حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز زنبر میکشیدیم یکطرف را ایشان گرفته
بودند طرف دیگر را من زمانی اینچنین بود بعد از آن حضرت خواجه ایستادند
فرمودند که تو طرف خود را بگیر طرف مرا گرفتن حاجت نیست همچنان طرف
خود را دست گرفته بودم و زنبر خوش میرفت و می آمد و هیچ المی بمن نمی رسید
بلکه مرا حالی واقع شده بود که از کمال شوق از عقب زنبر میدویدم آن
روز چند کرت اینچنین واقع شد نقل است که روزی حضرت خواجه ما قدس
الله سره العزیز بر سر راه کلاباد بنجاران نشسته بودند خلقی انبوه بطرف

فتاد با دیر رفتند حضرت خواجه از میان راه گذریان تزنده بوشی را
طلبیدند چون آنرا ازوی پرسیدند که بچه سبب از صحبت غلتیان دور
افتادی وی گفت روزی بر کوه ابو قبیس نشسته بودیم قطب با راخالص
نام بود و حال آن بود که هر جا گاهی که ما را بطعام حاجت شدی خود
حاضر میشدی در دست هر یک کاسه طعامی پیدا شد ناگاه در خاطرم
گذشت که اگر بمجرد بودی چه خوش بودی بمجرد این خاطر از صحبت ایشان
دور افتادم چندین گاه است که بفرقت ایشان مبتلایم نقل کرد
یکی از معتقدان حضرت خواجه ما قدس الله سره گفت روزی حضرت خواجه
در حمامی بودند و اوایل حال من بود و از جهت آنکه تمام یقینی حاصل
نشود داعیه مشاهده خوارق عادات و کرامات بمن بود در حمام تشنگی
بمن غلبه کرد آن زمان خواجه مرا فرمودند که پارهٔ آب سرد بیار من زود
از حمام بیرون آمدم و قدحی را آب سرد کردم بقصد آنکه بحضرت خواجه برم
در خاطرم گذشت که اول خود بخورم قدح دیگر بحضرت خواجه برم آن آب
سرد را خوردم بعد از آن قدح دیگر بحضرت خواجه بردم خواجه فرمودند چرا آن
خاطر را بخود راه دادی که آب سرد اول قدح را بخوردی ازین کرامات ایشان
یقین من زیاده شد نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس سره العزیز در نسف
بودند و فصل زمستان بود خواجه را اتفاق بخارا شد و در آن سفر خواجه
محمد شبره که از فرزندان مولانا حافظ الدین اند همراه بودند آن روز هوا
ابر بود درویشان نسف التماس نمودند که هوا ابر است خواجه توقف فرمایند
ایشان بلا توقف روانه شدند جمع عظیم از درویشان برکاب همایون
بودند باران باریدن گرفت و هر ساعت قوه میکرد و در آن حال حضرت



حضرت خواجه اشارة بخواجه محمد کرده فرمودند که بگوی تا باران بایستد خواجه
محمد در حضور خواجه ادب نگاه میداشت آنچنان نمیگفت حضرت خواجه
فرمودند که من ترا میگویم بگوی باران بایست چرا نمیگوئی پس خواجه محمد
باشارهٔ ایشان گفت ای باران بایست در لحظه باران بایستاد و هوا
گشاده شد و آفتاب بر آمد حالی بحاضران تصرف نمود درویشان که بتعب
بمدرقه آمده بودند بسیار گریستند و رکاب حضرت خواجه را بوسیدند و باز
گشتند نقل کرد شیخ امیر حسین که گفت حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در آن
باغ بودند که حالا مرقد منور ایشانست امیر برهان الدین بحضرت خواجه پاره
ماهی آورده بودند خواجه به پختن آن ماهی مشغول بودند چون ماهی را
در تنور گذاشتند اتفاقاً فصل بهار بود ابر عظیم پیدا شد حضرت خواجه
اشارة بامیر برهان الدین کردند و گفتند بگوی تا بر این موضع که ماییم باران
نبارد وی تضرع کرد و گفت مرا چه محل آنکه این سخن گویم سخن من در حضرت
قبول نیست خواجه فرمودند من ترا میگویم تو بگوی نفس نگاه دار امیر
برهان الدین بضرورت اشارهٔ خواجه آنچنان گفت بقدرت الهی در آن
موضع که حضرت خواجه بودند چند قطره بیش نبارید اما بیرون آن
موضع چندان باران بارید که در هر جای آبها جمع شده بود از مطالعهٔ
آن حال یقین حاضران در حق حضرت خواجه زیاده شد نقل کرده‌اند
که حضرت خواجهٔ ما قدس سره العزیز بکیش آمده اند اتفاقاً فصل بهار بود
باران بسیار می بارید چنانکه در فصل بهار در ولایت کیش بارانها
میباشد و حال آنکه در آن موضع که ایشان نزول فرمودند باران
بقوة میبارید که آب از سقف خانه میچکید چون قدم مبارک ایشان

بدان خانه رسید در حال سقف خانه از چکیدن ایستاد و دران وقت
اتفاقا پنج شبانه روز پیوسته باران بارش بارید که بسیاری از بناها
و عمارتها افتاد و خراب شد و از برکات قدم مبارک حضرت خواجه ما
فتوری در عمارات صاحب منزل واقع نشد و دیگر سقف خانه نچکید
هر که مشاهده آن حال کرد بکمال ولایت ایشان اعتراف نمود نقل کردند
که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز بمنزل دوستی رفتند فصل
بهار بود و آن روز باران بقوت می بارید و از سقف خانه او آب میچکید اتفاقا
خواجه در آن خانه نزول کردند صاحب منزل بسی نگران خاطر شد خواجه
فرمودند خاطر خود جمع دار که بواسطه قدم درویشان دیگر آب نچکد چون
این سخن بزبان مبارک حضرت خواجه گذشت دیگر از خانه او آب نچکید
چند روز که حضرت خواجه دران جای بودند متصل باران میبارید
بسیار عمارتها ویران شد روز آخر که خواجه عزیمت مراجعت کردند صاحب
منزل طعامی ساخته بود زمانیکه اهل بیت او از برای مهمانان در سفره
نان نهادند آن عزیز صاحب خانه گفت در سفره نان بیشتر نهید
و اهل وی بکراهت میگفت اگر نان بیشتر نهیم باز ما نند سخن آن
عزیز التفات نکردند آن عزیز از عمل اهل خانه دربار شد چون سفره آورده
در حضور خواجه باز کردند خواجه فرمودند که این نان را خورده میشود بار
آن عزیز زیاده تر شد و انیست که عمل کراهت اهل خانه را ایشان دانسته
اند حضرت خواجه باز لطف کرده فرمودند که اگرچه آن جماعت این نان را
بکراهیت در سفره گذاشته اند ولیکن با جهت خاطر تو میخورده باشیم
بس خواجه و درویشان از آن نان خوردند چون آن عزیز سفره نزد

نزدیک اهل بیت خود برد از بسیاری نان که دران سفره بود در حضرت
شدند بعد ازان حضرت خواجه عزیمت سفر کرده ازان خانه بیرون آمدند
آب از سقف خانه بمنزله ناودان فرود آمدن گرفت آن عزیز بحضرت
خواجه عرض نمود که بر لفظ مبارک گذشته بود که دیگر آب نچکد خواجه فرمودند
که چنین بود اما بجهت کراهیت آن جماعت این حال واقع شد باشان
بگوی اینک سفره پر از نان و ناودان پر از آب نقل کرد درویشی که
گفت حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از نسف بخارا می رفتند و قمر
در برج جوزا بود و هوا در نهایت گرمی در روز چاشتگاه شده بود
حضرت خواجه فرمودند که دراز گوشان بار سازید درویشان التجا نمودند
که هوا قوی گرم است خواجه فرمودند که بی توقف روان می باید شد
درویشان در قدم ایشان بودند و روان شدند حضرت خواجه روی
مبارک بطرف این ضعیف کردند فرمودند که هوا گرم است من گفتم طی
کردن می سوخت اتفاقا حضرت خواجه کلاه نمدین بر سر مبارک داشتند
در حال طرف آفتاب را کشادند چنانکه آفتاب بر گردن ایشان می تافت
و فرمودند که گو گردن مرا هم بسوز چون حضرت خواجه این سخن بگفتند
در ساعت ابری پیدا شد و اندک از همه آسمان را بگرفت آنچنان
هوای گرم خوش و خرم شد خواجه فرمودند گو ببینیم این زبان هاچون
خواهد سوخت آن درویش را حال دیگر شد نقل کرد شیخ خسرو از دوستان
عارف که ایشان گفتند روزی با حضرت خواجه قدس الله سره العزیز
در راهی می رفتیم در فصل زمستان و ما را در پای کفش و موزه نبود
برف آمدن گرفت بغایت در تشویش شدیم من توجه بخواجه کردم گفتم

این چه حالست خواجه را وقت عجبی بود بهیبت بطرف آسمان نظری
کردند در لحظه آن برف ایستاد و هوا قوی خوش شد نقل کرد درویشی
که گفت حضرت خواجه قدس سره العزیز در غدیوت بمنزل درویش اسحق بودند
درویشان بترتیب طعام مشغول بودند و در تنور آتش میکردند زبانه
آتش بلند شده بود در آنحالت حضرت خواجه دست مبارک خود را تا آرنج
در آن تنور آتش در آوردند و فرصتی داشتند بعد از آن بیرون
آوردند بعنایت الهی تاره موی ایشان نسوخته بود همه را از مشاهده
این حال وقت خوش شد حضرت خواجه فرمودند که بعنایت حق تعالی
برسول صلی الله علیه وسلم موافقت کردیم هر چه بر ما نیز فوت شد هر چه بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم گذرانیدند بحسب ارادة الله بر ما هم گذشت
و هر نسبتی که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بما رسید عمل کردیم و اثر آن بر خود
مطالعه نمودیم تا بحدیکه رسول صلی الله علیه وسلم با اصحاب در منزلی بودند
میخواستند که در تنور نانها بزنند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
که هر کس در این تنور نانی بزند صحابه رضوان علیهم اجمعین همچنانکه
کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز نانها در آن تنور بستند و سر
تنور استوار کردند بعد از زمانی تنور را بکشادند همه نانها پخته شده بود
مگر نان رسول صلی الله علیه وسلم که همچنان خمیر بود نقل کرد درویشی که
گفت پدر من در غدیوت بود ملازمت حاکمان آنجا میکرد ناگاه عنایت
الهی در رسید و محبت حضرت خواجه ما مشرف گردانید اما بواسطه آنکه
پدر ما و من یکی از درویشان حضرت خواجه را جفا و ناسزا بسیار گفتند
و حضرت خواجه از والدین من بسیار آزرده شده بودند بلا و حادثه

حادثهٔ ردی واد و حال ابتر گشت پدرم بزحمت سکره مبتلا گشت و
بتطویل انجامید تا فرصت چهار ماه تا کار بجای رسید که اکثر اوقات او را
ملازمت حمام میباید نمود و مرا مدتی با ایشان ملاقات واقع نشد روزی
حضرت خواجهٔ ما فرمودند که در شهر بقلان حمام رفته بودم پدر ترا دیدم
مرا بروی رحم آمد و ترا میخواهد برو او را پرسش کن من از حضرت خواجه
التماس نمودم که دیریست که من پدر را ندیده ام از حضرت شما چنین امید
میدارم که از پرسش من زحمت وی کمتر شود و تضرع بسیار کردم
ایشان لطف کرده فرمودند که چون نزد وی رسی او را بگوی تا بگوید
یا غیاث المستغیثین اغثنی خوش خواهد شد بعد از آن من باشارت
ایشان نزدیک پدر رفتم و سلام حضرت خواجه رسانیدم و گفتم فرمودند
این کلمه را بگوید که یا غیاث المستغیثین اغثنی خوش خواهد شد پدرم
این کلمه را سه بار بر زبان راند حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود او را از آن
زحمت خلاص داد و علت سکره از وی منقطع شد و روز دیگر از خود تو
اتفاق خدمت حضرت خواجه کرده بر مرکب نشست چون بچهار سوی
رسید خواجه بر در مسجدی نشسته بودند از مرکب پیاده شد و سلام کرد
و شکر لطف توجه خاطر مبارک ایشان بگفت و ذکر صحت خود کرد خواجه
فرمودند که پدر را سوار کن من پای پدر را خواستم که بگیرم و بر مرکب
نشانم پدرم نگذاشت و گفت اگرچه فرزند منی اما از آن جهت که از
خادمان ایشانی روا نباشد که پای منی عاصی جافی را بگیری حضرت خواجه
فرمودند بگذار تا پای ترا بگیرد پدر من بنیاز تمام گفت فرزند من بحضرت
شما قربی دارد و مرا هیچ قربی نیست خواجه فرمودند که بواسطهٔ قرب فرزند

ترا این مقدار قرب باشد که ازین عالم با ایمان روی ولیکن در عسرت
و شدت و تنگی خواهی مرد الحق همچنان شد که حضرت خواجه فرموده بودند
ببرکت نفس مبارک ایشان از دنیا بسعادت ایمان رفت الهی حق سبحانه
و تعالی بلطف و عنایت خود همه مؤمنان را بسعادت ایمان ازین
دار فانی بآن عالم جاودانی ببری بمحبت اولیای خود را وسیله غفران
ایشان گردانی آمین نقل کردند که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره
العزیز از غدیوت بطرف باغ ارسلان میرفتند چون نزدیک آن
رسیدند ایشان را بمجذوبی ملاقات واقع شد در آن موضع با وی نشستند
در اثنای سخن آن مجذوب بحضرت ایشان بی ادبی کرد و سخن ناشایست
بد گفت که من ترا بخدای ترا فسوس میدارم خواجه چنان متغیر شدند که
نهایت نداشت دو کرت فرمودند عفو بعد از قدرت از راه برخاستند
و بطرف غدیوت متوجه شدند آن مجذوب از قفای ایشان
و پاره راه رفت بعد از آن گفت مرا اجازت رجعت فرمایید خو
فرمودند که ترا اجازتست باز گرد و براه خود برو چند کرت این
واقع شد اما وی نمیتوانست از قدم مبارک خواجه باز گشتن
الا گفت یکی از درویشان خود را فرمایید تا مرا در کنار گیرد خوا
فرمودند که اختیار تراست گفت شیخ امیر حسین را فرمایید خواجه
حسین را اشارت کردند خود بتعجیل تمام روان شدند چون امیر
او را در کنار گرفت حالش دیگر شد بیفتاد و بمرد آن مجذوب
حضرت خواجه مسافتی راه رفته بودند مجذوب از عقب ایشان بد
چون رسید صورت واقعه را عرض کرد خواجه فرمودند نیک کرد که

ما شاء الله کان کور و کفن کش مجذوب بزاری در آمد و درخواست کرد که
تدبیری فرمایید حضرت خواجه بادی التفات نمیفرمودند مجذوب درون آن
فرداً بعد فرد التجا مینمود که از حضرت خواجه التماس کنید تا این حادثه
رفع کنند آخر خواجه متوجه شده فرمودند که کسی خدای را جل جلاله و
بنده او را افسوس میدارد میباید که از عهده مثل این واقعه بیرون
آید و این چنین حادثه‌ها در نزد وی سهل باشد و وی همچنان تضرع
میکرد که بد کردم و توبه کردم اصحاب بیکبارگی از حضرت خواجه درخواست
کردند که بد کرده است با او بادی از حد بیرون است اما این زمان عجز و بیچارگی
خود را دانسته است حضرت خواجه کرم فرموده از راه بازگشتن دهای
مبارک از کفش بیرون آوردند و در سینه او چنین نهادند روح
در قالب وی در آمد و حرکتی در وی پیدا شد و بحال اصلی خود بازگشت
حضرت خواجه فرمودند که چون نزدیک وی رسیدم سیر کردم روح
او را از آسمان چهارم یافتم و از آنجا باز گردانیدم و بحقیقت حیوة آن
درویش حقیقت حیوة آن جماعت شد و بعض ایشان نسبت
ولایت خواجه کمال گرفت نقل کرد درویشی که گفت روزی حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز در عذیوت بودند و بباطن نسبت یکی
شفقت میکردند که شاید درین طریق در آید آنکس سرنبات بمن داد
که این را بحضرت خواجه رسان چون من بحضرت خواجه رسانیدم ایشان
قبول نکردند من آن سرنبات را بصاحبش رسانیدم و قصه عدم قبول
را گفتم آنکس گرد ولایت خواجه را گرد و گفت هر آیینه چنین است در آن
ساعت که من سرنبات را بدست تو دادم و بحضرت خواجه فرستادم

گفته بودم که اگر ایشان را ولایت باشد این نبات را قبول نکنند اما
این زمان هر که خواهد گرفت من باز آن سر نبات را بحضرت ایشان بردم
قبول کردند فرمودند که نگاه دار بعده بطرفی رفتند چون پاره
راه رفته بودند نیازمندی سید را بحضرت ایشان آوردند خواجه
یکی از آن انار را بمن دادند که نزدیک آنکس که نبات داده بود برسانی
فرمودند که درین سر است سر مهر و این بیت خواندند که بیت
سخن سر مهر دوست بدوست ؛ حیف باشد بترجمان گفتن ؛ من
انار را نزدیک آنکس بردم حال وی دیگر شد گفت در آن زمان که
دیگر پاره نبات بدست تو فرستادم در خاطر این بود که نبات را قبول
کنند چیزی نزد من فرستند مرا الحقیقت بعد که حضرت خواجه قوی بزرگ
و صاحب کمال اند از برکت توجه خاطر مبارک ایشان درین راه در آمدن آسان
میسر شد نقل کرد درویشی که گفت یکی از اعونه بخارا زالی بر قصد عارفان
او بود اتفاقا او بحضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز ملاقات کرد و برای
عرض نمود ایشان فرمودند که نزدیک مردم و همه بر آن عوان بی
ادبی کرده پوستینی که داشتند از بر ایشان کشیدند و لگدی بر ایشان
انداخت چنانچه عادت عوانست و از آنجا بطرف غدیوت رفت و
شب قصد کرد که در قوم کسی دست درازی کند سرش را بریدند و از
شر شش خلاص یافتند و هلاک آن ظالم واسطه زندگی جمعی شد که از
بلا دبلا او باخبر بودند نقل کرد درویشی که گفت روزی حضرت خواجه
ما قدس الله سره العزیز در غدیوت بر کنار جوی بودند درویشی را فرمودند
که پاره چوب بید بیار تا کفچه تراشم درخت بیدی بود آن درو

درویشی از آن درخت پارهٔ چوب ببرید بحضرت خواجه آورد عوانی بود در غدیوت
بیامد آن درویش را که چوب بریده بود میزد حضرت خواجه فرمودند که او را
گناه نیست این گناه را ما کرده ایم مرا بزن آن عوان همچنان درویش را میزد
خواجه میفرمودند که مرا بزن دران میان عوان لنگدی بطرف خواجه انداخت
در کنار آن جوی مرغزاری بود آن عوان بجهت مرغ دران جا اسب
خود را راند و در حال از اسب بیفتاد و همان پای که بحضرت خواجه لنگد کرده
بود در رکاب ماند و اسب در مرغزار میدوید چندانکه پای آن بی ادب
خرد بشکست و دران آب آن ظالم بی ادب هلاک شد و ازان واقعه
بسیار کس بسعادت محبت حضرت خواجه رسیدند نقل کرد درویشی که گفت
روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در شهر بخارا بدروازه کلاباد
در حجره درویشی نشسته بودند ساعتی گذشت آواز سنب مرکبی آمد که
از طرف فتحاباد می آمد و بر در حجره ایشان ایستاد حضرت خواجه از درون فرمودند
که نیکی شاه درای نگفتی که تو میطلبی اینجاست نیکی شاه درآمد خواجه فرمودند
استر ترا از پشتهٔ فراخون ما باز گردانیدیم دانستیم که بطلب حقیقی میروی
گفتیم از معنی نباشد که طالب ازینجا بطرف دیگر رود نیکی شاه گفت چنین است
که خواجه میفرمایند چون به پشتهٔ فراخون رسیدم استر بایستاد هر چند سعی
کردم قدم بر نداشت گفتم مصلحت آنست که عنان او را بگذارم تا هر طرف که
خواهد برود چون گذاشتم فی الحال این طرف روان شد و بجانب منزل
هم نرفت و تعجیل داشت تا بدر این حجره آمد و بایستاد هر که دران حجره بودند
ازان اشراف ایشان متحیر شدند و بکمال ولایت ایشان اعتراف نمودند
و آن کس از مقبولان شد نقل کرد عزیزی که گفت روزی بدر

لقای مبارک حضرت خواجه شتافتم و در نزدیک ایشان بنشستم فرمودند
از من دور نشین که این زمان نزدیکی نیست و باین مقدار که با ما نزدیک
شدی بتو بلای خواهد رسید آن عزیز گفت چون از صحبت شریف
ایشان بیرون آمدم ظالمان مرا گرفتند و هزار دینار از من طلب کردند
و تشویش بسیار دادند و چندین سعی بالستر نمودم و بدشواری تمام از
دست ایشان خلاص یافتم و بیادم آمد که ازین معنی بسیار شنوده بودم
از درویشان که حضرت خواجه میفرمودند از عنایات الله در حق من
آن بود که بدریافت صحبت این طایفه موفق شدم و از آن محل که
از ایشان دور میبایست بودن دور میبودم و ازین طایفه بهره
کسی میتواند گرفت که آشنا شده احوال و اوقات ایشان باشد بهره
صحبت ایشان گاهی عطاست و گاهی بلا نقل کرد درویشی که گفت
یکبار حضرت خواجه با قدس الله سره العزیز در قصر عارفان شیخ امیر حسین را
فرمودند که در خانه شصت من گندم هست میباید بردن و آرد کردن
من از آن گندم دو من گرفتم و در موضعی گذاشتم بعد از ساعتی
حضرت خواجه آمدند و امیر حسین را فرمودند که این گندم را آرد کن امیر
حسین با آن مشغول شد و از خواجه پرسید که این گندم چند من است قبل
از خواجه من گفتم شصت خواجه فرمودند که شصت من نیست این
بگفتند و بطرف منزل رفتند من متحیر شدم و تامل کردم گفتم چون
دانستند که این شصت من نیست و این را نیز خواهند دانست که من گرفته
ام آن دو من گندم را آوردم در غیبت امیر حسین و در جوال ریختم بعد از
زمانی حضرت خواجه باز آمدند امیر حسین را فرمودند که گندم را بار کن وی

وی از خواجه پرسید که این گندم چند من است خواجه فرمودند که شصت
من امیر حسین بار کرد و بطرف شهر روان شد درین اثنا بر زبان امیر
حسین گذشت که خواجه آن ساعت فرمودند که شصت من نیست و این
زمان میفرمایند که شصت من است خواجه فرمودند که آن ساعت شصت
من نبود و این زمان شصت منست و ازین اشراف ایشان یقین من
زیاده شد نقل کرد درویشی از خواجه علاء الدین عطار قدس سره که ایشان
گفتند حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در بازار میرفتند یکی را دیدند
در کوزه شیربرنج داشت و میرفت و میفروخت حضرت خواجه بوی رسیدند
و کوزهٔ وی را شکستند حاضران را از آن عمل ایشان انکاری در خاطرها
پیدا شد چون نیک تفحص کردند دران شیر موش مرده یافتند از
فراست ایشان در تعجب شدند و انکار با قرار مبدل شد نقل کرد درویشی که
گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در کنار جوی گذر میکردند
کودکی سبوی را از آب بر کنار جوی مانده بود خواجه آن سبو را شکستند
کودک دید و در گریه شد خواجه درویشی را به بازار فرستادند که از جهت
این کودک سبوی تازه بیار چون نیک تفحص کردند کوزهٔ کودک ناپاک
بود نقل کرد درویشی که گفت روزی حضرت خواجه ما قدس سره در آن
باغ بودند که این زمان مرقد مطهر ایشانست و من با درویشی دیگر
در قدم مبارک ایشان بودیم و خواجه ما تکیه کرده بودند ساعتی گذشت
حالت با هیبتی در خواجه پیدا شد آن درویش از خویش رفت بفرمود
خواجه برخواستند و گرد حوض بگشتند بعد از آن درخت سیبی را در کنار
گرفتند لحظهٔ برین گذشت وجود مبارک ایشان بتدریج بزرگ میشد

چنانکه همه باغ از ایشان پر شد در هر طرفی که نظر میکردم همین وجود مبارک ایشان را می‌دیدم بس باز نظر کردم دیدم که وجود مبارک ایشان خرد میشد تا چنان شد که از ایشان اثری باقی نماند باز دیدم که از وجود ایشان اثری پیدا شد و بهمان حالت اصلی رسیدند و درخت سیب در کنار ایشان ایستاده بود بغایت در حیرت شدم که این چه حالتست آنگاه خواجه فرمودند که از حضرت عزیزان علیه الرحمة والغفران این چنین احوال در نقل آمده است نقل کرد درویشی که گفت حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در قصر عارفان بودند روز وقت نماز عصر شده بود مؤذن بانگ نماز گفت درانحال قاصدی از غدیوت رسید مرا گفت که خال تو فلان درویش بیمارست و حضرت خواجه را با خال من التفاتی بود مسجد می مشغول بودند که مؤذن باقامت مشغول گشت خواجه نماز گذاردند او را دوا خواندند و برخاستند هنوز در جای نماز بودند که انا لله وانا الیه راجعون گفتند نماز خفتن شده بود که آمد که خال تو فوت شد از آن قاصد پرسیده شد که چه وقت فوت شد گفت وقت نماز دیگر نقل کرد درویشی دیگر گفت حضرت خواجه ما قدس سره در قصر عارفان بودند ابراهیم نام درویشی از غدیوت بیامد و سلام کرد خواجه ازوی پرسیدند که پیاده آمدی یا سواره گفت بعضی راه پیاده و بعضی راه سواره ایشان فرمودند که اگر ترا محبت ما بودی چرا پیاده نزدیک ما نیامدی آن درویش در گریه شد در حال حضرت خواجه برخواستند و بطرف ارسلان روانه شدند چون بآن موضع رسیدند اجتماع عظیم شده درویشان و نیازمندان جمع شدند صحبت

صحبتی بغایت خوش و ابراهیم غدیوه از عقب ایشان بباغ ارسلان آمد
و همچنان میگریست و زاری میکرد درویش از آنحال وی را رحم آمد بحضرت
ایشان آمدند و درخواست کردند که ازین درویش عفو فرمایند خواجه
او را نزدیک خود طلب شد و التفات نمودند وی بیهوش افتاد که قطعا
از وی نفسی نمی آمد خلق متحیر شدند اعتقاد خلق چنان شد که
او مرده است و بمقدار یکساعت نجومی آن درویش بهمان صفت
افتاده بود بعد ازان حضرت خواجه دست مبارک خود را بروی بمالیدند
و ازان صفت برآوردند اما طاقت ایستادن نداشت و اضطراب
داشت خواجه فرمودند که او را بغدیوت میباید بردن و در خانه که
او باشد کسی از درویشان پیش وی نرآید چون او را بغدیوت
بردند ضعیفه صالحه از محارم آن درویش بود این واقعه را شنیده
نزدیک او درآمد و بنشست صفت وی بران ضعیفه عکس کرد و بیهوش
افتاد زمانی دراز بران صفت بماند چون بخود آمد آن صفت تمام
از وی زایل نشده بود تا مدت یکسال اثر آن صفت دران ضعیفه
بود و حال و کار آن قوی شد و آثار بزرگی ازان ضعیفه مشاهده کرده
میشد نقل کرد درویشی که گفت روزی حضرت خواجه ما قدس سره العزیز
در بخارا منبر بودند سخن در مقام عشق میگفتند حالتی شگرف و حیرانی
تصرف کرده بود من در همان صفت از صحبت ایشان برآمدم و بقصد
عارفان رفتم اتفاقا مرا با یکی تعلق خاطر شده بود چون نزدیک همدیگر
رسیدیم در مقابل من دو دستی پیدا شد نیک نظر کردم و آستینهای
حضرت خواجه بود من زود چشم خود را پوشیدم و تعجیل تمام طرف دیگر

خود رفتم درین حال شیخ شادی را دیدم گفت مرا در عقب تو حضرت
خواجه فرستادند من همین ساعت رسیدم خواجه چنین فرمودند که
متعلقان ترا نیکو محافظت کنند و درین امر مبالغت نمایند
تا من نزدیک تو رسم این صفت از تو زایل نخواهد شد این بگفت
و برفت و من بعد از هفته بحضرت خواجه ملاقات کردم فرمودند
تا دست مراندیدی چشم خود را نپوشیدی بعد از ان باندک التفات
آن صفت از من زایل کردند روزی این ضعیف که جمع کننده
این آثار و انوار ولایت است در بخارا بودم در صحبت درویشان
حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز ذکر شفقت شیخ بر نسبت مریدی میرفت
که تا چه عنایت است عزیزی از مریدان حضرت خواجه ما نقل کرد گفت
از آنجا که من بودم تا بخارا دوازده فرسنگ راه بود روزی مرا
اتفاق شد که بمنزل یکی از درویشان روم چون رسیدم آن دوست
در خانه خود نبود اهلیه او را گفتم که جامهای مرا میباید شستن درین
حال مرا با خاتون وی میل خاطری پیدا شد و هیچ نوع طاقت نشد که خود
را از ان میل نگاه دارم گفتم در خانه را بربندد وی قصد کرد که در خانه
بربندد ناگاه آواز سم مرکب بگوش من رسید و بتعجیل آمد و بر در خانه
ایستاد نام مرا گرفت که فلان درویش درین خانه هست من قوی
در خوف شدم و آن ضعیفه نتوانست که خاموش باشد در حال
جواب داد که درین خانه هست بضرورت بخوف تمام من از آنجا بدر
آمدم آن سایل مرا دید و گفت حضرت خواجه ترا میطلبند این زمان از
بخارا رسیدند و این مرکب ایشانست چون رسیدند فی الحال مرا فرمودند

فرمودند که او را طلب کن اکنون وقت توقف نیست برخیز و براین مرکب سوار شو آن عزیز گفت من ازان حال در حیرت شدم که میان من و ایشان چندین مسافتست اگر درین زمان لطف و شفقت ایشان مرا در نمی یافت من هلاک شده بودم و شیطان مرا غارت کرده و بخوف و بهیبت هرچه تمامتر بحضرت خواجه رسیده سلام کردم و در نظر خلق اظهار نکردند من زود بر سبیل طعام مشغول شدم چون طعام حاضر شد لقمه ازان طعام تناول فرمودند و هر لحظه بهیبت طرف من نظر میکردند چون خلق پراگندند ایشان فرمودند که اگر نمی آمدم بر تو چه حال میگذشت ازان ولایت ایشان قوی من خجل و شرمسار شدم نهایت نداشت نقل کرد درویشی که گفت روزی در باغی بودم اتفاق چنان شد که مرا با یکی ملاقات افتاد و مرا با وی میل خاطری شد خود را ازان معنی نتوانستم نگاه دارم قصد وی کردم چون نزدیک رسیدم ناگاه حضرت خواجه را قدس الله سره العزیز دیدم که حاضر شدند عصای در دست مبارک ایشان بود و خواستند که آن عصا را بر من حواله کنند من آن حال مشاهده کردم چشم خود را پوشیدم و دست بر روی خود نهادم و ازان جا زود بطرف منزل خود رفتم مدتی نمیتوانستم که در چیزی نیک نظر کنم و ازآنجا که من بودم تا بخارا ده روزه راه بود نقل کرد درویشی که گفت جمعی از دوستان حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در قصر عارفان بودیم و جوی پالیز میکشیدیم دران اثنا من چند بار گفتم که شنیده ام که یکی از درویشان خاندان خواجگان بوده اند قدس الله ارواحهم روزی همین طریقه مریدان ایشان پالیز را جوی میکشیده اند چون طعام آورده اند مرید

ایشان گفته اند چه خوش بودی که اگر چند زامچه بود مرا آن خربزه و حال
باآن زمین پالیز در آمده اند و چند زامچه چیده و در پیش آن در
ویشان گذاشته اند ناقل گوید که با درویشان درین سخن بودم
که حضرت خواجه رسیدند و فرمودند که در چه سخن اید من خاموش
شدم یکی از آن درویشان گفت قصه این بود خواجه تبسم فرمودند
و ما را بدین مشغول کردند و دست مبارک دراز کرده از زمین پالیز
یکی خربزه زامچی گرفتند و در آستین کشیدند و بطرف منزل روان
شدند و حال آن بود که وقت طعام خوردن شده بود و ما یاران نیز
در عقب ایشان روان گشتیم آن درویشان با من میگفتند
ما را بوی خربزه زامچی می آید چون حضرت خواجه بخانه رسیدند فرمودند
که این زامچه را از جای آورده ایم از برای شما یاران نقل کرد در
ویشی که گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در بخارا
بمنزل مولانا حسام الدین خواجه یوسف قدس سره بودند جمعی از علمای در
صحبت شریف ایشان حاضر بودند و شیخ شادی نیز بود مردی
بیامد و گفت بشیخ شادی دعوی دارم خواجه فرمودند نیکست
علما حاضرند دعوی بگوی آنمرد گفت او را نزد حاکم میبرم خواجه
فرمودند که ما قصه ترا از حاکم شرع بهتر بپرسیم و نیک تفحص نماییم آن
مدعی نظر مبارک خواجه را قبول نکرد خواجه فرمودند که شادی با
او برو همین ساعت معلوم خواهد شد که او ترا چون پیش حاکم ولایت
میبرد و بعضی از درویشان با شیخ شادی موافقت کردند و بعضی از فرزندان
آن مدعی نیز همراه بود و پیش از آنکه نزد حاکم برسند گویند ایشان بر در

بود در حمام آهنین افتاد ناگاه پای آن مدعی باب حمام بلغزید و سرنگون
بیفتاد در حلق و بینی او آب در آمد فرزندان خود را گفت مرا بگیرید که مردم
زود او را از درون آب مردار کشیدند و بیرون آوردند وی چشم
باز کرد و گفت هیچ کس را از شیخ شادی کاری نیست این زخم مرا از
شیخ مشایخ رسید و سه کلمه بگفت و در ساعت فوت شد فرزندان
بکار وی مشغول گشتند و دوستان بحضرت خواجه آمدند و قصه را
تقریر کردند خواجه متوجه شیخ شادی شدند و تبسم کرده فرمودند که
چه کارهاست در عالم خواجه یوسف آن جمع حاضران از علمای آن
نفس مبارک حضرت خواجه که فرمودند همین ساعت معلوم خواهند شد که ترا
چون میبرد تعجب بسیار کردند و سبب مزید یقین حاضران گشته نقل
است از حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که گفتند چون
طریقهٔ پسندیدهٔ حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز استقامت در
شریعت و پیروی سنت بود و اکثر صحبت ایشان با علما بود و در وقت
ایشان مقدم علمای بخارا مولانا حسام الدین خواجه یوسف
اصیلی و مولانا حمید الدین شاشی رحمهما الله بودند و ایشان را با حضرت
خواجه صحبت بسیار میبود روزی حضرت خواجه باین فقیر اشاره کردند
پارهٔ بادام بگیر که بدریافت صحبت مولانا حمید الدین شاشی میرویم
چون خدمت خواجهٔ ما را با مولانا ملاقات شد خواجه فرمودند که ما در
جستجوی شما و شما در گفتگوی ما ازین سخن خواجه حال دانشمندان
که دران صحبت بودند دیگر شد مولانا تواضع بسیار کردند و حال
آن بوده است که قبل از ملاقات مولانا با اصحاب خود ذکر اوصاف حمید

خواجه مشغول بوده اند چون مولانا و اصحاب بادام خوردند خواجه یوسف
پوست بادام را جمع کردند و در موضع پاکیزه دفن کردند بعضی از اصحاب
مولانا بر آن انکار نمودند مولانا ایشان را منع کردند که انکار منمایید و صبر
کنید خواجه ما فرمودند که مغز در حمایت پوست است اگر در پوست خللی
رود در مغز سرایت کند اگر در شریعت خللی میباشد بطریقت سرایت
میکند مولانا حمید الدین تحسین بسیار کردند و شکر گفتند و جمع
منکر انرا گفتند بکرد گستاخی مکردید که ایشان اثبات شما یان میکرده
اند با دوستان حق تعالی گستاخی نمی باید نمود خواجه ما فرمودند
که سخن خواجگانست که ما خوشه چین علما ییم پس ما اثبات کنیم روزی
بزرگی از ما سؤال کرد که مدتیست ما را با شما ملاقات میشود و ما در یافته
طریقه شما نه ایم ما در جواب آن بزرگ گفتیم که طریقه ما متابعت سنتست
و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را بتصدیق ثابت کرده ام
و از سبب علم و عمل متابعت علما مینماییم هرچه از آنحضرت صلی الله علیه
و سلم نقل میکنند ما نسبت عمل پیروی آن مینماییم از ابتدا تا این زمان
وظیفه ما اینست نقل کرد فرزندی که روزی حضرت خواجه ما قدس سره
العزیز در شهر بخارا بر در از کوشکی نشسته بودند و میرفتند اتفاقا
راه گذر ایشان بر در خانه درویشی افتاد خواجه با وی نزدیک رسیدند
آن درویش درخواست کرد که از در از کوشک فرود آمدن شرط نیست
خواجه فرمودند ما را هم در خاطر نبود که فرود آییم درخواست حاجت
نیست آن درویش در غضب شد و خواجه را ناسزا بسیار گفت خواجه تبسم
نمودند و بشاشت کردند حاضران الطاف حضرت خواجه در تعجب شدند

شده بودند اتفاقاً روز دیگر خواجه با جمع درویشان بطرف کوفین رفتند و آن درویش را مرض
صعبی عارض شده بود بعضی از درویشانیکه دران روز در بی ادبی او نسبت حضرت خواجه
واقف بودند نزدیک وی رفتند و گفتند سبب مرض تو آن سخنانست که بنسبت خواجه گفتی علاج
تو نیز از ایشان خواهد بود آن درویش را هم از خواب یاد میکرد روزی مرا طلب کرد و گفت اگر
ایشان بروی نخواهند آمد من هلاک خواهم شد بعد از زمانی که از پیش او بیرون آمدم بطرف فرهی
داشتم و میرفتم مرا حضرت خواجه ملاقات شد همان ساعت از طرف کوفین می آمدند بر ایشان سلام کردم
از من پرسیدند که حال آن درویش چیست که این زمان پیش او بودی چون این سخن شنیدم تعجب کردم
و گفتم بمردن نزدیکست منتظر لقای مبارک شماست خواجه بر فور بعیادت او رفتند و من نیز در عقب
ایشان درآمدم درویش را پرسش کردند و فرمودند که الشافی هو الله خوش خواهی شد هرکس که
درین مرض نخواهی مرد از برکت دعای حضرت ایشان اثر صحت دران درویش پیدا شد و آن خواجه
عذر بسیار خواست که خاطر شریف شما از من رنجیده بی ادبی کردم عفو فرمایند خواجه فرمودند که
خاطر ما رنجیده بود اما الآن در خاطر از تو غباری نیست آنگاه خواجه از پیش آن درویش بیرون
آمدند دران ثنا فرمودند ما متابعت روش رسول الله صلی الله علیه وسلم مینمائیم و دندان مبارک
ایشان را شکستند فرمودند که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون اما گفته اند مشایخ تیغ برهنه
اند خلق خود را ازان تیغ میزنند ایشان خود بر کسی نمیزنند از حضرت عزیزان علیه الرحمة والغفران
سؤال کردند که میگویند فلان کس از تیغ مشایخ رسیدست این سخن چگونه است ایشان
فرمودند راه تیغی برهنه خلق خود را ازان تیغ میزنند نقل کرد درویشی که گفت در قرشی بودم
که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز عزیمت زیارت بیت الحرام نمودند وقت آن شد که حجاج
شتران کرایه گیرند خواجه اصحاب را اشارت فرمودند که هرکس جهت خود شتری کرایه گیرند آخر الامر
اشتر لاغر ضعیف ماند که از حجاج هیچکس قبول نکرد خواجه فرمودند که ما این شتر را بکرا میگیریم
اصحاب نگران خاطر شدند بتضرع تمام عرض کردند که این اشتر قوی لاغر و بی قوتست و راه

کعبه راه و سوارت خواجه میسر نبود البته بار بر همین شتر خواهیم نشست بعده در راه در آمدند
بسیاری از شتران با قوه برجا ماندند و حضرت خواجه با در رفتن و آمدن بهمان شتر سوار
بودند حضرت خواجه بسیار میفرمودند که بر شتر سوار شوید که بار خود بر شتر نانداز ید و بقدر
طاقت رعایت باید نمودن اولیاء الله که اینچنین بوده اند که از راه صورت بر مرکب شکسته از راه معنی
بار بر مرکب خود نهاده اند چنانکه از سلطان العارفین ابویزید قدس الله سره منقول است همه اهل قافله
صفت حضرت خواجه در تعجب شده بکمال ولایت ایشان اعتراف نمودند نقل کرد دانشمندی که گفت
بسفری میرفتم چون بملازمت حضرت خواجه قدس الله سره الانور رسیدم تا وداع کنم مرا دعای خیر نمودند
اثر دعای ایشان از ادای مطالب میکنم در راه گشتن بودم که خبر وفات ایشان بمن رسید نومیدی
بر من غالب شد گفتم دوباره بطلب علم در مدرسه در آمدم همان شب ایشانرا در واقعه
دیدم که این آیت میخوانند که وما محمد الا رسول و بعد ازان این آیت فرمودند که
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و قال زید بن حارثه الذین واحد از ان
خواب بیدار شدم اشارت حضرت خواجه را فهم کردم و دانستم که روحانیت با فقرای عنایت
دارند و متوجه این بیچارگان اند اما قال زید بن الحارثه این را معلوم نکردم باز
بخواب دیدم که گفتند قال زید بن حارثه الدین واحد ایم این اشارت خواجه در حق
من بود این خواب دلیل حقانیت حضرات ایشانست در حیات و ممات بنده کان حق
و مقرر دلالت بر این میکنند و آنچه مینمایند از کتاب سنت و آثار صحابه و سیر سلف
صالح رضوان الله علیهم اجمعین و افاض علینا برکاتهم
و جعلنا منهم و من محبیهم بفضله و کرمه
قد تم هذا الکتاب بفضله علی ید احقر
الطلبه میر محمود بن ملا میر
ضیاء الدین بفضل الملک المبین

[illegible] اخوان

بتاریخ نوزدهم شعبان
سنه سبع عشرین و ثلث مائة

فی جمادی الاول یوم الاثنین فی المحله کلاباد

این کتاب مستطاب المسمی به تحفة الزائرین تاریخ یوم جمعه ۱۶ ماه ربیع الثانی ۱۳۳۰ هجری به مع دیگر کتاب های ذیل از دوکان فضیلت پناه قاری محمد اکبر مرزی کتب فروش گرفته شد

کتاب هذا ۱ جلد	جامع الاسرار منظوم ۱ جلد	مرادالعارفین چاپ شکسته بسیار خوشخط کاغذ خوب ۱ جلد	جواهر خمسه احسن الاعمال خواص اسماء الحسنی چاپ لاهور کاغذ جنبائی ۱ جلد	
هشت بهشت امیر خسرو منظوم چاپ نولکشور ۱ جلد				

له الحمد که استنساخ این نسخه متبرکه سعادت

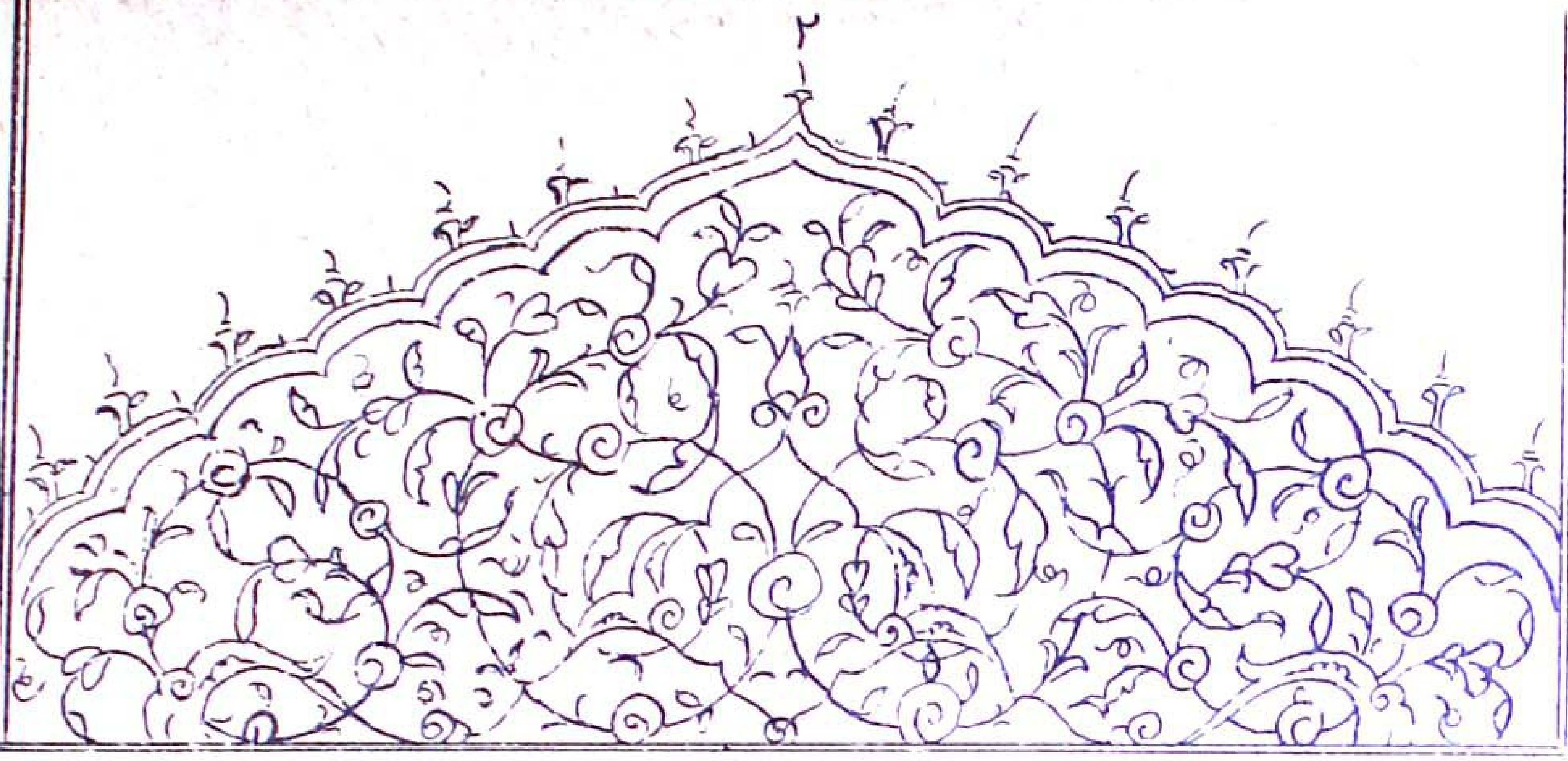
قرین مشتمله بر اشارات

مزارات اهل الله اسکنهم الله فی خلد البرین

المسمی بتحفة الزائرین

بسعی و اهتمام ملا محمدی مخدوم

در قید کتابت درآمد در مطبعه بخارا مطبوع گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

حمدیکه شایان جلال عظمت الهی ست این هرزه درای چه سان
متکفل ادای آن ست که شاهبازان طارم افلاک از طیران فضای
آن سر ببال عجز کشیده لب به ثنای ما عرفناک حق معرفتک کشوده و شاهسواران
کرهٔ خاک از ساحت میدان عریض البنیان آن به لنگی توسن فکر اعتراف نموده
زبان بجال بذکر ما عبدناک حق عبادتک رطب اللسان ساخته اند ر
ای جود وجود تو محیط همه ذات احسان تو ساری همه موجودات چون
سرور کاینات لا احصی گفت من خود کیم احصای ثنایت هیهات همچنین
تحفهٔ نعوتیکه در خور سزا و ثنای رسول مقبول بود این نوع الفضول
را از خار راچه یارای که خود ندای روح افزای انا سید ولد
آدم در داده حاملان ملأ اعلی و ساکنان خطهٔ غبرا را مجال انکار و
مجال گفتار بجز صدق و اقرار نمانده ره ده عقل زند سپهر او هشت بهشت
بهفت اختر شش از شش جهت این نامه نوشت از پنج حواس چهار ارکان
سه روح ایزد بدو کون چو تو یک تن نسرشت و بالحان سعادت
ترجمان انا افصح العرب والعجم آن عندلیب بستان سرای وما ینطق
عن الهوی فصحای عرب و بلغای عجم را انگشت قبول بر چشم ست و

کلمهٔ آمنا وصدقنا بر زبان ن هم رحمت عالم زما ارسلناک هم
مایهٔ آفرینش آن لولاک حق کردند بجانت ای جوهر پاک لولاک لما خلقت
الافلاک وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین اما بعد
میگوید پاشکستهٔ زاویهٔ خمول وگم نامی الراجی الی غفران الملک الباری
ناصر الدین الحنفی الحسینی البخاری که مدتی ست مدیده و عهدیست بعیده
که این فقیر حقیر را شغف تمام بذکر سعادت اثر اولیای کرام وعلمای
عظام بود وهمیشه از کتب وصحف متقدمین ومتأخرین متفحص وتجسس انساب
وانتقال و مصرع خیر مآل سلسلهٔ خواجگان حضرت خواجه عبد الخالق
غجدوانی وطبقهٔ خواجگان الی یومنا هذا وغیره از بزرگان دیگر
سلسلهٔ بروش تاریخ ملازاده تمنا بود که بطریق اختصار اسامی این
بزرگان ومراقد ومشاهد پر انوار ایشان را اشارتی بر صفحهٔ اوراق نگارم
الحمد لله که در سنه ۱۳۲۴ یکهزار سه صد بست چهار بمضمون الاشیاء
مرهونه باوقاتها باوجود عدم لیاقت واستطاعت از چند کتاب
چون نفحات الانس ورشحات ومناقب حضرت امیر کلال ومظهر العجائب
وفواید منتجه وثمرات المشایخ وتحفة الاحباب شاهی وتحفة الاحباب مناقب
حضرت حاجی حبیب الله حصاری نقشبندی وتحفة الانساب از
محمد طاهر که ذکر خیر اثر ونشان صریح مطهر ومشهد معطر سالکان مسالک
عرفان مناهج ایقان را بطریق ایجاز واختصار برچیده بعبارت روان
عام فهم بجهت استفاده اقران واعیان وزایرانی که از کمال اخلاص
درین خطه قدم راسخ میزنند بشیرازهٔ جمعیت کشیده موسوم به تحفة الزائرین
گردانیدم اکنون توقع از مکارم اخلاق ناظرین ومراسم اشفاق
مطالعه کنندگان این تحفة الزائرین آنست که هرگاه هرکه ازین نوع
باشاره این رساله شرف زیارهٔ این حضرات مقربان درگاه حضرت حق

سبحانه وتعالی که باعث نزول رحمت وسبب وصول قربت
رب العزّت جلّ شانه ست دست دهد دران مکانهای فیض
اقتران این هیچمدان سراپا نقصان و فقیر حقیر آلوده عصیان را از حاشیه
ضمیر منیر محو نفرموده بدعای حسن خاتمت یاد فرمایند که خداوند عاقبت ما
وجمله مومنان را محمود کناد رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین
واجعلنی لسان صدق فی الاخرین اللهم اشرکنی فی دعاء المومنین **قطعه** چو من بخیر
کنم یاد رفتگان امروز امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند چو شاد میکنم ارواح
دیگران شاید کهان سند مرا نیز روح شاد کنند بعلاوه این امور ملاحظه
این معنی این هیچمدان صریح نادانی راهوس آن شد که بذکر مناقب و مفاخر طبقه
خواجگان که در فاخره بخارای شریف و غیرها در قریب جوار این قبة الاسلام
بستند بطریق اختصار بر نهمیدن احوالات و مزارات این بزرگان دین حرف
چند بقید تسطیر کشد ولی هر کس را که ذوق دانستن مفصل احوال این سلسله خواجگان
وسلسله قادریه وسلسله چشتیه وسلسله سهروردیه وسلسله کبرویه وجمیع
حضرات اولیاء الله وعلماء کرام وخلفاء عظام واهل بیت حضرت رسول انام
بر ترتیب و وصول کتاب متقدمین با صحیح روایات خصوص سلسله جهریه که هیچ
کتاب تفصیل احوال ایشان بیان نشده ست در سلک تحریر در آورده الحمد لله
والمنه که این مطلب دیرین بحصول پیوست حیف که از جهت ضخامت قریب
بدو صد جزو کشید کم کسی بنویسی تحریر آن نماید باز میگویم که نه هر گوشه گمان
کردم گمان مبر که خالی ست شاید که پلنگ خفته باشد باقی موقوف دیدن است و موسوم
آن مجموعه را بکنوز الاتقیا این مختصر رشحه از عمان وقطره از نیسان اوست
مقدمه در آداب زیارت ودعاهای آنکه از جمله ضروریات است
بطایفه زایرین مقابر ومشاهد **اما بعد** بدانکه حضرت علماء دین
وبزرگان اهل یقین رحمه الله تعالی علیهم اجمعین چنین فرموده اند که زیارت

قبور سنت ست و مستحب آنست که زیارة کننده زیارة در روز جمعه
نماید و یا در روز شنبه و یا در روز دوشنبه و یا در روز پنجشنبه پیش
از بر آمدن آفتاب عالم تاب و هم در اوقات شریفه و مبارکه در آنها
محل استجابت دعاست چنانچه در روز عاشورا و عرفه و غیر آن و
در حدیث ست که هر که زیارة کننده باشد گذشتگان را
فرشتگان بعد از وفات او زیارة کنند او را و هم رسول صلی
الله علیه وسلم فرموده اند که زیارت کنید گذشتگان را چه گذشتگان را
موانست باشد بزیارة کننده گان و در خبر ست که شخصی پیغمبر را
علیه السلام از سختی دل خود عرضه کرد آنحضرت علیه السلام فرمودند که
سه عمل ست که دل را نرم کند اول ست بر سر یتیمان مالیدن و فرود
آوردن دوم بیمار پرسی کردن سوم بزیارة گذشتگان رفتن
و هم در حدیث شریف ست که هر که پدر و مادر خود را زیارت
کند هر هفته و بروایتی گاه گاه آمرزیده و ثواب حج مقبول یابد
و بعد از وفات وی فرشتگان او را زیارت کنند از شیخ
ابو الحسن رستغفنی پرسیدند که زیارت گذشتگان بچه نیت
باید کرد فرمود که بچهار نیت بکند اول تعظیم گذشتگان دوم
آنکه چون او بمیرد دیگری او را زیارة کند سوم بجهت عبرت گرفتن
تا بطاعت روی آرد و از معاصی باز گردد و پرهیز کند چهارم نیت
کند که خدا تعالی بر وی معیشت فراخ کند تا بغیر محتاج نشود با خلق
خدا مواسات توان کردن و لیکن بهتر آن بود که زیارت
روز پنجشنبه یا روز جمعه کند چه در خبر ست که صدقه که از برای گذشتگان
دهند و دعاییکه از بهر ایشان گویند چون درین روز ها کنند بایشان
زودتر برسد چون زیارت کننده از خانه بیرون آید این

دعا را بخوانند که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و
یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شی قدیر هو الاول والآخر
والظاهر والباطن وهو علی کل شئ علیم و در راه زیارت بنیت به
آن مزار صدقه بدهد آنقدر که تواند چون بزیارتگاه خواهد که در آید
بگوید اللهم انی اسألک خیر مدخلی واعوذبک من شره رب ادخلنی
مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً
نصیراً بسم الله دخلنا وعلی الله توکلنا و ازجمله آداب زیارت
آنست که در هر قبرستانی که در روضه پیغمبری باشد باشد ابتدای
زیارت از انجا کنند واگر موی مبارک سیدنا ونبینا و
مولانا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد ابتدا از انجا کنند
منقول ست چند تاره موی مبارک انحضرت صلی الله
علیه وسلم در مقابر بخارا است یک تاره موی مبارک با قاضی
امام شعبی ست که استاذ قاضی ابوزید دبوسی اند ویک تاره موی
مبارک با خواجه عبد الله برقی ست بر تل خواجه امام بکر حامد ویک
تاره موی مبارک با دهقان سغدی ست بر تل خواجه امام
بکر ترخان نزدیک مشهد صوفیان ویک تاره موی مبارک با سید
امام زرنکره بر تل صدور ویک تاره موی مبارک با صدر الشهید
حسام الدین رحمة الله علیه و از جمله آداب زیارت آنست که
راست ایستاده زیارة کنند و بر گور نه نشینند و بر گورستان نماز
نکنند و بر گور دست نمالند و بوسه ندهند گور را که بوسه کردن عادت
کفارست از نصاری چون در زیارتگاه در ایند گویند که السلام
علیکم یا اهل القبور من المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات یرحم
الله المستقدمین منکم والمستأخرین منا انتم لنا فرط ونحن لکم تبع

پیش از بنیت زیارت صدقه

آداب زیارت

بیان موی مبارک

وانا ان شاء الله بکم لاحقون اما انساؤکم فقد نکحت واما دورکم
فقد سکنت واما اموالکم فقد قسمت فهذا خبرکم عندنا فما خبرنا عندکم
وبعد از سلام تکبیر بسیار گویند چه ثواب تکبیر بگذشتگان زودتر
ازان رسد که ثواب ذکرها و دعاهای دیگر چون بمزاری رسند که
موی مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در انجاست
در مقابلهٔ آن بتعظیم تمام ایستند وگویند که السلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته اللهم صل علی روح محمد فی الارواح وعلی جسد محمد
فی الاجساد وصل علی محمد فی القبور وصل علی شعر محمد فی الشعور آنگاه
سوره فاتحه وآیة الکرسی ویس وآخر سورهٔ حشر وسوره ملک خوانند
چه در خبر است که بخواندن سورهٔ تبارک عذاب گور ازان کسیکه بنیت
او خوانده است برخیزد وسورهٔ اذا زلزلت وسوره الهیکم التکاثر
بخواند وسورهٔ اخلاص یازده بار بخواند وسوره قل اعوذ برب الفلق وسوره
قل اعوذ برب الناس وسوره فاتحه بخواند وثواب خواندها را بگذشتگان
وارواح همه اهل اسلام بخشد وبعد ازان دست را بردارد وگوید
اللهم اغفرلی ولوالدی ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
چنانچه در نماز میگوید باز گوید اللهم تقبل منی تلاوة هذه السورة
وقراءة هذه الآیات من کتاب الکریم واجعل ثوابها لفلان ولاهل هذه
المقبرة من المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات وادخل علیهم الروح والراحة
والنور والسرور والرحمة والبشری والکرامة واذا صار حالی مثل
حالهم اغفرلی وارحمنی وتجاوز عنی واختم لی بخیر خاتمة یا ارحم الراحمین وباز
بر سر تربت آید وگوید سبحان من تفرد بالقدرة والبقا وقهر عباده
بالموت والفنا فرد الخلایق کما بدأهم ویعیدهم کما انشاهم اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبئن

بما عملتم وذلک علی الله یسیر باز دستها را بر دارد و گوید که اللهم رب هذه الاجساد البالیة والعظام النخرة والشعور المتفرقة والجلود المتمزقة الذین ماتوا علی شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله اللهم برد علیهم مضاجعهم ووسع علیهم مضایقهم وآنس فی ظلمة القبر وحشتهم وارحم غربتهم وفرج کربتهم وبارک لهم فیما صاروا الیه ونبهنا عن نومة الغافلین وارزقنا الاهلیة للموت والاستعداد له توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین وکن بنا وبهم رؤفا رحیما برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا فایده

اما بعضی از اهل کشف وعیان فرموده اند که هر که به نیت زیارت عزیزی وبزرگی رسد اعتقاد داد آن باشد که آن عزیز و آن بزرگ در اینجا مدفونند فیض ومدد آن بزرگ باو رسنده است بی نقصان چرا که در عالم ارواح دور ونزدیکی برابر است واضح باد که در اثنا این رساله جمیع علما وبزرگان ملازاده را نوشتیم والله الموفق وعلیه التکلان

ذکر مزار چشمهٔ حضرت ایوب علیه السلام امام محدث ابو عبد الله محمد بن محمد بن سلیمان بن کامل البخاری الوراق المعروف بغنجار که صاحب تاریخ بخارا است گفته اند که مزار شریف منورهٔ حضرت ایوب علیه السلام در بخارا است همانجا که مشهور است ونیز گفته اند که علامت آن مزار آنست که آنجا درختی است که در زمستان سبز باشد ودر زیر آن چشمه است از چشمهای بهشت برگ آن درخت چون برگ درخت سنجد است اما قول صحیح آنست که مرقد مطهرهٔ حضرت ایوب علیه السلام اینجا نیست اما شیخ کامل امام محی الدین نووی رحمة الله علیه نقل کرده اند که قبر مبارک آنحضرت ببلاد حوران است وقبر شریف در انجا مشهور است ودیگر در جانب

قبلهٔ مزار حضرت ایوب علیه السلام مزار خواجه کعبان عابدست رحمة الله
علیه که شریک حضرت خواجه ابو حفص کبیر اند که ایشان بدست کفار
فجار شهید شده اند دیگر مزار مولانا شمس الدین محبوبی رحمة الله
علیه که فرزند ارجمند مولانا جمال الدین محبوبی اند رحمة الله علیهم در جانب شرقی
چشمه حضرت ایوب ست بر جنب حوضی که دران مزار ست دیگر در جانب
شرقی چشمهٔ حضر ایوب علیه السلام مزارات شرع آباد ست
خانوادهٔ خاوند صدر الشریعة رحمة الله علیه که از اولاد مولانا جمال الدین
محبوبی اند و مرقد ایشان و باقی اولاد ایشان رحمة الله علیهم در
شرع آباد ست پادشاه اسماعیل سامانی نه تن بودند از آل سامان مشهور
هر یک بولایتی و شهری مذکور اسماعیل و دو احمد و بو یعقوب یک نوح
دو عبد الملک دو منصور دیگر در جانب جنوب مزار پادشاه اسماعیل
سامانی باندک مسافتیکه رفته شود مزار پر انوار عالم محدث محمد بن احمد
المعروف بخواجه غنجاری بسیار ذات بزرگ میباشند ذکر
مزار حضرت خواجه ابو حفص کبیر رحمة الله علیه که حضرت ایشان
در علم و عمل و قوت و مجاهدت و صفای حال و زهد و سخا و غزوات و اعلای
کلمة الله تعالی بدرجهٔ اعلا بوده اند مزار فایض الانوار ایشان مجمع ابدال
و اوتاد و سیاح ست و دیگر قبر منور فرزند ایشان عالم با عمل
محمد بن امام ابو حفص بخاریست که در جانب قبلهٔ تربت خواجه است
خواجه عبد الله بن موسی شاگرد فرزند ایشانند و دیگر از فرزند حضرت
عثمان و از فرزندان عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهم آنجا
میباشند دیگر مزار شیخ شب بیدار که چهل سال شب خواب
نرفته در عبادة شب را روز کرده اند دیگر مزار قاضی امام عبد الواحد
شهید صاحب کرامات آنجاست دیگر مزارات صفاریه که در جانب

قبله مسجد اند و در طرف جنوبی مزار حضرت خواجه رحمة الله علیه میباشند
حضرت شیخ امام عالم باعمل زاهد ابو ابراهیم بن اسمعیل
بن الصفار رحمه الله علیه که حضرت ایشان را صلابت در دین تمام
بود انچه حق بودی در باب دین و دیانت میگفتند و از هیچکس باک
نداشته اند امیر شمس الملوک صاحب نماز گاه ست که ایشان را
بدرجهٔ شهادت رسانیده ست فرزند شان ابو اسحاق نیز عالم
باعمل و زاهد متقی بوده در مزار پدر خود مدفون اند و فرزند ابو الحامد
حماد بن ابراهیم الصفار که امام مسجد کلان عالم
باعمل مفسر قران و محدث بوده اند در انجا آسوده اند دیگر در جانب
شمالی شهر در ده سفکره شیخ عالم محدث صاحب الولایة والکرامة
خواجه ابو حفص صغیر سفکر دری ست رحمه الله علیه بزرگی
میگویند که چند شب بچشم خود دیدم که نور از تربت امام ابو حفص صغیر سفکر
دری بر مثال مناره بر میاید دیگر بجانب قبله فاخره بخارا را
در قریه سمین مزار منور مرقد معطر شیخ زاهد عالم باعمل صاحب الاحوال
والمقامات مالک الولایة والکرامات خواجه امام ابو بکر سعد ست
قدس الله روحه و دیگر بطرف قبلهٔ شهر مزار پر انوار شیخ عالم
باعمل صاحب تقوی و ورع امام ابو بکر محمد بن الفضل البخاری ست که
حضرت شان محدث و مجتهد بوده اند در زمان شان مذهبهای باطله را
از بخارا بر طرف نموده اند و در جوار تربه شان از احفاد ابو عمر و عثمان
بن ابراهیم بن محمد بن احمد بن الفضل ست رحمهم الله و دیگر در جانب شمال
راه دروازه حاجیان در ردبردی مزار ابو بکر فضل مرقد ائمه اسمٰعیلیست
رحمة الله تعالی علیهم اجمعین که خانه دان ایشان همه اهل علم اند علی بن احمد بن
اسماعیل بخاری نبیرهٔ امام ابو بکر سعد ست و شاگرد او و اولاد و احفاد

ایشان در آن مرقد مدفون‌اند که در این زمان ویران و نامعلوم است
و دیگر در جانب شرقی مزار امام ابوبکر الفضل قبرهای ائمهٔ
ستاجیه است رحمهم الله که هر یک از ایشان مقتدای جهان و پیشوای
عالم بوده‌اند و مزارگاه ایشان مجمع ابدال و اوتاد بوده است در آنجا
تربت امام عالم باعمل و زاهد باورع مفتی و استاد علمای عالم مولانا
سیف الدین ستاجی است رحمة الله علیه و در قرب تربت ایشان
قبر فرزندشان مولانا جمال الدین ستاجی است رحمه الله که مقتدای صالحان
و پیشوای نیکوکاران و صاحب ولایت و کرامت بوده‌اند هفتاد مرتبه
حج گذاریده‌اند و چندین کتابها تصنیف کرده‌اند و در قریب جوار
تربت ایشان مرقد پسر ایشان است و جناب حضرت امیر شمس الدین
را گویند که عالم باعمل و عابد متورع و مفتی و مدرس بوده‌اند و در نزد تربت
ایشان قبر پسرشان خاوندزاده شرف الدین است و در پایان
تربت او تربت پسر ایشان که مولانا کمال الدین است که عالم و مفتی و فقیه است
و در اصول و فروع جامع و صاحب مصنفات مشتبه در روز اول غزای
بخارا بدست کفار شهید شده‌اند رحمة الله علیه و در پیش قبر ایشان
قبر فرزندشان فخر الدین است ایشان نیز عالم و مفتی و زاهد و
پند دهنده بوده‌اند و در پیش او تربت تاج الدین است که مصنف
بوستان المذکرین است که صاحب شریعت و طریقت است و شرف زیارت
حج دریافته است و در پیش قبر ایشان مرقد صدر الدین است رحمه الله
و دیگر بجانب قبلهٔ مزار امام ابوبکر فضل مرقد سالار حج است که
ایشان سی پنج حج گذاریده‌اند و چون از دروازه بیرون برآیی بر شمالی
جوی جویبار خاک توده است و در آنجا یکی از بزرگان دین و اکابر اهل یقین
بوده‌اند که خواجه یوسف همدانی آنجا را نشانه کرده‌اند و گفته‌اند که

در انجا زنده ایست از زنده کان بل احیاء عند ربهم ذکر مزارات
تل حوض مقدام که حالا خواجه چهار شنبه میگویند درین
تل بسیار از بزرگان میباشند از متقدمان چون حضرت حاشد
بن عبد الله الصوفی العابد بخاری رحمة الله علیه ملقب بحاشد کم کشاده بین
مردم ذات مبارکشان از امراء اسلام ست مدتی در شام و مدتی در
یمن حکومت داشته اند و دوازده منبر اسلام در تصرفش بوده و دوا
ده هزار مرد تیغ زن داشته بناکاه دل از همه سرد کشته بعلم و ذکر
مشغول کشته بدرجات بلند رسیده رحمة الله علیه و دیکر از بزرگان
دین و اکابر اهل الیقین نزدیک ایشان مدفون میباشند مثل خواجه
ده نیاز رحمة الله علیه که عالم با عمل و صاحب کرامات بوده اند و
دیکر امام محمد بن محمد بن ابراهیم البصیر المبید الملقب البخاری علیه الرحمة
نیز در انجاست و ایشان از نوادر و عجایب زمان خود بوده اند در
حفظ کتب و ایقان و زهد و ریاضت ممتاز بوده اند و مجتهد دیانت
و درایت و کرامت بوده اند و دیکر امام رئیس ابوبکر احمد بن محمد بن اسماعیل
رحمة الله علیه در انجاست و ایشان عالم با عمل و فقیه اکمل بوده اند و دیکر
قبر خواجه امام حسین نوفاحی در انجاست و امام عبد الکریم بن ابی حنیفه
الاندقی در انجاست علیه الرحمة الواسعه امام فاضل و زاهد کامل و مجتهد
بزرک بوده اند و در میانه پشته قبر معطر خواجه سلیمان ست که خلیفهٔ
خواجهٔ اولیاء کلان اند رحمهم الله تعالی دیکر هم مزارات امام همام و اخطب السلاطین
مولانا مظفر رحمه الله در انجاست و مزار منور فرزند ایشان مولانا
طاهر و باقی اولاد ایشان در جوار ایشان خوابیده اند دیکر ذکر مزا
رات سفید موئی مرقد مطهر شیخ بزرکوار که مشهور بعبد الله سفید
موئی و لقبشان در میان مردم بحضرت استاذ ست در جنوبی بیرون شهر

ابقدار سه فرسخ راه ست که همان دیه را بخواجه عبدالله سفید مونه
میسنامند زیارت گاه خلایق ست حضرت امام ابوبکر فضل شاگرد این
جناب بوده ودر مجلس املاء حدیث آنجناب چهارصد شاگرد نویسنده
بوده اند و مزار پرانوار ایشان پرهیبت و سیاست عظیم بوده است
ودر جوار تربت ایشان مرقد حضرت مولانا شمس الائمه کردری است
که از زمان خوردی تا بوقت بزرگی حضرت او تعالی ایشان را در
پرده عصمت نگاه داشته ست رحمة الله علیه ودر جوار ایشان قبر مولانا
بدر الدین ست که خلیفه مولانا شمس الائمه بوده اند در علم و عمل دیگر
قبر مبارک خواجه جندی در جانب جنوبی بخارا اندرون
شهر متصل بعمارات شهر مرقد منور امام الشیخ ابو نصر احمد بن فضل
بن الموسی الجندی آنجاست از اصحاب شیخ ابوبکر اسحاق کلابادی است
رحمة الله علیه پیشوای آدمیان و پریان و مقتدای مردمان و صاحب
ولایت و کرامت بوده ست وایشان فرموده اند که هر کرا حقتعالی حاجت
کفایه نکند پس ورا توفیق ندهد که بسر قبر من حاضر نگردد در این مقبره
بسیار از علما و مشایخ و عزیزان هستند ودر طرف جنوبی این مقبره
پس از اندک راه رفتن بجانب نمازگاه قبر پادشاه کامکار شمس الملک
صاحب نمازگاه بشهرت عوام ست والا در راهی که میان سمرقند
وخجندست بآن طرف آق کوتل نام رباط ست که آن را نیز شمس الملک بنا
کرده ست مزار او معروف و مشهور در آنجاست و دیگر در مقبره خواجه
بابای پاره دوز که مزار پرانوار بزرگوار دین الامام الجلیل الهمام
الاصیل العالم العامل الزاهد الشیخ ابوبکر محمد بن احمد الاسکاف
رحمه الله علیه آن منزل مبارک و مقام متبرک ست و هیبت عظیم دارد
مجمع ابدال و اوتاد و سیاح ست و عباد ست چهار بکر بخارا را ابو

جعفر هندوانی که مجتهد اند از شاگردان ایشان بوده اند ودران
مقبره از علما ومشایخ وسادات بسیار اند رحمة الله علیهم
ودر طرف شرق این مقبره بآن طرف راه شرقی متصله مزار شیخ
سالک سراج الدین خلوتیست رحمة الله علیه ودر جانب شمالی
این مقبره بر لب حوض کاکا مزار منور شیخ سالک ولی پوشیده شیخ
محمود دستنبوسه پزست که از خلفای خانواده خواجگانند ودر
جانب جنوبی محلۀ کلاباد مقبرۀ خواجه زاهد الشیخ محمد سراجگان علیه
الرحمة ست که در فتنۀ چنگیز خان بسعادت شهادت رسیده اند مزار
ایشان قوی با هیبت وعظمت ست وخوارق عادت بسیار نقل
میکنند خصوصا بجهت تنبیه کسیکه در انجا سوء ادب نماید ذکر مزار
روح پرور روح انگیز فتح آباد مرقد منورۀ ومشهد معطرۀ
سید رجال الله حضرت شیخ عالم قدس سره در انجاست یعنی شیخ
عالم باعمل محدث شیخ سیف الحق والدین ابو المعالی سعید بن المطهر
بن سعید بن علی الباخرزی روح الله روحه ایشان خلیفه
شیخ المشایخ شیخ نجم الدین الکبری قدس الله روحه میباشند ود
بجهت قبله تربت شیخ العالم تربت دو فرزند ایشان ست خاوند
جلال الدین شهید وخاوند مطهر الدین رحمهم الله ودر طرف
شرقی تربت شیخ العالم قبر نبیرۀ ایشان ست حضرت یحیی ابن احمد
بن سعید الباخرزی که عالم وعارف ومحدث وواعظ بوده اند
ترتیب سفره وخرقه وحجره های فقرا را در فتحاباد این حضرت بنا نموده
اند تقبل الله منه ودر جوار تربت ایشان قبرهای فرزندان ایشان
خاوند برهان الدین الشهید وروح الدین الشهید و
شیخ داود رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین ودر طرف شمالی فتحاباد

مقبرۀ غازیان ست که آنجا راتل غازیان میستامند واکثر
اصحاب شیخ العالم که سالکان راه تجرید و معتکفان زاویۀ تفرید اند
ومحرمان وفا وصوفیان صفۀ صفا بوده اند درانجا مدفونند مثل شیخ
شمس الدین خورد و سدید الدین خوارزمی وغیرهما از
ازعزیزان بسیار آسوده اند چون ازحضرت فتح آباد بجانب شهر
روند درمیان سه جوی مزار منور الفقیر الی الله مولانا جلال الدین
که مدة مدیده درمقام مجاهدت وریاضت مجاور وخادم روضه مطهره
حضرت شیخ العالم بوده اند چون ازین راه بشهر بخارا برسے برکنار شهر
مسجدیست بغایت متبرک که بسیار از اولیا نقل نموده اند که دران
مسجد با حضرت خواجه خضر علیه السلام ملاقات یافته وصحبت داشته اند
ودر جانب شرقی این مسجد پیوسته مزار مطهر الولی الخفر حضرت خواجه
قوت علیه الرحمه ست که اهل کشف هریک بنوع ازین بزرگ سخنان
کرامات وخوارق عادات نقل کرده اند ودرجوار این بزرگ عزیزان
بسیار آسوده اند ذکر مقابر تل صدور در جانب شرقی این تل
برکناره دروازه کلاباد در مقابل حوض که براه فتح آباد ست تربت
شیخ امام محدث صاحب الولایت والکرامت ابو شعیب صالح
بن محمد بن صالح البخاریست که شاگرد خواجه ابوبکر سعد ست و
استاذ مولانا شمس الائمۀ حلوائی ست رحمة الله علیه وتربت این عزیز
زیارتگاه ومحل اجابت دعاست وخلق بسیاری را ازینجا فتح باب
شده ست وصاحب انساب میگوید که قبر او بکلاباد مشهور زیارتگاهیست
ونزدیک ایشان تربت امام علی بن منصور بن شعیب الاستاذ
است رحمة الله علیه ایشان از اهل حقیقت اند وسخنان دقیق دارند
ودرصفات ومقامات احوال یک دفتر تصنیف نموده اند وگفته اندکه

پیش از انکه تربت امام صالح بخاری بر سر تربت امام قاضی علی النسفی
است رحمة الله علیه که استاذ شمس الائمه حلوانی ست رحمة الله علیه که
و در جوار او تربت خواجه عبد الله ست که ایشان صاحب
ولایة و کرامت بوده اند ذکر صدور معظم ال برهان که مفاخر زمین
و زمان بوده اند قبورهای منوره ایشانان در سه موضع ست و بعض
از ایشانان در حظیرهٔ اند بر سر راه فتح آباد ست و اغلب در ان حظیره
مدفون اند و گویند که صدر الصدور برهان الائمه و صدر حلیم در ان
حظیره اند و بعض در حظیرهٔ بر بالای مقابر ست و در ان حظیرهٔ که در مقابل
راه ست و اکثر در انجا از اولاد و احفاد و اعقاب صدور اند اما نظر بقول
اکثرین صدور معظم در ان توده اند که بر شمالی این حظیره ست و قبر مریکی
از دیگری ممتاز نیست و مجموع در عالم وحدت مستغرق اند و در مقام اتحاد اند
رحمهم الله دیگر هم بر کنارهٔ شمالی این مقبره صدر عظام پیوسته مزار امام
بکر خواهرزاده ست که عالم و عابد و عامل و مجتهد بوده اند و صاحب
مبسوط اند و خواهرزادهٔ قاضی ابو ثابت بوده اند دیگر در کنار جنوبی
این پشته و در مقابل خانقاه امام زنجیری تربت مجتهد آخر الزمان استاذ
العلما مولانا شمس الائمه حلوا ست و هو ابو محمد عبد العزیز بن احمد بن
صالح بن محمد بن علی بن جعفر بن علی المرتضی کرم الله وجهه
که آفتاب عالم و یگانهٔ عصر و زمان خود بوده اند و ختم مجتهدین سند العارفین
و استاذ امام فخر الاسلام بزدوی و شمس الائمه سرخسی و امام ابو الفضل ابو بکر
بن محمد الزنجیری اند کرامت و شرافت این بزرگ بسیار و بیشمار ست دیگر
قبر مطهر قاضی امام علی سغدی رحمه الله در انجا ست ایشان را
در علم و عمل و زهد و تقوی علو درجات بوده ست و در جانب شرقی تربت
مولانا شمس الائمه پیوسته قبر بقیهٔ مشائخ انام مولانا جمال الدین محبوبی

است رحمة الله علیه و ایشان از اولاد حضرت عبادة بن الصامت الله
رضی الله عنهم و در طرف قبله تربت مولانا شمس الائمه تربت امام شرف
الدین عبد الرحمن ست که بانی خانقاه زنجیریست ذکر مزارات
تل بغرا بیک که در این زمان به تل خواجه ابو بکر طرخان
معروف ست و تل مولانا حافظ الدین نسفی میگویند الامام العالم العامل
العاقل الزاهد المجاهد ابو بکر عبد الله بن محمد بن علی بن طرخان
البلخی رحمة الله علیه صاحب جامع و مسند ست و ایشان زاهد ترین
وقت خود بوده اند و هر ساله ایشان را قوة اندک بود و هیچکس بار مجاهده
ایشان نتوانستی کشیدن و در جانب قبله مزار ایشان پیوسته تربت
مطهر مفسر کبیر امام زاهد علامه ست هو الامام الزاهد المفسر ابو الحفظ
علاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الرحمن بن احمد البخاری ست
و در جانب شرقی ابو بکر طرخان مرقد والد بزرگوار مولانا حافظ الدین الکبیر
البخاریست و هو الامام علاء الدین محمد بن نصر بن محمد بن ابو بکر
القلانسی البخاری ست رحمة الله علیه و در پایان تربت مولانا علاء الدین
مرقد منور حاجی الحرمین الشریفین مولانا حافظ الدین کبیر ست محمد بن محمد بن نصر البخاری
و در جانب قبله مزار مولانا تربت داماد ایشان امام همام مقتدای
انام مولانا تاج الدین المسعدی ست ابو عبد الله محمد بن محمد المصدر البخاریست
و در جانب قبله تربت مولانا تاج الدین مرقد منور فرزند ایشان که مولانا
حسام الدین رحمة الله علیه میباشند و در جانب قبله تربت مولانا حسام
الدین تربت مولانا برهان الدین الخجفغنوی رحمة الله علیه میباشند
و در جوار ایشان مولانا برهان الدین ارشدی رحمة الله علیه میباشند
و در جوار مولانا حافظ الدین خواجه یوسف که از احفاد ایشانند
خوابیده اند و در جوار شرقی خواجه یوسف امام همام مولانا نجم الدین او را

اند و در جانب شرقی والد مولانا حافظ الدین تربت امام همام قاضی خواجه
نجم الدین غجدوانی ست علیه الرحمة و در جانب شرقی ایشان مرقد
امام علامه استاذ العلماء خواجه سعد الدین مسعود غجدوانی ست
رحمة الله علیه و علما و مشایخ عظام در ان حوالی بسیار اند رحمهم الله
دیگر در جانب شرقی امام ابو بکر طرخان رحمة الله علیه باندک مسافه مزارات
قضات سبعه که هر یک آفتاب زمان خود بوده اند و در هنگام قضا بجانبی
میل نکرده اند الا بحکم شرع شریف و مراقد ایشان محل اجابت دعاست
اول ایشان قاضی ابو زید عبد الله بن عیسی الدبوسی رحمة الله علیه
که صاحب کرامات و ولایت بوده اند دوم قاضی امام همام ابو جعفر محمد بن
عمر الشعبی ست رحمة الله علیه و ایشان استاذ مولانا شمس الائمه حلوایی
ست و استاذ قاضی ابو زید ست و گفته اند که یکتاره موی مبارک
حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم با امام شعبی ست سوم قاضی
امام اسماعیل مستملی ست چهارم قاضی امام زرزن پنجم قاضی
امام ظهیر الدین صاحب الفتاوی ششم پدر ایشان شیخ احمد بن
عمر الشیرازی هفتم قاضی امام بدیع الدین رحمهم الله تعالی فضایل
و مناقب ایشان از حد و حساب بیرون ست و در جانب شرقی قضات
سبعه مقبرهٔ شافعیان ست رحمهم الله و در این زمان منهدم گشته و
علامات معدوم گشته ست و بجانب شرقی قبر شافعیان مزار مفخر اهل حدیث
و مقتدای اصحاب ایشان امام همام تاج الاسلام سراج الدین حمزه
شافعی ست و اولاد و اعقاب ایشان در جوار ایشان مرقود اند رحمهم الله
که در این زمان اثر و علامات آنها ناپیدا است و در جانب قبله قضات
سبعه و پیوسته با ایشان قبر عالم با عمل مولانا حسام الدین اصلی ست
و فرزند ایشان قاضی امام استاذ العلماء مولانا سراج الدین اصلی ست

وهم در جانب قبله قضات سبعه در اثنای راه خواجه نمد پوش
تربت مطهر منور **مولانا حسام الدین اخسیکتی** ست رحمة
الله علیه که از اقران وهم عصران مولانا شمس الایمه کردریست و در جانب
قبله قبر مولانا حسام الدین مرقد مولانا قاضی امام فخر الدین ست معروف
در میان مردمان **بامام قاضی خان** اسم مبارک حسن بن منصور بن
محمود بن عبد العزیز المرغینانی جامع الکبیر و جامع الصغیر از مؤلفات
اوست و فضایل آنجناب را نهایت نیست در جوار مزار امام بزرگان دیگر
نیز هستند همچون دهقان سغدیکه **یکتاره موی مبارک** سرور
عالم صلی الله علیه وسلم باوست و در جانب قبلهٔ ایشان آسوده
است رحمة الله علیه و در جانب قبله دهقان سعدی قبرهای مشایخ نسوقه
چون **شیخ حسن نمد پوش** اسم مبارک حسن بن یوسف البخاری ست
وسامانی رحمة الله علیه و ارسلان خان غازی ایشان را پدر خوانده است
وایشان بامر معروف بدعت و اباحت را از بخارا دور کردندی و سی سال
در خانقاه صایم الدهر بودند افطار ایشان باندک چیزی بود چون برگ زرد
و شلغم و سبزهای دیگر و در آخر بی باکی درآمد و تبری بر سر مبارک ایشان
بزد و شهید شدند حضرت شیخ العالم قدس سره بارها میگفتند که در خاک
بخارا دو کس رفته اند که ایشان را بزرگان احتیاج نیست یکی شیخ
ابوبکر بن اسحاق الکلاباذی دوم خواجه حسن نمد پوش علیهما الرحمه و دیگر تربت
شیخ علی بخاری در انجاست رحمة الله علیه که ایشان از مشایخ
بزرگان بوده اند و در شام و عراق و حجاز صیت و آوازه تمام دارند و
هر ده حج نموده اند نقل ست که عزیزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخواب دید
گفتند ای فلان علی بخاری را دیدی و زیارة کردی گفت نی یا رسول
الله آنحضرت گفتند او را زیارت کن که هر که او را زیارة کند

چنان ست که مزار زیارت کرده باشد و دران مشهد بزرگان
دین بسیارند چون امام خطیب ابو المعالی و غیر آن رحمهم الله و در
جانب شرقی نمد پوش قبر منور علامه عصر استاذ العلما مولانا حمید الدین
شاشی ست علیه الرحمه و اولاد و احفاد ایشان همه در یک جا آسوده اند
رحمهم الله و در جانب جنوب که مزار ابو بکر طرخان رحمه الله در مقابل مسجد بغرا بیک
ائمه عقیلی اند رحمهم الله و این نسبت منسوب بعقیل بن ابی طالب رضی الله عنه
و نسبت دیگر ایشان منسوب بابو ایوب انصاری ست و ازان جمله امام علامه مولانا
شمس الدین عقیلی ست جامع الصغیر و نظم جامع الکبیر را شرح نموده
نموده اند که بجامعین مشهور ست و بزیادات معروف و ایشان حافظ کلام الله
اند مولانا شرف الدین ابو القاسم العقیلی الانصاری رحمة الله علیه فرزند
ایشانند و اولاد و اعقاب ایشان در حوالی ایشان آسوده اند رحمهم الله
در جانب قبله تربت ائمه عقیلیه باندک راه بر کناره تل تربت شیخ امام
واعظ ابو بکر بن محمد بن ابی سهل بن اسحاق البخاری الغبانی ست
رحمة الله علیه ذکر مقبره تل خواجه امام بکر حامد رحمة
الله علیه هو الشیخ الزاهد العالم العامل ابو بکر بن حامد رحمه الله
علیه حضرت ایشان از اهل کرامت و ولایت بوده در علم و حلم بدرجه
اعلا و در دین داری و پرهیزکاری و پاس شرع شریف مرتبه بلند
بوده اند و فضایل ایشان و مناقب ایشان بیشمار ست و سر تربت ایشان
مجمع ابدال و اوتاد بوده ست و گفته اند که هر که در یک روز چهار
بکر را زیارت کند و ایشان را در قضای حوایج شفیع آرد بی شک
حاجت او بر آید و مهمش کفایت شود و نام ایشان است ابو بکر
فضل و ابو بکر حامد و ابو بکر طرخان و ابو بکر سعد رحمهم الله
و سه بکر خلاف نیست لکن در بکر چهارم اختلاف کرده اند که ابو بکر

ذکر مقبره تل خواجه ابو بکر حامد

زیارت چهار ابو بکر

ست یا بکر اسحاق باید این پنج بزرگوار را زیارة کند تا یقین
حاصل شود که البته هر چهار را زیارت کرده ام پس آنوقت اجابت
دعاست والله اعلم بعض از اهل کشف گفته اند که بنزدیک تربت ابو
بکر بن حامد در جانب قبله دو قبر ست و میان آن دو قبر محل اجابت
دعاست بتوفیق الله تعالی و در جانب شرق مزار ابو بکر حامد مزار خواجه
کل ریز ست رحمه الله و آنجا مجمع ابدال و دیوانه گان ست و گفته اند
که ایشان از محبان و ملازمان خاندان حضرت شیخ العالم اند رحمة الله
و مزار خواجه عبد الرحیم کرمینی را در آنجا گفته اند اما معین نیست
و گفته اند که هر ماه شریف رمضان شب لیلة القدر با این بزرگوار نموداری
میشده ست و در جانب قبله مزار ابو بکر حامد رحمه الله علیه اندک
مسافتی راه رفته شود پس قبور ائمه شارستانی در آنجا بوده ست
مثل مولانا فخر الدین محمد بن محمد الشارستانی و مولانا رکن الدین
عبد الرحیم بن احمد الشارستانی و این مولانا رکن الدین بابای مادر
مصنف مولانازاده بوده اند و مولانا جلال الدین محمد بن عبد الرحیم طاب ثراه
مصنف بعده اند و مزار منور مولانا سراج الدین محمد القزوینی که استاد
مولانا فخر الدین میشده اند بر بالای سر ایشان ست و اولاد و اعقاب ائمه
شارستانی رحمهم الله در حوالی ایشان خوابیده اند و مزار منور خواجه
عبد الله برقی که خلیفهٔ اول خواجه میشده اند در همین موضع نشان داده اند
اما بیقین معین نیشده و مزار منور امام همام عالم ربانی مولانا جمال الدین
خلف البخاری و بسیاری از علما درین حوالی اند رحمهم الله تعالی و دیگر در جانب
قبله مرقد ایشان مرقد منور و مشهد معطر قطب الاولیا الشیخ العالم العارف
الزاهد شیخ ابو بکر محمد بن الاحمد العالم العارف ابی اسحاق ابراهیم
بن الکلاباذی قدس الله تعالی سره که شرح احوال ایشان از بیان

مستغنی است و در جوار ایشان تربت خواجه حسن اندقی است
که خلیفهٔ دوم خواجه یوسف میباشند و در جوار تربت خواجه حسن قبر
منور معطر امام عالم زاهد شیخ الاسلام رکن الدین محمد بن ابی بکر
المفتی البخاری المعروف بامام زاده است که صاحب کتاب شرعة
الاسلام است و تربت فرزند ایشان امام سدید الدین صاحب
کتاب عقود العقاید فی علم الکلام است و تربت فرزند امام سدید الدین ابن
حضرت امام رکن الدین شهید که استاذ شیخ العالم سعید بن
المطهر الباخرزی میباشند و تربت فرزند ایشان مولانا ناصر الدین و
جمعی از اولاد و احفاد در ان موضع اند رحمهم الله و مزار امام
رکن الدین ماضی و اولاد و اعقاب ایشان را بعضی از جهلا غصب
و غدر نموده مقبرهٔ اولاد خود ساخته اند و در جانب قبله مرقد منور ابابکر باندک
مسافتی مزار منور استاذ العلما مولانا عبد الرحمن النجار است که رحمة الله
علیه بانواع کمالات ظاهری و باطنی آراسته بوده اند و دیگر مزار فیض آثار
که در جانب شرقی مسجد سرد خشک مرقد امام ابی عبد الله محمد بن فضل است
بروایت عامه مشایخ بخارا ایشان از شاگردان امام اعظم میباشند
رحمهما الله و در جانب قبله این مزار باندک مسافتی حظیره ایست که بعضی
از اهل حال آن قبر را بامام قاضیخان نسبت میدهند و در جانب
شمالی شهر بر لب حوض لمکران امام علامه مولانا بدر الدین اند که از
هم عصران امام فخر رازی بوده اند و در میان ایشان مناظره و مباحثه
بسیار واقع شده است و دیگر هم بر دریچهٔ مدرسهٔ خان حظیرهٔ فضلا است
از علامه عرب و عجم مولانا رضی الدین النشابوری است و دیگر صاحب
یمینی محمد ابو نصر بن عبد الجبار العتبی است المنسوب الی عتبة بن غزوان
الصحابی رضی الله عنه و دیگر صاحب کلیله سلیمان شاه و دیگر در میان

شهر بسر کوی صفه مرقد منور خواجه حلیم و یموئی ست که از اصحاب
حضرت امام شافعی بوده اند رحمهما الله و ایشان در علم و حلم صاحب کمال
بوده اند و در زهد و تقوی قدم راسخ داشته اند قبر ایشان در مقابلهٔ
خانقاه صوفیان ست و زیارة ایشان در کفایت مهمات اثر بزرگ دارد
و آنجا مقام ابدال و اوتاد ست و اہل کشف و زنده دلان در انجا بسیار
انوار را دیده اند و دیگر در جانب شمالی شهر مقبرهٔ حضرت خواجه
نور آباد ست و در انجا از علما و مشایخ و اولیاء الله رحمهم الله بسیار
آسوده اند و دیگر قبیب برج غبار بر خاک زیر حصار تربت شیخ زاہد
عابد خواجه اولیای کلان ست خلیفهٔ دوم خواجه عبد الخالق غجدوانی
اند رحمهما الله و مناقب ایشان را نهایت نیست و در جوار ایشان تربت فرزند
ایشان خواجه غریب ست رحمه الله علیه که خلیفه ایشان نیز میباشند و در جوار
ایشان خلیفهٔ خواجه سوکمال اند که هم از خلفاء خواجه اولیای کبیر اند و در
جانب شرق مزار خواجه اولیا باندک مسافتی مرقد منور خواجه نور الدین
ست که از احفاد خواجه اولیا اند رحمهم الله تعالی دیگر در درون قلعه
بدروازهٔ سمرقند مشهد مطهر سید ابو الحسن همدانی ست المعروف
بسید پاشند نسب مبارک ایشان بحضرت علی رضی الله عنه میرسید
یعنی سید امام ابو الحسن محمد بن علی بن الحسن بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن
زید الشهید بن حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم جناب ایشان از
علمای شریعت و مشایخ طریقت اند و همیشه احوال خود را مصروف عبادت
و بندگی او تعالی نموده اند و خواجه امام ابو بکر ابی اسحاق کلاباذی شاگرد
ایشانند و گویند که از سلاطین آن عصر یکی ایشان را بطریق ظلم بند کرد
پس دران حال بهمان کیفیت وفات یافتند و وصیت نمودند که مرا
بهمین بند دفن نماید و همچنان نمودند رحمه الله تعالی و اہالی بخارا از

زهد و تقوی و ولایت و کرامت او اعتقاد تمام است و هیچ مهمی معروض
نگشته که الا کفایت شده است و در طریقت مرید جعفر خلدی میباشند
که ایشان بواسطه مرید جنید بغدادی اند رحمهم الله در نسخهٔ کهنه دیدم که
آن سنگ که بر سر قبر سید ابوالحسن است از کوه حرا آورده اند از آن
موضع که بار اول حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را وحی آمده و سید ابوالحسن
وصیت کرده اند که آن سنگ را بر سر قبر ایشان نهند و در این زمان اهل
حاجت و بیماران بآن تقرب مینمایند و مهمات ایشان کفایه میکرد و که بسیار تجربه
رسیده است و دیگر در درون قلعه نزدیک دروازهٔ کمر مزاریست که آنرا
بامام سفیان ثوری نسبت میدهند که این نسبت سهو است دیگر بر جانب
شمالی مسجد جامع تربت خواجه محمد غمازی ریغدمونی است و پسر او
ابوبکر که عالم و عارف و زاهد و امام مسجد جامع بوده است و بر شمالی
این عزیزان باندک مسافتی مزار شیخ سالک شیخ محمد حلاج است که
از جملهٔ خلفای خانوادهٔ خواجگانند رحمهم الله دیگر نیز در جانب جنوب
مسجد جامع باندک مسافتی گنبد مختصر است و در وی مزاریست اعتقاد عوام
آن است آن مزار ارسلان خان غازیست لیکن چنان نیست که خان
در مرو در مدرسهٔ بنا کردهٔ خود آسوده اند رحمه الله دیگر بدروازهٔ آهنگران
بدرون قلعه تربت شیخ عالم عارف مجاهد شیخ نور الدین خلوتی
است که از خلفای خانوادهٔ حضرت شیخ نجم الدین کبری اند قدس الله روحه
دیگر بجانب مسجد آدینه قدیم نزدیک بازار در آهنین تربت مولانا
نور الدین صیرفی است که از اقران شمس الائمه کردری است و امام مسجد
جامع و معتکف دایم آن بوده و در روز غارت چنگیز خان در محراب نشسته
بوده اند که خان هر چند سعی کرد تا که روی مبارک ایشان را ببیند میسر نشد
آخر الامر سر مبارک ایشان را بدست خود بالا نمود مولانا بر روی شوم او آب دهان

مبارک را انداختند پس آن کافر ظالم در قهر گردیده بدست خود ایشان
را شهید کرده است دیگر در پایان شهر بر کنار رود مولانا بدر الدین
میدانی اند که سالک و مشایخ را پیشوا بوده اند و نادره و اعجوبهٔ زمان خود
بوده اند دیگر هم در جانب قبلهٔ شهر بر تل سنگ ریزه مزار پر انوار شیخ سالک
مجذوب حضرت بابا مبارک چهار طاقی اند که وفات آنجناب درسنه [۱۴] [۱]
بوده یا ربّنا بلّغ الی ارواحهم منّا و منک تحیّةً و سلاماً انتهی ملازاده

ذکر ابتدای آمدن سادات

میر کالی از هرات بنجارا تشریف حضرت مولانا ناصر الدین السنوجی
قدس سره که طبقهٔ علیهٔ آنجناب همه عالم را متفق بوده اند حضرت عبد الله خان
مولانا ناصر الدین را با برخی از احفاد ایشان از هرات در بخارای شریف
آورده اند و علمای بخارا از آنجناب فیضها و برکتها دیده اند و وفات مولانا
در [۹] سنه بوده و تربت مبارک ایشان در جوار حضرت بزرگ بر در جانب شرقی بوده
مزار و متبرک به مولانا قوام الدین احمد المشهور بمولانا میر قدس سره
که ایشان فرزند ارشد مولانا ناصر الدین السنوجی الهروی اند همگی اوقات خود را
صرف تعلیم طالبان و خدمت والدهٔ مهربان مینموده اند منقول است که مولانا ناصر الدین
مولانا میر را چنان برعایت آداب شریعت و طریقت تربیت مینموده اند که روزی
خرگهٔ منزل ایشان صدای خندهٔ مسموع آن بزرگوار شده و فرموده اند که خبر که
فرزند ما باشد او را خنده چه مناسبت و ما در جمیع عمر خود هرگز با هو و طرب بخندیده
ایم و این عنایت از کمال عطوفت آنحضرت نسبت مولانا میر است علوم را
از علامهٔ زمان مولانا بیک نموده و تکمیل گشته در مقام افاده نشسته اند و خلق
کثیر از برکت انفاس ایشان تکمیل یافته اند امیر عبد الله القاضی
الهروی ثم البخاری قدس سره ایشان فرزند ارشد امیر قوام الدین
هروی اند در ایام عبد الله خان نور مرقده بمنصب قضای بخارا فایض گردیده اند

مولانا عبد الرحمن دهبیدی شیخ بخاری که از فضلای عصر بوده اند منوره
اند فقیر در جمیع خود درمیان قضاة مانند امیر عبد الله القاضی بادیانت
تری را ندیده ام که بسی امور مستحسنه از ایشان بظهور آمده همچون محافظت
اموال ایتام و رواج مساجد و اقامهٔ صلوة و ترویج جماعات و تعیین
زراع و مکیال و منع و زجر اصحاب فسق و فجور و همچنین اعمال خیر از
ایشان بسیار بظهور آمد وفات ایشان در سال یک هزار و چهل بوده و قبر
مبارک در جوار خواجه بزرگ ست امیر نظام الدین احمد قدس
سره برادر کهتر قاضی محب الله اند ایشان اصناف وجوه فضایل را حیازه
کرده بوده اند که در نزد والد بزرگوار خود امیر قوام الدین اکثر کتب مشهوره را
تلمذ نموده اند و نیز سایر ائمه عصر از انجناب افاده یافته و استفاده
گرفته اند امیر میران البخاری الحسینی فرزند ارجمند قاضی امیر عبد الله
اند استاذ علمای عصر خود بود خاقان مغفور سید عبد العزیز خان نور مرقده
را با نحضرت اخلاص تمام و عقیدهٔ تمام بوده ست و از کمال دیانت خود
قضای بخارا را قبول ننموده اند بالآخر مهم افتا را بانحضرت مفوض داشته
اند و در مهم فتوی بنفس خود از فقرا چیزی اخذ نمینموده اند با وجود مناصب
شریفه سلسلهٔ علیهٔ خواجگان را هم پاس میداشته اند آبا و کرام ایشان
همه در طریقهٔ نقشبندیه بوده اند بعد از نهایت پرهیزکاری و ورع
از دنیا بکلی اعراض نموده اند و عازم حرمین شریفین گردیده بعد
از فراغ ادای زیارة رسول الله و طواف بیت الله بوطن مالوف خود در بخارا
مراجعت نموده در تاریخ یکهزار و هشتاد وفات نموده در جوار جد بزرگوار
خود آسوده اند اقضی القضاة امیر ناصر الدین قدس سره فرزند
ارجمند میر میران ابن امیر عبد الله بن امیر قوام الدین بن امیر ناصر الدین
اند کنیت ایشان امیر ابو المعانی و لقب امیر قوام الدین و اسم سامی امیر ناصر

الدین لطافت نسب را با کرامت حسب جمع داشته اند در ان اوقات که خواجه ابو نصر پارسا از بخارا بهرات رسیده اند امیر قوام الدین کلان صحبت آنحضرت را مغتنم شمرده مشکاة المصابیح را در نزد ایشان تصحیح نموده و بعد از اتمام آن خواجه ابو نصر پارسا امیر قوام الدین را اجازه درس حدیث فرموده اند باین عبارت که مولانا قوام الدین شما را اجازه دادیم و فرزندان شما را و فرزندان فرزندان شما را بطناً بعد بطن وقرناً بعد قرن اجازه دادیم سید ابو القاسم فخر الاسلام ضیاء الدین یوسف المشهور بمیرک میانه قدس سره فرزند دوم امیر میران الحسینی اند بصفت فقر و علم و عمل آراسته و بخدمت والد خود بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته و بعد از مراجعت مدتی بهم افتاد در بلخ استقامت نموده اند ازینجهت در السنهٔ انام بمیرک بلخی نام بر داشته و اشتهار یافته اند امیر ابو البقاء الهروی ثم البخاری قدس سره فرزند ارشد امیر صدر الدین یونس کلان بوده اند بجمیع صفات حمیده آراسته و بعد از استکمال علوم ظاهری بخدمت شیخ نور الدین محمد الخوافی ارادة نموده اند و از علوم باطن نیز حظ وافر یافته اند و بدرجهٔ تکمیل و ارشاد رسیده قبر مبارک ایشان در تحت مزار خواجه بزرگ در داخل حظیره بجانب جنوبی ست امیر صدر الدین یونس کبری الهروی ثم البخاری قدس سره ایشان فرزند ابو الصفا بن امیر ابو البقا بن امیر صدر الدین یونس کلان بوده اند امیر صدر الدین کلان را از صلبیهٔ مولانا فصیح الدین دشت بیاضی شارح ثانی کتاب وقایة الروایه سه پسر متولد شده امیر ابو الصفا و امیر ابو البقا و امیر ابو ثنا امیر صدر الدین فرزند امیر ابو الصفا اند اعلم العلمای زمان خود بوده اند وفات ایشان در سال یکهزار و هفت بوده قبر شریف ایشان در جنوبی بخارا در صفای نمازگاه عید در موضع سپیلان ست سید ابو العلا فخر الدین احمد قدس سره

المشهور بمیرک میر فرزند حضرت صدر الدین یونس ثانی اند بجمیع فضایل
صوری و معنوی آراسته بوده اند و میفرمودند که فقیر ملای شش ماهه
ام با نمیعز که چون تحصیل علم نزد مولانا صادق حلوائی رفتم بعد از ادای
درس با شرکای خود در مقام مباحثه شدم در خود هیچ رتبه و مجالی را
ندیدم که با ایشان تکلم توانم نمود و بعد از آن خجل در ملامت خورده مدة شش ماه
خلوت اختیار نموده بریاضات شاقه بدرگاه الهی تضرع دنیا زندگی
متوجه شدم بناگاه در خود اثر فیضی را بدیدم و بعد از آن کار ایشان مجال
تغالب نماند خصوصا مولانا صادق حلوائی را قبر مبارک ایشان در جوار والد خود
در سه پلان است امیر صدر الدین یونس ثالث بخاری قدس سره
فرزند کلان میرک میر قدس سره بوده مشهور بخواجه میر خواجم و امیر ابوالبقا ثانی فرزند
دوم میرک میر بوده مشهور بامیر خورد بوده اند و آثار بزرگی از ناصیه ایشان هویدا
بوده و با کمال بزرگی بغایت خادم الفقرا بوده اند و معارف شگرف
از ایشان بظهور پیوسته قبر این دو بزرگوار نیز در جوار والد ایشان
در سه پلان بوده است امیر بهاؤ الدین محمد عمر قدس سره از اصلاب خواجه
میر خواجم متولد شده اند و ایشان از عمده اقران خود بوده اند و مدتی
مفتی عسکری بخارا با ایشان مفوض بوده از حضرت خواجه میرک خواجه امیر حمید
و از خواجه میر خواجم از اولاد ذکور کسی نمانده میرک الحنفی البخاری قدس سره
فرزند امیر فصیح الدین هروی اند که ایشان بجمیع کمالات صوری و معنوی آراسته
بوده اند و در اوج حیات بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته در مکه معظمه از
دار الفنا رحلت نموده بجنت المعلا آسوده اند رحمه الله تعالی و ایشان بکمال علم
و حلم آراسته بوده اند و از ایشان دو پسر مانده یکی امیر محمد نام که بنا بر سببی
بهند رفته بشاه جهان آباد آسوده اند و دیگری امیر فیضی که ایشان جامع
الفضایل و علامه عصر خود بوده اند و چندی گاهی بمنصب قضای بلده بخارا مفتی

و مقلد گشته بکمال حلم و تمکین و لطف منشی مخصوص بوده اند قبر
مبارک ایشان بجوار مزار خواجهٔ بزرگ ست حضرت محمد طاهر الدو
الجنوشانی البخاری قدس سره اصل ایشان از خراسان بوده کریم الطرفین
و شریف الابوین اند در سن دوازده ساله که از فتنهٔ قزلباش در بخارا
آمده نزد استاذ العلما مولوی کسک قراءة درس نموده در اندک مدتی
ممتاز اقران گشته چون حضرت خواجه المشهور بخواجه کلان جویباری
قدس سره مدرسهٔ کاوکش را بنا نموده اند و مدرسی آن مدرسه بآن جناب
تعلق یافته در هر روز پنجهزار طلبهٔ علم بخدمت ایشان رسیده اقتباس
مسایل شرعیه مینمودند قبر مبارک ایشان در فتح آباد در جانب قبله
بقرب دیوار در داخل حظیرهٔ حضرت بزرگوار میر شیخ بالکن همروی زمین ست
که علامت آن ظاهر نیست حضرت خواجه میرک شاه قدس سره
مخدوم زادهٔ اولند والد بزرگوار ایشان حضرت امیر بزرگ بس متقی زاهد
وقت بوده اند و در طریقه کبرویه بوده اند حضرت امیر میفرمودند که عم فقیر خواجه
محمد زاهد در باب فقیر اهتمام بلیغ داشتند بقضای قراکول ترغیب نمودند عرض
کردم که استخاره کنم اجازه دادند پس استخاره کردم در واقعه
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر شدند چون بپابوسشان مشرف گشتم
فرمودند که ای فرزند دَعِ الدُّنیا فَاِنَّهَا نَجِسَةٌ و این کلام را سه مرتبه
تکرار نمودند صبح بعم بزرگوار رسانیدم بمعرض قبول افتاد حضرت خواجه
محمد عابد نیز فرزند اوسط خواجه محمد طاهر جنوشانی بخاری اند و بعد از
والد بزرگوار خود در مدرسهٔ مذکوره در مقام افادهٔ اهل استفاده سالها
مشغول بوده اند و با وجود منصب عالی بفقر و فاقه شبهای مینموده اند و از
کمال کرم ذاتی همیشه مدیون بوده اند قبر مبارک ایشان در داخل حظیرهٔ
شیخ سیف الدین الباخرزی در موضع فتح آباد بجوار والد بزرگوار ایشان ست

اقضی القضاة خواجه محمد زاهد البخاری قدس سره
فرزند کهتر خواجه محمد طاهر جنوشانی اند در بدایت تحصیل بخارا آمده اند
بغایت بزرگوار و بی تکلف بوده و استغراق تمام داشته اند و بعلوم ظاهری
و باطنی آراسته اند قبر مبارک ایشان در حرم حوض عارزیان بخارا
اقضی القضاة خواجه سید جلال قدس سره فرزند
خواجه محمد عابد بن خواجه محمد طاهر بن شیخ احمد بن شیخ شاه اند رحمهم الله تعالی
علامه زمان و فرید دوران بوده اند و ایشان را مصنفات در مشکلات علوم و
علم نحو و غیر آن فواید بسیار در سلک تحریر در آمده مدتی مهم افتا در علم بخارا
بایشان مفوض بوده آخر الامر منصب قضا را بتقلید قلادهٔ آن جناب
نموده اند بارها میفرموده اند که این منصب کار ما نیست زیرا که اجداد ما
درویش آمده اند و پادشاهان جهان بدریوزه دعا کوی آنها می آمده
اند لیکن ما بسبب این منصب بدرگاه آنها میرویم قبر مبارک ایشان
در موضع فتح آباد در جوار جد بزرگوار خود در تحت مزار شیخ سیف الدین
باخرزی است حضرت حسین خواجه قدس سره فرزند ارجمند
اصول بن او زن حسن اتا بوده اند سالها در مسند ارشاد جلوس نموده
طریق مسلک والد خود را مرعی میداشته اند و طالبان کثیر را بهدایت و ارشاد
و تکمیل رسانیده اند آخر الامر ازین خاکدان ناگهان در موضع شلوان که
از مضافات قصبهٔ غجدوان است چون گنج در خاک مدفون گشته اند نور الله مرقده
شلوان قریه ایست که واقع است بر جانب جنوبی تومان خرقان رود که
الامان غجدوان از بلدهٔ فاخرهٔ بخارای شریف قریب دریای ختو که بجانب
وابکنه میرود و در تحت مزار ایشان درخت است از گز بزرگ مزار فیض
آثار پر انوار حضرت حسین خواجه بر جانب جنوبی مسجد آن موضع است ذکر مزار
حضرت خواجه عصمت علیه الرحمه نسبت حضرت خواجه بحضرت

جعفر طیار ابن ابی طالب میرسد و در عهد سلطنت سلطان جلیل
بوده خوان فضل افضال را باهل علم گسترانیده و در زمان میرزا
الغ بیک ترک مدح سلاطین را نموده و در گوشهٔ انزوا خلوة گزیده و
در سنه هشت صد چهل فوت یده تاریخ وفات خواجه عصمت هر که شنید گفت
تمت مزار پر انوار ایشان در بیرون نماز گاه بخارا مشهور و معروفست
اهالی فاخره معتقد آن جناب میباشند **ذکر حضرت مولوی یوسف
قراباغی** رحمة الله علیه قراباغ قریه ایست از قرای آذربیجان از ممالک
عراق خدمت مولانا کسب کمالات را در آنجا یار نموده اند بخدمت زبدة
العلما و قدوة الفضلا مولوی میرزا جان شیرازی المشهور بملای نو در همه
فنون علم ماهر شده خصوصا در علم حکمت و کلام فرید زمان شده از ولایت
عراق بخدمت استاذ خود ملای نو بما وراء النهر آمده طالبان را فایده و استفاده
رسانیده بوده اند و بمشایخ کبرویه مخلص بوده و معتقد بوده اند و دست
ارادة را بدامن پاک مقبول حضرت آله شیخ خلیل الله زده اند و آنجناب مرید
حضرت قطب الاقطاب شیخ حسین خوارزمی بوده اند قدس الله ارواحهم
مصنفات ایشان در بین علما مشهور و معروفست و دیگر هم بسیارست و
از انجمله تتمه الحواشی و حاشیهٔ خانقاهی و شرح رساله اثبات واجب و حاشیهٔ
هیاکل دوانی و چمنیه و دیوان غزلیات و حاشیه بر شرح تهذیب دوانی و
غیرها ولیکن در کتاب ثمرات المشایخ آورده اند که علامة المتاخرین مولانا
یوسف کوسج قراباغیکه در فنون علوم معقولات بی نظیر زمان خود بوده
اند و در ابتدا انتساط طریقت آنجناب بحضرت شیخ خلیل الله بدخشی
قدس الله روحه بوده و با وجود و با وجود آنهمه کمال و فضل در حضور حضرت
حاجی الحرمین الشریفین امام قلی خان نور مرقده با حضرت شیخ حسین ابن
مولانا پاینده ساکتری کی قدس الله ارواحهم مباحثات کثیره نموده

عاقبت الامر متنبه گشته مرید و مخلص ایشان گشت و وفات مولانا یوسف
قراباغی رحمة الله علیه در سال یکهزار و پنجاه چار هجری واقع شده است
و خواجه یعقوب که ولد ارجمند و فرزند دلبند ایشان میباشند تاریخ
والد خود را چنین گفته اند که تاریخ خرد از مجد دم فرو بکشید در وفات
عزیز مصر قلوب کلک اعجاز سلکم آمد و گفت رفت یوسف ز خانهٔ یعقوب
قبر مبارک بقریهٔ سفیدموی در جانب جنوبی بخارا در بیرون دروازه
حضرت بابای شوق پاره دوز بوده مشهور و معروف محل زیارتگاه دست اجابت
دعا حضرت مولانا پاینده ساکتریگی قدس الله روحه اسم مبارک
ایشان ابو عبدالله است و مشهور بمولانا پاینده اند از کمل اصحاب شیخ حسین
خوارزمی اند و در طریقت کبرویه خرقه خلافت از آنحضرت یافته اند و در
عماد الدین که از مریدان مولانا اند نقل کرده اند که مدت ششماه مختصر بودم و
آنجناب بقشر بودند و من شبی از درد بنالیدم و میگفتم که اگر آنجناب در باره
من عنایتی مینمودند من از درد و رنج عافیت مییافتم ناگاه آنجناب
حاضر گشته و دست مرا گرفته فرمودند که برخیز ای درویش عماد الدین چون
این عنایت نمودند بکلی رنج از من زایل گشت گویا اصلا رنجور نبودم
و آنحضرت ولایت میمنه را سیر کرده غار اصحاب کهف را رحمهم الله دیده
اند و مشاهده نموده اند و گفته اند که روباهی فریاد کنان نزد ایشان آمده
و پیش درآمده بسوی آن غار برده تا که بزیارت ظفریاب گشته اند و قبر
مبارک ایشان در بالای تلی که واقع است بر شمالی ساکتری قریهٔ بزرگیست
بر جانب مشرق قلعهٔ غجدوان شیخ میر حسین قدس سره از اجلهٔ
اصحاب و فرزند ارجمند مولانا پاینده ساکتری کی اند و بعد از والد
خود سالها در مقام ارشاد نشسته بسر طالبان را بدرجهٔ کمال و تکمیل رسانیده اند
و از حضرت والد خود خرقه خلافت یافته و در علوم ظاهری و باطنی حظ وافر

ومیفرمودند که نوبتی معتکف در دیهٔ عاشورا شدیم دران اعتکاف
از موهبت الهی چهار صفت قدیمه روی نمودن گرفت با نحضرت عرض
نمودم فرمودند که انچنین سالک را انجا میگویند چهار صفت قدیم
حی عالم قادر داین چهار صفت بر سالک ظهور میکنند و تجلی میکند
وبعده اثر غیب الغیب که طور هفتم عبارة ازان ست روی نمودن گرفت
وبعد ازان تصفیهٔ باطن حاصل شد وبیکبار نظر این ضعیف بر نازنینی
افتاد که عنان اختیار از دست برفت چراکه اثر پرتو الهی دران صفحه جمال
پرتو انداخته بود کُلُّ جَمِیلٍ مِن جَمَالِ اللہ بسبب این تعلق مدة سه سال درین
مقام غیب الغیب بماندم بالاخیر بعنایت آنحضرت بمقصد رسیدم مزار
فایض الانوار ایشان در قریهٔ ساکتری در جوار والد بزرگوار خود ست میر سید
علی اکبر و امیر عطاء الله قدس الله اسرارهما فرزندان امیر حسین
حسین ساکتری اند بعد از انتقال پدر بزرگوار باشاره و اجازهٔ ایشان
سالها در مقام ارشاد نشسته اند و طالبان بسیار از ایشان رشد و ارشاد
یافته اند و مرقد ایشان در ساکتری در جوار والد بزرگوار خود هاست
خواجه حسن فتح آبادی قدس سره از اجلهٔ اصحاب و خلفای شیخ
امیر حسین ساکتری کی اند و از احفاد شیخ سیف الدین ابا خرزی
اند بعد از تحصیل علوم ظاهری از باطن ایشان محبت الهی ظهور کرده و در طلب
مرشدی شده اند انحال را بوالد خود عرض نموده اند ایشان فرموده اند که
اگر شرایط خدمت میتوانید بجا آورد مبارک ست باید که اول هوای مخدوم
زاده کی را از سر بیرون کنید ولباسهای فاخره را از بر چون جذبه
الهی قوی روی نموده بود فی الفور خود را تجرید نموده جامه کهنه و قلیل کرباسی
را عمامه ساخته منظور والد خود شده اند و بمشاهدهٔ انحال فرموده اند که الحال
بخدمت شیخ حسین ساکتری بروید و باشارة ایشان بخدمت آنحضرت رسیده

وبیعت نموده در ظل تربیت ایشان خدمتها نموده بارشاد مشرف گشته اند
وبدرجهٔ کمال وتکمیل رسیده قرنها در مسند ارشاد نشسته بسی طالبان را
هدایت نموده بدرجهٔ تکمیل رسانیده اند ودر سنهٔ ۱۱۷۱ یک هزار وهفتاد ویک وفات
نموده اند قبر مبارک ایشان در جوار جد بزرگوار خود در فتح آباد است
سید زنده علی المفتی بن حضرت عزیزان خواجه الحسینی القاسمی
قدس سره از جملهٔ اصحاب حسن خوجه اند کتاب ثمرات المشایخ از تالیف
ایشان است ودر سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندی نیز مواظبت نموده اند **خلیفه
تنکری بردی** قدس سره از اجلهٔ اصحاب شیخ حسین خوارزمی اند اصل
ایشان از قریهٔ پیکند که از قرای مشهورهٔ بخارا است واز توابع تومان
قراکول بوده چون شیخ حسین عازم زیارة حرمین شریفین شده اند پس
ایشان را بجای خود در مسند شیخی گذاشته لاجرم بارشاد آنحضرت در مسند
شیخی قرار یافته مدتی بارشاد طالبان شغل نموده اند وبعد از وداع
دار فانی در موضع پیکند بجوار رحمت الهی پیوسته اند **مسافر علی شیخ**
قدس سره فرزند بزرگوار خلیفه تنکری بردی اند واز پدر بزرگوار خود خرقهٔ
خلافت یافته مرخص گشته اند **شیخ باقی** قدس سره ولد مسافر علی شیخ
بوده وی نیز از پدر بزرگوار خود اجازة یافته لیکن بعد فوت والد خود مدهٔ
هشت روز بخدمت شیخ حسین ساکتری شتافته واز خدمت ایشان بدرجهٔ تکمیل
رسیده در سنهٔ ۱۰۶۶ شصت وشش ویک هزار بجوار رحمت الهی پیوسته **خلوت
شیخ** قدس سره ولد باقی شیخ اند از پدر خود رخصت ارشاد یافته وبعد
از فوت والد بزرگوار خود بحضرت حسن خواجهٔ فتح آبادی بیعت نموده بکمال وتکمیل رسیده
در سال سنهٔ ۱۰۸۹ یک هزار وهشتاد ونه در موضع اوچ اوچاق قراکول نیم فرسخ
در جانب غربی خانقاه خود مدفون گشته اند **سید ابراهیم خواجهٔ نقیب**
قدس سره از اولاد حضرت سید آتا اند ومرید نور الدین شیخ بوده ایشان

مرید احمد شیخ وایشان بمرید بحضرت سید اتا قدس سره می پیوسته
اند حضرت ابراهیم خواجه درویشان را بس تفقد مینموده اند و بس خادم الفقرا
میبوده اند وبا وجود منصب نقابت بخارا طریقه سنیه آبا واجداد کرام
خود را سلوک مینموده اند و در اثنای صحبت باطراف خانقاه استداره
نموده هریک از درویش نزالنواز شها میکرده اند بالآخر با امام قلی خان
نور مرقده عازم سفر حجاز شده در ان سفر مبارک بعالم جاودان رحلت
نموده اند **فاضل محمد خواجه** قدس سره از احفاد سید ابراهیم
خواجه اند و انتساب ایشان بحضرت سید اتا قدس سره بدینطریقه است
محمد فاضل خواجه بن شاه محمد خواجه بن مرتضی خواجه بن سید قاسم خواجه بن
سید عثمان خواجه بن سید عمر خواجه بن سید محمد خواجه بن سید علاء الدین پارسا
خواجه بن سید عبد الله زربخش بن سلطان سید اتا قدس السید ابراهیم
خواجه مذکور عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده و در طریقت استقامت تمام
داشته اند و از حضرت سید ابراهیم خواجه اجازت یافته سالها در
مسند ارشاد نشسته طالبان را هدایت نموده اند قبر مبارک
ایشان در جوار اجداد خود در موضع شافرکام در شرق خانقاه است
محمد قاهر خواجه قدس سره از اولاد سید ابراهیم خواجه بوده
اند و هم بآنجناب ارادت و بیعت نموده و بعد از خدمات لایقه اجازت
و رخصت یافته در زمان سید عبد العزیز خان منصب نقابت بخارا
مفوض بایشان گشته و با وجود منصب علیه سلسله جهریه عشقیه
و غیرها را پاس میداشتند و از اکابر طریقه عشقیه نیز مجاز و مرخص
بوده اند بالآخر ترک مناصب صوری نموده بعزم طواف حرمین شریفین
بجانب حجاز رفته در همان دیار وفات نموده مدفون گردیده اند حضرت
آخوند ملا میر **کاسه گرانی** بخاری قدس سره آباء عظام پدری ایشان

سید حسینی بوده اند اصل آن ستوده خصال از دهبید ده نو ولایت
حصار شادمان بوده در زمان عبد الله خان نور مرقده بفاخره بخارا
بنزول نموده بحلقهٔ درس استاذ العلما مولانا عصام الدین منخرط گشته
در اندک فرصتی گوی سبقت را از اقران ربوده ختم علوم شرعیه نموده داعیه
طلب راه حق دامن گیر حال شده بخدمت خال خود مولانا امیر علی بن مولوی
حسین الواعظ مصنف کتاب رشحات انابت آورده در اندک فرصتی
گوهر مقصود بکف کفایت خود در آورده اند مخفی مبادا که والد بزرگوار
ملا میر در ابتدای حال بجهت تحصیل علم در هرات رفته بوده اند در انجا
نظر بفطرت ذاتی تحصیل کتب متداوله نموده حسن نسب خود را با خوبی حسب جمع
آورده در علم و عمل یگانهٔ آن عصر شده اند لاجرم مولانا حسین الواعظ الکاشفی
صبابیه مخدّره خود را بایشان بی بیچ موتی بخشیده اند حضرت آخوند
ملا میر از ان صبابیه عفیفه بوجود آمده اند و ایشان را مصنفات بسیار است
دازان جمله کتاب مسموعات که آنچه از حضرت شیخ جلال استماع نموده جمع
داشته اند آنست و دیگر شرح عرف بر مختصر وقایهٔ خاوند صدر الشریعه و
دیگر حاشیه بر شرح زنجانی علامهٔ تفتازانی و حاشیه بر تفسیر قاضی است و وفات
ایشان در سال ۹۹۲ سنه نهصد نود هفت هجریست که محل مثال از بن خبر دهند
مشتمل است فایض الانوار ایشان در موضع اسباب از تومان سامجن از مضافات
بخارا که مشهور بخاک ملا میر است بوقوع آمده ازیل حیران بازار اندک مسافتی
راه است که دوستم بی ارغون در قرب قبر ایشان مسجد عالی سنگین
بنا نموده بطاق و رواق آراسته که معلوم و معروف است و در انجا نماز جمعه
میخوانند حضرت آخوند صالح هروی رحمة الله علیه ایشان نیز
از خلفای حضرت مولانا شمس الدین محمد روجی قدس سره بوده اند و در فاخره بخارا
تشریف آورده در جوار حضرت شیخ العالم سیف الدین الباخرزی قدس الله روحه

العزیز متوطن و متمکن بوده بطریقهٔ خواجگان مشغولی داشته اند و نیز بعلم
و فتوی و درس گوی مشغولی داشته اند و مختصر وقایه را بفارسی شرح کرده
اند و قبهٔ مبارک ایشان در جوار حضرت شیخ العالم ست حضرت میرزا
رحیم الله بیک المشهور بدرویش محمد عظیم آبادی قدس سره
از عظمای خلفای شاه غلام علی مجددی نقشبندیست و در علوم ظاهری
و باطنی طاق و یگانهٔ آفاق بوده و سیّاح بوده اوّلا مرتبه از هند
بقصد زیارة حضرت شاه نقشبند قدس سره بر آمده پس در بلاد اسلام
مثل روم و شام و حجاز و عراق و ماوراء النهر را سیر تمام کرده و هندوستان
را نیز تماما سیر کرده صحبت بسیاری از مشایخ عظام را دریافته ست و
وقتیکه در هرات بوده جمع شاهزادهگان تماشیهٔ اخلاص او را بر دوش
کشیده اند و ایشان در ادای امر معروف هیچ کاهلی ننموده اند و بخوبی
و نرمی و درشتی و غلظت بهر نحویکه مناسب باشد ادا کردندی پس از آنجا
ببلاد ترکستان عزم نموده اکثر بلاد را سیر کردی و اکثر فرمان فرمایان یک
بمقام اخلاص پیش آمدندی ولیکن شیخ در آنجا بسبب بدعتهای ایشان
ناخوش شدی و در هیچ جا مقام نکردی و آخر الامر در شهر سبز قرار گرفت
و حاکم آنجا دیهٔ کلانی را نذر آن جناب کرده حکومت خود را از آن ده
برداشت و شیخ در آنجا خانقاهی بنا کرد و خدمت مسافرین و مساکین را
بذمهٔ خود گرفت و لنگر خانهٔ کلان بنا کرد و طعام بسیار میپخت و باهل
زوّار و فقرا و مساکین میداد و مذهب شافعی رحمه الله اختیار داشت
لهذا در بخارا و غیره باسم میرزا شافعی اشتهار یافته بود آخر بعض از
حکام ترکستان که بر والی شهر سبز عناد داشتند و ظفر نمییافتند باعث
عدم ظفر خود را از آن شیخ بزرگوار گمان نموده پوشیده خفیهٔ آنجناب را بقتل و
درجهٔ شهادت رسانیده اند شهادت انجناب در سنه ۱۲۵۵ یکهزار و دو صد و شصت

واقع شده است حضرت نیاز خوارزمی قدس سره از بعض
ثقات کهن سال مسموع است که بانی پل تقلقه حضرت بابای تقلقه کی بوده
اند که اسم ایشان شیخ نیاز خوارزمی است سرحلقه خواجگان حضرت خواجه
عبد الخالق غجدوانی بوده اند و از برای تربیت مریدان گاها بطرف خیرآباد
میرفته اند و اکثر از جهت امور معاش بکار دهقانی اشتغال مینموده اند
و حضرت خواجه قدس الله روحه از دور مراعات شیخ را بر جا آورده بپا
بملازمت آمده التماس دعا مینمودند و شیخ قدس سره معمر و مسن بوده اند
ازینجهت بزبان مبارک حضرت خواجه جهان قدس الله روحه لفظ بابا جاری شده
لقب بابائی تبرکا بآن جناب تک مانده است و پل مذکور را اینجا ذی مرد رخود
بنا نموده و در وقت گذشتن پل مذکور تقلق تقلق میجنبیده است لهذا بپل تقلقه
اشتهار یافته حالا اثری از آن پل نمانده است نقل من نقل شیخ ابوطاهر علیه الرحمه
العهدة علی الراوی حضرت سید عالم خواجه اخوند
قدس سره استاذ العلما و ملاذ الکبرا زمان خود بوده اند و در عهد سلطنت
امیر جنت مکانی از وطن مالوفه خود اورده تپه بقصد تحصیل علم در بخارا
آمده و در اندک زمانی ختم کتب نموده سرآمد امثال و اقران خود گردیده و بتقویت
و تربیت امیر کبیر و امیر سعید و حضرت امیر نصر الله رحمهم الله تعالی باعلی درجات
مقاصد و مطالب فایض گشته بمنصب اعلم دار الفاخره بخارا مقرر گشته
اند تفسیر قاضی بیضاوی را در غایت متانت و رزانت شرح نموده اند
خوارق عادات و کشف باطن از آنحضرت بسیاری بوقوع آمده چون عمر مبارک
بیکصد و پنج سال رسیده و در سنه ۱۲۶۹ یکهزار و دوصد شصت نه عالم
فانی را وداع نموده رحلت اقامت بدار بقا کشیده اند گویند که قبل از وفات
بقدر یک ماه این بیت را دایم تکرار مینموده اند من هر چه خوانده ام همه از یادم برفت
الا حدیث دوست که تکرار میکنم طبع ایشان در نظم اشعار مایل بوده تخلص هاتف نموده

این اشعار متانت شعار از آثار افکار آن جناب ست قطعه قناعت
آبروی مرد را اندر ضمان دارد ندارد
نخواهی نان ز دونان تا تنور چرخ نان دارد
گرد باد آسا قرار از ره‌ربایی در ربود
غبار رم بسکه عزم سجده‌گاه آن آستان دارد
مسار انور
پر انوار ایشان بدرون دروازه سمرقند در مقابل قبر شریف سید ابوالحسن همدانی
المعروف بسید پابند واقع شده ست که مشهور و معروف اهالی بلده فاخره است

ذکر حضرات مشایخ طریقت رحمهم الله

حضرت خواجه یوسف همدانی قدس الله روحه العزیز سر حلقه مشایخ ترکستان ایشانند قدس الله ارواحهم نقل ست که چون آنجناب بهر شهریکه میدر آمدند شراب شرابخانهای آن شهر بسرکه مبدل میشد و هرگز شراب نمیشد و وقتیکه از خراسان عزم بخارا نموده اند و از آب آمویه میگذشته اند همه شرابها که در ولایت بخارا بوده ست همه سرکه شده ست و مردم بخارا چون این کرامات را مشاهده نموده اند همه معتقد آنجناب شده اند و پس ازان هر وقتیکه عزم بخارا مینموده این واقعه روی میداد پس تشریف آن جناب بسیار امده اند و حضرت شیخ نجیب الدین برغش شیرازی قدس سره میفرموده اند که وقتی جزوی چند از سخنان مشایخ بدست من افتاد چون مطالعه کردم بغایت خرسند شدم و طالب آن بودم که بدانم تا از تصنیف کیست که از کلام وی چیز دیگری هم بدست در آرم شبی بخواب دیدم که پیری با شکوه و وقار و محاسن سفید و صورت نورانی اندرون خانقاه در امد و متوجه شد برفت تا که وضو سازد و جامه سفید پوشیده بود و بران جامه بخط خوب نوشته باب زر آیة الکرسی بود و من در عقیب وی برفتم او جامه را از تن بیرون کرده بمن بداد و در زیر آن جامه سبز داشت که ازان بهتر و بر آن نیز بهمان طور آیة الکرسی بخط خوب باب زر نوشته بود و آن نیز بمن داد و گفت نگاه دار تا من وضو سازم چون از وضو فراغت یافت و گفت من از دو جامه یکی را بتو میدهم هر کدام را

که تو اختیار کن گفتم اختیار بدست تست پس ازان جامهٔ سبز را من
داد و بدست خود بپوشانید و جامهٔ سفید را خود بپوشید و گفت مرا می‌شناسی
گفتم نی گفت من مصنف آن اجزا هستم که تو طالب آنی و نام من یوسف
همدانی ست و آن چند جزوی که نزد تست از اجزای کتاب زینة الحیات ست
و مرا دیگر تصنیفات نیز هست ازان خوبتر مثل منازل السالکین و منازل الابرین
چون از خواب بیدار شدم عظیم خرم بودم و حضرت شیخ یوسف همدانی
بحضرت امام اعظم کوفی میرسیده اند رحمهما الله تعالی چنانچه مصنف مطلب
الطالبین بدین طریق آورده اند که حضرت خواجه یوسف همدانی ابن ایوب بن عبد الوحد
بن عبد الباسط بن کاظم بن باقر بن محمد بن اسماعیل بن حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی صوفی
ابن ثابت بن قیس بن یزدجرد بن شهریار بن پرویز ابن نوشیروان و آن جناب
بیست هشت حج پیاده نموده و هزار ختم قران بقراءة حفص نموده و هفت هفت از کتب
تفاسیر و احادیث و فقه و اصول و فروع خوانده و حافظ کلام الله بوده اند
و هم در مطلب الطالبین آورده اند که خواجه یوسف همدانی قدس الله روحه هژده
ساله بوده اند که ببغداد رفته و از ابواسحق فقیه علم فقه آموخته اند و در علم
نظر نیز بدرجهٔ کمال رسیده اند و بر مذهب امام ابوحنیفه اند رحمهما الله تعالی و
در اصفهان و بخارا تعلم کرده اند و در عراق و خراسان و خوارزم و ماوراء
النهر صاحب قبول بوده اند و مدتی در کوه زر ساکن شده اند و خرقه از دست
شیخ ابوعبد الله جوینی پوشیده اند و در تصوف انتساب ایشان بشیخ
عبد الله جوینی و شیخ حسن کنانی و شیخ ابوعلی فارمدی رحمهم الله تعالی میرسیده
و در تاریخ امام یافعی مذکورست که خواجه یوسف همدانی صاحب کرامت و احوال
بوده در بغداد و اصفهان و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا خلایق کثیره
ازایشان بهره مند گشته اند و در کنز الانساب حضرت خواجه ابویوسف
همدانی رحمة الله علیه را چنین بیان نموده اند که خواجه یوسف همدانی ابن خواجه عبد الله الکیانی

ابن خواجه قطب الدین یوسف ابن سید جلال الدین بیابانی ابن سید محمد مظهر
ابن عبد الله ابن سید اکبر ابن سید محمد ابن سید احمد اکبر ابن سید امام مرقع پوش
ابن امام محمد تقی قدس الله اسرارهم والله اعلم قبر مبارک ایشان در مروست
نزدیک وتبرک ایشان چهار خلیفه داشته اند اول خواجه عبد الله برقی دوم
خواجه حسن اندقی سوم خواجه احمد یسوی چهارم خواجه جهان حضرت خواجه
عبد الخالق غجدوانی **حضرت خواجه عبد الله برقی** ایشان خلیفهٔ
اول حضرت خواجه یوسف همدانی اند عالم وعارف وصاحب کرامات ومقامات
بوده اند قبر مبارک ایشان در بخارا بر سر پل شورستان نزدیک مرقد شیخ
ابی بکر اسحاق کلاباذی رحمهما الله **خواجه حسن اندقی** خلیفهٔ دوم حضرت
خواجه یوسف همدانی اند وصاحب صفای وقت ودوام عبادت وریاضات
بوده اند قبر مبارک ایشان در بخارا در بیرون دروازه کلاباد بر جانب شرقی
قبر شیخ است رحمهما الله **خواجهٔ خواجگان خواجه عبد الخالق غجدوانی**
خلیفهٔ چهارم حضرت خواجه یوسف اند وسر دفتر طبقه خواجگان اند وسر سلسله
این عزیزان مولد ومدفن ایشان دیهه غجدوان است که از بخارا شش فرسنگ
ونام پدر بزرگوار ایشان عبد الجمیل که بعبد الجمیل امام معروف است از اولاد امام
مالک رضی الله عنه بوده اند ووالدهٔ حضرت خواجه از ذریهٔ ملوک اند رحمهما الله تعالی
خواجه احمد صدیق ایشان خلیفهٔ اول اند از خلفای اربعه حضرت خواجه جهان
قبر مبارک ایشان در دیهه مغیان است که از بخارا بمقدار سه فرسنگ گفته اند
خواجه اولیای کبیر رحمة الله علیه ایشان خلیفهٔ دوم حضرت خواجه جهان اند
رحمهما الله قبر مبارک ایشان در بخارا در خاک ریز حصار نزدیک برج عیاران
خواجه دهقان قلتی ایشان خلیفهٔ اول خواجهٔ اولیای کبیر اند وبعد از وفات
حضرت خواجه بمسند ارشاد نشسته اند وسایر خلفا واصحاب در متابعت و
خدمت ایشان بوده اند وقبر مبارک ایشان در دیهه قلتی است که در جانب شمالی

بخارا بمقدار دو سنگ راه ست **خواجه زکیٔ خدابادی** رحمه الله
خلیفهٔ دوم حضرت خواجه کبیر اند بعد از خواجه دهقان قلر و با فراصحاب در
خدمت ایشان بوده اند و قبر مبارک در دیهٔ خداباد ست که از جملهٔ
دیهای مشهور بمقدار پنج فرسنگ راه ست از شهر **خواجه سوکمان** خلیفهٔ
سوم خواجهٔ اولیا اند بعد از خواجه زکی بدعوت خلق مشغول بوده اند قبر
مبارک ایشان نزدیک قبر ایشان خواجهٔ اولیاست قدس الله سرهما **خواجه
غریب** فرزند خواجهٔ اولیا و خلیفهٔ چهارم ایشانند و بعد از خواجه
سوکمان با مرارشاد قیام مینموده و با شیخ العالم سیف الدین الباخرزی
معاصر بوده و حضرت خواجه غریب را چهار خلیفه میباشد مزار منور معطر
خواجه غریب در جوار والد خود خواجه اولیای کبیر ست **خواجه اولیای
پارسا** رحمة الله علیه خلیفه خواجه غریب اند ایشان از قریهٔ خرمن تهی بوده
که از قریهای بخاراست قبر مبارک آنجا میباشد که الحال خرابه شده ست
خواجه حسن شاوری خلیفهٔ دوم خواجه غریب اند ایشان از قریهٔ
شاوری بوده اند که از قریهای بخاراست و در انجا آسوده اند که
الحال خرابه ست **خواجه ادکتمان** خلیفهٔ سوم خواجه غریب ست قبر مبارک شان
در جانب غربی پشتهٔ خواجه چهارشنبه الحال مشهور بخواجه اسپ گردان ست
خواجه اولیای غریب خلیفهٔ چهارم خواجه غریب ست **خواجه سلیمان
کرمنیٔ** خلیفهٔ سوم از خلفای خواجه عبد الخالق اند قدس الله سرهما و بعض
برانند که از جمله خلفای خواجه اولیا اند قبر مبارک ایشان در ولایت کرمینه
میباشد بزار و تبرک به **خواجه محمد شاه بخاری** رحمه الله خلیفهٔ اول خواجه
سلیمان و قایم مقام ایشانند **شیخ سعد الدین غجدوانی** خلیفهٔ
دوم خواجه سلیمان ست علیه الرحمه و بعد از خواجه محمد شاه بدعوت خلق
مشغول بوده و قبر او بجوار امام حافظ الدین کبیر بخاراست **شیخ ابو سعید البخا**

البخاری ایشان از کبار اصحاب خواجه سلیمان بوده اند حضر
خواجه عارف ریوکری رحمه الله علیه ایشان خلیفه چهارم
حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی اند رحمه الله علیه و محل تولد و مزار مبارک
ریوکرست ریوکر دیهه ایست که از بخارا مسافت آن شش فرسنگ ست
سلسله حضرت خواجه بهاؤ الدین نقشبند از میان خلفا ایشان بخدمت
حضرت خواجه عارف قدس الله سره میرسید حضرت خواجه محمود
انجیر فغنوی قدس الله روحه حضرت ایشان افضل و اکمل اصحاب خواجه
عارف اند و بخلافت و ارشاد ممتاز جای تولد و مزار ایشان انجیر
فغنه که از مضافات تومان وابکن ست و وابکن از بخارا دو سه سنگ ست
ذکر میر خورد رحمه الله علیه نام ایشان امیر حسین ست خلیفه اول
خواجه محمود مسبقشند از بزرگان زمان خود بوده اند و برادر بزرگ ایشان امیر حسن
نام بوده معروف بمیر کلان که ایشان نیز از اصحاب خواجه محمود مسبقشند
لکن امر خلافت و نیابت بمیر خورد شده ست مزار متبرکه ایشان
موضع وابکند ست زار و متبرک به خواجه علی ارغندانی رحمه
خلیفه میر خورد بوده اند و قبر مبارکشان در دیهه ارغندان ست
از قصبه زندنی از بخارا مقدار پنج فرسنگ راه ست مولانا در
اردو شکنی رحمه الله علیه ایشان نیز از مریدان امیر خورد بوده اند
مجموعة الاولیا سید امیر حیدر خواجه احمد شکر رحمه
الله علیه نیز از اصحاب میر خورد بوده اند در طریقه این طایفه علیه بسیار
بزرگ بوده اند و از مجموعه مذکوره خواجه علی رامیتنی رحمه الله
ایشان خلیفه دوم خواجه محمود بوده اند و لقب مبارکشان خواجه
عزیزان مزار مبارکشان در ولایت خوارزم معروف و مشهور بوده ست
خواجه خورد رحمه الله علیه فرزند کلان خواجه علی رامیتنی بوده اند

نام ایشان محمد بوده عالم و عارف و کامل بوده و از مراتب عالیهٔ اهل ولایت
بهرهٔ تمام برداشته اند قدس الله تعالی اسرارهم خواجه ابراهیم
فرزند خورد عزیزان میباشند چون برادر عالم و عارف و کامل و بعد
از وفات حضرت عزیزان بدعوت مستعدان مشغول بوده اند و حضرت عزیزان را
بعد از خواجه خورد چهار خلیفه بوده و همه ایشان را محمد نام بوده ایشان را
طالبان را بحق دعوت نموده خواجه محمد کلاه دوز از کبار اصحاب حضرت
عزیزان بوده و از جملهٔ خلفاء ایشان بوده قبر مبارک ایشان در خوارزم است
خواجه محمد حلاج رحمه الله از اکمل اصحاب حضرت عزیزان و از خلفاء
ایشان بوده قبر مبارک ایشان در بلخ ست خواجه محمد بوردی
رحمه الله علیه نیز از خلفای حضرت عزیزان بوده و از اجلهٔ اصحاب ایشان
قبر مبارک ایشان در خوارزم ست خواجه محمد بابای سماسی
قدس سره ایشان از اکمل اصحاب حضرت عزیزان اند مولد ایشان
قریهٔ سماسی ست که از جملهٔ دیهه‌های رامتین ست و قبر مبارک ایشان در آن
جاست و حضرت خواجه محمد بابا را چهار خلیفه بوده اند که همه فاضل و کامل
بوده و بعد از ایشان بدعوت صادقان و ارشاد طالبان مشغولی میکرده
اند خواجه محمد صوفی رحمة الله علیه از خلفای خواجه محمد بابا بوده قبر ایشان
در دیهه سوخاریست که از دیهه بخارا بوده مقدار دو سنگ راه بوده است
و در قریب مسجد تل بابای کوکلتاش ست که در بالا بلندی واقع شده ست خواجه
محمود سماسی رحمه الله علیه از خلفای ایشان و فرزند شریف خواجه محمد
بابا اند حضرت مولانا علی دانشمند رحمة الله علیه از کبار
اصحاب خواجه محمد باباست و از جملهٔ خلفاء ایشان حضرت سید
امیر کلال رحمة الله علیه افضل و اکمل همه خلفای خواجه بابا بوده و
بهترین اصحاب ایشان بوده اند و شرف سیادت نیز داشته اند مولد و مدفن

ایشان دیه سوخار است و بصنعت کلال گری اشتغال داشته اند حضرت
سید امیر کلال را یکصد و چهارده خلفا بوده مقدم آنها مولانا عارف
دیه دیگرانی و حضرت خواجه بهاء الحق و الدین نقشبند و خواجه جمال دهیه
آسیابی و شیخ شمس الدین کلال و شیخ یادگار و خواجه شیخ وارزونی و مولا
نا جمال الدین کشی و چهار فرزند ایشان که سید امیر برهان و سید امیر شاه
و سید امیر حمزه و سید امیر عمر اند و مولانا طاهر و مولانا محمد خلیفه و مولانا بهاء الدین طاسی و پهلوان
محمود و حلاج سمرقندی و شیخ بدر الدین و خواجه محمد املکتوی و شیخ امین شاه
کرمینی و مولانا سلیمان کرمینی و غیره ایشان از مقامات امیر کلال امیر کلال
ابن حمزه ابن امیر ابراهیم ابن سید محمد وصوری ابن سید محمد حسن مقبول ابن سید عبد الله شهید ابن
سید جعفر ابن سید حسین ابن سید علی ابن سید حسن ابن سید محمد حسین ابن سید احمد ملقب بحسین
ابن سید محمد اعلی ابن سید شریف موسی ابن سید ابراهیم مرتضی ثانی ابن حضرت امام موسی
کاظم کنند الا انت منقبت **حضرت سید امیر برهان** رحمة الله علیه
فرزند نخستین سید امیر کلال اند بارها امیر میفرمودند که این فرزند برهان منست
حضرت امیر تربیت ایشان را بخواجه بزرگ فرموده اند روزی حضرت سید امیر کلال
خواجه بزرگ را گفتند چون استاد شاگرد را تربیت نماید هر آینه خواهد که
اثر تربیت خود را در شاگرد مطالعه کند تا وی را اعتماد شود بر آنکه تربیت وی
جاگیر شده است و اگر خللی در کار شاگرد بیند آنرا اصلاح نماید آنگاه
فرمودند که فرزند من امیر برهان حاضر است و هیچکس دست تصرف بروی ننهاده
است و تربیت معنوی نکرده است در نظر من بتربیت وی مشغول شوید تا اثر
آنرا مطالعه نمایم مرا بر خصت شما اعتماد شود حضرت خواجه نقشبند مراقب نشسته
بودند که متوجه شوند ایشان [illegible] نشدند حضرت امیر فرمودند که توقف نمیباید کرد
حضرت خواجه بنابر امتثال امر ایشان از راه باطن متوجه امیر برهان شدند
و بتصرف در باطن وی مشغول گشتند فی الحال اثر آن تصرف در باطن ظاهر امیر

برهان پیدا گشت و حالی بزرگ در وی پدید آمد و اثر سکر حقیقی ظاهر شد
امیر برهان صاحب سکر و جذبهٔ قوی گشت و طریق ازورو انقطاع خلق را پیش
گرفت و هرگز با کسی انس و آرام نمیگرفتند رحمة الله علیه و قبر ایشان در جوار حضرت
بزرگ است **حضرت سید امیر شاه** را حضرت امیر کلال قدس سره
بشیخ یادگار علیه الرحمه سپرده اند و حضرت امیر شاه کسب حلال را پیشه میکردند
و خدمت شده گان خدا را مغتنم میدانستند و خدمت نمک آوردن را اختیار
نموده بودند بنابران همه کارهای آنجناب نمکین بوده است **حضرت سید امیر
حمزه** علیه الرحمه فرزند سوم حضرت امیر کلال اند قدس سرهما و خلیفهٔ اول ایشان
بوده اند و ازین جناب کرامات و خوارق عادات بسیار بوده و حضرت امیر کلال
تربیت ایشان را بمولانا عارف ده دیگرانی حواله نموده اند و حضرت سید امیر کلال
هرگز ایشان را بنام نخوانده اند برای آنکه نام والد خود سید حمزه کرده بودند حرمت
ایشان میداشتی بوده است فضایل و مناقب این حضرت از حد و حساب
بیرون است علیه الرحمة **حضرت سید عمر** رحمه الله علیه فرزند
چهارم حضرت سید امیر کلال اند رحمة الله علیه حضرت سید امیر
تربیت ایشان را بمولانا جلال الدین ده آسیائی فرموده اند حضرت امیر
صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اکثر اوقات بشغل احتساب قیام
مینموده و در ادای امر معروف و نهی منکر جد و جهد تمام داشته اند
و بغایت غیور بوده اند رحمه الله تعالی و در جوار والد خود آسوده اند
حضرت مولانا عارف دیک کرانی ایشان خلیفهٔ اول
از خلفاء اربعهٔ حضرت سید امیر کلال اند قدس سره مولد و مدفن ایشان
دیه دیک کران است از قصبه هزاره که بر لب آب کوهک واقع است
از انجا تا بخارا نه فرسنگ است و قبر مولانا عارف در بیرون دیه
است در سر راه هزاره حضرت امیر کلال میفرمودند که در میان اصحاب

من مثل این دو تن که خواجه بهاء الدین نقشبند و مولانا عارف کسی نیست
که این دو تن گوی سبقت را از همه بر بوده اند رحمهما الله تعالی و حضرت
نقشبند بعد از انکه از حضرت امیر کلال اجازت یافته اند فرموده اند که از
هر جا که بوی بمشام شما میرسد از ترک و تاجیک بطلبید پس ایشان
بموجب آن امر واجب الاذعان هفت سال در مصاحبت مولانا
عارف بسر برده اند قدس الله تعالی اسرارهم مولانا امیر اشرف
بخاری قدس الله تعالی سره خلیفهٔ اول مولانا عارف میباشند که بجای
آن جناب نشسته با طالبان طریق تحقیق صحبت رامی نموده اند و خاطر
مبارک را جمعیت دلها میگماشته اند امیر اختیار الدین یک
کرانی خلیفهٔ دوم مولانا عارف اند و بعد از ان بتربیت و ارشاد
مریدان قیام نموده اند قبر مبارک ایشان بدرون بخارا در گذر
کاسه گران میباشد شیخ یادگار کن سروی خلیفهٔ سوم
حضرت امیر کلال بوده اند رحمهما الله تعالی کن سرون دیهه ایست که از بخارا بمقدار
دو سنگ راه بوده است حضرت امیر سید امیر شاه را باین بزرگوار سپرده اند
شیخ جمال الدین دهستانی خلیفهٔ چهارم حضرت سید امیر اند
بفرمودهٔ ایشان مربی امیر عمر علیه الرحمه شده اند شیخ محمد خلیفه نیز
از کبار اصحاب امیر کلال بوده در آخر مقامات حضرت امیر مذکور است که
همهٔ اصحاب بدر خانهٔ شیخ محمد خلیفه آمدند که امروز بجای امیر شما یید
و امیر عمر شمار است و طالبان را راه نمایید شیخ محمد گفتند که امیر عمر که مطلب شما باید
نزد سید امیر حمزه است پس شیخ محمد با سایر اصحاب بخدمت ملازمت
حضرت امیر حمزه رفتند و ملازمت حضرت امیر حمزه را اختیار نمودند امیر کلان
واشی علیه الرحمه ایشان از اجله اصحاب حضرت سید امیر کلال اند
و از دیهه واشی بوده اند که از بخارا بمقدار سه فرسنگ است خواجه علاء

علاء الدین غجدوانی پیش از شرف ملازمت خواجه نقشبند تعلیم ذکر را
از ایشان گرفته اند **شیخ شمس الدین کلال** رحمة الله علیه ایشان
از کبار اصحاب سید امیر کلال اند رحمة الله ایشان از ولایت قرشی
بته کفش پیاده اراده سفر مبارک حجاز کرده اند قبر مبارک ایشان مشهور بکوک گنبد
بیرون قلعهٔ شهر سبز است **مولانا علاء الدین کن سروی** رحمة الله علیه
از جمله اصحاب کارگذار حضرت سید امیر کلال اند رحمة الله **شیخ امین
کرمینه کی** رحمة الله علیه نیز از اصحاب حضرت سید امیر کلال اند از
مجموعه امیر سعید عفی عنه **خواجه محمد وابکنی** رحمة الله علیه نیز از
اصحاب سید امیر کلال بوده اند مجموعه **خواجه شیخ ورازونی** نیز از
اصحاب امیر بوده اند ورازون از بخارا بمقدار چهار فرسنگ بوده است
مجموعه

اسامی خلفای حضرت سید امیر حمزه علیه الرحمه

مقدم ایشان خلیفه مولانا حسام الدین شاشی و مولانا کمال الدین
میدانی و امیر کلان و امیر خورد فرزندان امیر برهان بن امیر کلال اند و دیگر شیخ
مبارک بخاری و شیخ عمر سوزنی و شیخ علی کرکی و شیخ احمد خوارزمی و مولانا
عطا سمرقندی و مولا مبارک کرمینه کی و مولانا حسن کرمینه کی و شیخ احمد کرمینه کی و شیخ
حسن نسفی و خواجه محمود خمودی و مولانا سیف الدین کرمینه کی و سید سمای سوی و شیخ جلال
الدین پایانی **مولانا حسام الدین شاشی** خلیفه اول امیر حمزه و فرزند مولانا
حمید الدین شاشی بوده اند و از کبار علمای بخارا بوده و میرزا الغ بیک
بزور مرتبه منصب قضای بخارا قلادهٔ ایشان نموده بس چند گاهی بخدمت قضای
بخارا بوده باعث افاده و استفاده و جمعیت طالبان بوده اند رحمة الله علیه **مولانا
کمال الدین میدانی** رحمة الله علیه خلیفه دوم امیر حمزه علیه الرحمه بوده اند
میدان دیه ایست از قصبهٔ کوفین در ولایت سمرقند **حضرت امیر کلان
ابن امیر برهان** علیه الرحمه بعد از وفات سید امیر حمزه خلیفه سوم بو

اند ولکن در مقامات امیر مذکور است که ایشان باشارة و اجازه امیر حمزه
بملازمت اصحاب قیام نموده اند و کمال حال ایشان بمرتبه رسیده بود که سی
سال کما بیش بطهارت نماز عشا نماز فجر را ادا مینموده اند حضرت امیر کلان تکسب
دهقانی استقامت و اشتغال داشته اند مقامات امیر منقول است باختصار خواجه
محمود حموی رحمه الله علیه از اصحاب امیر حمزه بوده اند حموی منسوب بشهریست که
حم نام در میان حلب و شام است مولانا حمید الدین کرمینه گی رحمه الله
علیه نیز از اصحاب امیر حمزه بوده اند قدس سره مولانا نور الدین کرمینی
رحمه الله علیه ایشان نیز از اصحاب امیر حمزه قدس سره بوده اند رحمهم الله تعالی
خواجه علی نسفی رحمه الله علیه ایشان نیز از اصحاب امیر حمزه علیه الرحمه
بوده اند که ایشان را اصحاب و مرید بسیار بوده و ذکر ایشان در کتب مشهور
مذکور بوده شیخ احمد خوارزمی علیه الرحمه نیز از جمله اصحاب امیر حمزه
بوده اند مولانا عطاء الله سمرقندی نیز از اصحاب امیر حمزه بوده
اند رحمه الله مولانا سید احمد کرمینی رحمه الله علیه نیز از اصحاب امیر
حمزه بوده اند شیخ حسن نسفی رحمه الله علیه نیز از اصحاب امیر
حمزه بوده اند شیخ تاج الدین نسفی رحمه الله علیه نیز از اصحاب امیر
حمزه بوده اند رحمه الله تعالی از جمله امیر سعید رحمه الله علیه شیخ عمر سوزنی
رحمه الله علیه نیز از اصحاب حضرت سید امیر حمزه قدس سره بوده اند شیخ
علی کرکی رحمه الله علیه نیز از جمله اصحاب حضرت امیر حمزه میباشند رحمه الله
مولانا سیف الدین کرمینه گی رحمه الله علیه نیز از اصحاب حضرت
سید امیر حمزه بوده اند سید سماسوی علیه الرحمه ایشان نیز از جمله
اصحاب سید امیر حمزه علیه الرحمه بوده اند شیخ جلال الدین یابانی
علیه الرحمه از جمله اصحاب حضرت سید امیر حمزه بوده اند رحمة الله علیه و علیهم اجمعین
مولانا شهاب الدین بن خاتون کلان بنت سید امیر حمزه

قدس الله تعالی ارواحهم منقول ست در مناقب حضرت سید
امیر کلال که از حضرت امیر حمزه پسر نبوده و فرزند دختر
مانده بوده ست که مستوره بخاتون کلان بارها امیر حمزه میگفته اند که
اگر مردمان بفرزند پسر فخر کنند ما باین فرزند دختر فخر میکنیم و جناب
این سیدهٔ محترمه چنان بوده اند که دایم الاوقات بتلاوة کلام الله مشغول
و خانهٔ ایشان چنان روشن میشده که حاجت بچراغ نبوده و چون دوک
میرشته اند بمثابهٔ رشتهٔ در روز زیبا و نفیس میآمده چون شام ایشان
بنماز میخواسته اند چرخ خود میگردیده چون روز میشد تمام پاغهای ایشان
رشته شده میبرامد **نقل ست که** چون حضرت خواجه محمد پارسا علیه
الرحمه را ذوق آن پدید آمد که زیارة بیت الله و مدینهٔ منوره بجا آرند
اوّلاً بمزار پرانوار حضرت سید امیر کلال قدس الله روحه آمده بودند
و بعد ازان بخدمت حضرت امیر کلان ابن امیر برهان علیه الرحمه
رفته ازانجا اجازه طلبیده بمنزل امیر حمزه رسیده در جماعت خانه
فرود آمده خادم را امر نمودند که ازان صالحه مستوره نیز طلب اجازه
نماید چون خادم بایشان رسید و اظهار اینمعنی نمود ایشان فرمودند که
یک طبق بیارید پس دران طبق پاغهٔ بسیار انداخته بخادم داده گفتند که
این را بخدمت خواجه برید و گوئید که اینها را با خود بحرم محترم برند که آنجا
کم ست چون آن طبق پاغه را در نزد حضرت خواجه پارسا نهادند ایشان سر
بجیب مراقبه فرو بردند پس سر بر آورده گفتند که ای عزیزان ما را اینجا
از خود خبر دادند ان امانت را احتیاطا نموده عازم گشتند و پس از
قطع مسافت و طواف زیارت قافله سالار نزد حضرت ایشان آمد که اگر
اجازت و رخصت باشد فردا روانه شویم حضرت خواجه فرمودند که یکدو
سه روز صبر کنید و بعد ازان پاغه را نزد خود حاضر ساختند که

بکار نخواهد آمد و دیگر اسباب را نیز مهیا ساختند در روز سوم برحمت
ایزدی بپیوستند و در جنت البقیع ربروی در آمدگاه مرقود
کشتند که اطراف آن بزرگوار محاط پنجرۀ مشتمله بدروازۀ مجموع از
برنجربست تخمینا مقدار چهار گز در چهار گز در چهار گز و درین محاطه یکنفر از
مریدان آنجناب نیز در انجا مرقود ند و ازین زمن المستورات را فرزندی
بوقوع آمد و مولانا شهاب الدین نام نهادند چون هنگام تربیت
رسید بس مولانا حسام الدین که خلیفۀ اول امیر حمزه اند سپارش
نمودند بجهت آنکه در اوان طفلی امیر حمزه تربیت ایشان را مولانا
حسام الدین نفس رانده بودند برعایۀ همان نفس متبرکۀ والد بزرگوار
انچنین حوالۀ تربیت نمودند مولانا شهاب الدین مدۀ سه سال در خدمت
و ملازمت بوده اند در نمده حقیقی نه دلی ایشان را چندان علم و
فیوضات کرامت کرد که مولانا حسام الدین گفتند که ای فرزند اگر
بعد ازین اگر ما را سبق میدهید اینجا باشید و اگر نه ما را قوۀ سبق دادن
نماند بعد ازان فرمودند که اکنون شما بمنزل جد خود بروید که خیریت
شما بران ست مولانا بسوی بخارا بمنزل جد خود آمده بنصیحت خلق مشغول
گشتند و روزهای جمعه نماز آدینه را نیز بهمانجا ادا مینمودند و در آخر
حیات از یاران بجلی خواسته و غسال را طلبیده اجرۀ غسال را
بدست خود داده یکاه آنروز بجوار رحمت الٰهی پیوسته اند در ۸۷۳ هجری

چهل مناقب مرۀ حضرت امیر خورد ابن سید امیر برهان
رحمۃ اللہ علیہ خلیفۀ چهارم امیر حمزه اند رحمۃ اللہ علیہ بابا شیخ
مبارک بخاری رحمۃ اللہ علیہ از کبار اصحاب امیر حمزه اند خواجه
محمد پارسا با وجود دریافت صحبت خواجۀ بزرگ بصحبت ایشان نیز رفته
اند قبر مبارک ایشان در دیهۀ جزمنی در جانب قبلۀ بخارا میباشد

مولانا بهاء الدین قشلاقی مقتدای زمان خود بوده اند عالم
بعلوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات بوده اند مولد ایشان قشلاق
مبارک که از دیهٔ ولایت قرشی ست از بخارا تا آنجا دوازده فرسنگ است
ایشان خواجهٔ بزرگ نقشبند را شیخ صحبت و استاد حدیث بوده اند
و حضرت مولانا عارف ده دیک کرانی پیش از شرف صحبت حضرت امیر کلال
با ایشان مرید بوده اند قبر شریف ایشان در آنجاست مشهور بخواجه
مبارک بزار و شیرکی حضرت قثم شیخ ایشان از مشایخ ترک اند
تربیت از خانه دان حضرت خواجه احمد یسوی یافته اند قدس الله روحه
حضرت امیر کلال درباره خواجه بزرگ نفس میراندند که اکنون اجازت است
که هر جا که بوی بمشام شما میرسیده باشد از ترک و تاجک طلب نمایید
بنا بر آن حضرت خواجه بزرگ بنزدیک حضرت قثم شیخ رفتند و ملاقات
نمودند آن هنگام حضرت شیخ بخربزه خوردن متنعم بودند و پوست خربزه را
بسوی خواجه بزرگ میافکندند حضرت خواجه از جهت اشتیاق مندی
آن پوستهای خربزه را تمامه تبرکا میخوردند سه مرتبه اینچنین واقع شد
و در همان مجلس خادم بنزد شیخ آمد و گفت یا شیخ سه عدد شتر و چهار
عدد اسپ ناپدید گشته است شیخ اشارة بحضرت خواجه کردند و گفتند
انی بخشی تو تونکیز چهار کس از مریدان چنان بهیبت در ایشان در
افتادند که گویا خونی در میان افتاده باشد حضرت خواجهٔ بزرگ میفرموده اند
که هر کرا شناخت صفت مشایخ ترک نباشد هر آینه از فیوضات
طرایق ایشان نومید شود و متعرض شود پس حضرت خواجه بمراقبه بدو
زانو نشستند و متوجه گشتند و بعد از نماز شام خادم در آمد و گفت
که شتران و اسپان خود بازآمده آمدند پس حضرت خواجه دو سه ماه
کما بیش در متابعت و ملازمت حضرت قثم شیخ قدس الله سره بوده اند آخر

الامر ایشان را نوازشها نمودند و مرحمت نمودند که مرا نه پسر اند
و تو دهم ایشانائی و تو بر همه مقدمی پس چون شیخ قدس الله تعالی سره از
نواحی نخشب بجانب بخارا آمدندی حضرت خواجه بزرگ به لوازمات رعایت
او اقدام نمودندی و او گفتی که این صفت طلبکاری که در تو می بینم در هیچ
از طالبان ندیده ام و حضرت شیخ از غایت انقطاع اسباب ظاهری
و کمال بی تعلقی که داشت در آخر حیات خود بخود بخدمت خود اقدام
نموده به تیمم بخارا درآمده اسباب تکفین و لوازمات آنرا خریده بیرون آمد
و حال آنکه در جبههٔ مبارک او اثر ناتابی بود پس بر دکانچه بنشست و
یاران و رفیقان و فرزندانی که همراه او بودند همه را بخواند و جمع کرد و گفت
که زمان انتقال ما رسیده است باید که کلمهٔ توحید را بر موافقت بگوییم
پس حضرت شیخ و یاران همه بذکر کلمهٔ توحید موافقت نمودند و در ان حال
جان بحق تسلیم کرد رحمة الله علیه مزار مبارک ایشان در قشلاق
قرشی که از کاسان یک سنگ از قرشی دو سنگ است موسوم به بودینه
مدین نفحات الانس منقبه **حضرت خلیل اتا** حضرت خواجه بزرگ
فرمودند که شبی در اوایل این کار در خواب دیدم که حکیم اتا که از کبار
مشایخ ترک است مرا بدرویشی سپارش مینمود پس از ان من داعیه در طلب
آن درویش بودم تا روزی در بخارا با او ملاقی شدم و او را شناختم و دریافتم که
نام او خلیل بوده است لیکن در ان وقت مکالمت و مجالست میسر نشد
پس در شب قاصدی را فرستاد من برخاستم و پارهٔ میوه بگرفتم و بخدمت
او شتافتم و خواستم که اظهار خواب خود کنم ترکی گفت که او زمیز کا عیان در دل
بیان نه کراک در صحبت او احوال اشرف و چیزهای غریب و عجیب مشاهده میشد
بعد از مدتی او را پادشاهی مملکت ماوراء النهر مسلم شد مرا ملازمت
و خدمت وی می بایست نمودن در ان اوقات چیزهای بزرگ از و مشاهده افتاد

وبا من شفقت بسیار میکرد گاهی بلطف و گاهی بعنف و ازان جهت فواید بمن بسیار رسید در خلا محرم خاص و در ملا رعایت سلطنت او میکردم بارها میفرمودند که هرکه از جهت رضای خدا مرا خدمت کند زود باشد که در میان خلق بزرگ شود مرا معلوم میشد که مقصود او کیست چون مملکت مجازی را گذاشت در لحظه آن ملک و خدم و حشم هباء منثورا گشت و تمام کار دنیا بر دل من سرد شد پس بنجارا آمدم و گوشهٔ بگرفتم مزار پر انوار حضرت خلیل اتا در بلدهٔ نخشب میشبا در موضع دیهه سلوک که مقدار چار سنگ کم بیش ست از قورغان قرش و زیارت گاه معروفهٔ اهالی آنجاست

ذکر حضرت بهاء الحق والدین محمد بن محمد نقشبند قدس الله تعالی

روحه شریف حضرت خواجه بزرگ را در تحفة الانساب چنین آورده اند که حضرت بهاء الحق والدین سید محمد بن سید محمد جلال الدین بخاری ابن سید برهان الدین خالدار ابن سید عبد الله بن سید زین العابدین ابن سید شعبان بن سید برهان بن سید محمود رومی بن سید اسحاق مستر بابلاق بن سید تقی بن سید خلوتی ابن سید فخر الدین بن سید محمود جامع بن سید علی اکبر ابن حضرت امام علی تقی ابن امام محمد تقی ابن حضرت امام علی موسی الرضا الی آخر النسب و از جانب والدهٔ حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز صدیقی میباشند وحضرت خواجه بزرگوار در ایام طفلی نظر قبول فرزندی از خواجه محمد بابای سماسی بوده و پیر ثانی حضرت امیر سید کلال اند قدس الله سره اما بحسب حقیقت اویسی بوده اند و تربیت از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی علیه الرحمة یافته اند و از بعض مشائخ ترک نیز اثر صحبت و فیوضات دریافته اند ایشان درین طریقه خواجهٔ بزرگ و خواجهٔ نقشبند لقب

نقل ست که حضرت خواجه علاؤ الدین عطار قدس سره که در اوایل حال بملازمت حضرت خواجه بزرگ بودند خواجه محمد در آهنین از ایشان سوال نمودند

که دل نزد شما بکدام کیف نسبت دارد گفتند کیفیّت آن نزد من معلوم
نیست وی گفت دل نزد من چون ماه دو سه روزه است چون کیفیّت
بر خواجه عرض کردم فرمودند که درویش کیفیت دل خود بیان کرده است
خواجه دران محل ایستاده بودند قدم بر قدم من نهادند کیفیت بزرگ مرا
پیدا شد که جمیع ذرّات را در خود مشاهده کردم چون ازان حال بخود
آمدم خواجه فرمودند که کیفیّت دل این است نه آن مولد و مدفن ایشان
دیهۀ عارفان است که از بخارا مقدار مسافت یک سنگ راه بجانب
شرقی است وفات ایشان در سنه هفتصد نود یک بوده قدس الله سره

حضرت خواجه علاؤالدین عطّار قدس الله سرّه العزیز

اسم شریف ایشان محمد بن محمد البخاری است خلیفۀ اول حضرت خواجه بزرگ اند
و هم بمرتبۀ شرف فرزندی رسیده اند ونسب شریف ایشان را در تحفة
الانساب بدین طریقه ذکر نموده اند که سید محمد بن السید محمد البخاری بن سید عبد الله
زربخش بن سید احمد المعروف بسید اتا بن سید ابوبکر بن سید قاسم بن سید حسین
بن سید موسی بن سید عبد الله بن سید محمد شهید بن سید عبد العزیز بن سید جعفر
بن سید عبد الحق بن سید مجتبی بن سید محمد کبیر بن سید ابراهیم رضا ابن حضرت
امام علی موسی الرضا الی آخر النسب در وجه تسمیه بعطار اصح اقوال
آنست که ایشان همیشه معطر و خوشبو بوده اند و عطر صحبت ایشان با
لشامۀ اصحاب میرسیده بی انکه عطریات وطیبات داشته باشند
از هر که آید بوی خوش قربان آن عطّار شو و انهمه اولاد و احفاد که از خواجه حسن
و خواجه حسین علیهما الرحمة بعالم ظهور آمده اند منسوب بخواجگان نقشبندی اند همه
از اولاد حضرت خواجه علاؤالدین عطار اند حضرت خوجه احرار قدس سره
فرموده اند که حضرت خواجه محمد پارسا را در توجّه و مراقبه غیبت بسیار واقع
میشده و حضرت خواجه علاو الدین عطار را علیه الرحمة شعور و وقوف کما کان

بوده واین صفت شعور وحضور را از غیبت وسکر اتم گفته اند واکمل وهم
حضرت خواجه احرار قدس الله روحه العزیز میفرموده اند که بعد از وفات
حضرت خواجهٔ بزرگ همه اصحاب بحضرت خواجه علاء الدین بیعت کرده اند بجهت
علو شان ایشان حتی حضرت خواجه محمد پارسا نقل است که حضرت
خواجه علاء الدین قبل از وفات بهفت سال بزیارت خواجه بزرگ
تشریف نمودند در درویشان ایشان آن شب در واقعه دیدکه
خواجهٔ بزرگ و خواجه علاء الدین در نزدیکی بارگاهی ایستاده اند دانسته
که آن بارگاه حضرت رسالت پناهی ست صلی الله علیه وسلم خواجهٔ بزرگ
بآن بارگاه در آمدند بملاقات آنحضرت بعد از فرصتی بیرون آمدند
باببشاشت وبسط تمام فرمودند که مرا این کرامت کردند که هر که در صد فرسنگی
باطراف قبر من باشد از هر طرف من او را شفاعت کنم باذن الله و شیخ
عطار را چهل فرسنگی مرقد او مرتبهٔ شفاعت دادند و کمینه از محبان و متابعان
مرا یک فرسنگی مرقد او مرتبهٔ شفاعت دادند کذا فی تحفة الاحباب و رشحات
وفات حضرت خواجه علاء الدین در سال هشتصد و دو هجری ست و قبر شریف
منور و مشهد معطر ایشان در ولایت حصار شادمان در ده هنو چغانیان ست
خواجه محمد پارسا قدس سره نام مبارک محمد بن محمد بن محمود
الحافظ البخاری ست خلیفهٔ دوم خواجهٔ بزرگ اند و مستغنی از تعریف و توصیف روضهٔ
شریف ایشان در جوار قبهٔ حضرت عباس رضی الله عنه واقع شده ست حضرت
خواجه ابو نصر پارسا ولد خواجه محمد پارسا اند قدس الله سرهما پایهٔ علوم شریعت
و رسوم طریقت را بوالد خود رسانیده اند مزار گوهر نثار ایشان در بلخ ست
حضرت خواجه حسن عطار ابن حضرت خواجه علاء الدین عطار نبیرهٔ
حضرت خواجهٔ بزرگ اند قدس الله اسرارهم ایشان جذبهٔ قوی داشته اند و بصفت
جذبه هر گاه و بر هر کس میخواستند تصرف میکرده اند وفات ایشان در سنه ۸۲۶ ست

واقعه مزار پر انوار ایشان بجوار والد بزرگوار ایشان است خواجه
یوسف ابن خواجه حسن ابن خواجه علاء الدین عطار قدس الله روحهما نیز صاحب فتوحات
و فیوضات بوده اند بجوار والد خود و جد کرام خود آسوده اند نسبت خواجگان حصاری
بخواجه یوسف است شیخ عبدالرزاق از جملهٔ خلفا و اجلهٔ اصحاب خواجه حسن است امیر
سید شریف جرجانی از جملهٔ مقبولان و منظوران خواجه علاء الدین عطار میباشند
بعلامه مشهور شده و علم و کمال را بدرجهٔ رسانیده اند که در عصر خود بر همه علما سابق بوده اند قبر
منور ایشان در بقعهٔ دارالشفای شیراز در محلهٔ لب آب در سنه ۸۱۴ بوده است مولانا ابو سعید
قدس سره از کبار اصحاب خواجه علاء الدین بوده اند و بعد از نقل خواجه در خدمت
خواجه حسن عطار بوده اند مولانا حسام الدین بلخی وی از خلفای خواجه علاء الدین
عطار بوده در مبادی حال بشرف قبول و صحبت خواجه بزرگ نیز مشرف شده اند خواجه
عبدالله امامی اصفهانی وی از اجلهٔ اصحاب خواجه علاء الدین میباشند خدمت
خواجه عبدالله بالتماس یکی از سادات بزرگ در طریقهٔ خواجگان رسالهٔ مختصر بغایت مفیده کرده
اند شیخ عمر ماتریدی از اصحاب خواجه علاء الدین است بخدمت ایشان قبول تمام
داشته اند مولانا احمد مسکه از جملهٔ اصحاب خواجه علاء الدین است و از ملازمان دائم
ایشان بوده درویش احمد سمرقندی از خلفای خواجه علاء الدین است خواجه ابراهیم
شاشی از مریدان خواجه علاء الدین است و خال خواجه احرار اند عارف عالم و فاضل
بوده خواجه مسافر خوارزمی از مخلصان و ملازمان خواجه بزرگ است
ایشان بعد از فوت بخدمت خواجه پارسا بوده است مولانا محمد خفازی از اجلهٔ مقبولان
و منظوران خواجه بزرگ بوده اند حضرت مولانا نظام الدین خاموش ایشان
افضل اصحاب خواجه علاء الدین اند و خواجه بزرگ را دیده اند استغراق و غلبهٔ حال برایشان
غالب بوده بنابران ملقب بخاموش شده اند قبر شریف در تاشکند است وسیل بهشت مولانا
یعقوب چرخی در اصل از دیهٔ چرخ که از توابع غزنین است خلیفهٔ چهارم
خواجهٔ بزرگ اند مزار مبارک ایشان هم در حصار شادمان در دیهٔ ایلغتو است

خواجه علاء الدین غجدوانی خلیفه سیوم خواجه بزرگ اند قبر ایشان
در جنوبی بخارا نزدیک عیدگاه در میان دو تل ست ایشان بر بالای آن تل آسوده
اند شیخ سراج پیرستی از اصحاب خواجه بزرگ اند صاحب کمالات و جامع حالات
بوده اند پیرست مولد ایشان ست بر چهار سنگ بخارا مزار مبارک در انجا است
مولانا سیف الدین مناری از جمله مقبولان خواجه بزرگ بوده اند
از انجهت مولانا سیف الدین مقبول ملقب شده قریه منار بر چهار سنگ تاشکند ست قبر
ایشان در انجا ست شیخ شادی از جمله یاران و اصحاب خواجه بزرگ
بوده قبرش در غدیون ست بر دو فرسنگ بخارا مشهور درویش تنگ زرز
یعنی شیخ عبد الله خجندی قدس از جمله مریدان خواجه بزرگ اند مولانا عزیز
بخاری قدس از جمله خادمان حضرت خواجه بزرگ اند ره خواجه ابو القاسم بخاری
ره از اصحاب خواجه بزرگ اند و کامل بوده و عالم و رساله بهائیه از تصنیف ایشان
بوده مولانا عبد الرحیم نیستانی از جمله مریدان و ملازمان حضرت خواجه قدس
بوده خواجه پیر خلسط ره از ملازمان جناب ایشان بوده اند و لقب ازان جا نواده
بزرگ داشته و سالها در خدمت و ملازمت خواجه ابو نصر پارسا بسر برده اند مولانا بدر
بصر افانی از جمله مریدان خواجه علاء الدین بوده اند مولانا سلیمان
فرکتی از جمله ملازمان حضرت خواجه محمد پارسا قدس سرهما بوده و فرزند مولانا سیف الدین مناری
خواجه فرخ تبریزی از مریدان حضرت خواجه محمد پارسا بوده اند شیخ خسرو
کرمینی از جمله مریدان و معتقدان حضرت خواجه بزرگ اند قبر ایشان بدر اشهر کرمینه ست شیخ
محمد طواویسی یعنی خواجه علی اباد علیه الرحمه از جمله مخلصان و خدام حضرت خواجه بزرگ اند
طواویس بر سه فرسنگ بخارا ست مولانا ابو بکر افسنجی نیز از جمله مریدان و مخلصان خانواده حضرت
خواجه بزرگ اند قدس سرهما امیر محمود مغانی وی سمنانی ست و ساکن آنجا و حضرت خواجه بزرگ را
در واقعه دیده و منتظر مقدم مبارک ایشان از حج آمده اند و ملاقات نموده در سمنان و
شناخته که ایشان بوده اند آنکه در واقعه دیده بود شیخ قطب الدین از جمله اصحاب

حضرت خواجه بزرگ بوده خواجه یوسف نیز از جمله اصحاب خواجهٔ بزرگ بوده
حضرت ناصر الدین خواجه عبید الله احرار قدس این ذات مظهر البرکات
مرید مولانا یعقوب چرخی بوده اند و در زمان سعادت نشان مظهر آیات و مجمع کرامات و ولایات بوده
از طبقهٔ خواجگان مستثنا شدند حال آنجناب بدان منوال بوده که هرچه از درگاه خدای تعالی خواسته اند
همچنان کرده و حلال مشکلات بوده اند چه در امور ملکی و چه در اطوار سلوکی تقاب مبارک شان
در بین این طایفهٔ علیه احرار ثبت روضهٔ شریفهٔ ایشان در محلهٔ خواجه کفشیر ست بریک فرسنگ سمرقند
حضرت خواجگان فرزند نخستین حضرت خواجه احرار اند و آراسته بانواع و اصناف علوم
علوم ظاهری و باطنی و دانشمند و متبحر بوده در علوم عقلی و نقلی روضهٔ مبارک شان در
مزار فایض الانوار حضرت شیخ ابوبکر قفال شاشی رحمة الله علیه نزدیک مرقد مولانا نظام الدین
خاموش قدس الله اسرارهم در شهر تاشکند با اخر عظام مبارک ایشان را بجوار والد بزرگ
آورده اند **حضرت خواجه محمد یحیی قدس الله روحه** فرزند حضرت خواجه احرار اند بغایت
محبوب و مقبول حضرت والد خود بوده اند و در اخر حیات حضرت ایشان خواجه یحیی را قایم مقام خود نموده
و تولیه مزار فایض الانوار خود را بایشان تفویض نموده اند مخدوم حضرت مولانا جامی خدمت خواجه
یحیی را بغایت معتقد بوده اند و میگفته اند که نسبت علیه بخواجگان غالب بوده است و نسبت
جذبه بر خواجه محمد یحیی قدس الله اسرارهم بعد از وفات حضرت ایشان بر سر مزار آنحضرت بطریقه خواجگان
مشغولی عظیم داشته اند در خاطر شریف بر نسبت این عزیزان میکماشتند شاه بیک خان او بک
ناسعادتمند حضرت یحیی و ولدان ایشان خواجه ذکریا و خواجه عبد الله را شهید نموده و
پر انوار این شهیدان در جوار حضرت خواجه احرار میباشد رحمة الله علیهم **ذکر اسامی**
اولاد و اصحاب حضرت ایشان خواجه محمد امین فرزند
حضرت خواجه یحیی اند خواجه عبد الحق خواجه عبد الحلیم خواجه عبد الرشید خواجه ابو الغنی خواجه محمد یوسف اینهم
از فرزندان خواجگان بوده اند **اصحاب حضرت ایشان بعضی خواجه احرار** مولانا قاسم شیخ
عیان کار رزروی خواجه نظام الدین عبد الهادی خواجه خاوند محمود مولانا حسین میر عبد الاول
مولانا جعفر مولانا برهان الدین ختلانی مولانا لطف الله ختلانی مولانا شیخ مولانا سلطان علی مولانا

مولانا سعید اربهی مولانا موسی مولانا نور الدین تاشکندی مولانا زادهٔ
اوتراری مولانا ناصر الدین اوتراری هندو خواجه ترکستانی شیخ حبیب تاشکندی
مولانا نجم الدین مولانا عبد الوهاب سمرقندی مولانا سعدی علی عمادی شیخ ابو سعید
قزوینی ... علی قزوینی مولانا شاه علی قزوینی مولانا عبد الله قزوینی قاضی مبارک
خالدی قزوینی مولانا نفیس حکیم قزوینی مولانا اسماعیل فرکتی مولانا فنا هروی
خواجه محمد امین بلغاری مولانا اسماعیل فرکتی مولانا اسماعیل شمس خواجه سلطان
رومی مولانا فخر الدین علی واعظ مولانا میر هروی مولانا محمد قاضی ایشان از مقبولان
خواجه احرار اند در ادراک مَعارف صوفیه طبع بلند داشته اند در فضائل
خواجه احرار کتابی تصنیف کرده اند مسمی بسلسلة العارفین و تذکرة الصدیقین مولانا
خواجگی کاسانی المشهور بمخدوم اعظم میفرمودند که مخدوم ما
ملا محمد قاضی را ... تشویش گر آبله بود که آنجناب بر این مبتلا بودند روزی از غایت
شدة الم حکایت شده در مجمع اصحاب فرمودند که ازین جماعت که لاف محبت میزنند
یک عاشق صادق نیست که از الم ما دل او بدرد آید و از خدا درخواهد که ما را صحت
کرامت کند از هیبت این سخن اثر الم ظاهر شد از استماع این در من کیفیتی عجیب پیدا
شد که هر جا همتان گفته متوجه ایشان شده در صف نعال در مواجه نشستم و تشویش را
بر داشتم همان زمان که آبله های ایشان بمن انتقال کرد ایشان را صحت کامل حاصل شد
و دست بدعا بر آورده مناجات بدرگاه قاضی الحاجات کردند یا رب العالمین امیدوارم
که این نسبت شریفه تا قیام قیامت از فرزندان او بروز گذر نشود این دعا نیز مستجاب
الحق همه از اولاد حضرت مخدوم اعظم کاسانی قدس الله روحه العزیز صاحب ولایت و
کرامت و خوارق عادات اند قرنا بعد قرن پیدا شده اند که لا یعد و لا یحصی است

حضرت مولانا خواجگی کاسانی المشهور بمخدوم از خلفای

حضرت مولانا محمد قاضی اند اسم مبارک سید احمد نسب ایشان بدین طریقه که در مطلب
الطالبین آورده اند که حضرت سید احمد بن سید جلال الدین بن سید جمال الدین بن سید

برهان الدین خواجم بن سید امیر مجنون بن سید برهان الدین قلیچ بن سید کمال الدین بن سید جلال الدین بن سید شاه حسین بن سید حسن بن سید محمد بن سید احمد بن سید عبد الله بن سید عبد الله فضل الله بن سید عبد الله الملک بن سید ابو طالب حجة الله سید محمد علی بن حضرت امام علی موسی الرضا رضی الله تعالی عنهم الی آخر النسب والد مولانا مخدوم اعظم از سادات کاسانی ست در بدایت حال نزد مولانا سید علی سبق درس میخوانده اند چنان کیفیت داشته اند که در حین زنجانی خواندن درس کافیه خوانان بحث میکردند ناگاه جذبه رسید بخدمت عزیزی رفته اظهار اضطراب خود نموده اند آن عزیز فرموده اند که این درد شمارا از ملازمت مولانا محمد قاضی دوا خواهد یافت شد بواسطه بخدمت مولانا بتاشکند رفته در اندک مدة بدرجه تکمیل رسیده بعد ازان چندان مقتدای عالم شده اند که تمام ماوراء النهر و ترکستان روی ارادت باستان ایشان آورده اند اصحاب ایشان از حد و شمار بیرونست از انجمله هفتاد و دو کس از اصحاب خود با جازه و ارشاد مخصوص نموده اند حضرت مخدوم را مصنفات عالیه بسیارست پنج رساله در بیان حقایق و معارف نوشته اند آنجناب را پانزده پسر و یازده دختر بوده ذکر آن گزیدگان در بیان این رساله بقطار بزرگان سمرقند آورده میشود نقلست که در رساله نزع طیبین مخصوص پرنور در آورده اند چون نبض ایشان را دیده قسم یاد کرده ست که نبض ایشان ساقط شده ست ولیکین بزرگ کرامات ایستاده اند در انوقت حضرت مخدوم بمعارف مشغول بوده اند بعد ازان بکمال اطمینان بعمر هشتاد سال در سنه نهصد چهل نه هجری برحمت حق پیوسته اند حضرت خواجه محمد اسلام جویباری از جمله خلفاء ایشان میباشند و ایضاً مولانا دوست صحاف و مولانا اسماعیل سیرداری و شیخ عبد الله الهمی و امیر احمد بخاری و محمود چلبی و مولانا لطف الله جوبیزی و مولانا خورد عزیزان و میر قطب الدین بن مولانا قاضی و غیره مرقد منور و روضه معطر در موضع دهبید سمرقند ست حضرت خواجه محمد اسلام جویباری قدس سره ایشان در اول مرید مولانا محمد قاضی بوده اند

بعد از ان بمولانا مخدوم اعظم پیوسته بدرجهٔ تکمیل رسیده اند منقولست
که روزی حضرت مخدوم اعظم چوب خشکی بزمین خزیده اند که سبز گردد و خود بحرم رفته اند از بس
گرد از مریدان را وجدی و حالتی رو نموده حضرت خواجه جویبا فورا چوب را کشیده خود ایستاده که
بجای چوب فقیر نامراد سبز گردد بیخودی عظیمی رو داده که بیخود در حرم در آمده در حجرهٔ خاص مولانا
مخدوم اعظم در آمده اند انجناب را نور اسب کرده گفته اند که بیاید خواجه پادشاه شما را رخصت
کل کل دادیم ذات ایشان را شاخ خلفا گفته اند و بعد از انکه بحجرهٔ خود آمده اند دیوار
قبله شق شده هفت تن در آمد مبارکباد کرده غایب شده اند احوال ایشان را بکنون
الا تفصیل آورده ایم بدرگاه ایشان از سلاطین و امرا و خواص و عوام همیشه
مملو بوده اند که ایشان را نوبت ملاقات میسر نمی گشت و آخر ضعف پای ایشان عارض شده که
بتخت روان می نشستند سلاطین اوزبک نشین گوشه تخت ایشان را بدوش میگرفتند و آثار فخر میدیدند
و نظر از حضرت مرتضی علی کرم الله نیز یافته اند و بجد کرام خود خواجه محمد یحیی نیز انتساب داشته اند و از خواجه
یحیی که مرید حضرت سید امیر حمزه بوده ذکر هو تعلیم گرفته بعمر هفتاد ساله الکی در سنه نهصد هفتاد و یک بجوار رحمت حق
پیوسته قبر مبارک در تحت پای امام ابوبکر احمد سعد ست **حضرت خواجه کلان جویبار**
نام مبارک ایشان ناصر الدین خواجه سعد ست المشهور بخواجه کلان ایشان فرزند
ارجمند حضرت قطب الاقطاب مقبول ربانی خواجه محمد اسلام المشهور بخواجه جویباری
میباشند ایشان نیز صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند بعمر پنجاه هفت در سنه نهصد هفتاد
هفت برحمت حق پیوسته اند قبر مبارک در سمتن بجانب قبلهٔ والد بزرگوار ایشان مسافت
چهار گز دور مدفون گردیده اند **حضرات** تاج الدین حسن خواجه ولد خواجه
کلان اند ایشان نیز صاحب کرامت بوده اند بعمر هفتاد و چهار در سال هزار پنجاه و شش برحمت حق پیوسته اند
قبر مبارک در سمتن در جوار جد بزرگوار شان در جانب قبله متصل چنانچه سر ایشان مقابل
سینه جد کرام ایشان واقعشد عبد الرحیم خواجه ابن خواجه کلان بعمر پنجاه فوت شده در سنه یک هزار
شش در جوار والد خود مدفون گشته اند عبد خواجه ولد خواجه کلان بعمر بیست و هفت در سنه یک هزار شانزده
فوت شده در جوار والد خود مدفون گشته اند محمد یوسف الله حسن خواجه شخص متبرک بوده اند در عبادت جد

وجهد تمام داشته اند جمیع سنن و نوافل را بجا میاورده اند و دائم الاوقات بورد
و اذکار مشغول میشده اند بعمر شصت و دو در سنه ۹۲۲ نهصد و بیست و دو فوت شده اند و در رغی والد خود آسوده

حضرت مولانا محمد زاهد وخشواری قدس سره در حضرات القدس آورده اند که
مصنف رشحات دو نقل عالی الکذاشته یکی آنست مولانا محمد زاهد بخواجه احرار دوم آنکه روزی خواجه
احرار بر ایشان نزول کرده بودند و وقتی احوال ایشان میپرسیدند سکر و وقت بر ایشان غالب بود و آفتاب بغروب رسید و کسی را یارای آن نشد که
بعرض خواجه رساند که وقت عصر میگذرد بعد از آنکه خواجه بصحو آمدند دیدند که آفتاب غروب کرده نماز
قضا شده فی الفور خطاب با آفتاب کردند که ای آفتاب برای ما بر آی آفتاب فی الفور بر آمد حضرت خواجه
نماز عصر را گذاریدند بمجرد فراغ از ادای نماز آفتاب فرو نشست و عالم بیکبار تاریک گشت حضرت مولانا محمد زاهد
از وخش بجای معجمه و شین منقوط قریه ایست از توابع حصار وخشوار نیز گویند ایشان از اقربای حضرت مولانا یعقوب چرخی
اند و گویند که دختر زاده ایشانند از ثقات استماع یافته که حضرت مولانا محمد زاهد تلقین ذکر و تعلیم اطوار اکابر این سلسله را
از بعض اصحاب مولانا یعقوب چرخی گرفته بخمول اثر و وقت خود را تازه میداشته اند و ریاضات و مجاهدات
میکردند چون آوازه ارشاد خواجه احرار بگوش مولانا رسید از حصار بخدمت ایشان بسمرقند متوجه گردیدند
چون بسمرقند در محله ده بسر که مرغوب رغبت انجا فرود آمده تجدید لباس نمودند تا بخدمت حضرت خواجه روند
اتفاقا بخواجه مکشوف شد در عین گرما بر نمد و استر خود را طلبیده سوار شده سر او را که داشتند بعجله
در رکاب چون بمحله ده بسر رسیدند استراحت خواجه آمده ایشان را سراغ نمودند مولانا بر آمده بهر در حضرت خواجه
شدند و در سایه درختی اجلاس نموده خواجه مولانا را بیعت خود سرافراز نموده همان وقت اجازت تلقین عطا
کرده از همانجا مرخص نمودند مولانا را بجز از یک صحبت اتفاق صحبت دیگر بخواجه احرار نیفتاد وفات حضرت
مولانا زاهد قدس سره در سنه ۹۳۶ نهصد و سی و شش بوده قبر مبارک ایشان در موضع وخشوار که بدرون کوه جانب غربی
دهنو مستور بکوه خواجه ابر کوه نیز ازو دستبرک **به جناب افقه الفقها قطب الاقطاب العارفین حضرت**
صوفی الله یار او تارچی مصنف کتاب مسلک المتقین که در ابتدا
مرید صوفی نوروز شهر سبزی بوده اند و ایشان مرید حضرت حاجی حبیب الله بوده و خود صوفی نیز از جمله
مریدان حضرت حاجی شده اند و در قرب حضرت مولانا زاهد بمقدار نیم فرسخ آسوده اند رحمة الله علیهما حضرت
مولانا درویش محمد ایشان خلیفه خال خویش مولانا محمد زاهد اند بعد از ایشان نایب استقلال

این بوده اند آنجناب بورع و تقوی و عمل بعزیمت اتصاف داشته اند در وقت
خود مرجع طلاب و ارباب بوده کرامات ظاهره و تصرفات باطنه داشتند طریق گمنامی و ستر احوال
را ملتزم بودند لهذا از بهر قبا خود درس قرآن میفرمودند نقل ست که حضرت شیخ حسن خواجه زمرکه مقتدای
زمان خود بودند باری بر بار مولانا محمد در دیر شیخ آن ملک بزیارت ایشان رفتند مولانا فرمودند که
بشوما هم بدیدن شیخ حسین خواجه از نعمت میباید رویم و در باطن سلب نسبت شیخ کردند شیخ حسین خود را حالی
یافت مضطرب گردید چون بدیدن شیخ رسیدند شیخ همان زمان بوی از نسبت خود دریافت چنانکه
حضرت یعقوب علیه السلام را همان زمانکه پیراهن یوسف از مصر روان شد استشمام فرمود شیخ بر آستر خود سوار
شده بجای آن بوی نسبت خود دوان شد هر چند مولانا نزدیکتر میگشت آنچه نسبت خود زیاده میشد تا آنکه
در اثنای راه بهمان شیخ و مولانا ملاقات در وقع شد آن بوی همانجا منقطع گشت شیخ در نسبت
سلب نسبت من از حضرت مولانا تحیر و انکسار نموده گفت که این ولایت تعلق بشما داشته است اکنون این
بار دیگر دعم مولانا را بر شیخ رحم آمد نسبتش بوی باز رد داشتند شیخ همان لحظه بوطن
مراجعت نمود وفات مولانا در دمشق محرم در سنه ۹۷۰ نهصد و هفتاد قبر مبارک ایشان در اسفراز است که از قرای
شهر سبز حضرت مولانا خواجه کلان المشهور بمولانا خواجه آمکنکی اسم مبارک
آن علامه فهامه مولانا عبد الباقی معروف بخواجگی کلان بن خواجه محمود بن خواجه آفاق کلان بن خواجه ضیاء
الدین بن خواجه عبد الملک بن خواجه ناصر الدین بن سید فخر الدین بن سید شمس الدین بن سید ضیاء الدین بن سید ضیاء
الملک بن سید ناصر الدین بن سید ابو المعالی بن سید شمس الدین بن سید ابو جعفر بن سید ضیاء الدین کلان بن سید
عماد الدین بن سید شمس الدین کلان بن سید ضیاء الدین کلان بن سید ناصر الدین کبیر بن سید ابو المعالی بزرگ بن
سید جعفر بن سید ضیاء الحق بن سید عماد الدین بن سید عبد الله ماهروی بن سید ابو الحسن بن سید امیر ابو القاسم
بن سید عبد الله بن سید جعفر الامیر بن سید حسین الامیر بن امام جعفر الحجة بن امام عبد الله اعرج بن امام حسین الاصغر بن
امام زین العابدین بن حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه تحفة الانساب انتهی ایشان بوالد بزرگوار
خود نسبت از خدمت والد خود بمرتبه ارشاد و تکمیل رسیده اند مدة سی سال بمسند شیخی متمکن بوده اند
طریق اصل خواجهٔ بزرگ را رعایت میکردند خوارق عادات ایشان از آفتاب روشن تر است ایشان ان
عظیم و دولت فخیم بوده ملوک و سلاطین مسخر و منقاد حکم ایشان بودند ملوک و سلاطین خاک آستان ایشان را

کحل بصر میساختند در روضة السلام آورده ست که وقتی پیر محمد سلطان که
یکی از سلاطین وقت خود بود با فوج کثیر عظیم تسخیر سمرقند کرد سلطان باقی فرمان فرمای سمرقند
تاب جنگ او نداشت برای استمداد بخدمت خواجه حاضر شد و نیاز مندیها نمود ایشان بذات خود نزد
پیر محمد سلطان رفتند هر چند خواستند که صلح شود صورت پذیر نشد ناچار باز بشهر آمده سلطان
باقی را فرمودند که اگر تو از دل تایب شوی که دیگر بار خلق خدا را نیازاری و سلطنت
بانصاف کنی سلطان باقی از صمیم قلب عهد کرد که بار دیگر ظلم و تعدی نکند خواجه فرمودند که
برو جنگ کن با چهار هزار کس در مقابل پنجاه هزار کس مقابل شد فتح و فیروزی نصیب او گشت
پیر محمد منکوب و مخذول بازگشته فرار نمود نقل است که حضرت خواجه قبل از ارتحال خود مکتوبی
بنام خواجه باقی خلیفه خود نوشته که زمان تا زمان که یاد آیدم ندانم کنون تا چه پیش آیدم
جدای آمباد امرا از خدا دیگر هر چه پیش آیدم شایدم وفات حضرت خواجه امکنکی در سال الف
هشت بعمر نود سال رو داد مزار شریف ایشان در خواجه امکنه است در بین شهر سبز و شهر کتب یزار و یتبرک به حضرت

خواجه باقی نقشبندی دهلوی قدس سره

از اعاظم خلفای خواجه امکنکی بوده
از بزرگان وقت مقتدایان زمانه و امامان عهد خود بود بکمالات ظاهری و باطنی آراسته و
بجذبه عشق و محبت پیراسته و بزهد و تقوی معروف و باوصاف کریمه موصوف و نسبت او سیر و نحو آن بزرگ نقشبند
و نسبت ظاهری بخواجه امکنکی و از روحانیت حضرت خواجه احرار فایده وافره گرفته در ابتدا از کابل
بسمرقند آمده بعد از تحصیل علوم ظاهری از نزد مولانا صادق حلوائی کسب علوم باطنی از خواجه
امکنکی نموده نقل است که حضرت خواجه در واقعه حضرت خواجه احرار را دیده اند آنجناب فرموده اند که
ای عزیز نزد خواجه امکنکی برید آنجناب عازم خدمت خواجه شد همین که بخدمت رسیدند پس از
حضرت خواجه میگویند که ای فرزند چشم ما در راه شماست اشاره بواقعه دیده ایشان میکنند
و هم آنجناب را دو مسئله مشکله از این طریق پیش آمده بوده است حل نشده بهر عزیزی که در
آوان سیاحت میرسیدند جواب شافی نیافته اند خواجه امکنکی بمجرد ملاقات اول آنکه لب بسوال نکشایند
هر دو مسئله مشکله را حل نموده بعد از آن حضرت خواجه باقی بیعت و مصافحه نموده در مدت سه شبانه روز
نزد خود نگاه داشته بعد از آن بخلافت مشرف ساختند و بهندوستان اجازه فرمودند که بارشاد طالبان

اهل هند باشید آنجناب بعد از مراجعت بدهلی که مجمع مزارات بابرکات
اولیاء الله است تشریف آوردند در قلعهٔ فیروزیکه برلب دریای جمنا واقع است سکونت گزیده اند
مولانا بدرالدین سرهندی که از اصحاب حضرت مجدد الف ثانی است در
کتاب خود آورده که من از اتفاقات زمانه وقتی بدهلی آمدم بر مزار گوهربار حضرت خواجه باقی
حاضر شدم روبروی مزار متوجه شده نشستم عنایات بی نهایت عطا شد نسبتی از نسبتهای خاص عطا شد
بعد ازان بزیارت خواجه قطب الدین کاکی رفتم حکم شد که امروز نسبتی که بشما از خواجه باقی
رسید نسبت ماست بعد ازان بزیارت سلطان المشایخ مشرف شدم فرمود که نسبت ما
محبوبیت غالب است و نسبتی که بشما خواجه باقی بالله داده متعلق بنسبت عاشقی و نیازمندی است
همان نسبت برای شما بس است بعد ازان بروضهٔ خواجه حسن بخاری رفتم و متوجه گشتم
افاده شد که نسبتی که ترا از خواجه باقی حاصل شده است از ماست عرض کردم که
حضرت خواجه باقی گفته اند مرا نسبت چشت است فرمود که چون من بخدمت خواجه ابویوسف همدانی
نسبتی یافتم که مشعر بشوق و ذوق حق بود آن نسبت از من بخواجه قطب الدین بختیار ازو
بروحانیت خواجه باقی رحمت گشت آن نسبت فی الحقیقه نسبت نقشبندیه بود که حق
بحقدار عاید گشت نقل است که روزی خواجه عبدالله ولد خورد نزد والد خود
بودند خواجه آیینه در دست داشت فرمود که روی خود در آیینه بین چون صاحبزاده آیینه مقابل
کرد روی خواجه با ریش سفید نمودار شد چون خواجه ریش سیاه داشت پسر متعجب گشت فرمود که
جای تعجب نیست که ظهور این نور از انوار آنحضرت است که بمجالست من نمودار شده است ایشان را
مصنفات است ازانجمله کتاب صلوة ابدیت که مسمی بشفاء الامراض است مواظبت آن موجب شفاء ظاهری
و باطنی است همین فضیلت بس که یکی از خلفاء ایشان حضرت مجدد الف ثانی میباشند بعمر چهل
سالگی در سنه یکهزار و دوازده ۱۰۱۲ هجری برحمت حق پیوسته اند روضهٔ پرانوار در دهلی است

حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی فاروقی کابلی قدس سره سرهندی

بوده از علمای راسخین و غوث العالمین قطب الاقطاب مظهر خوارق و کرامات بوده
جامع درجات ولایت در رفع بدع و ضلالت عامل بسنت و جماعت وارث کمالات نبویه مزین

اطوار احمدیه عارج معارج نقشبندیه امام طریقت و مقتدای حقیقت
ست و در طرق نقشبندیهٔ مجددیه امام ست و در شریعت و طریقت پیشوای کمال
اہل اسلام و نسب شریفش بحضرت فاروق اعظم میرسد رضی الله عنه شیخ آدم بنوری در تذکرهٔ
خود آورده ست که حضرت مجدد در طرق نقشبندیه مرید حضرت شیخ عبد الباقی دہلوی و در طریقهٔ
قادریه و چشتیه و سهروردیه نیز داخل اند این ساله تحمل سلاسل بسیار را گنجایش ندارد
نقل ست که روزی حضرت مجدد الف ثانی در مسجد حلقهٔ صبح مینمودند و بتلقین مریدان متوجه بودند
که شاه اسکندر کیتهلی قدس سره خرقهٔ مبارک حضرت غوث الاعظم بامر حضرت شاه کمال کیتهلی آورده
برسر مبارک شیخ انداخت شیخ در بحار انوار نسبت قادریه مستغرق شد در آنوقت بخاطر شیخ
گذشت که مرید و خلیفهٔ خاندان عالی شان نقشبندیه ام الحال نسبت قادریه مرا احاطه نموده
ست مبادا که پیران کبار نقشبندیه ازین امر رنجیده شوند فی الحال مشاهده نمودند که حضرت
غوث الاعظم و شاه کمال کیتهلی و حضرت خواجه بزرگ نقشبند و خواجه باقی و خواجه حسن شیخ
و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ نجم الدین کبری و شاه بدیع الدین مدار و دیگر
پیران عظام و مشایخ کرام تشریف آورده ہمه اکابران شیخ را از خلفا خود ہا شمار میکنند
آخر جمیع حضرات باتفاق از نسبت خود آنجناب را سرافراز فرمودند و حضرت مجدد الف
ثانی دران روز از صبح تا ظهر در بحر مراقبه مستغرق مانده بچشم حال اینهمه حال مشاهده
میکرده اند نقل ست که حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات خود در مکتوب یازدهم بنویسند حضرت خواجه باقی نوشته
اند که در اثنای ملاحظهٔ آن مقام مرة ثانیه دیگر مقامات بعضها فوق بعض ظاهر شدند چون
بمقام فوق آنمقام رسیده شد معلوم شد که آنمقام ذو النورین ست و خلفای دیگر را ہم
مقام عبوری واقع ست و فوق آنمقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد و دیگرا ازاں ہم در ان مقام
عبوری واقع ست و مس در ان مقام رسیده شد و خواجه بزرگ شاه نقشبند را در ہر مقام
با خود ہمراه میبافتم و تفاوت نیست الا عبوری بالای آنمقام ہیچ مقام مفهوم نمیشود الا
مقام نبوت و محاذی مقام حضرت صدیق اکبر مقامی بس شریف و نورانی ست که ہرگز مثل
آن بنظر نیامده بود و اندکی از آن مقام ارتفاع داشت چنانچه صفه را از روی زمین

بلند میسازند معلوم شد که آن مقام محبوبیت ست وآن مقام رنگین و
بس منقش بود و بنده هم خود را بانعکاس آن مقام رنگین ومنقش یافت بعد ازان همان
کیفیت خود را لطیف یافت و مانند هوا یا ابر خود را در عالم منتشر دید و بعض ازان را
در گرفت و مقام حضرت نقشبند در مقام حضرت صدیق اکبر ست و بنده خود را هم درین مقام مقابل
آن میافت بکیفیتی که معروض داشت خزینة الاصفیا در کتاب حضرات القدس
آورده اند که علامه سیوطی در جمع الجوامع حدیث صحیح روایت کرده که فرمودند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة الی آخر الحدیث شاید که این
اشاره بوجود مسعود حضرت شیخ احمد مجدد قدس سره باشد چه وی در میان علمای صوفیه
صله بود و آنحضرت میفرمود که الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین و مصلحا بین الفئتین
و این هر دو جماعت مراد از هر دو طایفه قایل وحدت وجودی و علمای شرع اطهر اند
و شیخ احمد این هر دو را بدلایل و براهین باهره قایل ساخت و باهم هر دو طایفه که از
صدها سال منازعت بود به پیوند صلح پیوند کرد و آنجناب در رساله مبدأ و المعاد
تحریر میفرمایند که روزی در حلقهٔ بامداد نشسته بودم که از حضرت ربانی الهام شد
و با تف غیبی ندا داد که غفرت لک و لمن توسل بک بواسطة او بغیر واسطة الی یوم
القیمة در روضة السلام آورده ست که حضرت مجدد الف ثانی را دو خارق
عظیم بر صفحهٔ روزگار باقی ماند یکی کتاب مکتوبات و یکی رساله مصنفهٔ وی در معارف
و حقایق و مکاشفات که احدی بمثابهٔ آن کشف نکرده ست که او کرده ست دیگر
فرزندان گرامی وی که بتصرف خود ایشان را از روی علم ظاهر و کمالات باطنی
مثل ذات خود ساخت آنجناب را هفت فرزند از انجمله دو نو حضرت شیخ احمد سعید الملقب
بخازن الرحمة و حضرت محمد معصوم رازاشفیع و عروة الوثقی قدس الله ارواحهما بعد
از وفات والد عالیقدر قایم مقام او شدند حضرت مجدد بعمر شصت و سه سال در سنهٔ ۱۰۳۴
یکهزار سی و چهار بجوار رحمت الهی پیوستهاند روضهٔ شریفهٔ ایشان در سرهند ست
آنجناب را خلفا کثیر اند بحضرات پیران طریقت خود اکتفا نمودیم حضرت میان ..

معصوم محمد ابن حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدس الله ارواحهم

فرزند میانهٔ حضرت مجدد الف ثانی اند قطب الوقت و مرشد عصر بوده اند نسب شریف اجداد ایشان بپانزده واسطه بفرخ شاه کابلی و به بست و نه واسطه بحضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنهم میرسد بعد تولد ایشان والد بزرگوار ایشان بصحبت خواجه عبد الباقی رسیده اند و میفرمودند که تولد این فرزند بر ما بسیار ارجمند است که بعد تولد او مرا صحبت آنچنین روشن ضمیر میسر گردید حضرت معصوم از علوم استعداد درولایت محمدی المشرب بوده اند بعمر شانزده سالگی تحصیل علوم نموده دستار فضیلت بر سر بستند بعد ازان بعلوم باطنی متوجه شده بتوجه والد از همه اولاد شیخ سبقت نموده در آخر عمر تربیت مریدان را بایشان حواله نموده بوده اند در تذکرهٔ آدمیه آورده است که محمد دارا شکوه ولد شاه جهان پادشاه مرید ملا شاه قادری بود عالمگیر اورنگ زیب مرید حضرت معصوم سرهندی در مابین هر دو برادران منازعت بود دارا شکوه را ازین سبب با عزیزان سرهند کدورتی و تقاضی بود حضرت معصوم در مدینه منوره بودند که خبر رسید که دارا شکوه ولیعهد پدر شده آنحضرت متفکر شده روبروی روضهٔ منوره رفته متوجه شده عرض کردند که در بار رفتن هندوستان به بنده هر چه اشاره شود بعمل آرم مریدان و وابستگان بنده در سرهند اند دارا شکوه عدوی این خاندان است درین اثنا محسوس گشت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمشیر گرفته ظاهر شدند و فرمودند که هر که دشمن شماست اینک این شمشیر بهر آخر کافیست چون از مراقبه سر بر آوردند فرمودند که دارا شکوه در هند کشته شد چنانچه بوقوع آمد میر عسکری رحمة الله علیه میفرماید که در مکه معظمه پسر شخصی فوت شد ازین او بسیار جزع و فزع میکردند و دست تضرع بدامان حضرت معصوم زدند آنحضرت بر بالین او نشسته متوجه شدند در ساعت متوفا در حرکت آمده برخاست و صحت کامله یافت محمد صدیق پشاوری میگوید که فقیر از پشاور باراده ملازمت حضرت معصوم بسواری استر روانهٔ سمت سرهند شدم ناگاه استر در رم رسید و من از پشت استر جدا شدم و پایم بر کاب بماند و استر میدوید و بر زمین میکشید چندین مردمان میدویدند نمیتوانستند گرفتن دران وقت اضطرار در دل یاد شیخ کردم بمجرد

یاد کردن آنجناب بذات خود در انجا تشریف آورده زمام استر را گرفته استاده
نمود و پا از رکاب جدا نموده غایب شد انچنین وقتی در دریا افتادم آب عمیق بود غوطها خوردم
نزدیک بود که غرق شوم در ان وقت یاد نمودم فی الحال آنجناب حاضر شده مرا از آب کشید همچنین روزی از
غلبهٔ سلطان الاذکار مغلوب الحال شده رو بصحرا نهادم تا بجائی رسیدم که مردم نبودند آنجا تنها
ترسیدم دیدم که در ان وقت بهر طرف صورت شیخ در نظر میآید حضرت معصوم را نیز فرزندان
بزرگوارند و خلفا و مریدان آنجناب لا یعد و لا یحصی است جمع آنها را ابکنوز الاتقیا آورده ام
این مختصر گنجایش ندارد حضرت معصوم بعمر هفتاد و یک در سنه ۱۰۸۰ یکهزار و هشتاد فوتیده اند
قرار پرانوار در سرهند بجوار والد است یزار و یتبرک به حضرت شیخ احمد سعید
الملقب بخازن الرحمة قدس سره فرزند حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه است حاوی
معقول و منقول جامع فروع و اصول صاحب حال و قال مظهر جمال و کمال مخزن برکات معدن
کرامات منبع انوار و واقف اسرار کریم الاخلاق عمیم الاشفاق صاحب مقامات جلیله و مدارج
عالیه در طریقت از والد بزرگوار فیض تمام و فایدهٔ تام حاصل کرد خوارق و کرامات بسیار بحصول
از انجناب با برکات سر بر زده است صاحب در المعارف میفرماید که حضرت خواجه باقی بالله دهلوی
میفرماید که خواجه احمد سعید و حضرت محمد معصوم هر دو پسران خواجه احمد پارهای جواهر اند که بی بها اند و در ایام
خوردسالی بمقامات احمدیه رسیده اند در روضة السلام آورده است که وجود با برکات
حضرت احمد سعید جامع کمالات و کرامات در ایامیکه در سرهند وبای عظیم ظاهر شد و صدها خلق
خدا از ان بلا جان ربود و هلاک شد سکنهای آنجا آخر الامر رجوع بانجناب آوردند و آنحضرت
فرمود که از امروز احدی بمرض طاعون تلف نخواهد شد ان شاء الله و همچنان بوقوع آمد
وفات آنجناب در سال سنه ۱۰۷۰ یکهزار و هفتاد بعمر هشتاد سالگی روضهٔ پرنور در جوار والد
بزرگوار خود بوده حضرت شیخ عبد الاحد بن خازن الرحمة احمد سعید قدس الله
ارواحهم از کبرای خلفای والد بزرگوار خود اند بعد از فوت پدر عالیقدر بر سجادهٔ
مشیخت نشست و هزاران طالب را بمطلوب رسانیده و سلسله مجددیه از ذات با
برکاتش در تمام عالم منتشر شد و خلفای او در مکه معظمه و در مدینهٔ منوره و عرب و

و عجم رفتند و بهدایت خلق پرداختند و ایشان را انتساب بعم بزرگوار
خود حضرت محمد معصوم نیز هست وفات آنجناب در سنه ۱۱۴۲ یکهزار یکصد چهل دو ست
تخلص ایشان وحدة است دیوان غزلیات بسیار شیرین دارند لقب ایشان دلیل
الرحمن است و بکمالات نبوة و دخول حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی مبشر بشارات گردیده
اند قبر و مزار ایشان در سرهند حضرت شیخ محمد عابد قدس سره از خلفای
نامدار حضرت شیخ عبد الاحد بود بعلم و ورع و تقوی گوی سبقت از اولیای وقت برده
نسبت آبایی بخلیفه رسول الله میرسد و هر شب در نماز تهجد شصت بار سوره یسین میخوانده ا
و در مرض موت که شیخ را اسهال بود در هر شب سه ره یسین را پنج بار میخوانده و بست
هزار بار ذکر کلمه طیبه و ده هزار بار نفی و اثبات بحبس نفس و تلاوة قرآن شریف و هزار بار درود
وظیفه روزمره خود داشت و در حلقه روزانه وی از علما و صلحا قریب دو صد کس
می نشستند و هزار در هزار طالبان حق را بتوجه بارگاهی بغایات مقامات احمدیه
نقشبندیه رسیدندی و بزیارت روضه انور صلی الله علیه و سلم رفته مبشر بشارة ولایت
محمدی گردیده اند وفات آنجناب در سنه ۱۱۶۰ در بلده شاهجهان آباد حضرت سید
موسی خواجه ابن حضرت محمد عیسی خواجه ابن بابا خواجه ابن محمد رازق خواجه ابن مؤمن خواجه ابن
هاشم خواجه ابن محمد امین خواجه خواجکلان ابن حضرت مخدوم اعظم قدس الله اسرارهم اجمعین
از کبار خلفای شیخ عابد قدس سره اند در اوایل با همراه والد خود ببلاد حصار بموضع
قراتاق بمحمد رضا خواجه مخدوم اعظمی ارادت آورده آنجناب اصحاب خواجه اولیا اند و مرید
سلطان حافظ او بهست که یکصد بیست سال عمر یافته وی مرید محمود اسفراینی است که وی مرید
شیخ محمد سعید معمر حبشی رحمة الله علیهم اجمعین که ایشان بواسطه بیعت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم کرده اند و حضرت معمر خواجه باشاره حضرت محمد رضا عازم زیارت بیت الله
شده براه هندوستان تشریف نموده شاهجهان آباد بخدمت شیخ عابد ایشان را گذار افتاد
فی الحال بی توقف ارادت آورده اند شیخ درباره ایشان توجه گرانمایه زیاده از
دیگران میکرده اند تا کار بجایی رسید که در مرآت السالکین آورده که روز

حضرت موسی خواجه در حلقهٔ بامداد باهمراهی اصحاب نشسته بودند که حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم چهار خلعت با زینت بچهار رنگ مشابهت دارد حاضر
کردند فرمودند که ای فرزند این چهار لباس را بپوشید و شما را بچهار سلسله علیه اجازت است
بعد از فراغ حلقه بخدمت مرشد خود واقعه را عرض نمودند مرشد ایشان چهار رنگ
لباس را پوشانیده فرمودند که ای فرزند اسعد شما بلند افتاده است باید که استقامت در شریعت نگاه
دارید باید دانست که این خانواده بچهار طریقه اجازه میدهند بعد از وفات شیخ الجناب
در مسند شیخیت نشسته هفده دایره کمالات ولایت طریقهٔ مجددیه را بروجه تفصیل سیر کرده
اند و در زبدة الحقایق از تصانیف خود دایره‌ها آنها را کشیده اند که در انجا باید دید
بعد ازان عازم ترکستان شده اند از جمله یاران و خادمان پنج تن و یک خادم
ملازم بوده اول خلیفه محمد صدیق و خلیفه خدایار و خلیفه محمود و خلیفه حاجی محمد
یوسف و از ملازمان میرجی صاحب همراه بوده اند بسلامت آمده در سمرقند
در خانقاه دهبید شده سال اقامت نموده اند در خدمت مرزم چهار جهت روی ارادت
باستان ملک آشیان ایشان نهاده همه مستفید و مستفیض شدند قریب عمر هفتاد
سال در سنه ۱۱۹۰ یکهزار و یکصد نود وفات نموده در جوار فایض الانوار جد
کرام خود حضرت مخدوم اعظم در سنگ بست ایشان آسوده اند مصنفات کثیره دارند بقیر ذکر
همراهان ایشان را پایان تر اورده میشود حضرت خلیفه محمد صدیق قدس الله سره از کبار
خلفا حضرت موسی خواجه دهبیدی اند که از طریقه علیه صدیقیه نقشبندیه احراریه مجددیه
دهبیدیه را از ایشان حاصل ساخته بقا تا بلند مشرف گردیدند همراه آنجناب از بلاد هندوستان
بتوئیه دهبید آمده ترک وطن اصلی کرده اند صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بوده اند
چنانچه نقل است که حضرت موسی خواجه قدس سره آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخواب دیده اند که میفرمایند
که محمد صدیق خود شخصیت اگر ترک تحصیل نکند صدیقیت دارد اگر ترک کند زندیق چون پیر روشن ضمیر
بایشان گفتند بنابران تحصیل علم مشکوة شریف را لازم خود گردانیده اند و بعد از وفات
مرشد بزرگوار خود امر خلافت بایشان رسید تمام اصحاب بخدمت ایشان بیعت کرده در مقام

هدایت و ارشاد طالبان بوده اند قبر مبارک ایشان در چهار باغ خودشان
در قریهٔ ده بید است

ذکر قطب الاقطاب حضرت مولانا نور الدین نفس حصاری

قدس سره انتساب ایشان در سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه بحضرت قطب الواصلین خلیفه محمد صدیق قدس الله سره
است که از انجناب بکمالات طریقهٔ صدیقیهٔ نقشبندیهٔ مجددیهٔ احراریهٔ ده بیدیه رسیده و مشرف
گشته سالها در مسند ارشاد مستقیم بوده خلق کثیر را هدایت نموده طالبان حق را بحق رسانیده اند
روضهٔ شریفهٔ مقدسهٔ آنجناب در ولایت حصار شادمان در تحت خاک ریز قلعهٔ کولابی محل اجتماع زائرین
از روی شهرت اهالی آنجا در مورد رفع نازله بلاد ران دیار به نیت رفع بلیه از سر جان
خود گذشته اند العلم عند الله محرر اوراق این رساله را در شجرهٔ سلسلهٔ بیعت ایشان قاضی
بابا خواجه حسین بنظر رسیده حضرت قاضی بابا خواجه که منبع فضل و کمال بوده و از هر نوع از علوم
اهل طلبه الکتب فضل و کمال مشحون بوده اند در بخارای شریف چند سال بطلبه درس می گفته تلمیذ او
فراوان بوده بنابر فضل و کمالی که داشتند حضرت قطب الاقطاب مولانا نور الدین نفس حصاری
هم از مشایخ و هم از علمای بزرگ آن وقت بوده اند در حین بخارای شریف تعلق بآنجناب
داشت علم حال و قال را در برگرفته بودند دختر مقصود خود را بخشیده اند تفصیل حکایتی که
گذارش و اتفاق آنجناب کما هو بدرست ندارند بود لهذا بهمین مقدار اکتفا نموده شد آنجناب
بعض اوقات در زر شهود راز بجای طبع موزون سر بر میزده چنانچه در نعت حضرت ملا [illegible]
یک فرد گفته اند تخلص آنجناب نفس است بنابران ملقب بآن شده اند بنابر وقوع [illegible]
و حوادث ملکی از بخارای شریف بوطن مألوف تشریف برده با هدایت طالبان
حق مشغول گشته در آنجا برحمت ایزدی پیوسته اند حضرت امیر زکریا خواجه مشهور
بخلیفه داجیکتی از اولیای کبار و از مکمل خلفا و اجزاء اصحاب عارف با [illegible]
مرشد نورانی حضرت مولانا نفس حصاری اند و صحیح النسب و از اشراف برخوردار اند
برضا [illegible] جذبهٔ قویه و تصرفات جلیله و کرامات عالیه و مقامات سامیه [illegible]
تولد ایشان در بلدهٔ شادمان حصار در قریهٔ سیمکنج در سنه ۱۱۷۸ بوده و ایشان
در حین صباوت طریقهٔ کبرویه را از پدر خود سید نعمت الله اخذ نموده اند بعد از آن بخدمت

حضرت خواجه نور الدین نفس حصاری رسیده اند در سن هژده سالگی از ایشان
اخذ طریقه کرده اند پس بیک سالگی ازین طریق اجازت و ارشاد حاصل کرده اند
و مامور شده اند باینکه بجانب بخارا روید ازین کار عرق حسد اصحاب مولانا بحرکت آمده
و زبان طعن بمولانا دراز کرده میگفتند که مایان مخلصان قدیم در عمر خویش را بنصیحت
ایشان گذرانیده ایم سبب چه باشد که مولانا یک صغیر نو عهد را اجازت دادند وی
چگونه مقتدای هدایت ناس شده باشد و حال آنکه سلوک ناکرده و راه ندیده است
حضرت مولانا بنور هدایت دانسته صبر نمودند تا بوقتیکه طاعنین همه مجتمع شدند جناب
امیر نیز حاضر بودند پس زمانی مراقبه کردند و بعد ازان سر از گریبان تفکر بر آورده اند
در بیرون خانه نظر مبارک افتاد که بر سر دیوار گنجشکی نزند باواز بلند صدا نموده نشسته است
پس مولانا بطاعنین خطاب نموده گفتند که ای طالبان راه ارشاد و ای مدعیان ارادهٔ طریق
ارشاد بگویید که مر این گنجشک را چه شده همه سر در پیش گان تفرد سهم الطیر نشستند
بعده بجانب حضرت امیر التفات نموده فرمودند که ای محسود مردمان و ای پسر من بگویید
این گنجشک چه میگوید گفتند آری میدانم میگوید که ماده خود را در وقتیکه قصد در اندرون
خانه آشیان نموده است داخل مشو که در خانه ما مار در آمده و من دیدم البته داخل مشو پس طاعنین
در تعجب شده و بعضی در باطن تکذیب این سخن مینمودند پس ساعتی گذشت و حالا آنکه ایشان نا
نظر کرده نشسته بودند ناگاه ماری از خانه گنجشک بدر آمد پس خجل شدند و شرمسار
گشتند پس تائب و مستغفر گشته اعتراف بقصور خود ها نمودند و حضرت شیخ در حق جناب
امیر زکریا قدس الله روحه العزیز فرمودند که مردی را استعداد است در عالم روحانیت
و تربیت است از حضرت رحمانیت مغفرت او را همین استعداد از استعانت و استمداد
باطن شیخ و متوقف نیست باجازه و ارشاد احدی در عالم صوری و نشاءه ناسوت
لکن ما ارشاد نمودیم در نظر خلایق تا که آرام گیرد دلهای مرید شوندگان و بیعت کنندگان
و نگویند که سلسله او بجایی نرسیده است و ایشان را کرامات و خوارق عادات بسیار است
و آنچه ما نقل کردیم قطره ایست از بحر و رشحه ایست از ابر و بهش ازان حضرت امیر مذکور باشد

مرشد مزبور به بخارای شریف تشریف ارزانی فرمودند در ایام سلطنت خان
شهید ابوالفیض خان نور مرقده پس متوطن گردیده ساکن شدند در خانقاه حضرت
خواجه پارسا قدس سره و مشغول تربیت مریدین و مخلصین شدند و از بسکه اهالی
بلدهٔ مذکوره کرامات و خوارق عادات ایشان را ظاهر و هویدا میدیدند همه محب و
مخلص گردیده عاکف و عاطف آستان و بارگاه آنجناب شدند حتی که خان شهید از برای
دریافت صحبت شریفشان در خانقاه حضرت شیخ زنگی مجمع عظیم بنیاد فرمود و در آن
مجمع از مشایخ کبار شصت نفر بودند مثل ایشان ابو الهادی خواجه مشهور بایشان
استاذ دایشان ملا محمد بلخی شهید بایشان املا و غیرهما وقتی که جنابشان قصد خرامش این
مجمع نمودند لیله مظلمه بود مشکوتها و شمعها همه افروخته در ان خانقاه سایر مشایخ حاضر
گردیده بذکر جهری سرگرم بودند بخاطر خورشید مظاهر جنابشان اینمعنی پرتو انداخت که
یک تصرفی در امر ایشان کرده شود شاید که سبب زیادتی اخلاص و منشاء کثرهٔ
افاضه و استفاضه گردد بناء علیه جذب نور از چراغها و سلب حرارت از آتشها نمودند
پس یکبار همه در ظلمت ماندند همه چراغها منطفی شد و جمله آتشها خامد و جامد شد
حال آنکه خان شهید در آن مجلس حاضر بودند پس نمودند تا چراغها را گیرانیده منور
سازند هر چند جهد کردند میسر نشد و حرارت از آتش بحدی مرتفع شده بود که ذکر
دکوکرد تأثیر نمینمود پس همه در شگفت و تعجب ماندند پس استدلال نمودند و پی بردند که درین
مجلس شخص صاحب تصرفی که مروی را قوه سلب حرارة از نار و جلب نور از
چراغ آتشبار است میباشد که بتصرف او این حادثه برپاست پس در تجسس نمودند
از هیچیک از یاران بوی این معنی نیامد پس مقرر نمودند که این تصرف از خارج است
و نیست آن شخص مگر حضرت امیر زیر پای حصاری پس منتظر مقدم شریف او گردیده نشستند
تا بوقتیکه آنجناب مستطاب صاحب اخلاق مهذبه و اطوار حمیده تشریف قدوم ارزانی
فرمودند جملگی بتشریف قدوم شان مشرف گردیده التجا نمودند که ازین تصرف باز ایستید
تا بحدیکه الحاح نمود التجا پیش کردند پس جناب حضرت ایشان مهربان شده از آن تصرف

گف نفس نمودند چراغها بیکبار روشن از غیر آنکه کسی در اشتعال و اشتعال
نماید پس دیدها بقدوم شان روشن شد ایشان را نور ابصار خود ها گردانیدند
و دستها را بدامن پاک ایشان زده سرها بقدمهای ایشان سوده اند پس خان شهید امر فرمودند که
ایشان را بصدر مجلس جای تعیین نمایند همه تعظیم نموده بالا نشانیدند بعد ازان
خان شهید بهمان مجلس دست بیعت داده مرید شدند پس ازان مشایخ مجلس استدعا
نمودند که بمایان سر حلقه گردیده ذکر جهر کنید تا که صحبت بابایان برکات انفاس مسیحا
متبرک گردیده احیای قلوب احبا بیشتر گردد ایشان مرحمت نموده اند که طریقه ما خفیه است
ما بذکر جهر مجاز و مرشد نیستیم چگونه جهر میکنیم ایشانان گفتند مایان هر کدام بذکر جهر مجاز
هستیم اگر خواهید ما همه شما را اجازت و ارشاد میدهیم پس همه اجازت و ارشاد
داده اند بعده آنجناب برخواسته بهمراه ایشانان حلقه کرده ذکر جهر نمیاد فرمودند
پس ذوق و شوق ایشانان زیاده شد خان شهید بعد از فراغ صحبت مدد بانی نموده
درخواست کردند که حضرت ایشان باهم آن مشایخ در هر هفته یکشب اجتماع نموده سبب افاضه
و استفاضه باشند پس حال همین منوال جاری بود تا بوقت فتنه نادرشاه ایرانی خذله
الله تعالی مع جنوده بعد ازان حضرت ایشان التزام مراجعت بوطن مألوفه خود نموده
بصوب حصار نهضت فرمودند زیراکه درویشان را گوشه کسی مناسب است و فقیران را کنج
تنهائی لایق چنانچه گفته اند که عزیمت آنجناب طرف حصار بنابر آنکه کدورتی از وجهی
بخاطر مبارک شان راه یافته پس مجای بد نموده عازم آن صوب گردیده اند پس عکس
عدو آمده است چه این نسبت بحضرت شان غیر مرضی است بلکه مصنوع است و لایق نسبت
و بالجمله بعد از وصول وطن مألوف حاکم بلده مذکوره شرف خدمت ایشان را دریافته
بسعادت بیعت مشرف شده بنده و مرید گردیده است و آبا و اجداد ایشان
از اکابر مشایخ بلده مذکوره بوده اند و در انجا مدت مدیده مکث و استقامت
ورزیده اند و بشرف صحبت و برکات انفاس شان خلق کثیری بمراتب عالیه و مقامات متعالیه
رسیده اند بعده مرة اخری عنان عزیمت بجانب بخارا منعطف گردانیده در ایام

سلطنت دولت خان کثیر النوال امیر دانیال علیه الرحمه و امیر مذکور مغفور بانعام
واکرام تمام در شهر در آورده با علمای زمانش همه مبایعت نموده ربقهٔ بندگی در
گردن کردند و حضرت ایشان در خانقاه حضرت خواجه پارسا قدس سره سکونت ورزیده
بتربیت مریدین مشغول بودند تا زمان امیر حیدر جنت مکانی غفرله و این امیر شاهمراد افغان
نیز از ایشان طریقه اخذ نموده در سلوک صوفیه داخل گشته اند بعده حضرت
ایشان از شهر خارج گشته در قریهٔ واجکتی که از قرای بلدهٔ مذکوره است بدو
دو فرسخ کما بیش اقامت نمودند تا بوقتی که عمر عزیز شان بیکصد و پنج سال رسیده
برحمت حق تعالی پیوستند در سنه ۱۲۰۳ یکهزار و دو صد و سه هجری تغمده الله تعالی بغفرانه
واسکنه بحبوحة جنانه و قدسنا الله باسراره مدفن مبارک ایشان در جوار حضرت
خواجه کعب الاحبار رضی الله عنهم میباشد یزار و یتبرک بترابه مادهٔ تاریخ وفات ایشان
شد یکی از چراغ ظلمانی پوشیده نماند که کلمه چراغ یکهزار و دو صد و چهار است چون
یکی ازان ظلمانی کرد یکهزار و دو صد و سه باقی میماند که تاریخ مقصود است الشیخ العارف
بالله المتوجه بکلیته الی الله المنسلخ عن الهیئة الناسوتی المتوصل الی الجناب
اللاهوتی ذو الحسب الظاهر والنسب الطاهر سید العارفین سند السالکین المشهور
المعروف به سید امیر عالم قدس سره ایشان از اجلهٔ خلفای والد خود
حضرت امیر سید زکریا قدس سره العزیز بودند در اصل اویسی بوده اند و صاحب مقامات
عالیه و کرامات سامیه و جذبات تامه و تصرفات عامه بوده اند و در صغر
سن اوقات کبر بر طریقهٔ مرضیه بوده اند و کان عارفا تقیا نقیا ورعا کا
ملا مکملا و بود برکتی از برکات الله بر روی زمین و در مواظبت عبادات و محافظت آداب
شریعت و ملازمت سنت و مراعات عزیمت قدم راسخ داشتند و دریافته
اند صحبت کبار مشایخ وقت خود را مثل ایشان ابو الهادی خواجه معروف که با ایشان
استاذ اند و ایشان ملا علیه الرحمه و طریقه نقشبندیه و کبرویه را از والد خود اخذ
نموده اند و در ظل تربیت ایشان بدرجهٔ کمال و تکمیل رسیده اند و مرشد از ایشان گردیده

اند آنجناب در حق ولد خود در مجمع اصحاب و مریدین فرموده اند که تربیت
کردم این فرزندم را بطریقه جذبه و سلوک پس اگر مشغول شوند باین طریقه
هر آیینه عالم از ایشان منور خواهد شد و بعد از وفات والد بزرگوار ایشان اجلهٔ
اصحاب با ایشان متابعت نمودند و استکمال از ایشان نمودند مثل خلیفه محمد صفر و خلیفه
عاشور محمد تاوانی و اذن و ارشاد از ایشان یافته اند و بدرجهٔ کمال و استکمال
رسیده تولد ایشان در دیه قصر کمال از قریهٔ آرام تن از قصبه بخارای شریف
بدو فرسخ بر جانب شمال بلدهٔ مذکوره در سنه ۱۱۵۰ یکهزار یکصد پنجاه بوده و فوت ایشان
نیز در همان قصبه واقع شده روح الله روحه و اوصل الینا فتوحه در سنه ۱۲۲۶ یکهزار
دو صد بیست و شش و همانجا مدفون گردیده اند که زیارتگاه مشهور است یزار و یتبرک
به فاضلی در تاریخ ایشان گفته تاریخ درین گلزار فانی هر که آمد سوی
دار البقا باید قدم زد خرد تاریخ فوت مرشد دهر مکان باغ جنان با دار قیم زد
خلیفه عاشور محمد تاوانی قدس الله روحه العزیز حضرت خلیفه صاحب جذبات
قویه و حالات عالیه عجیبه غریبه بوده اند آنجناب از خلفاء حضرت امیر سید زکریا بوده اند
قبر شریف ایشان در جوار حضرت خواجه کلان خواجه عبد الخالق غجدوانی در پشتهٔ کلان
واقع شده شیخ العارفین و غوث الکاملین سلاله خاندان نبوی و خلاصهٔ دود
دمان مصطفوی فرید الدهر وحید العصر ابو المعانی ابونا و سیدنا و سندنا جلال الملة و
الحق و الدین محمد الحسینی العلوی البخاری قدس الله روحه العزیز ایشان
از احفاد صاحب الاسرار ثلث حضرت سید امیر علی همدانی قدس الله سرهما تولد ایشان
در دیه قصر کمال از قریهٔ آرام تن از قصبه بخارای شریف در سنه ۱۲۰۰ یکهزار و دو صد
بوده اخذ نسبت از والد ماجد خود نموده اند و بصحبت اکثر از مشایخ رسیده نصیبه اخذ
نموده اند و صاحب جذبه عظیمه و حالات عجیبه بوده اند و در شریعت قدم راسخ
داشته اند و افضل اصحاب الذوق و الوجدان فی الطریقة النقشبندیة و الکبرویة و کان
له اثر فی الخواطر و اشراق علی القلوب و کان حنفی المذهب اویسی المشرب له نسبتان

الی طریقه خواجه بهاء الحق والدین نقشبند قدس الله سره و نسبته اخری الی
طریقه شیخ نجم الدین الکبری قدس الله سره حضرت سید جلال الحق والدین بخدمت خلیفه عاشور محمد
مشرف گشته اند و از ایشان بدرجهٔ کمال و تکمیل رسیده اند بعد در مسند ارشاد نشسته
بتربیت خلق الله قایم بوده اند و شهرهٔ تمام یافته اند حتی حضرت امیر سید نصر الله
الملقب به بهادر خان نور مرقده میل صحبتشان نموده درخواست کرده اند که
در درون فاخرهٔ بخارا متوطن شوند آنجناب قبول فرموده آمده اند حضرت امیر مذکور
باعزاز و اکرام تمام بخانقاه جناب عارف بالله حضرت شیخ حبیب الله نزول تعیین نموده اند
و در جنب آن خانقاه منزلی از برای باشش و سکنی نیز تعیین نموده وظیفهٔ
معاش را توسعهٔ مقرر فرموده اند پس ایشان بتربیت مریدین و سلوک مشایخ
اشتغال تمام می ورزیدند نسب شریف ایشان حضرت سید جلال الدین ابن امیر سید میر عالم
ابن امیر سید زکریا بن امیر سید نعمت الله بن امیر سید رحمت الله بن امیر سید بهاد بن امیر سید عیسی بن امیر سید عبد الباری
بن امیر سید شاه ولی بن امیر سید حاجی بن امیر سید یوسف بن امیر سید برکه بن امیر سید احمد
بن امیر سید علی همدانی صاحب تصانیف ثلث آلاف از اوراد فتحیه و ذخیرة الملوک و غیرهما
من الرسایل فی التوحید و هو ابن شهاب الدین محمد بن یوسف بن امیر سید اشرف بن محمد بن جعفر
بن عبد الله بن حسین بن محمد الاصغر بن امام زین العابدین بن حضرت امام حسین بن
حضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ سلسله
کبرویهٔ آنجناب از روی سلسلهٔ نسب ایشان است و هو اخذ ذکر الکبرویة عن ابیه امیر سید عالم و
ایضاً عن شیخه خلیفه عاشور محمد تا و انی تا حضرت سید امیر علی همدانی قدس سره العزیز
رشحة الکاملین من نفسه نقل است که در اوقاتیکه حضرت ایشان را جناب حضرت امیر نصر
الله نور مرقده بعد از اظهار تصرف در احوال تکلیف بخارا کرده آورده خانقاه
مذکور را مرحمت کرده اند و حضرت امیر غفران مکان را با وجود سعی بسیار و لشکر
جرار فتح ملک شهر سبز دست نداده دفعهٔ آخر از جناب ایشان التماس توجه و مدد
کرده نصف شب در حویلی آنجناب رفته بشرف دستبوسی رسیده اظهار مدعا

کرده اند حضرت ایشان بعد از استخاره مهربان شده اند که از ایشان
پسید شهر سبزی التماس نمودیم مقبول شد شهر طلبی که دماغ مسلمین مصون باشد حضرت
غفران مکان قبول کرده متصدی شده اند و همان سفر همین توجه آنجناب بفتح شهر سبز میسر
شده و هم از حضرت مرشدی و مولائی استماع دارم که میفرمودند که حضرت
ایشان بزبان مبارک فرمودند که دو ربع ضمنیت الکبرا بفقیر عنایت شد الحمد لله
بعد از وفات ایشان حضرات فرزندان و خلفاء دیگر گفته اند که دو ربع
دیگر نیز بآنجناب عنایت شده بود بس بعد از حصول هر چهار ربع ضمنیت احوال این بود که
صحبت فقط کفایت میکند احتیاج بتوجه نبود حقیقت ضمنیت کبری این ست که درین
رساله بطریق اختصار اشارتی نمودیم وفات حضرت ایشان در سنه ۱۲۸۶ یکهزار
دو صد هشتاد و شش بوده مزار گوهر نثار در مقابل چوب بندی حضرت امام
ابو حفص کبیر رحمة الله علیه میباشد ببالای قبر شریف علم رفیع ست حضرت خلیفه
سید علاء الدین بن حضرت خلیفه امیر سید جلال الدین قدس الله سرهما از
اعاظم خلفاء و فرزند بزرگ حضرت جلال الحق و الدین و جانشین آنجناب اند بعالم علوم
ظاهری و باطنی بوده کسب طریقه و کمالات در نزد والد بزرگوار خود نموده بدرجه کمال و تکمیل
رسیده از آنحضرت مجاز و مرخص گردیده و حضرت ایشان قدس الله سره جمیع خلفاء دیار
را بخدمت و ملازمت ایشان سپارش فرموده و چند نفر از خلفاء کرام خود خط ارشاد
ایشان مانده بخدمت آنجناب حواله کرده اند از انجمله حضرت سیدی و سندی مولانا
قاری عبد الرحیم تارابی رحمة الله علیه علیهم و غیره از ینجا رتبه حضرت ایشان را قیاس توان
کرد و ایشان صدر و خلیفه نور و ایشان فی باخوره داشت حسین خواجه و خلیفه عبد الرحیم
خوقندی متقی قریب سی نفر بملازمت و متابعت آنجناب بوده و از آن جناب اشاره
یافته اند و ایشان را مؤلفی سمر بحجة السالکین بعبارة عربی که از آن کتاب
پی باقتدار و قوة قال و حال آنجناب توان برد بعد از وفات والد بزرگوار خود
در مسند ارشاد نشسته خلق کثیر را از وادی ضلالت بشاهراه سعادت رسانیده وفات

در سنه ۱۲۹۸ یکهزار و دوصد نود هشت واقع شده قبر مبارک ایشان در قبلهٔ خانقاه حضرت امام المسلمین ابو حفص کبیر است رحمة الله علیهما **حضرت ایشان سلطان خواجه** المشهور بایشان قاضی قدس الله روحه العزیز فرزند دوم حضرت خلیفه جلال الدین عالم بعلوم ظاهری و باطنی و کمال استقامت طریقه و ظهور فیوضات و خوارق عادات بوده اند نقل است که بعد از وفات حضرت خلیفه علاؤ الدین که دران اوقات حضرت قاضی بولایت خزار بمنصب قاضی کی آن ولایت منصوب بوده اند بمجرد رسیدن این واقعه برادر مهتر از نجبر اجازه و امر سلطانی آن منصب را گذاشته بدار الفاخره بخارای شریف آمده بمسند شیخی موروثی جای گیر شده بلی خانقاه و به وظیفه چند کام استقامت نموده بعد ازان از برای آدینه مسجد مهتر عارف را خواسته بحضرت امیر سید منظفر نور مرقده عرض کرده اند چون درمیان آن دو سلطان اندکی شکر رنجش بوده حضرت امیر مرحوم مرحمت کرده اندکه کرامات ایشان را معلوم کنند بعد ازان دبه نشینند گویان رخصت عالی نشده و بعد از اندک قیلوله روز فورا امر کرده اندکه بحضرت قاضی خبر فرستانند که دبه نشینند و حضرت قبل از رسیدن فرده امر نموده اندکه پردها را از نند و بعض از مریدان و خلفا عرض نموده اندکه بی اجازت سلطان خوب نیست بجواب مرحمت نموده اند که همین ساعت جواهش میاید همچنان بوقوع آمده جمیع حضرات خلفا در بالا ذکر شده بخدمت و متابعت ایشان بوده اند وفات ایشان در سنه ۱۳۱۹ یکهزار سیصد نوزده واقع شد **تاریخ** فوت آن مرشد طریقت حق قامت تیر شرع شد چون نوس روز پش با دهم شود تاریخ روح ریحان بجنت الفردوس روضهٔ شریف متبرکه در جوار حضرت امام است علیهما الرحمه **حضرت سید خلیفه قمر الدین** فرزند سوم حضرت قطب الاقطاب سید میر جلال الدین. صاحب فتوحات و فتوحات کثیره بوده سالها بتربیت مریدان مشغول بوده اند وفات آنجناب ملک صفات در

سنه ۱۳۱۹ بوقوع آمده سرآمد فضلا و ادبا میرزا عظیم متخلص بسامی تاریخ وفات آنجناب انحضرت ترتیب داده است
تاریخ گفت تاریخ رحلتش گشد زاهد سالک از مشایخ وقت مرقد منور آنجناب بجانب غربی خلیفه میر علاء الدین

مبتا حضرت حجة العارفین و قدوة السالکین سیدی و سندی العالم العامل و العارف الکامل الحافظ لکلام الملک الباری مولانا عبد الرحیم القراء التارابی رحمة الله علیه از خلفاء عظام و اصحاب کرام حضرت خلیفه میر جلال الدین اند که سالها بخدمت آنجناب قیام نموده صاحب فتوحات کثیره گشته اند خصوص جمع آوری این رساله از برای ذکر آن ذات فایض البرکات است و بودند ایشان از انجمله که حق تعالی در شان ایشان فرموده که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری اگر چه که آن جناب اظهر من الشمس اند در بلده فاخره بعلم قراءة و درس طلبه و حدیث بستر کار خود چون بزرگان بتدریس پوشیده میداشته اند و بحضرت دامللا حسن آخوند مدرسه کوکلداش و ایشان سلطان خواجه اعلم بخارا تحصیل علوم نموده و ختم کتب را بجا آورده و خدمتها نموده اند علیهم الرحمه و سلطان خواجه اعلم ابن عبد الله خواجه شیخ الاسلام که در سنه یکهزار و دو صد هشتاد سه ۱۲۸۳ فوتیده قبر مبارک ایشان بجانب شرق حضرت املا در جوار جد او ست زار و تبرک بنز بعض علم قال و حال و دعوات را سرمایه ها اندوخته اند و از جمله تصانیف ایشان حجة الواقفین است که مقبول جمیع قرا گردیده الحق کتابیست بی بدیل و دیگر تحفه خانیه موسوم بکتاب طهارت است و شرح فقه کیدانی و شرح قصیده بانت سعاد است همیشه اوقات شب و روز آنجناب صرف علم قراءة و حدیث و کتابت کلام الله و صلوة مر بود استماع دارم از انحضرت که میفرمودند که هشتاد چهار عدد کلام ربانی نوشته ام و باقی از دلایل الخیرات و کتابت دیگر بسیار است فرد
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
ازیاده متقی و متشرع بوده اند که فقیر سالها بشرف صحبتهای ایشان مشرف شده بسا حالات شگرف مشاهده کرده ام که از نهایت

بیرون ست از خوارق آنجناب یکی را اظهار میکنم و آن اینست که فقیر حقیر مؤلف بکتابی دیدم که مریدان حضرت مسعود گنج شکر را اکثر آرزوی لقای حضرت سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم میشده حضرت گنج شکر تعمیل فرموده اند که امشب متوجه باش باید دولت بهتر از نعمت دارین مشرف خواهی شد همچنان بوقوع میآمده فقیر حقیر سراپا نقصان را غیرت آمده مکرر آنجا خاطر میآورد که چرا پیران ما این آلوده گان را باین سعادت دوجهانی مشرف نکنند ازین رو شکست و اضطراب خاطر عظیم گشت که هیچ موانع رفع این خیال از خود نتوانستم کردن وقتی که بخدمت زمین بوس رسیدم بنور باطن مطلب و مقصودم را دریافته فرمودند که امشب خوابت بعد از صلوة عشا درود بسیار خوانده هشیار باشید که غفلت واقع نشود انشاء الله این سعادت نصیبتان میگردد با وجود ضعف حال بامتثال امر قیام نمودم که بعد از مدتی اندک غیبت رو نمود دیدهٔ مشتاق نمناک را شرف دولت دیدار آن خواجه لولاک صلی اللہ علیہ وسلم میسر گشت که تبسم کنان برسر بالین این دردمند ستمند تشریف حضور پرنور آورده از شرف دستبوس که تمنای دیرینهٔ این غلام کمینه بود سرافراز نمودند قریب سال ست شمایل مقدس نقش دل و جان ست همان رونق که حمد ست شمایل مبارک را آورده اند دیده شد سه انکسکه زملک آشنایی ست داند که متاع ما کجائیست باز وقت سحر آخر شب مرة اخری شرف اندوز دیدار دل افروز گشتم الحمد لله صباح که بشرف زمین بوس رسیدم فورا مصافحه کرده مبارکباد نموده فرمودند که اگر از دیگر بزرگان یکبار رو رفته شده از طفیل خواجگان ما دوبار است بعد از ان ذره نوازی نموده فرمودند که این را واقعه میگویند نه خواب زیرا که کاملان بعین عیان باین دولت مشرف میشوند و متوسطان بواقعه و عامهٔ مؤمنان برؤیای صادقه غرض ازین اظهار صفت کمال آنجناب و گرنه این آلوده عصیان را چه حد دارد که وجود ناکس خود در ذیل ذکر بزرگان داخل کند ای خاک پست باش بلندت آسمان بعمر هفتاد در سنه ۱۳۲۲ یکهزار سه صد ست دوی هجری برحمت

آنحضرت پیوسته اند درینجا تیمناً و تبرکاً ذکر سلسلهٔ علیه طریقهٔ ایشان را آورده میشود
باین طریقه که حضرت قاری ملا عبدالرحیم تاراتی رحمة الله علیه از خلفاء حضرت سید
جلال الملة والدین اند بعد از ایشان بخدمت سید خواجه علاؤ الدین پیوسته اندکه
ایشان را نسبت با والد بزرگوار است یعنی حضرت سید جلال الحق والدین و ایشان را
انتساب بحضرت خلیفه عاشور محمد تاوانی ایشان را بحضرت سید ذکریا و حکیتی که
و ایشان را بحضرت مولانا نور الدین نفس حصاری ایشان را بحضرت محمد صدیق المشهور
بملا خواجه ولی ایشان را بحضرت میان شیخ محمد معصوم ایشان را بوالد بزرگوار حضرت
مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی ایشان را بحضرت خواجه باقر بالله دهلوی ایشان را
بحضرت خواجه امکنه کی شهر سبزی ایشان را بوالد شریف خود خواجه درویش محمد
امکنگی ایشان را بخال خود خواجه محمد زاهد وخشواری ایشان را بحضرت خواجه
عبید الله احرار ایشان را بحضرت مولانا یعقوب چرخی ایشان را بحضرت خواجه بزرگ
خواجه بهاؤ الدین نقشبند ایشان را بحضرت سید امیر کلال ایشان را بحضرت سید خواجه محمد بابای
سماسی ایشان را بحضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی ایشان را بحضرت سید خواجه
محمود انجیر فغنوی ایشان را بخواجه عارف ریوگری ایشان را بحضرت خواجهٔ خواجگان
خواجه عبد الخالق غجدوانی ایشان را بحضرت خواجه یوسف همدانی ایشان را بحضرت
شیخ ابو الحسن خرقانی ایشان را بحضرت سلطان بایزید بسطامی ایشان را بحضرت
امام جعفر صادق ایشان را دو طریق است یکی از والد خود تا جناب حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم و بسلسلهٔ نقشبندیه ایشان را بجد مادری خود حضرت قاسم بن محمد بن
ابی بکر الصدیق ایشان را بسلمان فارسی ایشان را با وجود دریافت صحبت حضرت رسول الله
بحضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنهم ایشان را بجناب حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم
و در ضمن یاد حضرت استاذنا بحضرت سید خواجه علاؤ الدین نسبت کرده شد زیراکه
حضرت سید خلیفه جلال الدین چند نفر از بزرگان را که بدرجهٔ ارشاد رسیده بوده اند
اشاره بو لد کرام کرده اند که شما خط ارشاد ایشان را بدهید بزرگی حضرت خلیفه

علاؤالدین علیه الرحمة ازانجاست وحضرت استاد علیه الرحمه از حضرت اعلم العلما حضرت سلطان خواجهٔ اعلم نیز رخصت یافته ومرشد گشته ارشاد کرفته اند واز جناب حضرت استاد استماع دارم که میفرمودند که شش نفر را مرخص ومجاز نمودم بسیار کرامات وخوارق که بی اختیار از انجناب مشاهده این فقیر حقیر مؤلف ابن جعفر الزادرین کردیده بود همین که آنجناب پوشیده بوده اند این فقیر نیز پوشیده گذاشت ودرین آخر الزمان وجود آن ذات ملایک صفات از مغتنمات بود روضهٔ پرانوار ایشان تل باشتیان که در بیرون دروازهٔ قواله متصل جنوبی رود بخارا بجانب بین الشمالی والغربی مرقد منورهٔ خلیفهٔ حسین علیه الرحمه بمقدار صد قدم کما واقع ست بزار و تبرک به تاریخ وفات آنجناب را تیمناً درج نمودیم هزار حیف وجود شریف قطب زمان فهیم رمز دبستان علّم القرآن که قاصر ست زاعطاء او خیال رفیع که عاجز ست زاد صاف او زبان بیان ندای رجعی بشنید نفس مطمئنهٔ او چشید فنای کلّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ بسعر خامهٔ گوهرفشان دبیر خرد بلوح خاطر راجی تسقیا الجنان نوشت بهر سال رحلتش بدو طور هزار و سیصد بت دو اول شعبان

ذکر بعضی از حضرات سادات سید اتایی

در فواید منتجه که در عصر حضرت امیر سعید نور مرقده بامر حضرت سید احمد خواجه نقیب تصنیف یافته ست مسمی بمناقب حضرت سید اتا بنا بران بعض حضرات سید اتایی که در بخارا آسوده اند تبرکاً از حضرت سلطان علیه الرحمة والرضوان تا حضرت سید احمد الملقب بسید اتا تا ایام حضرت سید احمد خواجه نقیب درین رساله درج نمودم وهی هذا حضرت خواجه احمد یسوی قدس الله سره خلیفه سوم حضرت خواجه یوسف همدانی اند باشارهٔ غیب از انجا به یسی که شهریست مشهور از بلاد ترکستان که مولد ایشان در انجاست رفته اند ایشان را نود نه هزار مرید کامل مکمل بوده هر کسی را که ذوق دانستن مفصل احوالات مشایخ ترک باشد باید که رجوع بکنوز الاتقیای این فقیر نماید قبر پر انوار به یسی ست فوت در سنه

منصور اتا خلیفهٔ اول خواجه احمد یسوی اند ایشان فرزند باب ارسلان
میباشند عالم بعلم ظاهری و باطنی بوده اند وفات ایشان در سنه ۹۴ل بوده است
عبد الملک خواجه رحمة الله علیه فرزند جناب منصور اتا و بعد از وی
قایم مقام او بوده طالبان راه طریقت را راه رشاد نموده بتربیت سالکان
مشغول میشوند تاج خواجه رحمة الله علیه ولد عبد الملک خواجه فرزندان
زنگی اتا بوده قدس الله روحه است سعید اتا رحمة الله علیه خلیفهٔ
دوم خواجه احمد اند باشارهٔ ایشان تربیت مریدان نموده اند صوفی محمد
دانشمند علیه الرحمه خلیفه سوم خواجه احمد اند که مرد دانشمند متشرع و متقی بوده
اند قبر مبارک در قبیله پیر در موضع اوترار میباشد در جوار حضرت باب ارسلان قدّه
حضرت حکیم اتا علیه الرحمه از کبار مشایخ ترک اند خلیفهٔ چهارم خواجه احمد
بوده نام ایشان حکیم سلیمان است و حکیم لقب ایشان بوده و حکمتهای ایشان که
بزبان ترکی معروف و مشهور است مسکن ایشان در ولایت خوارزم است مرقد
ایشان در انجا باق قورغان معروف است زنگی اتا علیه الرحمه ایشان را
زنگی بابا نیز گویند اعظم و اقدم خلفا و اصحاب حکیم اتا بوده مولد و مسکن ایشان
در ولایت تاشکند است و قبر مبارک نیز در انجاست زیارتگاه است ازون حسن اتا
علیه الرحمه ایشان خلیفهٔ اول اند از خلفای اربعهٔ زنگی اتا قبر مبارک ایشان بکنار دریا
سیحون مشهور بازون اده سید اتا علیه الرحمه نام مبارک ایشان سید
احمد است مدة بست هشت سال در موضع شش که بولایت تاشکند دو سنگ راه
بوده در انجا بخدمت زنگی اتا بوده کسب کمال از ان ذات فایض البرکات نموده
بدرجهٔ کمال رسیده اند و رخصت ارشاد یافته بمنصب خلافت سرافراز شده
بعد از ان حضرت سید اتا بخوارزم رفته اند در مسند هدایت نشسته خلق الله را
هدایت نموده اند جمع کثیر از شرف صحبت ایشان بدرجه و مرتبه رسیده اند و جمعیت
عظیم شد بعد از مدة هشت سال جناب سرور عالمیان را بخواب دیدند که

بجمع کثیر آمده آباواجداد سید اتا را شناسانیده فرمودند که اکنون کوشش
بغزا کنید بعد ازان حضرت سید اتا از خواب برخواسته بسید عمر فرزند خود
و اسحاق اتا را بغزا فرستادند اسحاق اتا را خلیفهٔ سید عمر نموده اند بکفار
شهر بلغار غزا کرده مظفر و منصور بغنایم بسیار آمدند همچنین هر سال غزا مینموده اند
ثانی جناب سید اتا بتهیهٔ اسباب غزا به پیش پادشاه خوارزم رفته واقعهٔ خواب
اعلان نموده اند خان سلطان پدر نبیرهٔ هارون الرشید بوده حضرت سید اتا
هفت سال و چهار ماه عمر خود را بغزا بسر برده بفضل و نصرت الٰهی ظفر رو نموده
غنایم بسیار بدست در آورده لشکر اسلام را قوی نموده بلاد مشرق را از اسلام
آباد گردانیده اند جناب حضرت سید اتا سلسلهٔ جهریهٔ پیران خود را که سلوک ایشان
بوده دایم بطریق امر پیران بجا میآورده اند و ازانجهت که از طرف والده بحضرت
شیخ نجم الدین کبرا میرسیدند گاها رعایهٔ طریقهٔ کبرویه کرده اند و کثیرالاوراد بودند
در اوراد یومیه و لیلیه بالکلیه عمل بایشان داشته اند در ورد و وظائف بسیار
میکردند اکثر معتکف میبوده اند اعتکاف ایشان بچهل روز تمام میشده است
گاها بده روز و گاها دو چله و سه چله پی در پی هم سر آورده اند منقول است که حضرت سید
اتا را جذبهٔ حقیقی در رسید مدة پنج سال مجذوب و مستغرق بوده در تمه‌ت چهل چله
بر آورده اند و درین چلهٔ بزرگ یازده هزار طالب صادق را تربیت نموده باعلی درجه
ولایت رسانیده رخصت کلی داده اند که هر کدام بارشاد خلایق کوشند خلق کثیر
از صحبت آن جناب مرتبه و درجه رسید جناب حضرت سید اتا بیست سال در تحصیل علوم دینی اشتغال
نموده بیست سال بطریقت کوشید پانزده سال در مسند هدایت نشسته خلق الله را
بسوی حق هدایت نموده اند و هفت سال با کفار مشرق غزا نموده آنگاه وقت رحلت
رسید در رو با جمال جهان آرای حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مشرف گشته در قدم مبارک ایشان
سر نهاده بعد از برخواستن اصحاب را جمع نموده سید عمر را طلبید سجاده و ردای
مبارک خود را سپارده فرمودند که با جبای طریق پیران کوشید و چراغ پیران را

روشن دارید فرزند دوم خود سید عبد الله زربخش را طلبیدند عصا و رد و
پاک پیر خود حضرت زنگی آتا را داده وصیتها نمودند بعد ازان بذکر حق مشغول گردیده
بجوار رحمت حق واصل گردیدند وفات آن جناب در سنه ۶۹۱ ششصد نود یک بوده روضه
مبارک ایشان در ولایت ارال از محکوم خوارزم در حظیره که حکیم آتا نیز در انجا مدفونند
گذاشته اند زیارتگاه متبرک قریب بدریای جیحون و از انجا تا بخوارزم سه سنگ راه است

حضرت سید عبد الله زربخش بن سید احمد آتا رحمهما الله

حضرت سید آتا بایشان چهار صد مرید کامل همراه نموده اند و درینجا فرستانیده
و در خانقاه وردان زه حسب الامر والد خود بر مسند شیخی نشسته در مدت چهل سال
یکهزار نفر مرید را بمرتبه اعلی درجه ولایت رسانیده بعد ازان اصحاب خود را جمع نموده
بجلی نخواسته جای قبر خود را بعصا خط کشیدند چهار صد سوفر را خط ارشاد داده گفتند که
هر کس که بزیارت ما آید بهفتصد مشکل او حل گردد و هفتصد حاجت او روا گردد اگر
طالب فرزند بود باید که بصدق و اخلاص آمده نیاز و نذر باولاد داده بروح ما فاتحه
خوانده مراد برسد تربت مبارک ایشان در موضع کهنه پکیند در سر راه قراکول مشهور است
زیارتگاه متبرک

ذکر و بیان اولاد سید عبد الله زربخش

ابنه سید اکبر ملقب بامیر علاء الدین پارسا ابنه سید شیخ شمس بادروی ابنه سید امیر عبد
الملک ملقب بامیر عباس آفتاب ابنه سید فیروز شاه امیر عمر قتال قول و والده
ایشان پادشاه زاده بوده اند بمدت سه سال بر تخت سلطنت نشسته عدالت نموده اند
ابنه سید میر عثمان طریقت ملقب بسید آتای ثانی قرا علم و ایشان ترک پادشاهی کرده
بهفت مرتبه حج پیاده نموده اند و بمرتبه بلند داشته و بعالم کرامات مشهور گشته اند
قبر مبارک حضرت سید آتای ثانی در موضع رباط محله از قشلاق کلان از تومان شافر
کام است و واقع است بین دروازه و غجدوان و در انجا مرقد منور امام علی جبائی
مشهد زیارتگاه متبرک بعمارت سنگین که در سر مزار فیض آثار واقع است نیز از جناب سید آتای
ثانی است ابنه امیر ابو القاسم ابنه سید منصور قلی ابنه سید شاه محمد عزیز ایشان مدفونند در موضع

چقر از تومان شافرکام قریب بیک سنگ ست از شمالی قورغان ورودان زره
وحالا بچقر آتا معروف ست اولاد اشان تا باین زمان در قدم ایشان مرقود ند
ابنه سید محمد فاضل ابنه سید عزیز الله ابنه سید محمد صادق ابنه سید محمد برهان از ایشان
سه پسر سید نظام الدین سید عبد العزیز سید هدایت الله اما این سه سید زاده را
از جانب والده سلسلهٔ نسب باین طریقه که بی خانیم بنت سید قل محمد خواجه ابنه سید یحیی ابنه سید
محمد نیاز ابنه سید ابراهیم ابنه سید هدایت الله ابنه سید ولایت الله ابنه سید عثمان
طریقیت ملقب بسید آتای ثانی از سید عبد العزیز خواجه تولد یافته اند ایشان سید
احمد خواجهٔ نقیب واز ایشان فرزندان ونبیرهگان بسیارند خاتمه

در بقیهٔ اولاد سید عبد الملک امیر عباس ثانی ملقب
بآفتاب قدس سرّه اما بعد واضح باد که امیر عباس را دو پسر بود
یکی سید فیروز شاه امیر عمر قتال قول دیگری سید حسام الدین اولاد سید عمر بیان
یافت اما اولاد سید حسام الدین باین طریقه که از سید حسام الدین تولد یافته جناب
سید ناصر ابنه سید عبد الله ابنه سید خواجه نقیب ابنه سید قل محمد نقیب ابنه سید قاسم خواجه
نقیب ابنه سید جعفر خواجه نقیب جناب سیادت پناه را بقعات خیرات بسیار ست
از انجمله مدرسه جعفر خواجه در گذر جعفر خواجه مشهور ومعروف ست که چهل مدرس
بمنصب تدریس آن منصوبند ودر پیش این مدرسه حوض سنگین آنجناب ست ومرقد ایشان
بجانب شرق این مدرسه وشمالی خانقاه آنجناب ست وعلم نسب برسر قبر ایشان
بدرون شهر بخارا بقرب دروازهٔ مزار حضرت شاه نقشبند بیک محله در اسفیدار
سید جعفر خواجه تولد یافته سید عبد الرحمن خواجه ابنه سید عبد الفتاح خواجه ابنه سید... ابنه سید
خواجه واز ایشان چهار پسر تولد یافته اند ابراهیم خواجه سید ذکریا خواجه وسید
سلیمان خواجه وسید عبد الجبار خواجه حافظ کلام الله ووالدهٔ این چهار سید زاده
بنت صلبیهٔ سید عبد العزیز ابن سید برهان خواجه میشند ونبیرهٔ صلبیهٔ سید امیر
ابو الفیض خان شهید ابن سید امیر سبحانقلی خان نور مرقده بدست سید عبد العزیز خواجه

بوده از حضرت سید اتا علیه الرحمه تا اینجا از رسالهٔ مسمیٰ بفواید منتخبه ست که در عصر سید امیر حیدر الملقب بامیر سعید باشاره و توجه سید احمد خواجه نقیب مصنف گشته ست که این راقم سواد بقدر ضرور انتخاب نموده در سلک تحریر کشید نسب

حضرت سید احمد ملقب بسید اتا ابن سید یحیی امیر ابوبکر

الرضا ابن جناب حضرت سید احمد کبیر امیر حسن ابن جناب حضرت سید عبد الله امیر عباس باقر خان ابن حضرت سید مهدی امیر ابو القاسم ابن حضرت سید امیر عبد الحی امیر موسیٰ نقی ابن حضرت سید ناصر الدین امیر عبد الله ابن سید شمس الدین محمد امیر عزیز الله شهید ابن سید نور الدین امیر جعفر ابن سید حسن امیر عبد الحق ابن سید حسام الدین امیر محمد کبری المعروف بسید رضای جوهری ابن جناب سید علی امام ابراهیم الرضا ابن جناب حضرت امام موسیٰ الرضا ابن حضرت امام موسیٰ کاظم ابن حضرت امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن حضرت امام زین العابدین ابن حضرت سید الشهدا ابن حضرت خیر النساء فاطمة الزهرا ابنت آن سلطان انبیا ماه روی والشمس والضحیٰ سنبل موی واللیل اذا سجیٰ مهبط اسرار اطهر سبحان الذی اسریٰ ساعی ایوان ثم دنیٰ فتدلی طبیب بیماران گناه شفاعت خواه عاصیان در یوم الجزا حبیب و محبوب خدا عز و علا یعنی حضرت سیدنا و نبینا و مولانا محمد المصطفیٰ صلی الله علیه و علیٰ آله و سلم تسلیما

ابدا کثیرا کثیرا	در ذکر حضرت ایشان املا	

علیه الرحمة والغفران اسم مبارک حضرت ایشان آخوند ملا محمدی بوده پیر اول حضرت مولانا ملا در سلوک عشقیه حضرت شیخ بابا خضر ابو الحسن عشقی قدس سره میباشند پیر دوم در سلوک کبرویه حضرت شیخ عزیز ابهادر شهر بدلی علیه الرحمه بوده اند پیر سوم در سلوک جهریه حضرت مولانا شیخ عثمان عزیزان قدس سره بوده اند پیر چهارم در سلوک خفیه حضرت شیخ خواجه پادشاه سلیم بلخی قدس سره بوده اند وفات این ذات جامع السلوک در یکهزار یکصد شصت و دو در ۱۸ ماه ربیع الاول در شب دو شنبه بوده سن مبارک شان شصت سه بقولی شصت و دو میباشد از تاریخ وفات جناب شان تا الحال یکصد شصت و دو سال

نسبت حضرت املا علیہ الرحمہ بسلوک اربعہ اول سلوک
کبرویہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخلفاء اربعہ پس بحضرت حسن بصری وحضرت کمیل ابن زیاد
وحضرت عبد الواحد زید وحضرت یعقوب سوسی وحضرت ابو العباس وحضرت ابو یعقوب شہر جی وحضرت
ابو القاسم رمضان وحضرت ابو العباس درویش وحضرت شیخ داود بن محمود
مشہور بخادم الفقرا وحضرت شیخ محمد کمیل وحضرت شیخ اسماعیل قصری وحضرت
شیخ نجم الدین کبری وحضرت شیخ مجد الدین بغدادی وحضرت شیخ
رضی الدین وحضرت شیخ جمال الدین وحضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن وحضرت
رکن الدین وحضرت شرف الدین محمود بن عبد اللہ وحضرت میر سید علی ہمدانی
وحضرت اسحاق ختلانی وحضرت امیر عبد اللہ وحضرت محمد رشید الدین بید وازی
وحضرت شاہ علی بید وازی وحضرت حاجی محمد صوفی وحضرت خواجہ حسین
وحضرت شیخ مولانا پاینده وحضرت امیر حسن وحضرت شیخ صمدان حسن و
وحضرت امیر حسن ساکرہی کی وحضرت ایشان بہادر بحضرت جامع السلوک
حضرت مولانا محمدی المشہور بایشان املا قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم
سلسلہ جہریتہ از حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بخلفاء اربعہ پس
بحضرت امام حسن وحضرت شاہ ابو المحیص وحضرت شاہ موسیٰ وحضرت
داوود المورث وحضرت یحییٰ زاہد وحضرت سید عبد اللہ وحضرت موسیٰ جنگی
وحضرت محمد صالح وحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر گیلانی وحضرت
شیخ شہاب الدین سہروردی وحضرت سلطان خواجہ احمد یسوی وحضرت
حکیم اتا وحضرت زنگی اتا وحضرت صدر اتا وحضرت امین بابا وحضرت شیخ علی
وحضرت شیخ مودود وحضرت خادم شیخ وحضرت شیخ جمال الدین بخاری
وحضرت شیخ خدای داد ولی وحضرت مولانا ولی کوہ نوری وحضرت قاسم
شیخ کرمنیر وحضرت پیرم شیخ وحضرت عالم شیخ وحضرت مولانا عثمان و
بحضرت جامع السلوک مولانا محمد قدس اللہ اسرارہم سلسلہ عشقیہ

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بحضرات خلفاء اربعه پس بحضرت
امام حسین وحضرت امام زین العابدین وحضرت امام محمد باقر وحضرت
سلطان ابراهیم ادهم وحضرت ابو حذیفه المرتعش وحضرت شیخ ابو هبیره
البصری وحضرت شیخ ابو موسی ممشاد وحضرت ابراهیم کتانی وحضرت ابوبکر
مهانی وحضرت عمر درجی وحضرت شیخ المشایخ عبدالله بسطامی وشیخ جمال
الدین اکرس وحضرت عزیز الدین بسطامی وحضرت جمال الدین وحضرت محمد شاه
بسطامی وحضرت نجم الدین بسطامی وحضرت قوام الدین وحضرت مختار الدین
عشق وحضرت ابو یزید عشق وحضرت ابوالحسن عشق وحضرت خدا یقلی عشق وحضرت
شیخ محمد الیاس عشق وحضرت شیخ ابوالحسن خورد وحضرت محمد صادق عشق لنکری
وحضرت حکیم عشق وحضرت شیخ عارف عشق وحضرت شیخ جلال عشق وحضرت مولانا
پاینده عشق وحضرت شیخ عبدالله عشق وحضرت محمد ناصر عشق وحضرت شیخ بابا خضر
ابوالحسن عشق بحضرت جامع السلوک مولانا محمد مکی قدس الله اسرارهم
سلسله خفیه خواجگان علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم از حضرت رسول
اکرم صلی الله علیه وسلم بحضرات خلفاء اربعه پس بحضرت سلمان فارسی وحضرت قاسم بن
ابی بکر وحضرت امام جعفر صادق وحضرت بایزید بسطامی وحضرت ابوالقاسم گرگانی
وحضرت ابو علی فارمدی وحضرت خواجه ابو یوسف همدانی وحضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی
وحضرت خواجه عارف ریوگری وحضرت خواجه محمود انجیر فغنوی وحضرت خواجه علی رامیتنی
وحضرت خواجه محمد بابای سماسی وحضرت امیر سید کلال وحضرت خواجه محمد نقشبند
وحضرت مولانا یعقوب چرخی وحضرت خواجه ناصر الدین عبیدالله احرار وحضرت مولانا محمد قاضی
وحضرت مخدوم اعظم معروف به ملا خواجگی وحضرت خواجه محمد اسلام جویباری وحضرت خواجه ناصر الدین سعید المشهور بخواجه کلان جویباری
وحضرت خواجه محمد امین ولد مخدوم اعظم وحضرت خواجه آغا هاشم وحضرت محمد مؤمن وحضرت خواجه مجنون وحضرت خواجه آلیا وحضرت شاه سلیم
وحضرت جامع السلوک والفقر مولانا محمد مکی المتخلص بملا علیهم الرحمة من الله حضرت ایشان از همین جها طریقه متبرکه از پیران کامل
مکمل اجازه علیه حاصل نموده رخصت خطاب شد گرفته اند قدس الله اسرارهم از حضرت مولانا علیه الرحمه بحضرت مولوی عبدالرحیم افغان سلمه

و از حضرت ایشان مولانا املا قدس سره شیخ خلفا میباشند **خلیفه اول** حضرت شیخ داملا
نیاز چوقماق قدس سره میباشند **خلیفه دوم** حضرت شیخ مخدوم سرپل روغن گرانی
قدس سره میباشند **خلیفه سوم** حضرت شیخ خلیفه بالله بای بخاری قدس سره بوده اند
خلیفه چهارم حضرت شیخ آخوند ملا نیاز محمد صوفی قدس سره العزیز **خلیفه
پنجم** حضرت شیخ داملا نعمت الله عاشق قدس سره میباشند **ذکر نسب شریف
جناب حضرت املا** علیه الرحمة والرضوان از جانب پدر بحضرت مرتضی علی
کرم الله وجهه باین طریقه میرسد که حضرت آخوند ملا محمد المتخلص بامیلا البلخی
علیه الرحمة والغفران ابن علاؤ الدین ابن عزیزان شیخ سیف الدین خواجه ابن هادی
خواجه ابن ادریس شیخ ابن بابا یوسف خواجه ابن علی مرتضی خواجه ابن یونس شیخ ابن
احمد شیخ ابن محمود شیخ ابن طالب شیخ ابن عبد الجلیل شیخ ابن سلیمان شیخ ابن موسی
شیخ ابن هارون شیخ ابن عبد القهار ابن عبد الفتاح ابن امام محمد حنیفه ابن امیر
المؤمنین حضرت علی المرتضی رضی الله عنه **ونسب دیگر از جانب مادر**
بحضرت مرتضی و بحضرت ابی بکر صدیق خلیفهٔ اول رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
میرسد که حضرت املا ابن بی بی خانیم پادشاه بنت سید پهلوان خواجه ابن سید
مصطفی خواجه ابن سید ترسون خواجه ابن سید عبد الرحمن خواجه مشهور بآقیم سید ابن
سید مرتضی ابن میر خورد ابن میر عبد الاول ابن سید مرتضی ابن سید هدایت الله
ابن سید جعفر ابن سید مهدی ابن سید محمود رومی ابن سید علی اکبر ابن حضرت
امام حسن عسکری ابن امام علی تقی ابن امام محمد تقی ابن امام علی موسی الرضا ابن موسی
کاظم ابن امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام علی اصغر المشهور زین
العابدین ابن حضرت سید الشهدا خامس آل عبا امام ابی عبد الله الحسین
ابن سیدة النساء بنت آنسرور خاتم رسل هادی کل جزو کل لعز آنحضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم نسب حضرت امام جعفر صادق علیه الرحمه از طرف مادر بحضرت صدیق
اکبر حضرت ابی صدیق خلیفهٔ آنسرور میرسد باین طریقه که حضرت امام جعفر صادق

ابن ام فروه بنت محمد احد الفقهاء السبعه ابن قاسم ابن حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

ذکر سلاطین منغیته غفر الله لهم که در جوار مزار

پر انوار حضرت ایشان ملا علیه الرحمه میباشند حضرت امیر المومنین شاه مراد
معصوم غازی که ثانی خلفاء راشدین و عمر عبد العزیز بوده که بجز این حضرت
خمسه یک از سلاطین متقدمین متاخرین تابع حضرت رسول الله جز این امیر سلطنت
نیافته که بطون تواریخ بمناقب و فضایل این ذات متبرک مزین است تاریخ وفات
ایشان اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات میشود که قبر مبارک در ایشان املا الحضیره ۱۱۲۳
معروفه مع حاجی حبیب الله و شیخ صفر رحمهم الله معا مرقود میباشند حضرت امیر
المؤمنین سید امیر حیدر ابن حضرت امیر شاه مراد غازی معروف
بامیر سعید الملقب بفردوس مکانی رحمه الله در شهر رجب در سنه ۱۲۱۵ یکهزار و دو صد
پانزده بر تخت دار الفاخره بخارا قرار گرفته مدة بست هشت سال در بخارا و سمرقند
و نسف و حصار و بلخ و مرو فرمان روائی نموده اند در عهد آنحضرت دین نبوی گشته و
شرع متین رواج بالا اندازه یافته است و ایشان از طرف والده ابن شمسیه بانو
بنت حضرت سید شهید ابو الفیض خان ابن سید سبحانقلی خان نور مرقدهما میباشند
ایشان عالم و زاهد و عابد بوده و کثیر العبادات بوده اند طلبه علم از شرح کافیه
تا شرح مشکاة و تفسیر قاضی بیضاوی بخدمت آنحضرت تلمذ میکرده اند و حافظ کلام
مجید بوده اند که در هر رمضان بر وفق سنت امامت تراویح نموده در هر دهه
ختمات ادا مینموده اند و در سفر و حضر اقامت قیام لیل و صلوة تهجد از ایشان
ترک نگشته و از کثرت سجود از جبهه حق پرست ایشان آثار آیه کریمه سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود ظاهر و هویدا بوده ست و جهد بلیغ بر رواج شریعت غرا
مینموده اند اکثر اوقات ضمیر منیر آنحضرت بصحبت اهل حال مایل بوده در ابتدا
بصحبت مخدوم المشایخ میان احمد صاحب که مشهور بصاحبزاده کلان اند رسیده مرید
ایشان گردیده بوده اند بعد از ان چون حضرت ایشان پیر بخارا از دل نمودند بصحبت

کیمیا اثر آنحضرت رسیده اند و بعد ازان از مشاهدهٔ کمالات ایشان دست
بدامن ارادت ایشان زده تاج مرصع شاهی را بخرقهٔ فنا و فقر آراسته
اند و حضرت ایشان بتوجه خاص جواهرات لطیفهای ایشان را بالماسهای نفیس
آراسته و مزین ساخته اند بعد ازان ایشان میفرمودند که الحمد لله ثم الحمد لله که
بزرگان شهر بخارا تصرفات تمام علما و فضلاء این شهر را بما گذاشته اند و ما را املاک خود
متصرف گردانیده اند که کسی را ملک کسی تصرف نخواهد بود و حضرت امیر از آنحضرت التماس
نمودند که یکی از خلفاء ایشان در بخارا باشد تا بحضور وی رویم که تسلی از حضور
اقدس گردد حضرت ایشان خلیفه عبدالرحمن قندزی را که در خدمت خود کمال
طریقت داشت به بخارا گذاشته اند حضرت امیر امتثال لامره توجه میگرفته اند
خلیفهٔ مذکور بخدمت حضرت امیر مشکوة شریف تلمذ میکرده اند در اواخر عمر آنحضرت
از دو جانب بخارا فتنهٔ عظیم برپا شده یکی از جانب اورگنج که آمده اطراف تومات بخارا را
قتل و مثله و تاراج مینموده و دیگر از جانب ختای قبچاق و آنحضرت بدفع هر یکدامیکه متوجه
میشدند آن دیگر فرصت را غنیمت دانسته عزم بی باکی بجانب بخارا میکردند آخر الامر بصفت
نفوذ طالب علم کتاب حصن حصین و کتب شمایل النبوی را تعلیم قرائت نموده اجازه داده اند از برای
فتنه مداومت نمایند بعد ازان در یک سال نامانده هر دو فتنه کأن لم یکن منعدم گشته یکی
سال بخاطر جمع تمام خلافت نموده در تاریخ ۴ ربیع الاول سنه ۱۲۴۲ بجوار رحمت الهی
پیوستند قبر مبارک ایشان در بیلی لب حوض حضرت ایشان ملا در پیشگاه مدرسه معروفه بست در خفیه
سید امیر نصر الله نور مرقده که بصفات پسندیده موصوف بوده اند وفات ایشان در سنه ۱۲۷۷ بوده بجوار
والد خود سید امیر حیدر آسوده اند حضرت سید امیر مظفر عفی عنه مع اولاد ایشان علیهم الرحمة و
الرضوان بقرب ایشان آسوده اند فوت ایشان در سنه ۱۳۰۳ بوده ذکر در بیان احوال حاجی
حبیب الله علیه الرحمه که ایشان در سلوک خفیه بوده اند پیر ایشان حضرت شیخ میان معصوم قدس الله روحه نسب ایشان الی الجناب
حضرت حاجی حبیب الله ابن خواجه طیب الله ولد خواجه عبدالغفور ولد خواجه محمد ولد خواجه محمود ولد خواجه
نظام الدین کلان ولد خواجه جلال الدین ابن مولانا یعقوب چرخی قدس الله ارواحهم و تا

ایشان در سنه ۱۱۱۱ یکهزار و یکصد یازده بوده **حضرت خلیفه محمد**
صفر ایشان پیر طریقت حضرت امیر شاه مراد نور مرقده بوده اند ایشان را
انتساب بحضرت اکمل العرفا حضرت سید امیر عالم ست ایشان را انتساب بوالد خود حضرت
امیر سید زکریا ست علیهم الرحمه ایشان بواسطه مرید حضرت مولانا نور الدین نقشبند
حصاری میشد حضرت حبیب الله و خلیفه محمد صفر و امیر کبیر معصوم در یک جا آسوده
اند در جوار حضرت ملا دیگر در جوار حضرت ملا حضرت قاسم شیخ که از
خلفای حضرت ملا بوده اند فوت نند سلوک ایشان جهریه بوده **ذکر حضرت
خلیفه خدای داد علیه الرحمة** حضرت ایشان از شیخ زاده کان
ولایت خوارزم بوده بر بخارا آمده قریب چهل سال در مدرسه میر عرب بتحصیل
علوم نموده بعد از ان در صحبت حضرت عزیزان لطف الله شیخ رفته خدمت نموده
خط ارشاد گرفته بعد از اجازه و اشاره پیر خود در تومان پیرمست در قریب مزار متبرک
خواجه محمود انجیر فغنوی علیه الرحمه در موضع قریه کول آدینه آمده استقامت نموده
در انجا خانقاه بنا کرده نماز جمعه و عیدین نیز میشد و دوصد طناب زمین وقف
کرده اند آن زمان آغاز پادشاهی حضرت امیر کبیر بوده باز نیت استقامت فاخره
نموده آمده اند دوازده طناب زمین خریده خانقاه سنگین و مدرسه سنگین قریب
چهل حجره و سردابه خوب و سر مزار و طهارت خانه سنگین بنا نموده بهر کدام
جداگانه وقف نموده اند تعمیر آثار خیریه آنجناب در هزار و دوصد یازده بوده
وفات آنجناب بعد از شش ماه فوت امیر کبیر در سنه ۱۲۱۵ یکهزار و دوصد پانزده
بوده در جنازه شیخ حضرت امیر سعید نور مرقده حاضر آمده اند قبر مبارک ایشان
بقریب مدرسه ایشان رست در جوار ایشان قبر والد صوفی خواجه آخوند ملا داد
امان الله خواجه آخوند میباشد **ذکر مزار حضرت خواجه عنایت علیه الرحمه**
اسم مبارک ایشان خواجه ابوالحسن طوسی بوده ایشان در عصر خلیفه هارون الرشید
فوت شده بقولی مدفن ایشان همین جاست بقولی استقامت درینجا نموده در ولایت

بلخ در مزار خلیفه بابا مراد علیه الرحمه آسوده اند و نیز میگویند که در خارج حصار
قدیم بوده است والله اعلم بحقیقة الحال **ذکر در بیان مزار حضرت مولانا
شریف علیه الرحمه** تولد ایشان در سنه ۱۲۲۶ یکهزار و بست و شش بوده است نسبت پدری
آنجناب بحضرت امام محمد حنیفه میرسد و سیده رضی الله عنهم و جانب مادری با میر سید عاقل
کرمانی میرسد جدی واسطه ایشانند و اسناد طریقت بحضرت عالم شیخ مشهور بحضرت
عزیزان بوده بعد از ان بحضرت فتح الله بعد او بحضرت خواجه اسمعیل بوده بعد او بحضرت
مولانا کمال الدین بوده اما باکثر علم ظاهر بدو استاد تلمذ نموده اند یکی حضرت مولوی
قاسم دیگر حضرت مولانا یوسف قراباغی رحمهم الله اما عهد ایشان مقارن بعصر حضرت
امیر سید عبد العزیز خان ابن ندر محمد خان بوده آن سلطان نیکو خصایل از جمله مریدان مولانا
بوده اند تصانیفشان مشهور چون مولوی شریف بر شرح ملا و دو حاشیه قدیمه و
جدیده بر شرح عقاید عضدیه و کتاب تحفة الذاکرین و کتاب تحفة السالکین کتاب اول
در بیان سلوک جهریه و کتاب ثانی در طریقه خفیه نقشبندیه وفات ایشان در سنه ۱۹۰ قبر
مبارک در گذر خواجه الم نرسان پیشتر از مولانا بزرگی خواجه الم نرسان نام در
آنجا بوده اند بنابر ان گذر بنام ایشان مشهور گشته است **ذکر حضرت استاذ
العلما قدوة الفضلا مرجع الحکام و الولاة اقضی القضاة
محمد شریف خواجه بخاری علیه الرحمه** فضایل آنجناب متجاوز از حد
بیان است در سن هژده سالگی تمام کتاب متداوله را بخدمت والد بزرگوار
خود بنهایت رسانیده و در اوایل حال به نیت چله بمزار فایض الانوار خواجه
عبد الخالق غجدوانی رحمه الله علیه رفته در انجا بخلیفه محمد امین ده بیدی که مشهور بابا
پیر اند ملاقات نموده و انابت و ارادت آورده همراه ایشان بده بید رفته اند و
از خدمت پر فیضهای بسیار یافته باجازه ایشان ببخارا آمده اند حضرت بهادر خان
در روضهٔ درس ایشان رسید از علوم نحو و عقاید تلمذ نموده چون سلطنت بخارا بکف حمایت
ایشان در آمده قاضی کلانی و مولوی و آخوندی را بحضرت استاذ خود نامزد نموده اند

در نسخهٔ تتمة الحواشی تکمله بسته اند وفات ایشان در سنه ۱۲۶۱ یکهزار و دو صد و شصت
و یک بوده مزار فایض الانوار ایشان در گذر سید جعفر خواجه نقیب قریب مزار کرامت
آثار والد بزرگوار ایشان است زیارت و تبرک تحفة الاحباب شاهی من نفسه ذکر مزار حضرت
حجة الاسلام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رحمة الله علیه انتساب
ایشان بشیخ ابو علی فارمدی است قبر مبارک ایشان در شهر بخارا در بازار نو مردم
شهرت میدهند اصح اقوال مرقد مبارک در طوس است وفات ایشان در سنه ۵۵۵ پنجصد پنجاه و پنج
بوده **ذکر اعلم العلما و قدوة الفضلا** افضل المتأخرین اکمل المتبحرین
مرجع الخواص و العوام اسوة السادات الفخام مقرر قواعد شرع مدبر معاقد
اصول و فروع السید الشریف والحبر المنیف استاذ الافاضل **قاضی القضاة**
میر عنایت الله مولوی است برد الله مضجعه از قبة الاسلام
بخارای شریف بوده در علوم معقول و منقول از مشاهیر روزگار بوده
در عصر امیر کبیر نور مرقده ترتیبات عظیمه و نوازشات وافیه یافته بمنصب استادی حضرت
امیر فردوس مکانی مباهی داشته و در عهد سلطنت آنجناب بقاضی کلانی دار الفاخره
و مولویت و آخوندی کوکلتاش و عمل میر اسدی منصوب گشته و ایشان را در مسئله اثبات
واجب و حقیقت ممکن و شرح تتمة الحواشی رسالهای مشکله است جملهٔ آنها نزد علما
مقبول و مسلم است و تلمذ اکثر علماء عظام بآنجناب منتهی میشود وفات ایشان در سنه ۱۲۷۳
یکهزار و دو صد هفتاد و سه مزار در شرقی مایل بجنوبی حضرت امام ابو بکر جامد است دیگر
مزار **حضرت آخوند داملا حسن بخاری علیه الرحمه** در جانب
جنوبی این بزرگوار است بمقدار سه طناب کما بیش فوت ایشان در سنه ۱۲۷۳ یکهزار
و دو صد هفتاد و سه بوده **ذکر مزاری که در گذر پاخته است** اهل بخارا آنرا
بشیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس الله سره نسبت میدهند حضرت ایشان از
فرزندان جریر ابن عبد الله البجلی است رضی الله عنهم ایشان امی بوده اند در
بیست و دو سالگی توفیق توبه یافته بکوه رفته بعد از هژده سال ریاضت کشیدند

در میان خلق آمده ابواب علم لدنی بروی کشاده اند زیاده از سه سد
تای کاغذ در علم معرفت و توحید و علم سر و حکمت تصنیف کرده اند و سه صد هزار
کس بصحبت ایشان توبه کرده اند قبر ایشان در خود حرد جام میشد با یزار و دیگر
ذکر حضرت خلیفه نیاز قلی علیه الرحمه این جناب در عصر حضرت
امیر معصوم غازی از خارزم بخارا آمده از تفضل و کرم اطهر بحار علوم قال
گردیده بعد ازان دست ارادة بدامن حضرت موسی خان ده بید زده از علم
حال نیز بدرجهٔ علیا رسیده بفاخرهٔ بخارا سالها بدرس علوم و سلوک مشغول بوده
از مشاهیر عصر امیر سعید بوده اند بزرگواریکه متصل غربی خانقاه اند نظر
بوقفیهٔ آنجناب صحابی بوده اند چنانچه در وقفیه چهار بیت درج نموده
که رباعی بنا شد خانقه بهر نمازی بعصر بوظفر معصوم غازی بند
بوحمید بکر اصحاب که شاید گردد آن مقبول تواب تاریخ مدرسهٔ
آنجناب بفضل او بنای این سرا هد ۱۲۲۲ هزار و دو صد بیست دو آمد تاریخ
حضرت خلیفه نیاز قلی علیه الرحمه استادی بدری غروب ایتکاچ نفس تاریخ
انکا بدریغ لفظ ۱۲۱۸ بستانیغه بولدی لوز تاب فوت ایشان در عصر حضرت
سلطان حیدر رحمه الله علیه بوده قبر مبارک ایشان در پشته خواجه سحا
علیه الرحمه بجانب شرقی کول شفا بقدار دو طناب کمانیش لوزخانه مخدوم
ننگانی نیز درانجاست رحمهم الله تعالی ذکر حضرت آخوند خواوند
اسم مبارک ایشان عبدالله است مصنف مختصر میشد بلقب صدر الشریعه است اسم
والد ایشان مسعود بوده نام جد مبارک ایشان عمر لقب تاج الشریعه وفات حضرت
آخوند در ۷۴۳ هفت صد چهل و هفت بوده قبر مبارک ایشان بجانب
شرقی ... شهر حضرت ایوب علیه السلام میشد ذکر مزار فایض الانوار
حضرت سید ابدال غازی شهید رضی الله تعالی عنه
اسم مبارک ایشان امیر جعفر طیار غازی ابن حضرت شاه عبد المنان ابن حضرت

امام محمد حنفیه ابن حضرت امیر المومنین علی المرتضی رضوان الله تعالی علیهم والده سید جعفر غازی امیره بنت عمر هاشم بوده والده پدر ایشان شمسیه بنت حضرت خلیفه سوم عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه میباشند و از حضرت امیر جعفر غازی دو فرزند بوده شاه یعقوب خواجه و شاه عبد الستار خواجه مزار پر انوار فیض آثار ایشان در بالای ارک عالی بخارا میباشد و در جوار ایشان قبر زرکیست که مشهور بهفت سلطان است و در جوار این بزرگان قبور دوازده نفر شهدای مظلوم و غلامان معصوم که در یک قبر آسوده اند وغیر ازین مذکوران بسا مظلومان آسوده اند نور الله مرقدهم ذکر جمیل نتیجة الاتقیا امیر عبد الله قدس سره العزیز از جمله خلفاء حضرت خواجه عبید الله احرار است مشهور بمیر عرب وطن ایشان حضرموت است از توابع یمن که قبر مبارک حضرت هود علیه السلام در انجاست حکومت بلده مذکوره باقارب ایشان تعلق داشت ناگاه بایشان جذبه رسیده ترک ایالت صوری نموده بطلب سلطنت معنوی شتافته بعد از مجاهده بسیار بشرف جمال باکمال حضرت خواجه احرار مشرف شده دولت متابعت یافته فیوضات بی اندازه حاصل کرده بادی راه دین و مرشد منهج یقین گردیده بعد از فوت آنجناب ولد شریفش محمد باقر ارشاد آن حضرت عبید الله خان بقدم داشته شده است جناب حضرت امیر عرب هدایت لقب بحلیه حسب و نسب آراسته و بزیور کشف و عرفان پیراسته در زمان عبید الله خان ملاذ و ملجأ عالمیان بوده خان از فیض صحبت بهار خاصیت لوح سینه خود را چون آئینه مصفا ساخت و گاهی از فاتحه فایحه اش خان ظفر توامان میگشت بیک توجه مبارک به خصم غالب فایق آمده نذورات بی اندازه بخدمت حضرت میر عرب گذرانیده اند از همان وجه در تاریخ سنه ۹۴۲ نهصد چهل و دو مدرسه عالی بنا نمودند که تاریخ آن را مولانا علی کاتب گفته اند این است میر عرب فخر عجم آنکه ساخت مدرسه عالی بنا

بوالعجب بوالعجب آن است که تاریخ او مدرسهٔ عالی میر عرب نقل است
از حضرت شیخ عبدالحق جهری بخاری قدس سره که فرموده اند که در اوقات بنای
مدرسهٔ میر عرب بعالم رؤیا دیده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در همین
زیر منار بخارا بدولت اقبال کتف مبارک بر اصل منار استناد داده یک
پای مبارک بین الطاقین گذاشته خلق بیشمار در صحن مدرسه منتظر لقای باکمال الله
درین اثنا آنحضرت عبدالحق گفته صدا کرده اند بندهٔ کمینه عبدالحق لبیک گویان
حاضر شده بدولت پابوس مشرف شدم متوجه بجانب مدرسهٔ میر عرب شده فرمودند که
فرزندم امیر عرب چه نیکو عمارتی و چه دلکش بنای طرح انداخته ازین واقعه بدیدهٔ حسن
علم حاصل میشود یکی نسبت متبنه مشهوره و دیگر قبول عمارت مطرحه منقول است که
حضرت امیر عرب بعد نسبت دوسالگی ذوق عشق حقیقی دامن‌گیر گشته بطلب مرشد
کامل بسمرقند بمحلهٔ خواجه کفشیر بحضور حضرت خواجه احرار علیه الرحمه رسیده اند بمجرد
دیدن مقبول طریق و محبوب سلسله آمده همان زمان طریق تلقین نموده بمجاهده سلوک
وجود خود را بسعادت ختم ساخته در کمتر از بیست روز مرخص گشته باشارهٔ ایشان در بخارا
آمده ترقیات بوالعجب رو نموده از لطف الٰهی مقبول خاص و عام گشته در سنه
نهصد سی و دو نوتیده در داخل گنبد این مدرسهٔ عالی خود مدفون گشته اند حضرت
شیخ جلال هروی بخاری قدس سره از اجلهٔ یاران و خلفای
مولانا شمس الدین محمد اند که ایشان مرید حضرت شیخ سعدالدین کاشغری ایشان
مرید مولانا نظام الدین خواموش ایشان مرید حضرت خواجه علاؤالدین عطار ایشان مرید
حضرت خواجهٔ بزرگ نقشبند قدس الله ارواحهم اند بعد از وفات پیر روشن ضمیر از
هرات در بخارا آمده بوعظ و نصیحت خلق مشغولی داشته همیشه اصحاب سلوک را هدایت
مینموده اند و از وعظ ایشان مردم آن زمان بهرهٔ تمام یافته اند و سخنان مشکل
و دقیق بر زبان ایشان جاری میشده است که علمای بخارا و اکابران آن وقت
بمجلس شریف آنجناب مستمع گشته مستفید میگشته اند و از مریدان آن صاحب کمال

عبد العزیز خان ابن عبد اللہ خان نور مرقدہما بودہ اند بانی خیرات کثیرہ ست
از انجملہ تعمیر خانقاہ و حظیرۂ مزار شریف حضرت قطب الاقطاب خواجۂ بزرگ نقشبند ست
کہ بغایت فیض بخش و روح فزا ست وفات آن سلطان خدا آگاہ بعمر چہل سالگی
در سنہ نہصد پنجاہ ہشت واقع شدہ ست کہ مدفن ایشان در جوار والد بزرگوار
در بالای صفہ ست بجوار حضرت خواجہ بزرگ آنجناب سلطنت قباب بعد از
فراغ ملکی سر از طاعت و عبادت خداوندی نہ پیچیدی و خاطر خیر مآثرش بہ
بناہای خیر میلان داشتی ع از کوزہ ہمان تراود کہ در وست وفات
حضرت شیخ جلال قدس سرہ در سنہ نہصد پنجاہ ہفت بعمر ہفتاد سال فوتیدہ
اند قبر مبارک ایشان بدرون شہر در گذر میرکان ست کہ گنبذ بلند کبود و مدرسہ
در انجا ست قریب بدروازہ کہ موسوم بدروازۂ شیخ جلال ست میگویند کہ
آن دروازہ را نیز خان مغفور بنا کردہ ست حضرت ہادی خواجہ
شیخ الاسلام علیہ الرحمہ آن جناب را از کمال کثرت فضایل بلقب بحضرت
استاد نمودہ اند ایشان جد مولوی شریف قاضی کلان بودہ اند انتساب
حضرت استاد در طریقت بحضرت املا علیہ الرحمہ میرسد قبر مبارک در گذر جعفر خواجہ
نقیب بودہ مولوی شریف قاضی کلان و والد بزرگوار بجوار جد معظم آسودہ اند

ذکر حضرت خواجکان جویباری رحمہ اللہ علیہم

کہ بر پشتۂ خواجہ چہارشنبہ آسودہ اند اول ایشان حضرت امام علاؤ الحق و
الدین کہ مقتدا و پیشوای سرامد اکابر زمان خود بودہ اند ابنہ امام مظفر جامع
قدسی مآب ناصح سلاطین بودہ بعلوم ظاہری و باطنی آراستہ بعلم و عمل خود نفع
رسان خلق اللہ بودہ اند وفات آنجناب در سنہ ہفتصد پنجاہ ہشت بودہ مرقد
منور در پشتہ خواجہ چہارشنبہ ست خواجہ کمال الدین طاہر ابن حضرت
امام مظفر قدس سرہ عالم و عامل زمان خود بودہ اند وفات ایشان در سنہ
ہشتصد چہل واقع شدہ بجوار والد خود آسودہ اند و فرزند ایشان سراج

الدین محمد شیخ الاسلام نیز بجوار ایشان آسوده اند حضرت خواجه
محی الدین محمد یحیی رحمة الله علیه از کمل اولیا و مرجع خواص و عام
بوده ایشان را مریدان بسیار بوده خواجه را دستور چنان بوده است که بعد
از ادای تهجد نان بسیار گرفته بسر راه خارکشان رفته نان ها را بآنها داده
میگفته اند که روی این جماعه را دیدن مبارک است چرا که سحر میخیزند و خوردن ایشان
از وجه حلال است در وقت برگشتن دست مبارک بر پشت نهاده این مصرع را میخوانده اند که
بندهٔ باد داغ را مفروش تو ذکر کرامات ایشان در مطلب الطالبین بسیار است مرقد منور شان در
خواجه چهارشنبه در حظیرهٔ معینه است خواجه نظام الدین ابن خواجه محمد یحیی
قدس سره تاج الاغنیاء و السالکین بوده اند خواجه را بعد از چند گاه چندی بدرجه
شهادت رسانیده اند در جوار والد بزرگوار در رشتهٔ خواجه چهارشنبه آسوده اند
دیگر مزاری که در طرف قراکول بدرون شهر بخارای شریف
نسبت میدهند بایشان محمد زاهد خواجه علیه الرحمه که از
مریدان ایشان میرزا بهادر خواجهٔ شیر بدنی که پسر حضرت املا اند علیهم الرحمه در
جوار ایشان فرزند ایشان که مسمی بایشان عبد الله خواجه اند آسوده
اند بهمان گذر را گذر عبد الله خواجه میگفتند ذکر حضرت خلیفه محمد حسین
قدس سره که از اصحاب کبار خلیفه محمد صدیق اند آنجناب خلیفهٔ اول حضرت
موسی خواجهٔ دهبیدی اند صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بوده اند در ابتدا
در سمرقند بنای مدرسه و خانقاه نموده بعد از ان بنابر حوادث ایام در فاخره
بخارا در عصر دولت حضرت امیر المؤمنین امیر سید حیدر علیه الرحمه آمده اقامت نموده تمام اهل
علما و فضلاء آن زمان را بطریق سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه درکشیده اند در مرآت
السالکین آورده است که حضرت خلیفه حسین قدس سره را تا هفت سال بعد از
مشرف شدن بمقام رضا از اثر حرارت گرمی ذکر بر سینهٔ بی کینه خود یخ دکا باشلیکی که
در حجره مانده باشد می بسته اند طاقت حلقه و توجه طالبان و سالکان را نبوده در ان

حالت هرگاه که یکی را نظر کردندی بنهایت النهایه که فوق مقامات این طایفهٔ علیه ست واصل میکردندی چون سن شریف بهشتاد دور رسیده بود آنجنان بتوجه اصحاب میسر داخته اند که بیک توجه از کار طالب را جاری نموده و آگاه میساختند وفات ایشان در سنه یکهزار و دو صد چهل نه و اقعشده مزار گوهربار ایشان در بیرون دروازهٔ قواله مشهور و معروف ست یزار و متبرک به حضرت خلیفه حاجی محمد یوسف علیه الرحمه از اصحاب کبار حضرت موسی خواجهٔ ده بیدی قدس سره بوده اند در بنای عمر خود چندحج کرده اند و بزیارهٔ منورهٔ آنسرور صلی الله علیه وسلم مشرف گردیده و بمرتبه ولایت محمدی علی مصدرها التحیة رسیده اند برفاقت حضرت موسی خواجه از بلاد هندوستان بدهبید شریف آمده اند بنابر التماس طالبان فاخره بخارا حضرت موسی خواجه قدس الله روحه ایشان را روانه نموده اند ازان مدهٔ چند گاه در بخارا اقامت نموده در مسند ارشاد طالبان بوده اند و فتنیکه بجوار رحمت الهی پیوسته اند مدفن ایشان در بیرون دروازهٔ حضرت خواجه اسحاق کلابادی در سر راه حضرت خواجهٔ بزرگ واقعشده ست حضرت خلیفه موسی خواجه شیخ الاسلام قدس سره ایشان از اصحاب حضرت خلیفه محمد امین المشهور بایشان پیر اند در اصل از قریهٔ سرپیچ از توابع قلعهٔ نور و از اولاد شیخ خدای داد ولی بوده اند بخدمت ایشان پیر رسیده مدتی بذکر خفیه مواظبت نموده ازان کشادها یافت روزی حضرت ایشان پیر با جماعت اصحاب متوجه مزار پرانوار حضرت عزیزان خدای داد علیه الرحمه بودند در لب دریای کوهک فالیز خربزه داشت یکی از مریدان و بتکلف آمده بودند فرمودند که امروز آنقدر نسبت روحانیت بزرگان جهریه ظهور میکنند که از اندازهٔ تعدد بیرونست سایر ان لطف نمودند فرمودند که موسی خواجه بطریقهٔ آبا و اجداد خود که جهریه اند مشغول باشد ایشان موسی خواجه باهنگ قوال جهر کرد بحضرت ایشان خوش آمده فرمودند که بزرگان ما بدو طریق رخصت داده اند موسی خواجه را باین طریق جهریه اجازه ست بعد ازان ایشان موسی خواجه بطریق آبا و اجداد

خود که جدیه بوده اند مواظبت نمودند عاقبت الامر ایشان را امیر بخارا بالحاح
آورده منصب شیخ الاسلامی تکلیف نمودند که قبول نموده یکماه در بخارا شیخ الاسلام
شده وفات یافت قبر مبارک ایشان بدرون شهر بخارا در پشتهٔ مولانا شریف جهری
علیه الرحمه واقع شده است **ایشان عطاء الله خواجه شیخ الاسلام**
فاخره بخارای شریف قدس سره از جملهٔ مریدان پاک اعتقاد و یاران
حق یاد داملا بینا ریوقمانی که خلیفهٔ اول اند بحضرت املا علیه الرحمه بوده اند و آن جناب
استاد عبدالحی خواجه صدور بوده اند آنجناب در مجموعه خود آورده اند که استاد مصنف
این مجموعه حضرت عطاء الله خواجه شیخ الاسلام از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از
کمال مهارت در مبانی فروع و اصول بر جمیع فضلا و تمام علما فایق بوده اند و در
تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح اشارات
متأخرین کوی سبقت از امثال و اقران ربوده اند و انجبا در حل مواضع مغلقه رسایل
در سلک انشا کشیده اند از انجمله نتایج قلم خجسته رقمش تتمة الحواشی مولانا یوسف قراباغی که
در وقت امتحان الرجال این زمان است موسوم است بایضاح التتمه که در میان طلبه علم
مشهور است و دقایق نکات آن برالواح ضمایر علما فضایل مآثر موفور شی در مجلس
بهشت خاصیت ایشان بودم فرمودند که دفتر داملا اسحاق نام طالب علم بلخی بجناب استادی
آخوند ملا نعمت الله عاشق حین درسی بی ادبانه مناظره نمود حضرت استادی فرمود
روی این طالب علم سیاه شد این کلام الهام ترجمان باین فقیر تأثیر نموده عرض نمودم که
حضرت دعا نمایند که این طالب علم ازین بلیه خلاص یابد فرمودند که عجب کاری از من
استدعا مینمایید که حق سبحانه و تعالی قبول نفرماید من حکیمم عرض نمودم که نزد شما همه توقع
آن میدارند که از سیاه روی خلاص یابند نه بالعکس بهر تقدیر دعا کنید جهت خلاص
آخوند مذکور بلکه جریمهٔ هر شاگردی که بی ادبی کرده باشد فقیر مؤلف این مجموعه عبدالحی بجناب
غوثی منزلت معروض داشت ما کشف این نوع حالات بی خلوه و حبس انفاس و مکالمه بعض
کاملان میشده باشد فرمودند که کشف ما دامیکه خوب جای نگرفته باشد محتاج بان احوال

دانزد است اما وقتیکه قلب مو کشف وخانهٔ آن شده باشد باین نوع عملها
و تکلفها هیچ احتیاج ندارد منقولست که روزی آن قبلهٔ ارباب کمال در اثنای
درس گویی نزد جمعی از طلاب که در آن مجلس حاضر بودند فرمودند که فقیر ملهم شد که هرکه بر آستانهٔ
درس خانهٔ فقیر بنیت درس خواندن و استفادهٔ علم نمودن قدم مانده باشد مغفورست
چه عجب امثال این کرامتها از بزرگان و خاصان بظهور پیوسته است مَنْ دَخَلَ دَارَ
اَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ اٰمِنٌ سامعه افروز شده باشد ع در این مقام فرح بخش هر که منزل کرد
مراد خویش از این آستانه حاصل کرد وبعد از وصال آنجناب حضرت بابرکات ایشان نیز
فیوض و برکات بمریدان و شاگردان از روح پرفتوح ایشان فایض و شامل است
و فقیر عبدالحی را در مشکلات و تعویقات امداد میفرمایند و در اثنای مرض هرگاه ایشان را
بخواب می بینند البته شفای عاجل و تخفیف حاصل میشود و بارها آزموده و مجرب شده است
وفات ایشان عطاء الله خواجه شیخ الاسلام دار الفاخرهٔ بخارا قدس الله
روحه العزیز در سنه ۱۲ بوده مزار پر انوار ایشان بداخل شهر فاخره بخارای
شریف قریب بدروازهٔ مزار است یزار و یتبرک به انتهی حضرت خواجه
خطیب سیونج رحمة الله علیه العالم با موجود آن عاشق ربانی اعنی
حضرت خواجه خطیب سیونج ایشان جانشین حضرت محمد امین خواجه کلان ابن احمد
مخدوم اعظم رحمهم الله بوده اند و سالها در مسند ارشاد نشسته طالبان
حق را بحق میرسانیده اند روضهٔ شریف ایشان خواجه خطیب در بخارا در سیونج بالای
در لب حوض است که در پیش مسجد جامع سیونج واقع است حضرت شیخ محمد خان قراما
داماد خطیب بندگورند حضرت آخوند ملا یار محمد بخاری دیهٔ
در آرای رحمة الله علیه آنجناب عالم و عامل بوده اند و مرشد کامل و از کبار اصحاب
خواجه صبور میانکالی بوده اند قبر مبارک ایشان در دیهٔ دراز است در نزدیکی
راه کلان که بجانب قلعهٔ وردان زه میرود در وقت رفتن بجانب قبله راه
ظاهر و هویداست طوغ و بیرق و علم و مسجد در پیش روضهٔ ایشانست حضرت شیخ

باباحاجی بخاری رحمة الله علیه آن بزرگوار مجذوب حقانی و آن محبوب ربانی و آن مجرد جهانی و آن نادر زمانی حضرت شیخ باباحاجی ایشان را انتساب طریقت بخواجه دفا علیه الرحمه میر سید ایشان را انتساب بوالد بزرگوار خود میر سید علی عزیزان این حضرات در سمرقند مدفونند نقل است که روزی حضرت خواجه یوسف حصاری از حضرت خواجه دفا پرسیده اند که بعد از شما کیست که بجای شما نشیند فرمودند که مارا در بخارا درویشی است شصت سال عمر یافته لمرجهٔ خود کشاده بفراغت نخوابیده اشاره بحضرت شیخ باباحاجی علیه الرحمه قایم مقام خود کرده اند و جناب حضرت حاجی بابا علم ظاهری کمتر خوانده بوده اند و سخنان ایشان را حقسبحانه و تعالی علم لدنی کرامت کرده چنانچه بخدمت حضرت ایشان مثنوی معنوی میخوانند بعد از فراغ خواندن آنقدر معانی میگفته اند در حضور عالی هیچکس را یارای دم زدن نبوده وفات ایشان بهزار و هشتاد و شش بوقوع آمده قبر شریف ایشان در سیونج بالا است **حضرت خواجه ظریف ابن خواجه صبور رحمة الله علیهما** آن خواجه عفیف و آن قدرهٔ شریف اعز حضرت خواجه ظریف جانشین والد خود بوده اند قبر ایشان در خیرآباد بخارا است در دیهٔ جویبار **حضرت لطیف خواجه ابن ظریف خواجه علیهما الرحمه** خلیفهٔ والد بزرگوار خود بوده اند در جوار پدر بزرگوار خود آسوده اند **حضرت شیخ نذر محمد علیا بادی بخاری** آهوکیری علیه الرحمه الجناب ... بادر زاد و مرشد ... ارشاد اعنی حضرت میر نذر علیا بادی از اصحاب کبار حضرت خواجه اسحاق ابن مخدوم اعظم ... بوده اند قبر پرانوار ایشان در بیرون شهر قرشی در دروازهٔ تل باچ است در ختهای ... چهار بدور روضهٔ ایشان بوده است **حضرت خواجه جان سیونج بخاری علیه الرحمه** ولد ارجمند حضرت خواجه دفا اند انجا مرشد طالبان و سرور عابدان و چراغ خوانوادهٔ خواجگان بوده اند و خلیفه حضرت شیخ باباحاجی بوده اند بارها حضرت حاجی بابا میگفته اند که ما امانت دار حق و ملک از آن خواجه جان است الحق بعد از فوت ایشان بمسند آنجناب خواجه جان متمکن گشته بارشاد طالبان مشغول بوده اند وفات

ایشان در سال هزار نود و نه وفات شده مزار متبرکهٔ ایشان در قریهٔ سبونج بالا
در جانب عقب قبر حضرت مولانا مصطفی قلی عزیزان است حضرت شیخ پیر محمد
بخاری دیهه درازی رحمة الله علیه آنجناب فرزند ارجمند دلبند مولانا
یار محمد بخاری دیهه درازی بوده اند و هم خلیفه و جانشین والد بزرگوار خود میباشند
قبر مبارک ایشان بجوار والد بزرگوار ایشان است حضرت میر محمد علیه الرحمه
ایشان خلیفه و جانشین حضرت شیخ پیر محمد است قبر ایشان نیز در دیهه دراز در پیش حضرت
مولانا یار محمد است حضرت شیخ بابا علیه الرحمه ایشان نیز مرید و خلیفه و جانشین
حضرت میر محمد بوده اند قبر ایشان نیز در دیهه دراز است حضرت شیخ زاهد علیه الرحمه
ایشان خلیفه و جانشین شیخ بابا بوده اند قبر ایشان نیز در دیهه دراز است حضرت
شیخ صدیق دیهه درازی قدس سره ایشان مرید شیخ زاهد بوده اند
قبر مبارک ایشان نیز در دیهه دراز است حضرت خواجه شاه کاسانی
قدس سره آنجناب مرید و خلیفه حضرت شیخ عبدالقدوس است قبر مبارک ایشان در
موضع کاسان قرشی است بیرون قلعه حضرت شیخ طالب بخاری مرید و دلبند
بزرگوار حضرت شیخ نیازی اند و صوفی دهقان بخاری مرید حضرت شیخ نیازی
مذکور بوده و لیکن در متابعت شیخ طالب فی الجمله مربوده اند در زمان سبحانقلی خان
نور مرقده وفات یافته اند مرقد ایشان بجوار والد خود در پای جغدری نیز دیگی
دابکند و بیرون است حضرت ملا محمد تنکی بخاری ایشان از جمله خلفای
حضرت شیخ اخسوی و افضل اصحاب و احباب ایشان بوده اند منقول است که ملا محمد تنکی
علیه الرحمه در بخارا بوقت خواندن نماز جمعه دست خود را بالا برداشته از جدا دای نماز
مردم پرسیده اند که سبب چیست که در نماز دست خود را بالا نمودید گفته اند که ما در نماز
بفرض مشغول بودیم پرسیدند که بکدام فرض مشغول بودید فرمودند که ولایت بلخ
در فلان گذر مردم بنماز جمعه شروع کرده بودند که مسجد بربالای ایشان فرو میرفت دست خود را
بآن مسجد ستون ساختیم تا همه مبتلا از مسجد بیرون آمدند بعد از ان دست خود را کشیدیم

مسجد بیفتاد سبب دست برداشتن این بود و آن زمان این مهم بر ما واجب
و لازم شده بود چون این خبر در بخارا شهرت یافت بحضرت عبید الله خان نور مرقده
رسید آنجناب متعجب شده قاصدی را در بلخ از برای استفسار این معنی فرستاده اند چون
قاصد از مردم بلخ پرسید ایشان گفته اند که واقعاً بعد از بر آمدن مردمان فوراً
مسجد فرو رفت قاصد خبر را بسلطان رسانیده خان را اعتقاد بزرگ بآنجناب پیدا
شده است قبر ایشان در دیهه خود شان مشهور بشنبه تنگ است **شیخ سعید**
محمد تتکی ابن ملا محمد تتکی اند و خلیفه و جانشین والد بزرگوار خود اند
که سالها بر مسند ارشاد نشسته بعد از آن بجوار رحمت الهی پیوسته در جوار والد
خود مدفون گشته اند **حضرت خواجه شاه تتکی** ابن محمد سعید ابن ملا محمد
تتکی اند رحمهم الله آن بندهٔ خاص آله و آن عاشق آگاه خواهرزادهٔ شان مرید و خلیفهٔ والد خود بوده اند
مجذوب حالی بوده گاهی ترکش و شمشیر و امثال آن با خود می بسته اند بسیار بزرگ و چراغ
عزیزان خود بوده اند قبر مبارک ایشان هم در پهلوی قبور والد و جد بزرگوار خود بوده این
قریهٔ شنبه تنگ در تومان خرکوش بالا تر از پل مهتر قاسم نزدیکی دریای بخارا است بعد از
خواجه شاه علیه الرحمة از صاحب سلسلهٔ ایشان کسی نمانده است **حضرت صوفی دهقان**
شوریچه گی ایشان مرید شیخ نیازی اند و متابعت مخدوم زادهٔ خود شیخ کلان
کرده اند مدتی مدیده بر مسند شیخی نشسته بهدایت خلق مشغول بوده اند قبر مبارک
صوفی دهقان در دیهه خود ایشان است زیارتگاه و متبرک به **حضرت شیخ سعید ولی**
بخاری خرکوشی قراغاجی قدس سره مرید سید محمد تتکی بوده اند اصل
ایشان از مردم قطغان بوده است قبر ایشان بخرکوش در دیهه ایشان است **حضرت خواجه**
عبد الغفار خیرآبادی جویی نوی قدس سره مرید عم بزرگوار خود
لطیف خواجه بوده اند ذات بابرکات و منبع فیوضات کثیره اند شیخ محمد طاهر ایشان را
پسندیده که در وقت خود مقتدای زمان بودند بعد از ایشان کسی بمسند ایشان نشسته
سلسلهٔ ایشان بخود ایشان منتهی گشته قبر ایشان در بخارا در بیرون دروازه تل پاچ است

در نزدیکی قبر شیخ نذیر علیابادی رحمة الله علیه **حضرت خواجه سعد الله** مرید حضرت حافظ خادم قدس سره اند نسبت ایشان بحضرت امیر علی عزیزان سمرقندی میرسد ایشان از علم ظاهری نیز بهره تمام داشته اند چون علم تفسیر و حدیث و فقه و مسائل و از علم حکمت و هیئة و از علم قرأت نیز بهره وافیه داشته اند و از علم شعر نیز خبردار بوده اند محمد طاهر علیه الرحمه و حسین خواجه و محمد صدیق از جمله مریدان آن جناب بوده اند وفات ایشان در سنه یکهزار یکصد و دو سال بعمر هفتاد نه واقعشده قبر شریف ایشان نزدیکی حضرت خواجه بزرگ نقشبند قدس الله سره العزیز مبارک ایشان چهل قدم یا پنجاه قدم میشد در **حضرت مولانا زمان قاضی ترمذی بخاری قدس سره** ایشان اند مرید حضرت حاجی علی بوده بعد از فوت آنجناب بخلیفهٔ ایشان شیخ عبدالرزاق مرید شده بعده بخدمت حاجی محمد خلیفه ارادة آورده اند ختم درس بخدمت مولانا شریف نموده علم قرأت شاطبی و امثال آن بحضرت آخوند ملا عثمان تحت ارکی خوانده اند وفات ایشان در سال یکهزار و یکصد پنج در عصر ابوالفیض خان واقعشده قبر مبارک در حویلی مولانا پاینده روبروی در شرقی مدفون کردیده اند استاد شیخ محمد طاهر علیه الرحمه ایشان اند **حضرت خواجه حسین** ولد خواجه جان عزیزان سیوجی بخارا اند از جمله مریدان سعد الله خواجه قبر ایشان بجوار والد ایشان است **حضرت مولانا محمد طیب** والد بزرگوار حضرت آخوند محمد طاهر علیه الرحمه اند عالم و عامل و حافظ تنزیل الحکیم و عارف کامل مکمل بوده اند و ایشان از اصحاب شیخ بابا حاجی بخاری سیوجی اند چنانچه حضرت شیخ بابا حاجی از بخارا بخوارزم رفته اند بعد سید نوشه خان حضرت محمد طیب بابا ایشان مرید شده اند همگی عمر خود در العبادت و طاعت حق سبحانه و تعالی گذرانیده اند قبر ایشان در بلدهٔ خانقاه که از توابع خیوق است در انجا است در لب جوی نوجوان در پیش مسجد جد بزرگوار ایشان در آبا و اجداد ایشان همه عالم متبحر بوده اند حضرت **مولانا محمد طاهر** ابن محمد طیب بن مولانا باقی ابن حضرت مولانای وقت حضرت دولت شاه ابن حضرت مولانا زاهد الخوارزمی رحمهم الله تعالی ایشان تحصیل علوم در اوایل

بخدمت مولانا شاه ترکستانی نموده بعده بخدمت آخوند مولانا امان قاضی تمام نموده اند و انتساب ایشان در طریقت بشیخ خواجه سعد الله قدس سره میرسیدست چنانچه در ذکر شیخ مذکور اشارتی نموده ایم و دیگر بخدمت بسیار عزیزان رسیده اند چنانچه در مجموعهٔ خود ارشاد میکنند فقیر بمزارات بخارا و سمرقند و تاشکند و کش و نسف و حصار و میانکالات و خوارزم تمام و کمال رسیدم و طواف نمودم در سبب تألیف مجموعهٔ خود میگویند که فقیر در تاریخ سنه ١١٣٣ یکهزار و یکصد و سی سه بود که باهمراهی قاضی مولانا امان علیه الرحمه بزیارهٔ روضه متبرکه حضرت سید امیر کلال قدس سره رفته بعد از طواف از زیارة در وقت مراجعت بفقیر فرمودند که دل ما میخواهد که بطبقهٔ خواجگان عالیشان کتابی بنیاد کنی از اول تا آخر ایشان طبقه بعد طبقه بقدر استعداد خود بیان کنی در مزارات شریفه سمرقند و بخارا و بلخ بلفظ فارسی تصنیف سازی تا مردم استفاده برند در انوقت فقیر سی ساله بودم بنابر علایق در تعویق افتاد و درین ایام که سنین عمر بهفتاد و هفت رسید بنا کاه بعنایات الٰهی در سال هزار و صد پنجاه و هفت بود که در ولایت خیوق که درین اوقات پای تخت شاهان خوارزم است بعهد سید ابو الغازی خان ست شروع نموده با تمام رسانیدم مخفی مباد که جناب آخوند محمد طاهر بلقب مصنفه خود اسمی نگذاشته اند از سخنان ایشان معلوم میشود که خالی از تکلفی نبوده اند رحمة الله علیه

حضرت خواجه اسحاق ابن حضرت مخدوم علیهما الرحمة ایشان

از جملهٔ مریدان والد بزرکوار خود بند بعد از وفات پدر عالیقدر بمولانا لطف الله تلمذ کرده اند و دختر مولانا بدست ایشان بودست قبر خواجه اسحاق در سمرقند در بیست قدمی از قبر والد ایشان مقدار یکهزار قدم کمابیش بالا تر خواجه صبور از مشاهیر خلفای خواجه اسحاق مذکور است ایشان ولد امیر واحد اند و امیر واحد را در داخل شهر بخارا در کوی ارک بسته مسجدی ست در نهایت متانت صبور خواجه قدس سره در بدایت حال بزیارت حرمین رفته مدت بیست پنج سال در انجا اقامت نموده بعد ازان بالهام غیبی بولایت ماوراء النهر آمده بحضرت خواجه اسحاق ارادت نموده سالها

بخدمت ایشان بسپرده ازان حضرت ارشاد یافته بدرجهٔ تکمیل رسیده مدتی
بخدمت نقوا بمسند شیخی نشسته طالبان را هدایت نموده اند قبر مبارک ایشان در
موضع جلایل در جنوبی نهر ولایت کرمینه است مسافت بینهما یک نیم فرسخست وفات ایشان
در سنه یکهزار پنجاه و یک هجری است **تنکری بردی قدس سره**
از مشاهیر خلفاء اسحاق خواجهٔ دهبیدی اند در موضع چهار منار کرمینه نشو نما یافته
اند در بدایت حال در بادیهٔ بچرانیدن بهوائی شغل داشته اند روزی خواجه اسحاق
بدانجا عبور نموده اند چون چشم ایشان بروی مبارک آنحضرت افتاده علی الفور شیفته
ایشان شده بخدمت آنجناب شتافته بعد از خدمات لایقه بدرجهٔ تکمیل رسیده سالها
بر مسند شیخی و ارشاد بهدایت خلق الله مشغول بوده اند قبر مبارک در چهار منار است
حضرت امین خواجه چهار مناری قدس سره از مشاهیر
اسباط و نبایر تنکری بردی اند مدتها در مسند شیخی جلوس نموده طریقهٔ آداب
بسر رعایت مینموده اند و در مجلس نفیس ایشان از اهل مجذوبان بسیار بوده اند
قبر مبارک ایشان در چهار منار میان زکال است **شیخ محمد جان قرامانی**
قدس سره از خلفاء عظام حضرت خواجه کلان دهبیدی و ولد نخستین حضرت
مخدوم اعظم اند ایشان را آثار ولایت و کرامت از طفولیت هویدا بوده
حضرت خضر علیه السلام بوالد ایشان اشارتی بوجود این فرزند ارجمند نموده بوده
اند **شیخ یار محمد قدس سره** والد بزرگوار شیخ محمد قرامانی اند مشهور
بشیخ نقره کذار و از اعاظم خلفاء عزیزان قاسم شیخ کرمینی بوده اند و ازان حضرت
مرخص و مجاز کردیده و شیخ محمد جان کاهی در مجلس بتقریب از ولایت والد خود حکایات
شکرف میفرموده اند نوبتی فرموده اندکه والد ما از مدتی از فوت خود در واقعه
فرموده اند که جسد مرا از قبر برون آر که از آب جسد مرا ضرر خواهد رسید چون قبر
مبارک ایشان را کشادیم که آب نزدیک رسیده بوده بنابران بربالای آن تل
دفن کردیم مزار پر انوار شیخ محمد جان نیز بربالای تل مذکور در موضع قره مان از تومان

را امتین بجد و والد خود ست **شیخ محمد سیوخی قدس سره**
از خلفای خواجه کلان دهبیدی اند شیخ محمد سیوخی ولد شیخ محمد که از خلفای حضرت
مخدوم خارزمی بوده وفات ایشان در سنه یکهزار چهارده بوده قبر مبارک در قریه
سیوخ است که از قرای زامستن بوده در سابق مانند غجدوان آباد بوده الحال
مندرس ابتر است که بجز مزارات مشایخ و تل ارک آن نشانی نمانده **خواجه**
عبد الصمد قدس سره ولد شیخ محمد جان قرامانی اند آنحضرت تعریف
این مخدوم زاده بسیار کرده اند **خواجه عبد القدوس قدس سره**
ایشان نیز فرزند ارجمند شیخ محمد جانند آثار بزرگی و کرامت از جبین مبین ایشان
هویدا بوده و از غایت تواضع با اصحاب پدر بزرگوار خود همچون خدام خدمات
لایقه را بتقدیم میرسانیده اند و بحال تن و بخلوص عقیده ارتباط تمام و سعی ما
لا کلام داشته اند **خواجه میر عزیزان قدس سره** از مشاهیر خلفا
شیخ محمد جان قرامانی اند نسب ایشان بهفت واسطه بحضرت سید قاسم انوار
میرسیده مولد و مسکن و مدفن ایشان قریه تیرک لیک است و آن دهیه ایست از مشاهیر
قرا توابان کامات بخارای شریف بر شرق قصبه وابکن است **مولانا محمد شریف**
مجذوب رازمازی قدس سره از مشاهیر خلفای عزیزان خواجه
اجداد مولانا از مخلصان عزیزان قاسم شیخ کرمینه کی بوده اند و جد بزرگ
ایشان را صوفی سقا میگفته اند که سقائی خانقاه عزیزان بوی مفوض
بوده و بعد از ایشان بر مسند ارشاد نشسته در موضع رازماز لنگری
بنا نموده اند و مولانا محمد شریف را جذبه روی داده بود ریاضات شاقه می کشید
و مدتی عمر بصیام و قیام گذرانیده لوتبر در اعتکاف عهد کرد که اصلا چیزی نخورم
چون این قضیه بسمع والده وی رسید دی حضرت عزیزان را شفیع ساخت بنا بر
فرمان ایشان و خاطر اندیشی والده تا آخر ایام اعتکاف همان کاسه هایی که سوی ایشان
آش نخوردند آنها را میلیسید بهمان طریقه اعتکاف را گذرانیده از حضرت

عزیزان اجازه و ارشاد یافته اند و در طریق خفیه سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه میل تمام
داشته اند بنابران بهمان طریقه اشاره کرده بوده اند **صوفی عمکوی عرب**
قدس سره از اجلهٔ خلفای شیخ محمد جان قراماتی ست در بدایت حال از
خواجه مبارک بصحبت شیخ محمد سیونجر رسیده فیضها از آنجناب یافته بعد از ارتحال
ایشان بشیخ محمد جان پیوسته و از خدمت آنجناب بدرجهٔ تکمیل رسیده بعد از
ایشان مدتی بر مسند شیخی نشسته بسر طالبان تحقیق از ایشان مستفید شده اند
شیخ محمد جان میفرموده اند که فقیر را غیر از عرب عمکوی هیچ کس وجه بصیرت شناخته
قبر مبارک ایشان در خواجه مبارک ست **مولانا عبد الرازق واعظ**
تراخی بخاری قدس سره مرید عمکوی و واعظ بخارا بوده اند
میفرمودند که چون بخدمت صوفی عمکوی ارادت تمام نمودم فرمودند که والد
شما در طریقه جهریه اند شما را هم دران طریقت رخصت ست مؤلف ثمرات المشایخ
گفته ست که از ان زمان که جمال صوفی عمکوی را دیده ام صورت دلبرت ایشان
از نظرم کمتر ست که محو شود عظمت و بزرگی در ایشان ملاحظه کردم که چندانی در کس
دیگر نمی دیدم گمان میکردم که جز یکی در نظر انور ایشان هیچ نمینمود وفات ایشان
در موضع خواجه مبارک در جانب شمالی حصار آن ست **صوفی محمد علی**
صوفیانی قدس سره از مشاهیر اصحاب شیخ محمد جان قراماتی ست که
سالها عمر شریف خود را بخدمت ایشان بسر برده تا که بمرتبهٔ کمال و تکمیل رسیده اند
لیکن برعایت ادب مدتی بتبعیت اخلف الخلفا صوفی عمکوی بوده و بعد از
ایشان مدت هژده سال بر مسند ارشاد بمقام هدایت نشسته بارشاد
طالبان مشغول بوده اند قبر مبارک ایشان در موضع صوفیان ست که بر شرقی
دیهٔ خواجه مبارک ست **صوفی همدان عرب قدس سره** از اصحاب
شیخ محمد جان قراماتی اند از قبیله عرب شیخان ست قدس سره از موضع خواجه
مبارک سالها بخدمت ایشان بسر برده بعد از ارتحال ایشان بنابر آداب بمضمون

الطریقه کلها ادب بصوفی عمکوی ارادت آورده انچنین بعد از ایشان بصوفی
محمد علی انابت و انقیاد نموده تا که مزیۀ کمال و تکمیل یافته بعد از ان مدة شانزده
سال بمسند شیخی نشسته بارشاد طالبان شغل مینموده اند و بغایت صاحب جود و احسان
بوده در موضع قرامان بکار زراعت پرداخته بوده اند و در همان موضع در سنه
یکهزار و هفتاد و بمقام اصلی خرامیده اند نعش ایشان را بخواجه مبارک برده
بجانب غربی مزار صوفی عمکوی دفن نموده اند **شیخ حسن عرب قدس سره**
از اصحاب شیخ محمد جان ست بعد از ایشان بر عمایت اهل طریق اول بصوفی
عمکوی بعده بصوفی محمد علی و صوفی بهدان بیعت نموده اند از ایشان خوارق
و کرامت بسیار بظهور می آمده صاحب ثمرات المشایخ گوید سحری در اعتکاف
در پهلوی شیخ نشسته بودم بعضی از درویشان را احوالی شگرف روی داد
که ضبط خودها را نتوانستند نمود درینحال بخاطر این اندیشه آمد که مقتدا چه نوع
ایشان را تصرف نموده است که ایشان صاحب حال و وجد شده باشند مقارن
اینحال سر از جیب بر آورده بتقریر گفتند که ای شیخ آنچیز که همه کس در طلب آنند هیچ پدری
بفرزندی نمیدهد بلکه هر کسی خود را بخدمت مهیا سازد تا آنچیز وی را میسر گردد از شنیدن این
اشراق ایشان متعجب شدم **صوفی شاه مقری پیرستی قدس سره**
از قدمای مریدان شیخ محمد جان قرامانی بوده در بدایت حال شیخ محمد سیونجی را
مدتی خدمت نموده بعد از ان بخدمت شیخ محمد جان پیوسته اند میفرمودند که از ان
زمان باز که بحضرت ایشان قرامانی پیوسته ام مدة پنجاه سال هرگز مرا در خواب
غفلت نیافته است و از آنحضرت مجاز و مرخص شده و التفاتهای کثیره دیده اند
مزار پرانوار ایشان در دیهۀ چندری ست و این دیه از اعمال قصبۀ غجدوان
صوفی کریم داد قدس سره از درویشان کارکردۀ صوفی نیازی اند
در ایام فتنۀ اهل خوارزم در مسجد کاسه گران میبوده اند وفات ایشان در سال هزار
نود و نه واقع شده قبر مبارک مبارک در تومان غجدوان در سر محجن بر جنوبی مسجد آن

موضع قریب موضع چندری است **حضرت مولانا خورد عزیزان قدس سره**
از اعاظم اصحاب حضرت مخدوم اعظم خواجگی ده بیدی اند مجمع الفضایل والکمالات و مقتدای اهل
عرفان بوده اند بعد از تحصیل علوم ظاهری بخدمت مخدوم اعظم پیوسته بتوجه موجه ایشان بدرجهٔ کمال
تکمیل رسیده بنا بر ملتمس پادشاه بلخ حضرت مخدوم اعظم مولانا را امر بارشاد مسترشدین بلخ
نموده اند ایشان در انجا ببلخ رفته بدعوت خلق اشتغال نموده اند وفات ایشان در سنه ۹۸ نهصد هشتاد
هجری است روضه فیض آثار در جوار خواجه اروستانی قدس سره در جانب قبله شهر بلخ است **مولانا مصطفی قده**
از اصحاب کبار مولانا علی عزیزان سمرقندی اند از خوارزم بنجار ارشید جندی در مدرسه بتحصیل علم
مشغول بوده بعد از انکه بشرف بیعت مولانا مشرف گشته اند کتابها را بطالب علمان داده
حجره را تاراج کرده بهمراهی انحضرت بسمرقند رفته بخدمت ایشان قیام نموده اند چون حضرت ایشان را وفات نزدیک
رسید امر خلافت مولانا تفویض نموده سایر اصحاب را برایشان سپرده اند و مولانا اختیار تأهل نکرده در
عالم تجرید عمر بسر برده اند قبر مبارک مولانا در قریه سیونج بالا است **مولانا اکه** شبرغانی قدس سره
از خلفای مولانا خورد عزیزان اند کنیت و تخلص ایشان ابن یمین است گویند که همان سال که مولانا اکه بشرف
صحبت مولانا خورد پیوسته اند بالفور ایشان را اجازت و رخصت کلی داده اند بعضی از یاران ایشان غیرتی رو
نموده عرض کرده اند که ما سالها بخدمت مشغولیم هنوز بارشاد نرسیده ایشان در یک مجلس لایق این نعمت
گشته اند مولانا عزیزان فرموده اند که خضر علیه السلام بمکتوبی ارسال نموده اند که برسید خط باید جا ارت
و ارشاد داد و در سنه هزار هفت وفات نموده قبر مبارک در شبرغان است **حضرت آخوند ملا**
پاینده حسنی ملقب بشاه اخسوی قدس سره از اعزه خلفای
مولانا خورد عزیزان بلخ اند و از سادات حسینی بوده اند بدین طریقه که آخوند شیخ پاینده محمد بن امیر
شیخ درویش محمد بن شیخ امیر عابد الحسینی الاخسی الی آخر النسب در بدایت حال بخدمت مولانا صفا پیوسته اند بعد از آن
بامر ایشان بمولانا خورد عزیزان بیعت نموده بعد از خدمات لایقه بمقصود رسیده اند بکمال استعداد تمکین آن
انحضرت اینقدر است که مدت سی سال در بخارا بر مسند مشیخت نشسته قطع اطماع از اسباب دنیا نموده اند الا انکه در آخر بسبب
عارضه بجهت انکار منکران بتقریبی افاده کرده اند بعد از آن مشهور خاص و عام گشته گویند ایشان را در ابتدا
قبولی بوده که هر کس را چشم بر ناصیه ایشان می افتاد شیفته ایشان گردیده میگفت که این ذات آفتابی خواهد

شد که عالم را منور خواهد گردانید نقل است که فتح باب عرفان مولانا پاینده اولا از لطف
و تربیت حضرت خواجه بزرگ قدس سره بوده چنانچه یک سال بعد از عشا هر چهارشنبه در مقابل روضهٔ شریف
ایشان مراقب می‌نشسته‌اند و وقت تهجد در دل شب مبارک برادرزاده تهجد میخواندند و متوجه شهر میشده
اند و در هر آمدن حضرت خواجه بزرگ عنایت میشده است که ملا پاینده شما مقبول باشید و یاران شما مقبول باشید
و نیز مقبول حق‌اند مناقب العارفین نام کتابی در مناقب آنحضرت تالیف یافته و وفات آنحضرت در سال هزار و
ده هجری است و مزار پر انوار در بیرون دروازهٔ مزار مشهور بفیض آباد است **امیر عوض**
رحمه الله علیه از اجلهٔ اقربای حضرت شاه اخسوی اند و منظور نظر آنحضرت بوده اند چنانچه اشارتی هم کرده
اند که بحسب روحانیت نیز میر عوض را تربیت خواهم کرد و در ایام طفولیت در شان امیر عوض میفرموده اند که
این نمک ما روزی خواهد که بانگ زند بس بنابر عنایت کثیرهٔ آنحضرت بعد از ارتحال ایشان امیر عوض چندین
سال بمسند شیخیت آنحضرت نشسته‌اند و خلفای آنحضرت رعایهٔ ایشان را لازم داشته‌اند **مولانا میر
رحمت الله** ته از اجلهٔ اصحاب شاه اخسوی اند قدس سرهما ایشان سید عالی نسب و فضل اهل فضلای
زمان خود بوده مشهور بین الجمهور باخوند ملا میر بن مولانا ناصر الدین محمد حسینی هروی قدس سره اند [illegible] دیگر
هیچ دلیلی روشن‌تر بر بزرگی حضرت شاه اخسوی از آن نیست که اصحاب ایشان اکثر طلبهٔ علم اند زیرا که رعونت
این طایفه را برهم شکستن بسیار دشوار است و آن تصرف مخصوص اقویای دین است **خواجه محمد
یوسف** قدس سره از اعاظم اصحاب شاه اخسوی اند با انواع علوم دینی عقاید بغیر آراسته
بوده اند با وجود علم ظاهری از نسبت باطن این طایفه بهرهٔ تمام داشته اند میفرمودند که در
بدایت حال مرا ضعف عارض شد اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمدند بلکه قطع امید از حیوة
نمودم اطبا پرهیز کلی از آشامیدن آب نموده بودند که مضرت تدقی مدید آب خورده بودم شبی
در واقعه دیدم که گوینده میگوید که صحت تو در خدمت خوردن باز ماندهٔ مولانا پایندهٔ اخسوی است
مقارن اینحال آنحضرت بعیادت این فقیر آمدند کاسهٔ آب طلبیده اندکی آشامیدند بقیهٔ آن را
عنایت نمودند آن را آشامیدم بخلاف فرمان اطبا علی الفور شفا یافته از فراش برخاستم
و با آنحضرت گردیدم **خواجه محمد ولی** قدس سره المشهور بحضرت خواجه خالدار بوده و از اولاد
خواجه محمد پارسا علیه الرحمه و از اجلهٔ اصحاب حضرت شاه اخسوی اند میفرمودند که هنگامیکه بخدمت آنحضرت

داشتیم در راه در خاطر آمد که اگر ایشان را خواز دست در اول ملاقات بر سکته شیر ما حضر سازند چون با ایشان
ملاقات واقع شد بلا توقف خواستند و ما حضری آوردند چون ملاحظه شد اشکنه شیر بوده باآنکه این عرف
در خانقاه کم است بعد از صدور این واقعه بصدق تمام بیعت نموده بخدمت آنحضرت کوشیدم قبر مبارک خواجه محمد ولی در
بخارا در عرب مدرسهٔ ایشان که مشهور بمدرسهٔ خواجه پارساست دران عمارت عالی اساس بنا نموده اند و در آنجا مقابر
قبایل و عشایر ایشان است بیان قاضی محمود قدس سره از مخلصان شاه اخسوی اند مدتی در بخارا بمسند عالی شریعت
نشسته اند و با صحاب طریقت مجالست نموده بانواع علوم خصوصاً از علوم دینی بهرهٔ تمام برده ایشان والد قاضی
نورالدین اند که ایشان نسبت ایشان بمولانا داود کوه نور میرسد خود بادی ظهور کمال جذبه و غلبه سکر و بیخودی در استغراق در
رعایهٔ آداب شریعت کوشیده اند خواجه محمد شیرینی قدس سره از مشاهیر اصحاب شاه اخسوی اند و از اولاد خواجه
محمود انجیر فغنوی بوده اند سالها در صدد آنحضرت بخلوص نیت کوشیده بمقصود رسیده مجاز و مرخص شده اند و خلق کثیر
بهدایت ایشان در زمرهٔ اهل طریقت در آمده تربت ایشان در موضع شمالی دریای قراکول بسه فرسنگ تومان کامانچ است مزار
ایشان در موضع سیرت است میر بزرگ قدس سره از اولاد خواجه محمد شیرین اند و از اصحاب حضرت شاه اخسوی اند
بخدمت آنحضرت بسیر برده و زیارت بیت الله شریف مشرف گشته اند میفرمودند که در سفر حجاز بر کشتی بودیم صاعقهٔ عظیمه روید اد که
اهل کشتی از بیم در قلق و اضطراب افتادند در این اثنا مرا اینچنین واقعه دیدم که حضرت ایشان بر سر آب ظاهر شدند
فرمودند که غم مخورید که بخیر میگذرد و همچنان بر روی آب ایستاده بودند تا غایب شدند فی الفور کشتی آرام گرفت و صاعقه
برطرف شد مولانا مستی قدس سره از اجلهٔ اصحاب و خلیفهٔ اولی از خلفای اربعهٔ شاه اخسوی اند بعلوم
ظاهری و باطنی آراسته مدتی بتحصیل علوم رسوم اشتغال داشته آخر بجذبهٔ الهی ترک نموده تجرید اختیار نموده
در ظل تربیت آنحضرت بدرجهٔ عالیهٔ ولایت رسیده اند ایشان همیشه مستغرق بوده اند علی الدوام در مراقبه
بوده بیمار و مستغرق ذکر میپرداخته باوجود درجهٔ کمال و تکمیل مادام الحیوة در سلک ملازمان آنحضرت منخرط
بوده در ترقی و تزاید حال مر بوده اند و آنحضرت ایشان را سجاده و عصا داده دو بار بارشاد طالبان اخیر مامور
نموده اند مولانا بعلت هیچ بر بعض خدام ایشان رسانده اند که مرا طاقت فراق آنحضرت نیست با التماس ایشان باز مانده
بخدمت ایشان مشغول گردیده اند قبر مبارک مولانا مستی در داخل شهر بخارا در شرقی خانقاه متصل ایوان
آخوند کمال الدین است مولانا آخوند کمال الدین نعانزوی قدس سره المشهور با آخوند کمال
اعاظم مشاهیر خلفای حضرت شاه اخسوی اند و نسبت صوری ایشان بحضرت اولیا قراخان میرسد اصل اجداد

از تاشکند آمده میفرموده اند که در ابتدای حال که بخدمت حضرت شاه اخسوی رسیدم خلایق کثیره از صوفیه در خانقاه
ازدحام داشتند بتوجه تمام قلیلی جای در زیر آستانه یافته نشستم درینحال با خود اندیشیدم که اگر کسی
بایشان مرید شود در میان این جمعیت بچه حال و چه نوع مرید آیا باشند مقارن اینحال آنحضرت سر مبارک از مراقبه برداشته
بسوی من متوجه گشته فرمودند که ای ملا اینکه شما را باین آستانه خانقاه آورده البته در حق شما خیر خواهی کرده
از این اشراق ایشان جذبه میلی بخود یافته بذوق تمام بدست بوسی مشرف گشتم بعد از آنکه بشرف بیعت رسیده اند
در اندک مدتی انجذاب قوی در ایشان طاری شده ترک تحصیل نموده تجرید و تفرید اختیار نموده
بریاضات شاقه پرداخته اند تا بدرجهٔ کمال و تکمیل رسیده خرقهٔ خلافت پوشیده اند با وجود آن مرکز زمانی
از ریاضت باز آسوده اند چون بعد از گذشتن ساعتی از شب صوفیان را امر باستراحت مینموده خود نیز موافقت ایشان در ظاهر
استراحت مینموده اند همینکه صوفیان استراحت میفرمودند ایشان برخواسته بعبادت حق مشغول میگشته اند مساجد کثیره در بخارا
و فراوی و بامدادات ایشان تعمیر یافته و طهارتخانها بر سر مزار خواجه جهان خواجه بزرگ از اعانت
آنحضرت برپا شده نقل است که امام قلی خان بیکی از مقربان خود رنجیده حکم بقتل او نموده بود آن
شخص فرار کرده بخانقاه حضرت آخوند آمده در آن وقت حضرت آخوند با مولانا مستی در مراقبه بوده اند قاصدان
خان با تیغهای برهنه در خانقاه در آمده گفته اند که خان با ما فرموده اند که او را بیارید بعد آید چون خواستند که چنان نمایند دیدند که در
مراقبه نشسته اند چون مقتضی آنکس شده اند آنحضرت سر از مراقبه برداشته بر خم آبیکه در کنج خانقاه بوده نظر انداخته اند
مقارن اینحال خم پاره پاره گشته با ظرف آب خانقاه پراگنده گشته بعد از آن بآنها فرموده اند که رفته بخان خود
گویید بدرویشان این طریقه گستاخیها نکنند و وجود خود را مانند خم دانند چون قاصدان بخان عرض نموده اند
امام قلی خان به نیازمندی تمام آمده عذر تقصیر خواسته از آن مجرم عفو نموده اند از جملهٔ تصنیفات
ایشان حواشی ایست در بالای عقاید موضحه نافعه و مقبول علما مشهور است وفات حضرت آخوند در سنه الف
واقع شده مزار فیض آثار ایشان در جوار مولانا مستی متصل بودن در سمت غربی آن واقع شده است حضرت مولانا
محمد قاسم البخاری دروازهٔ آبی قدس سره از مشاهیر اصحاب مولانا کمال الدین و از اجلهٔ اصحاب حضرت
شاه اخسوی اند امامت جنازهٔ آخوند کمال الدین را بوصیت آنحضرت مولانا محمد قاسم بخاری ادا نموده اند و در
بدایت حال بتحصیل علوم شغل تمام داشته اند چون بصحبت شاه اخسوی مشرف گشته اند بهمت آنحضرت داعیهٔ تحصیل علم
باطن در خاطر افتاد لاجرم ترک اشتغال ظاهری نموده تجرید و انقطاع اختیار نموده بآنحضرت پیوسته اند بعد از آن حضرت شاه فرموده

اند که مولانا قاسم شما را در سلک طبقهٔ خواجگان منخرط کرده اند مصلحت در آنست که بعلوم هم
پردازید که جماعت کثیره از شما مستفید میگردند بنابر آن از اثر نفس آنحضرت مولانا قاسم را علوم ظاهری و باطنی
میسر گردید اعلم العلما و استاد الفقهای زمان خود گردیدند نقل است که در سنهٔ یکهزار و شصت و نه از اوایل برج حمل باران
نیامد انهار و عیون خشک گشته بود اهل موات عبید العزیز خان شکایت بی آبی نمودند آن علما و فضلا و مولانا قاسم را
امر باستسقا نموده اند اهل شهر و مجموع فضلا و اکابر و مولانا قاسم بنمازگاه عید سیر و کنان شده دو رکعت نماز
باجماعت گذاریدند بعد از آن خطبه واحد ادا نموده بعد از ادای خطبه مولانا قاسم بخشوع تمام و مسکنت مستقبل قبله
شده دست دعا برآورده اند و خلایق یکبارگی بزاری در آمده بعد از اتمام دعا بشهر مراجعت نموده اند اما اثر باران
ظاهر نبود گروهی که بخرق عادات اولیای خدا معتقد نبودند داشتند گفتند آخوند صاحب دعا شد هیچ باران نیامد
فال اقوال سفها بسمع اشرف آنحضرت رسید حاجی محمد ضیا داماد ایشان گفته که بعد از ادای نماز عشا اضطراب
بحجره درآمدند پیدا شد مانند کسی که چیزی گم کرده است هر زمان از جا برخاسته بدر آمده باز داخل میشوند بناگاه قطعات ابر پیدا شده
آنقدر باران بارید که رودخانها برگشت نقل است که در مرض آخر قریب ارتحال امر فرمودند که یاران بنظر ما
نردبان مینمایند بسیار متشان فرتن یکسر آن بر زمین و سر دیگر با آسمان بحجره میگویند که ملا شما را محل آن شده که از زمین بر نردبان
بسوی آسمان صعود نمایند با آن مینماید که فقیر را مرید شمایان که اهل مجلس منند و بیست میدانم که در نهجد العمر صرف بفقر رفته
همه تقصیر و خطا مرا از این اعمال شرم میآید که راست چه بینی داشته بگور برسانند بلکه ریسمانی بگردن این عاصی بسته کشش
کشان بر قبر برید که جزای این بیراهی است و قبر مرا با علامات ذلت کذا ارید شاید که در زمرهٔ انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی
قبور ایشان محشور گردم و در آخرین رفیق الاعلی پیوسته اند قبر مبارک ایشان بر لب جر بر ضلع شمال غربی قبر شیخ
ابی بکر اسحاق کلابادی است بانده که مستاوقی و تاریخ فوت ایشان ١٠٧١ سنه یکهزار و هفتاد و یکم هجری مولانا
صوفی ناصر الدین محمود البخاری قدس سره از مشاهیر اصحاب حضرت مولانا منتی قدس سره اند
عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده اند و دایم در ستر حال خود می
کوشیده اند اما آثار علامت بزرگی از جبین ایشان هویدا بوده هرگز در جمیع عمر خود بهیچ منصبی مقید نگشته اند
اگرچه در ابتدا اندکی بتدریس مدرسهٔ شیر غرب مقلد گشته اند بعد از آن ترک نموده در مسجد گوی خود که در تحت
منار بخارا واقع است جمع کثیر را درس خالص لوجه الله میفرموده اند منصب و وظیفهٔ سلاطین را قبول نفرموده
اند بکرات و مکرات رد میکرده اند آنحضرت ربانی داشته که هر کس فریفتهٔ صحبت ایشان میشد از بسیاری تکلفی

در مجلس ایشان فقیر و امیر یکسان بوده فقرا و مساکین را نوازشها میکردند و بقلندران و مجذوبان
میل تمام داشته اند نقل است که خواجه کلان شیخ میفرمودند که وقتیکه در نزد مولانا ناصر الدین تلمذ میکردم
شخص نقیر تهمت کرد که خواجه کلان خدمتگار مرا تلف کرده است من ابهام آن نخواستم که فرار نمایم اول رفته مولانا
صورت واقعه را عرض نمودم ایشان فرمودند که ما قصد زیارت حضرت خواجه جوئیبار داریم بما همراه باشید چون
بجانب جوئیبار متوجه شدیم پاره راه رفتیم ناگاه بلوغت چشم بر منظری نظر کرده فرمودند که خواجه کلان همان
خدمتگار گم شده شخص این است چون دیدم همان بود و بصاحبش این خبر را رسانیدم و از آن تهمت نجات
یافتم وفات ایشان در سال هزار و شصت و شش بود مزار پر انوار در جوار آخوند مولانا کمال الدین مولانا مفتی
در درون اهل بخارا **حضرت آخوند مولانا عثمان طالقانی بخاری** رحمة الله علیه از اصحاب
مولانا ناصر الدین بخاری اند در عصر سبحان قلی خان از اعاظم اکابر بخارا بوده و صحبت شریف ایشان طلبه
علم تفسیر و حدیث و شاطبی میخواندند و از غایت تواضع در شهر بخارا هرگز سواره نگشته اند و بی
ضرورت بکلام متکلم نمیشده اند در ابتدا در طریقهٔ علیه نقشبندیه بوده اند بعد از وفات صوفی ناصر الدین
بحضرت مولانا شریف بیعت نموده اند در ابتدا شاگرد علم ایشان بوده اند چون ایشان تشریف وفات نموده اند بعض از یاران
ایشان را التماس و ترغیب ذکر جهریه که طریقه مولانا شریف قدس سره است نموده اند ایشان بنا بر التماس آنها در
خانقاه ذکر را بلند میگفته اند جماعت حاضرین که از اصحاب مولانا شریف بوده اند مخلصانه میخوانده اند و جماعه
و ذکر جهر نموده اند آنحضرت بنفس خود قطعا ذکر بلند نگفته اند وفات ایشان در سنه ... واقع شده مزار
پر انوار در جانب غربی خانقاه ایشان در گذر موسوم بقاضی اورده و نیز مشهور بگذر ملا عثمان حضرت
خواجه محمد بخاری المشهور بشیخ دختر قدس سره از اجله احباب حضرت آخوند کمال الدین بخاری
اند شب و روز در خدمت آخوند مستعد و متمکن بوده اند از خلوص نیت هرگز در خدمت آنحضرت تقصیری ننموده اند
گویند که حضرت آخوند در حالت تجرد زیسته اختیار تأهل نکرده اند بنا بر آن خواجه محمد جمیع لوازمات خدمت
آنحضرت را بتقدیم میرسانیده اند از ینوجه ایشان را دختر حضرت گفته اند **حضرت حاجی ترسون**
قدس سره از خلفای حضرت آخوند کمال الدین خواهر زادهٔ ایشانند و صحبت مولانا مستی را نیز دریافته اند و زیارت حرمین
شریفین مشرف گشته و از حضرت آخوند مجاز و مرخص گردیده و بعد از ارتحال ایشان مدت پانزده سال در خانقاه
بمسند ارشاد نشسته اند و همه خلفا بیعت نموده بعضی از آنها مرید گشته اند مانند شیخ زاهد خواجه عارف

و شیخ عبد الله و شیخ منظفر که هر یک چهل چله گذرانیده اند بریاضات شاقه قبر شریف ایشان
در جوار مزار آخوند کمال و مولانا است واقع شده است خلیفه میر محمد قدس سره خلیفه دوم حضرت آخوند
کمال الدین و برادرزاده عیسی و داماد حاجی ترسو قدس سرهما اند از آوان طفولیت منظور نظر کیمیا اثر آخوند گردیده
اند و یکی از جمله فضائل ایشان اینکه حضرت آخوند بامامت صلوة خمسه و مقتدای خویش منصوب نموده بوده اند بعد از انتقال عم
بزرگوار خود در حضرت آخوند مدة پانزده سال در مقام شیخی و مسند هدایت نشسته اند و حافظ کلام مجید بوده اند نقل است
که حاجی یار حسن که از یاران قدیم حضرت آخوند بودند میفرمودند که بفقیر معلوم شده است که از خلیفه میر محمد گناه
صغیره عمداً واقع نگشته است خانقاه حضرت آخوند کمال با عانت و امداد حضرت آخوند بسیاری و بهمت و توجه
خلیفه میر محمد تعمیر یافته است قبر مبارک ایشان نیز در جوار حضرت آخوند کمال است امیر سید لطیف
میر کلالی قدس سره از مقبولان حضرت آخوند کمال است عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده سالها صحبت شریف
آنحضرت را دریافته استفاضه طریقه از دریای کرم نموده و نیز مشایخ بسیار را دریافته اند چنانچه میفرمودند که
یا در ولایت میانکال بزرگان طریقه جهریه را نیز خدمت کرده در غسال ایشان دویده استفاده یافته
ایم حضرت سید را استغراقی تمام بود و همیشه در مقام فقر و فنا بودند و همیشه در جیب ایشان مصحف شریف
بوده که بعد از فراغ مجلس بتلاوت مشغول میشده اند وفات ایشان در سال هزار و نه بوده مزار
پر انوار در جوار جد بزرگوار خود در سوخار است امیر سید علی قدس سره از جمله اصحاب و
مخلصین مولانا کمال الدین اند اصل ایشان از قریه سیوخر که قریه ایست بر جانب غربی شهر از مضافات
رامیتن آراسته بعلوم ظاهری و باطنی بوده اند هر طالبی که بصحبت ایشان مشرف میگشت از برکه اثر
نفس کیمیا اثر ایشان قوی متاثر میگشت در بدایت حال مرید والد خود بوده اند بدرجه کمال و تکمیل
رسیده اند و باشاره ایشان بسیاری از مشایخ عظام را دریافته اند و فواید کثیره تحصیل نموده اند
گویند که بعضی طالبان را اگر میخواستند طریق ذکر میفرمودند و بعضی را که همت بلند داشتندی
بطریق جذبه تربیت مینمودندی و در رسائل ایشان طریقه رابطه بستن دانستن نیز از ایشان بیشتر ملحوظ
نمیشد گویا ایشان مجذوب سالک بوده اند و این مقام مقام عالی گفته اند که حضرت رسول الله در ابتدا مجذوب
سالک بوده اند و همچنین حضرت ابوبکر صدیق با کمال حال و استغراق تمام ظاهر شرع شریف مینموده اند بر وجه اتم
وفات ایشان در ایام دولت سید سبحانقلی خان بوقوع آمده و مزار پر انوار در موضع سوخر

از مضافات تراجی تومان رامیتن در جوار والد بزرگوار شیخ سونجر قدس سره میباشد پوشیده نماند که اسم والد شیخ امیر سید علی بن شیخ سونجر قدس سره است که مرشد اهل عصر خود بوده اند و از ایشان اشعار دلفریب در میانه اهل وجد و حال مشهور است که دیوانی دارند در مقابل دیوان حافظ شیرازی ایشان در نسبت معنوی در سلسله خواجگان بحضرت سعد الملة والدین الکاشغری وصل میشود باین طریقه که ارادت شیخ سونجر بحضرت حسین علی خوارزمی و ایشان را بحضرت امیر علی و ایشان را بحضرت حافظ بصیر واعظ و ایشان را بحضرت مولانا علاء الدین آبیز مکتبدار و ایشان را بحضرت مولانا سعد الدین الکاشغری قدس الله اسرارهم قبر مبارک ایشان نزد تل سوسی است از مضافات تراجی رامیتن

مولانا شاه محمد صراف از اجله اصحاب شاه اخسوی اند و از آنحضرت خرقه خلافت یافته مجاز و مرخص گردیده سالها بمسند شیخی در مسجد کوی دروازه آب که در داخل بخارا مشهور است نشسته اند

مولانا صالح شهر قبائی المشتهر بمولانا صالح ترکیبر قدس سره از اعاظم اصحاب و خلیفه دوم حضرت شاه اخسوی اند از خلفای اربعه ایشان درویش عالم و عامل و عارف کامل و مکمل بوده اند نقل است که مولانا صالح قدس سره در داخل شهر بخارا در حوالی حوض خواجه زین الدین قریب بحوض لیسک مسجدیست مشهور بمسجد مرحوم دوستم بی رغون در آن مقام سالها در مسند ارشاد و شیخی نشسته اند و بر طالبان را هدایت نموده بدرجه کمال و تکمیل رسانیده اند و در آن لنگر شریف چهل چله متواصلا گذرانیده اند نقل است که شیخ محمد جاباف قدس سره که از خلفای عزیزان کمال شیخ اند در غاریکه در ماوراء النهر بغار تیریک بابا آتا موسوم است معتکف بوده اند و ایشان در طریق جهریه بی نظیر زمان خود بوده اند در روز سحری در ورق سبز خطی ظاهر شده اند و در آن خط نوشته مطوی و ممهور شده اند که در شکل این خط شریف را در دعا آن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بما داده اند که این تحفه را بمولانا صالح ترکیبر ارسال نمایید مضمون او آنکه ما مولانا را در مسند و بمقام ارشاد نشانیدیم و آن ورق متبرکه را در همان ساعت بعزیزان شیخ کلان عنایت فرموده اند که در قه را بخدمت مولانا صالح رسانیده مع ذلک جامه و عمامه مبارک خود را نیز ارسال نمودند ایشان در همان شب این انعام و نعم را بخدمت مولانا صالح رسانیده اند قبر مبارک ایشان در فیض آباد است

مولانا پیر محمد قبادیانی قدس سره از اجله خلفای مولانا صالح ترکیبر اند صاحب ریاضت و مقامات و عارف وقت خود بوده اند و در صفت

ترک و تجرید و سخای بی نظیر و در علوم ظاهری و باطنی حظ وافر داشتند بعد از تحصیل علوم داعیه
طلب این راه از باطن ایشان سر زده قطع تعلقات نموده مشایخ بسیار را دریافته بالآخر
رخ نیاز بآستان مولانا صالح مالیده بنظر کیمیا اثر ایشان بدرجه کمال و تکمیل رسیدند منقول
ثمرات المشایخ میفرمایند که وقتی که با جمع کثیر در خانقاه شاه اخسی بودم ابا خانقاه از اعتکاف
میآمدند سید عبد العزیز خان نور مرقده با امرای بخارا نیز دران مجلس تشریف نموده اند حضرت شیخ پیر محمد زانوی مبارک برابر زانوی
حضرت خان رسانیده جلوس فرموده اند دران اثنا درویشان را جذبه در وقت سماع افتاده غلطیده
بعضی از آنها پا بزانوی شریف حضرت خان میرسید بعضی از اهل مجلس میخواستند که مانع آیند حضرت
شیخ فرمودند که ایشان را بحال خود بگذارید خوش بود کسی که دیوانگان و گاهی لطایف و معارفی که از
ایشان صادر میشد دستهای مبارک بر روی حضرت خان مانده لطف میفرمودند و خان را رقت زیاده میگشت
هیچکس را یارای آن نبود که بپادشاهان عالیشان اینچنین سلوک نماید مگر آنکسی که بمقام فنا رسیده باشد
وفات ایشان در سال هزار و هفتاد و هفت واقع شده مزار پر انوار ایشان در جنوب تل سورستان بر سر راه
مزار خواجه بزرگ در جانب غربی قبر مولانا صالح ترکیبی باندک مسافتی بوقوع آمده است امیر عبد الله زندنی
قدس سره خلیفه دوم از خلفای مولانا صالح ترکیبی اند که سالها در خدمت مولانا بسر برده در مجلس ایشان
مثنوی معنوی شریف مفوض بایشان بوده از صحبت ایشان امیر عبد الله مثنوی میگویند و در مسجد مهتر قافلان
اعتکاف در اربعین می نشستند صاحب ثمرات فرموده که فقیر را وقتی با امیر عبد الله صحبتی واقع شد دران
وقت بخاطر دغدغه رسید که آیا صدق و انابتی که میان اجداد فقیر و مولانا صالح ترکیبی بود آوردن در سر
از مزار تبرک بابا معلوم ایشان باشد بمقارن آنحال بلا توقف متوجه فقیر گشته فرمودند که این واقعه در
ذهن متصور گشته بود بتفصیل اظهار نمودند آن وقت نهایت حال ایشان بود در اواخر سلطنت عبد العزیز خان
نور مرقده وفات یافتند مزار فیض آثار در تحت مزار مولانا صالح ترکیبی است مولانا درویش
محمد میرآبادی قدس سره از کبار اصحاب و از کمل مجذوبان حضرت شاه اخسی اند میفرمودند که سبب توبه و سلوک
من بحضرت ایشان آن بود که در وطن خود میبودم بهیچ سبب ناگاه سلطان جذبه در وجود من نزول فرمود
و مرا از خود ربود گاهی دو روز و سه روز از خود غایب میشدم چنانچه در آن رفتگیها وقتی حضرت
خواجه بزرگ قدس سره با ایشان از اعزه ظاهر شدند و خواجه بزرگ بکرم عمیم ما را قبول کردند و بیکی

ازین عزیزان سپردند و تربیت من اشارت کردند درین واقعه فقیر با خود اندیشه
نمودم که عزیزی که مربّی این فقیر اند بکجا باشند حضرت خواجه فرمودند که آن عزیز در بخارا
در گذر دروازهٔ سمرقند بتربیت مستعدان مشغول اند چون بخود آمدم بعد از جستجو بوالد
خود در بخارا بمنزل مذکور رسیدم چون بخانقاه در آمدم بمجرد نظر دانستم که آن عزیز ایشان اند
نیازمندی پیش آوردم تبسم کنان اشاره بآن واقعه نمودند و مرا قبول فرموده ارادت
طریق نمودند و تربیت من سعی مبذول داشتند و بسجّاده و عصا سرافراز گردانیدند و حضرت
مولانا را بعمارت نیز شغل تمام بوده هر عزیزی را رفتاری و هر سالکی را کرداریست که هیچیک از ایشان را
انگشت اعتراض نباید نهاد از عمارات بقعهٔ خیرات آنجناب بر سر مزار متبرکه حضرت خواجگان
عمارات بسیار کرده اند پنجرهٔ چوبین که سابق بدور روضه بوده ایشان از سنگ مرمر ساخته اند
نردبان رفیع که در سر مزار است آن نیز از مصنوعات آنجناب است و بعض از اولاد خود را در داخل حظیره مزار
آن بزرگوار دفن نموده اند و همچنین عمارات که در اطراف مزار خود ایشان است مع اشجار بسیار که الحال
درین زمان آنرا در غجدوان درویش آباد میگویند اینهمه بامداد و عنایت سید محمد سعید خان بوده و وفات
ایشان در ایام سلطنت سید عبدالعزیز خان در هزار و شصت و چهار هجری است روضهٔ فیض آثار در
چهار باغ ایشان قریب مزار حضرت خواجه جهان بر سمت شرقی ایشان بمسافت یک تیر انداز است

صوفی میرزا خواجه ولد مولانا محمد قدس سرهما از مریدان شیخ درویش محمد
و هم از اجلهٔ اصحاب حضرت شاه اخسوی اند صاحب ریاضات و مقامات عالیات بوده قبیلهٔ ایشان در بخارا
در کوی حضرت خواجه اولیای غریب میبوده اند قریب بخانقاه حضرت شاه اخسوی از ایام طفولیت
موسم شباب در خدمت آنحضرت میبوده اند و بعد از انتقال ایشان مدت بیست سال تمام ساکن
خانقاه آن عالیجاه بوده اند علی الدوام صایم الدهر و قایم اللیل بوده اند بعده بالهام
اشارات ارواح طیبه بمدرسهٔ کوکلتاش متوطن گشته مدت بیست سال در آن مدرسهٔ شریف
بعبادت و ریاضات شاقه مشغولی داشته اند نقل است که وقتی صوفی محمد صدیق برادرزادهٔ خود
بملازمت شیخ درویش محمد بجهت مهمی بغجدوان فرستاده اند و او در خدمت ایشان تقصیر نموده
دیر کرده بوقت معهوده تأخیر کرده است درینوقت شیخ زنده علی مؤلف ثمرات بایشان عرض نموده اند که

تقصیر محمد صدیق را عفو نمایند در جواب تند شده فرموده اند که تیر از کمان جسته است
فایده ندارد همان روز خبر آمد که محمد صدیق را در موضع غجدوان بکارد زده
کشته اند و ازین خارق عادات ایشان حاضران حیرت آمدند قبر مبارک صوفی میرزا در تحت مزار افضل آباد حضرت شاه
نقشبند است بر ضلع مشرقی جنوبی صفه خانقاه قریب در حرم افراغ که تجار روضه ایشان آب میرود خواجه
مقیم قدس سره از قدماء اصحاب حضرت شاه نقشبند اند در مقامات مذکور است که خواجه مقیم از مقبولان
حضرت شاه بوده اند که از کمال قبولیت امام پیش نماز خود ساخته بوده اند و مدت چندین سال پیشوا در نماز
آنحضرت خود را در نماز بایشان پیوسته اند خواجه مذکور بعلم ظاهری و باطنی آراسته اند و تزکیه و تصفیه حاصل
کرده بوده اند قبر مبارک ایشان و مولانا رحمت الله که نیز از مشاهیر اصحاب شاه نقشبند اند در بخارا در بیرون
دروازه مزار در تل شورستان در تحت امام ابوبکر حامد است شیخ مظفر قدس سره از اصحاب معروف
حضرت شاه نقشبند از اولاد حضرت خواجه احمد یسوی اند میفرمودند که شبی در واقعه دیدم که منزل بسیار
رفیع که بر همه منازل قلعه مرتفع است و درآن مقام خانه ظاهر شد با آن مقام بلند رآمدن کار هر کس نبود
من خود را در آنجا دیدم آن روز حضرت ایشان بطریق ضیافت در منزل یکی از مخلصان تشریف داشتند
خواستم که واقعه شب را عرض کنم و آنجا در گرمی صحبت عزیزی جمع بکرنک و ششتنه نما فلان بسنگ آمده بود
آنحضرت رو بفقیر کرده گفتند که ای برادر درآن بلندی که خود را دیدی مگر همین صحبت چرا که یاران ما همه صاحب
وقت و حال اند و بلند همت اند شیخ مظفر را اشعار دلنویست که از آن دلهای سالکان روح و راحت میباید
قبر حضرت ایشان در موضع سر پل دریا از پای رود بخارا که در ربع است قریب جرم دریا شاه رود بخارا
بر شمالی مزار حضرت خواجه بزرگ مسافت بینهما مقدار یک سنگ تخمینا امیر سید ظریف میتوی خان
قدس سره از اجله اصحاب حضرت شاه نقشبند اند عالم بعلوم ظاهری و باطنی و در زهد و تقوی و ورع بی نظیر
زمان خود بوده اند از اولاد امجاد سادات اعظام اند مولد و موطن ایشان دار الفاخره است اشتهار
ایشان با میر ظریف مثنوی از جهت آنکه در وقوف رموز کتاب مثنوی و کشف اسرار اشارات مولوی فرید عصر و
یگانه دهر بوده اند میفرمودند که در وقت تشریف صعود نیاقدام و اهتمام مینمودم دائم تفحص را از شیخ کامل
در طلب در دره بوده ام جذب صفت صفات بخدمت خانقاه حضرت ایشان گشتن منجذب بود که بیعت کنم و بازگشت نمایم
اما بواسطه لوازم تربیت و صغر سن در تعویق افتاد روزی نماز چاشت میگذاردیدم حضرت ایشان را

باین فقیر آشنائی ظاهر نبود نام مرا می دانستند متوجه فقیر شده فرمودند کُلُّ نعلٍ بن النظیف ظریف
ازان ظرافت و کرامت وقت من خوش گشت و داعیهٔ طلب قوی تر گردید بعد ازان بخدمت ملازمت رسیدیم و وفات
ایشان در اواخر عصر امام قلیخان بود مرقد ایشان متصل قبر شریف در جوار مزار فایض الانوار حضرت خواجه
ابو حفص کبیر بخاریست **حضرت شیخ سرخ قدس سره** از مشاهیر اصحاب حضرت شاه اخسیکی اند و از
اولاد بابا ختنی قدس سره که ایشان از فرزندان حضرت خواجه یوسف همدانی قدس سره بوده اند حضرت شیخ
سرخ قدس سره بسیار متقی و پرهیزکار بوده اند هرگز از زمانیکه مکلف شده اند نماز جماعت از ایشان
ترک نشده میفرمودند که روزی مرا بسبب واقعه ترک جماعت روی نمود بواسطه آن بسیار انفعال کشیده در ان
قبض بملازمت آنحضرت رفتیم ایشان در خانقاه فیض آباد تشریف داشتند و صحبت شگفته بود در خارج در خانقاه
نشستیم و بسبب ازدحام اصحاب و انفعال ترک جماعت مانع در آمدن میشد درین اثنا بی اندیشه من ایشان نقلی
آغاز کردند که واعظی بود وعظ او تاثیر بسیار داشت داعیه عزیمت سفر حج نمود چون از کعبه باز آمد در نفس او آن تاثیر
و تصرف نمانده بود از وی پرسیدند که قبل از رفتن حج در نفس شما تاثیر عجیب بود بعد از آمدن آن تاثیر
نمانده است سبب چیست فرمود که سبب نمیدانم غیر ازانکه دو وقت نماز جماعت از من فوت شد بواسطه آن فرمودند که
شیخا باکی نیست بدرون خانقاه تشریف فرمایید مرا اظهار آن واقعه محبت بکمال انجامید قبر مبارک شیخ سرخ در
خیشرتی قریه ایست بزرگ از تومان کام ابومسلم بر شمالی و نمازی بانگ کنند وفات حضرت شیخ
باقی محمد شکاری قدس سره از اکمل اصحاب شاه اخسیکی اند و مصنف کتاب مناقب حضرت ایشان که مسمی
بمقامات العارفین است داشتن فرزند مولانا محمد المشتهر بشیخ فنا قدس سره اند در مناقب العارفین می آرند که
حضرت ایشان روزی بزیارت مزارات شریف میفرمودند بمزار حضرت خواجه بابای سماسی رسیدند بعد از فراغ زیارت
مزار شب در سر حوض خواجه میرشاه که از جمله اصحاب ایشان بودند بیتوته کردند آن شب مولانا محمد کلان
و مولانا حاجی محمد که از کبار اصحاب بودند با راقم حروف بمزار حضرت بابا رفته بر مزار نشستیم بعد از
ساعتی مولانا محمد فرمودند که دسته گل سرخ از قبر مبارک حضرت خواجه بدست من دادند این راقم حروف
دیدم که قبر مبارک حضرت بابا شق شد و ازان قبر حضرت ایشان ما بیرون آمدند و تعمیر بسیار ما را غرض کردم
شب آنجا احیا کردند صبح بملازمت حضرت ایشان آمده عنایت کرده پرسیدند که چکسان بیگاه بسر مزار رفته
بودند ساکت شدیم بعد ازان فرمودند که بمزار رفتن حاجت نبود چراکه ما در حضرت بابا نفر شده بودیم در ایشان

نیز در با منفرد بودند و نسبت و صحبت یکی بود بعد ازین بسه مدت از صحبت ایشان توجه
ننموده اند تا آنکه در نشأه دنیوی بودند حضرت میرزا جان قاری قدس سره
از مخلصان حضرت شاه احسنوی اند عالم بعلوم ظاهری و باطنی صاحب حضور در علم قراءت بی نظیر زمان
خود بوده اند مدتها در مقام ارشاد نشسته بهدایت مسترشدین مشغول بوده اند نقل است که در
موضع تومان شافرکام سید عثمان خواجه که از اولاد سید آتا اند در خانقاه مشهور بخانقاه بالای
اعتکاف خلوت نشسته بودند اصحاب آن شعبه بود گویند در اعتکاف مبلغ نود هزار تنکه سید عثمان
خواجه انفاق نموده بودند در ان اعتکاف مولانا میرزا جان نیز تشریف داشتند روزی یکی از
اصحاب عزیزان عالم شیخ علی بابای در مجلس قرآن ختم کرده اند و ثواب آن بدخوان عزیزان و رهبران
مجلس بوده اند در مقام تادیب شده اند که چرا الی امر ما قرآن ختم کرده اند مولوی میرزا جان بدین سبب
فرموده اند که اینان را نیز قرآن خواندی را باید کنند در این اعتکاف ایمان مشغول بود گفته از انجا بر آمده رفته
اند خواجه محمدی رامیتنی قدس سره از اولاد کبار خواجه اولیای غریب و از اصحاب حضرت خواجه
شاه احسنوی اند که مرخص شده در سمرقند در مقام ارشاد نشسته اند بعد از مدتی بعزم حرمین شریفین
بر آمده و بولایت بلخ رسیده در شهر خود در جوار مزار اولاد خود امیر سید سرخ که از اولاد امیر کلال اند مدفون گشته اند
مولانا محمد کلان نودکی تاشکندی قدس سره از اکمل اصحاب حضرت شاه احسنوی اند حضرت شاه
میفرموده اند که از مولانا محمد کلان مرا بوی خواجه احرار می آید مولانا ابراهیم کلان قدس سره
از قدمای اصحاب حضرت شاه احسنوی اند مدت چهل سال صحبت شریف ایشان را دریافته اند و در صفتهای جلالی
و جمالی ایشان گشته مولانا نظر تاشکندی قدس سره از قدمای اصحاب حضرت شاه بوده اند
اکثر مهمات که موقوف بزیارت پادشاه فتحا دیم و ارکان اعیان باشد بخدمت ایشان منسوب بوده اند مولانا
میرک سه پلانی قدس سره از مقبولان حضرت شاه اند بحضرت سید ابو الحسن بندگی که در درون
بخارا اند و استاد خواجه محمد ترک جند اند میرسند حضرت خواجه برهان الدین زندنی و
قدس سره از جمله اصحاب حضرت شاه احسنوی اند قدس سره صاحب مقامات و حالات بوده آنحضرت ایشان را امر بصحبت
و تربیت مریدان و طالبان کرده بوده اند مولانا بنا بر التماس ایشان امتثالا للامر بدان مشغول بوده اند گویند که
قریه خیر آخری که دیهه بزرگی است از دیهات زندنی وقف خانقاه ایشان بوده مولانا محمد

ملکسانی قدس سره معروف بملا خواجه غجدوانی در بدایت حال از مریدان مولانا
خورد عزیزان بوده بلخی بوده بسر مرتاض بوده بعد از انتقال ایشان بآخوند پیوسته از ایشان نیز بار یافته شاطران
وسالکان مأمور گشته اند **مولانا عبدالرحیم قاری قدس سره** از زمره یاران حضرت شاه از سکنه
بخارا بوده اند بانواع اصناف علوم آراسته و حافظ قرآن مجید بوده حضرت صدر الدین ابی صفاهانی در
باکمال دانشمندی در نزد ایشان تصحیح کتاب شاطبی نموده اند و مولانا در مجاهده و سهر و مجاعت
وسایر ریاضات ثانی نظیر بوده شیخ باقر شکاری صاحب مقامات ارباب حال مدت در خدمت ایشان تحصیل علم نموده
اند **مولانا عوض نسفی قدس سره** از اصحاب حضرت شاه اند بعد از تشرف ایشان رسید بار ارادت و بیعت یافته اند که
فرصتی مولانا را بسی تعریف کرده عصا و مسواک عطا نموده اند اصحاب مولانا مبارکباد کرده اند آن
عنایت ایشان اشارت بکمال مولانا است زیرا که اکابر طریقت سلسله جلیله المناقب خفیه عمت طریقه
خواجگان عنایت ایشان بر خصوص با خط ارشاد چنانچه رسم سلاسل دیگرست کلاه ایشان را ایشان مسند نمینگردانند
بعنایت عصا یا سجاده یا تعریفی اشاره بحصول کمالی آن ذات میکنند **میر هاشم مناره**
مشهور بامیر هاشم هندی باکمال جذبه در نهایت استقامت و استوار بوده اند **امیر سید جابر**
الله کرمینگی قدس سره از مقبولان حضرت شاه اند در علوم ظاهر و باطنی مکرم بسجاده و صحبت
ایشان مشرف بمعهود اهل طریقت و قربت از احوال باطن در انتساب صوری ایشان بسید جلال کرمانی میرسد **مولانا**
شاه محمد کاتب قدس سره از اجله اصحاب حضرت شاه و از مجذوبان و محبوبان آن درگاه بوده اند **خلیفه بابا**
محمد قدس سره از مقبولان و مجذوبان اصحاب آنحضرت بوده اند بعد تعلیم آداب طریقت و سلوک بارتبه خلافت سرفراز
گشته بعد از مراجعت بولایت هند در بند صورت حضرت دیوانه خواجه که از کبار اولیا اند ارتباط یافته فرزندانه
و مجذوبیت موحد یکتا گردیده اند **امیر هاشم دیوانه قدس سره** از کبار اصحاب و مجذوبان
و ابدالان آنحضرت اند نسب ایشان بحضرت شیخ غیاث الدین منیر سید میرسد **امیر هاشم طبیب قدس سره** از مجذوبان
اصحاب عرفان و صاحب وقت و صاحب درد آنحضرت بوده اند **مولانا حاجی محمد قدس سره** از کبار اصحاب حضور حضرت شاه را
اند **مولانا بالتوی میانکالی قدس سره** از فضلای اصحاب حضرت شاه اند و از موالی فاخره بخارا
آراسته بانواع و اصناف علوم رسمی خصوصاً در علوم دینی و عقاید و تفسیر **مولانا صالح خرقانی**
قدس سره از جمله مقبولان حضرت شاه اند خرقان قصبه ایست بزرگ از ولایت میانکال **مولانا شاه بابا قدس**

سره از موالی اصحاب آنحضرت اند ولد خواجه عبدالاول ترکستانی بوده مشرف بعلوم ظاهری
وباطنی گردیده اند حافظ بل قدس سره از موالی اصحاب دار اهالی حصار بخارا بوده اند آراسته بانواع
واصناف علوم واز مقبولان اصحاب آنحضرت بوده اند با وجود تدریس درس و افاده علوم رسوم در اغتنام
صحبت اهتمام تمام داشتند و ملازمت بدل جهد مینموده حضرت ایشان خود از اعلم بخارا از اخفاء حافظ بل ابتدا
ایشان در زمان بخدمت شیخ ابوبکر اسحاق کلاباذی میرسید حافظ باقی مستوخان قدس سره از مقبولان
حضرت ایشان اند ملا درویش محمد چراغ رندنوی قدس سره از یاران ایشان ضمیر ایشان
تدقیق چراغ داری مجال و صحبت اقدام نموده از جمله مقبولان گردیده اند مولانا ابراهیم کلان قدس سره
از جمله اصحاب آنحضرت اند ایشان را در جوانیها با مردی علاقه محبت بوده روزی در مجلس حضرت ایشان در خاطر گذرانیده
اند مقارن این حال آنحضرت فرموده اند که تاکی غم فرزندان مردم میخوری موی ریش سفید شد این بیت را خوانده اند
پی جام می صورت کشیدن نیازی چه معنی چشیدن ولی باید که در صورت نمانی ازین پل زود خود ربگذر زانی
چو خواهی خانه در منزل نهادن نباید بر سر پل ایستادن مولانا میر علی قدس سره از قدمای
اصحاب و یاران کار کرده حضرت ایشان اند ایشان مولانا میر پوستین دوز میرسید مزار در مشهور
ولایت اند جناب ملا شیر محمد زورقی قدس سره از یاران آکرم روزان حضرت ایشان اند شیخ
خدا ایقلی قدس سره از مقبولان مجذوب با حضرت ایشان بوده اند ملا عبدالسلیم قدس سره از
قدمای کلای اصحاب بوده اند و مهمات سلاطین و وزرا و ارکان و اعیان اقدام مینموده اند در بهمین
انفاس مبارک بمقتضای توجه ابواب مشکلات میکشوده اند حافظ محمد حسین مستو قدس سره از مقبولان
و مجذوبان با حضرت ایشان اند درویش باینده محمد ملتانی قدس سره یکی از درویشان صاحب وقت ایشان بوده اند
مولانا حاجی محمد علی قدس سره از منظوران و مقبولان ایشان اند که در عهد میرزا الوغ بیگ
آنحضرت را در خواب دیده رفته در سلک اصحاب ایشان منخرط گشته اند ملا کوکبی قدس سره از اعزه اصحاب
حضرت ایشان اند در نفی وجود و انکسار و مسکنت و افتقار اهتمام تمام داشته خود را در میان اصحاب
فروتری دیدند بعمل ایشان میکردند اند مولانا عبدالعلی قدس سره از اصحاب جهانگردیده و مخادیم دیده
و رنج سفر کشیده اند ملا سید علی رندنوی قدس سره از اصحاب نیک اعتقاد و صاحب اعتماد حضرت ایشان اند
درویش دوست محمد مستور قدس سره در بلخ در وقعه آخر حضرت ایشان را دیده آمده در سلک

اصحاب در آمده اند **مولانا آدینه** قدس سره از مقبولان و مجذوبان اصحاب معتمد الخواص صادق
العقیده و الاخلاص ایشان بوده اند **مولانا آرتق نسفی** قدس سره از مخلصان اصحاب حضرت ایشان اند روزی
در عنایات حضرت ایشان اخسوی میرفته اند که آنحضرت با ایشان التفات نموده این بیت را خوانده اند که چون مراد دیدی خدا را دیده
گرد کعبه صدق برگردیده **ملا عبد الله اساح** قدس سره از مخلصان حضرت ایشان اند روزی بعد از ادات
بجوانی امردی دل بسته شده در خلوه خواستند که بهوای نفس قدمی زنند بناگاه از غیبت حضرت ایشان
ظاهر شده طپانچه سخت زده اند بعد از آن توبه نموده بطاعات و عبادات مشغول گشته اند **مولانا عوض**
سقا قدس سره از خادمان حضرت ایشان بوده اند **مولانا طالب خادم** قدس سره از کبار اصحاب و از قدمای
احباب حضرت ایشان اند بزیارت حرمین الشریفین مشرف گشته در مدینه منوره متوطن گشته هم در آنجا مدفون گردیده اند
مولانا محمد حاجی سلاح قدس سره از اصحاب حضرت ایشان اند که در مجالس بطریق تقرب این سلسله شریفه که ذکر لا اله الا
الله قیام مینموده اند **مولانا حاجی محمد صلاح میانکالی و مولانا سعید زندنوی مولانا شاه**
محمد زندنوی قدس الله اسرارهم از منظوران و مقبولان حضرت شاه اخسوی اند **حضرت حافظ بصیر** داعغا قدس سره
از ولایت خوارزم اند از توابع قرشی و نام ایشان محمد بن خواجه هندو بن خواجه کلان بن محمد البخاری المعروف بحافظ البصیر الواعظ
است از اصحاب حضرت مولانا علی بادروی قدس سره اند و نیز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بروحانیت تربیت و رخصت یافته
اند و بحضرت خواجه خضر و الیاس علیهم السلام صحبت داشته اند و از ایشان نیز رخصت یافته اند و از روحانیت حضرت خواجه بزرگ
خواجه بهاء الحق و الدین نقشبند تربیت و رخصت کلی یافته اند گویند که ایشان اویسی بوده اند و نیز تربیت ظاهر و باطن از
حضرت اعمای بزرگ یافته اند چنانچه در کتاب منظم العجایب خود فرموده اند که هفت ساله بودم که در بخارا در قریه
سیونج بالا در حظیره بابا الیاس خضر علیه السلام را دیدم و از مشکلاتها یکه داشتم پرسیدم فرمودند که درین
سخنانکه تو مرا میگوئی تصرف نیست از خضر اعمای بزرگ پرسید من اعمای بزرگ را نمیدانستم باشارت خضر علیه السلام
بخدمت ایشان در قریه اخرکه نزدیک سیونج است رسیدم همه مشکلها من حل شد و نسبت علمیت آنحضرت همینست بوده که قریب پنجاه
دانشمندان ماوراء النهر مشکلات بطریق امتحان با ایشان عرض میکردند ایشان هرگز در جواب عاجز نیامده اند و هرگز نبوده
که ایشان را جزوی یا کتابی داده باشند که مطالعه کنند این حالت تصفیه باطن و جمعیت صوری ندارد و مدت پنجاه
سال در سنه ایشان توکل بطریقی بوده اند که هرگز قوت یکشبانه روز ذخیره نداشتند آنچه نصیب ایشان میگشت در سبیل الله
صرف فقرا و مساکین مینموده اند نقل است که مولانا میر علی میفرمودند که در ایامیکه پیر محمد خان در بخارا بوده اند یک روز

آنحضرت از یاران خود بیست کس گرفته همراه بنمازگاه بخارا متوجه شده اند بعد از آنکه بنمازگاه
نزدیک رسیدند فرمودند که رجال الله در نمازگاه جمع آمده اند و انتظار ما میبرند میخواهند که پسر محمد خان را
از بخارا برارند چون بنمازگاه درآمدیم معلوم شد که رجال الله حاضر اند خواجه عبد المؤمن مخدوم با آنکه امی بوده اند
در سر منبر آیۀ کریمه فلما فصل طالوت بالجنود الی آخره تفسیر میکردند چون آنحضرت از دور رسیدند خواجه عبد المؤمن فریاد کردند
که درآمد همه منتظر شما بودیم بعد از آن نیت نموده دوگانه فاتحه خواندند و مراجعت نمودند بعضی از یاران گفتند ما در نمازگاه
هیچکس را ندیدیم آنحضرت فرمودند که دیدن آن جماعت کسی را میسر است که دیدۀ شهود او بکحل الجواهر سلیمانی بینا باشد در همان هفته
پسر محمد خان از بخارا برآمد بجانب بلخ رفته وفات یافت در دولابد خبر آن بود بعد از آن نعش مبارک ایشان را در بلخ
آورده در موضعیکه موسوم بموی رسول علیه السلام مدفون نموده اند

در ذکر مزار منوره حضرت آغا بزرگ علیها الرحمه

در کتاب مظهر العجایب خود میفرمایند که واقعۀ رابعه در سبب تصنیف این کتاب متعالی خطاب
بعون ملک الوهاب چون دولت منظوری بشاه ذوالاقتدار شاه مراد رسید و از جهت دوری از بخارا بسمرقند قدم ازلی تجربه یاران
دوستان کار بجایی رسید که تمام اکابر سمرقند در حق ما بدگمان شدند و از سلاطین و غیرهم و طریقۀ مرضیۀ ما سلوک را
بمذهب زندیقه و ملاحده و زنادقه نسبت کردند فقیر را بحلول و الحاد و تشبه و تعطیل منسوب و مشهور گردانیدند
تا غایتی که منافقان هم از جملۀ اصحاب قاصد قتل و باعث خون گشتند ربنا افتح بیننا و بین قومنا
بالحق و انت خیر الفاتحین تا در لیلۀ پنجشنبه بیست دوم شهر جمادی الاول تاریخ نهصد و هفتاد و سه وقت سحر سروشان
طور کریمه قدسیه و هم بصدق خوان بگوش فقیر خواندند و از زمزمه خروش آن سروش کلمات غرائبیه و حکایات
عجائبیه در خاطر فاتر ما متمکن و متمثل گردانیدند و امر کردند تا رسالۀ مظهر العجایب و مجمع الغرائب بنام
متبرک نظام فرزند امیر علی بن خواجه سلطان علی هروی و هو المؤید من الله الولی مرقوم و مشهور گردانم جناب آغا بزرگ را
شوهری بود موسوم بامیر فرخ در دوازدهم ماه شوال سنه نهصد و هفت بجوار رحمت الهی انتقال کرد آنکار را
سرداب باغ حرم دفن کردند و در سرداب استوار کردن مغول خانم همان روز از شهر بخارا آمدند کار حرا
تشریف آوردند اکابر بخارا تشریف نیز آمدند آن مجلس یک هفته بود و در همان هفته رسم پاشا با تقدیم رسانیدند
اهل مصیبت را راضی و خوشنود ساختند و بنیت اکابر مجلس شریف انعام فرمودند همه را خوش وقت و مرفه الحال گردانیدند
و بیکلیس میان دنیا امیر فرخ دنیا و واقعۀ آمابالۀ حضرت خدیو بودم در سال تمام نه صد و نه کم است یعنی در نهصد و نه بوده است

در خانهٔ آنجناب صالحه عالمه رحمة الله علیها زلیخا و گلشکر بوده و بی بی ازل بخت در کاشانهٔ ایشان است والدهٔ فقیر میفرمودند که چون گلشکر آنحال دیدیم بر سر بالین ایشان جان بحق تسلیم کرد همچنانکه بی آتش دیدیم ماهی آب زندگانی نیابد و حسن او بلک نیقابی بی ازل بخت چون حال او بدین طریق دید هر در چشم خود کنده و بر سر بالین ایشان جان بحق تسلیم کرده سه رفقائی دفر الذی صدقا و به زلیخا را وصیت به تغسیل خویش نموده بودند و کنیزک شیرین دختر نیک شمائل آب بخت و بعد از اتمام غسل همراه ایشان غیبت یافته و هم بر سر تخته جان بحق تسلیم کرده کنیزک گلشکر و شیرین در پایان پای ایشان مدفون شدند امیر خضر برادر رضاعی ایشان از روی وصیت امام جنازهٔ ایشان شده بسیار از علمای بخارا و خراسان با جمیعهم تشریف آوردند قریب دو هزار کس نماز جنازهٔ ایشان گذاردند و در شب در سردابهٔ باغ حرم همچون گنج ارم دفن کردند پیراهنی که در پایهٔ تابوت ایشان را بر دوش گرفته جان بحق تسلیم کرد اکنون بر بستر دی در باغ حرم نزد آب حوض سردابه در مجلسین را غیر از دی در آنمقام راه نداده اند الا زوجهٔ وی که در پایان پای او در بستر خوابگاه که در بالای سرای در بازار دیتبرک **دیگر زینکه آنجناب را بابت** آورده بود قبر وی در پایان پای ایشان است دیگر روضهٔ آنجناب و سردابهٔ آنجناب که دو شتربه دو بوده یکی سردابهٔ باغ حرم آن در زیر حوض بطلسم بنا کرده اند حالیا جسد مبارک ایشان در آنجا مدفون است فوت نا بینی همچون مغاره ستر من آن ظاهر شود الا بر کسیکه خدا ایشان روزی کند و کذا مقابر اولیاء الغیبة فی الارض کلهم لا یظهرون الا ما شاء الله دوم سردابهٔ که در خانهٔ حرم ساخته بودند دوازده زینه بود بجز زلیخا و گلشکر آن طارم را ندید شب آن آیت الرحمة و بیت الوفا و بیت الصفا میخواندند خضر و الیاس و عیسی آنجا نزول میکردند و خواتین عصمت در آن مقام صحبت میداشتند فقیر محرم آنجا معموره زینهٔ اول را همراه گلشکر نزول میکردم زینهٔ دیگر را همراه زلیخا فرود میآمدم و در شش زینهٔ آخرین خود فقیر را میگذاشتند در آن سردابه درون برده بودند بعد من هیچ کس محرم راز من نشود و کس راه فوت نیست که بار الها چه جای اهل الله این اساسهٔ طلسم که کفهم اسامی سلیمانیه تحلیلات و توهمات حکمای یونانی و الله تعالی المعتقد و اقعه رابعه وفات علی اصغر بود که دوازدهم روز بعد از ایام وفات هم بر در سردابهٔ باغ حرم واقع شد گفت خدمت ایشان مرا آواز میکنند علی الحال وفات یافت در پایان پای ایشان مدفون گشت اینقدر بطریق اختصار از مناقب جناب ایشان که مسمی به مظهر العجائب والغرائب است گرفته بنابر اشارات ایشان مناقب علیه پوشیده گذاشتم هر کسی که مفصل میخواهد رجوع به مظهر العجائب نماید مزار پر انوار ایشان تخمینا از بخارا دو فرسنگ است زیارتگاه و متبرک است **ذکر حضرت قدوة الواصلین قاسم شیخ عزیزان** جناب ایشان را تربیت از حضرت مولانا ولی کوهنوری قدس سره بود ایشان را ارادت بحضرت شیخ خداداد بوده جناب عبد الله خان

ارادت بجناب قاسم شیخ بوده است منقول است که روزی خان از کمال اخلاص از بخارا بقصد زیارت
حضرت شیخ اراده نموده بطرف کرمینه متوجه شدند بر ضمیر شیخ آن حال منکشف گشته بیتوقف استقبال نموده می بینند که خان عمامه را
برسر نبسته در گردن انداخته بکمال عجز می آیند بعد از دست بوسی حضرت شیخ صورت انحال را پرسیدند که چیست سبب خان عرض نموده اند که نذر
کرده بودم که از بخارا تا خانقاه حضرت شیخ بهمین هیأت بروم و روی نیاز بر آستانه قدسی نشان بسایم بعد از آن خواهم معروض
داشت که سلاطین ولایت تاشکند دشت قبچاق خسرو سلطان برادرم را کشته و مرا قدرت نیست که با آنها معارضه نمایم
رخصت دهید که بجانب کعبه معظمه روی آرم حضرت شیخ را رقت دل شده جبه و دستار خود را با خان عنایت نمودند پوشانیده باسوار
امر نمودند خان در زیر قدم شیخ خود را افکنده مرید شدن را جزم کردند حضرت شیخ فرمودند که از ما اینجا کان گو و دعا کرده ایشان را
دریغ نخواهیم داشت بعد از آن خان را بر اسپ سوار کرده اند و گفته اند که ما ترا سوار کردیم بعد از آن کسی ترا از اسپ فرود آرد گویند هم
در آن ایام بهمین دعای شیخ پادشاهان سمرقند و دیگر ولایت را مغلوب کرد زیرا که حضرت شیخ را کشوفات و خوارق عادات
بیشمار بوده در شهور سنه نهصد و هشتاد و نه ۹۸۹ از عالم جسمانی بروضه بار و حانی شتافته اند مزار فایض الانوار حضرت شیخ بزرگوار
در ولایت کرمینه است تاریخ فوت پیشوای زمان قاسم شیخ رهنما خلق را بسوی خدا گشته مستغرق بجا شهود چون شنید ارجعی ز عبد الله
تا بیکدم رسید لذت وصل جان بمهر و وفا نمود فدا بود الحق زندگی با حق هم بمردن ز حق نگشت جدا شد بتاریخ او ز غیب سروش
مقتدای زمانه شاه گدا در سنه نهصد و شصت و شش عمارات معبد عالی و بنای خانقاه حضرت شیخ را از روی ارادت و اخلاص عبد الله
خان سعادت نشان بنا نموده الحق مسجد عالیست و معبد چون بیت معلی و مصرع تاریخ تمام نفس من **ذکر حالات و کمالات جناب قدوه**
علمای اسلام محب الله محبوب اهل الله مولانا عصمت الله ولد مولانا محمود بن مولانا نعمت الله نسبت ایشان
باند و واسطه بحضرت خواجه عمارت ریوکری میرسد و والده آنجناب از اولاد شیخ خادم قدس سره بود مولانا جامع علم
ادیان و ابدان و کاشف اسرار عرفان و بینا بوده اند بخدمت حضرت شیخ قاسم عزیزان گفته اند که مولانا عصمت الله بزیور ولایت
آراسته و بعلم لدنی پیراسته است تمام مریدان مولانا مصطفوی اند ایشان مرید شیخ مرجان اند ایشان مرید زین الدین خوافی و مولانا عصمت الله را جهار طریقه
میگفتند حضرت عالم شیخ مصنف لمحات از تلامذه مولانا بوده اند مصنفات آن بزرگوار رساله تجلی القاری در قواعد
قرآن سؤال مسأله غریبه شاه رسیده رساله حسنیه در اداء الطهارات رساله در تحقیق سلسله جهریه حاشیه فواید ضیائیه
تا بحث فعل حاشیه شرح عقاید نسفی از مبحث عذاب قبر تا آخر آن سبحه برزمره علم قریب صد سال عمر دیدند در سنه هزار و هفت
از دار غرور بسرای سرور انتقال فرموده اند تاریخ عالم علم لدنی عصمت الله ولی چون ز عالم رفت در عالم دگر عصمت نماند
از وفات آن فرید عصر یکتای زمان عالمان را قدر نیست علم را قیمت نماند سال تاریخ وفاتش فتح ماتم زد نالها بگفتا در جهان

عصمت نماند قبر مبارک در جوار مزار فایض الانوار حضرت خواجه احرار است قدس الله اسرارهم **ذکر بیان**
حالات شیخ المشایخ قدوه علمای زمان مجمع اهل عرفان **حضرت عالم شیخ عزیزان** ولد ارجمند مومن
شیخ بن درویش شیخ بوده اند سلسله انتساب ایشان بصد و فاصله بصلب حضرت خلیفه اول امیر المومنین صدیق اکبر رضی الله عنه می
پیوندد بعد از توفیق دولت ارادت امین یک حضرت پیرم شیخ عزیزان داده اند ایشان جهت اخلاص تا بستان خاص الخاص
کرامت اختصاص حضرت قاسم شیخ عزیزان نهاده اند اما مشار الیه فنون علوم دینی و تکمیل تفسیر از استاد العلما مولانا عصمت الله کتب تحصیل
نموده اند از برکت انفاس طیبه ایشان محیط معرفت و ینابیع حکمت گردیده لمحات که در منا حضرت آنجهت ایشان از بسنت در
قریه شادی در تاریخ یکهزار چهل سه فوت شده اند تاریخ فخر العلما زبده اصحاب کرام افسوس کز کرد و در ختم مقام هم سند
کر اهل ملت و دین تاریخ برگوی جواب اکه فخر الاسلام روضه مبارک در علی آباد که قریه است از توابع ولایت سمرقند **ذکر**
حضرت خواجه محمد امین ابن حضرت مخدوم اعظم قدس سره جناب قطب الواصلین شهریخ جوان کلان بوده بعد از رحلت والد بزرگوار
بات شاه والد خود چون سر در کنار خواجه جویبار آمده اند دارند که فرحقیت بیمن توجه تربیت آن بزرگ رسید حضرت بارگی به رتبه
اوتادی رسیده اند در سنه یکهزار پنج خلوت نشین صومعه خاک گردید قبر مبارک در جوار والد خود در قریه ده بید
زیارتگاه تبرکست **ذکر حضرت خواجه هاشم** قطب مسند ولایت مرکز دایره دیانت مخدوم اعظم حضرت خواجه هاشم
ابن محمد امین ابن قطب الاقطاب حضرت مولانا خواجگی کاسانی قدس سره اند از بادت ارحد بیاد ذات مبارک ایشان
کرامات خوارق عادات بوده در سنه یکهزار چهل شش همای روح پر فتوحش در فضای عالم قدس پرواز
نمود تاریخ رفوت خواجه هاشم قطب عالم گفت با انجم شیالکوت شد فغان از دم از افلاک بلند شد بنا العرش
قطب بسیالکوت شد مرا تاریخ فوت او خرد گفت رفوت خواجه هاشم تا بروشن شد **ذکر بیان و کمالات حضرت خواجه عبید**
بن مولانا خواجگی قدس سره آنجناب قطب فلک هدایت و مهر درخشان ولایت بوده همیشه بنور هدایت عباد الله را از تاریکی
ضلالت بروشنائی شمع کرامت میرسانیدند فوت جناب ایشان با مولانا پاینده در یک وقت بوده تاریخ دو بزرگ از جهان
رفتند برد قرار و صبر از دلها بسر بر سینها از رو تاریخ زخم کردند آه دل مکرر مرقد پر نور
ایشان در قریه ده بید سمرقند پهلوی اخوند است **ذکر بیان کمالات** و شرح حالات شرایع انتساب رکن الشریعت و
الطریقت مدار الدین و الملة بحر العلوم **مولوی قاضی محمد صادق** رحمه الله مولد ایشان سمرقند است
کسب کمالات صوری و معنوی در انجا کرده بعد از چندی بزیارت حج اسلام و نیز بزیارت مدینه منوره رسیده
بتصحیح مشکوه شریف روزی چند مقیم بوده در سنه ۹۹۴ بوطن خود که سمرقند است آمده اند مصنفات کثیر البرکات

آن سعادت آیات بسیار است از انجمله حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی و حاشیه بر
فوائد ضیائیه مولوی جامی قدس سره در سنه یکهزار و شش برحمت حق پیوسته در ولایت کنر در مزار خواجه عبد
الرحمن مدفون گشته اند **ذکر حضرت شیخ خدای داد قدس سره** سلطان الاولیا و برهان الاتقیا
غوث الاوتاد حضرت شیخ خدای داد در سلوک تفرید و طریق تجرید متفرد و یگانه بود نسبت ارادت او بشیخ جمال الدین
عزیزان بوده و ایشان در ظل تربیت مخدوم اعظم شیخ خادم بوده اند زمانیکه شیخ خدای داد بوجود آمده اند
چهل شب از برای آن ماه آسمان ولایت و بدر سپهر کرامت چراغ از پرتو جمال اطهر کماهی افروخته میشده و این امر شایع
بوده بالکه چندی از مستعدان از پرتو هدایت حضرت شیخ راه حق روشن گردیده بمراتب ابرار و مدارج اخیار
میرسیده اند چنانچه عالم شیخ در کتاب لمحات بیان فرموده در سنه ۹۳۹ نهصد و سی و نه بمقام قدس شتافته مرقد
مبارک ایشان در قریه عزیزه بدو فرسخ از سمرقند است زیارت و تبرک **حضرت آخوند ملا عزیز**
کودنوری قدس سره از اعظم خلفای حضرت شیخ خدایداد اند و جانشین ایشان مخدوم اعظم ده
بیدی قدس سره معاصر بوده اند و با یکدیگر ملاقات میکرده اند روزی باهم ملاقات کرده همصحبت
شده اند و در وقت مفارقت حضرت مخدوم اعظم عصای خود را بملا عزیزان ولی داده اند
بعد از ان هر دو یکدیگر را در نیافته اند و وداع نموده همان سال آخوند ملا ولی از دنیا رحلت
کرده اند قبر مبارک ایشان در میان کابل است در میدان خلیل قدس سره حضرت قاسم از مریدان
ایشانند **حضرت پیرم شیخ** خلیفه عزیزان قاسم شیخ قدس سره اند و هم تربیت
از والد خود قنبر شیخ یافته اند و قبر والد ایشان بصحبت شیخ خدایداد رفته اند مجمع عظیم در ان
روز بوده پرسیدند که پیرم را نیاوردی ایشان گفته اند که سواری نبود فرمودند پیاده چرا
نیاوردی عرض کرده اند که موزه نداشت گفتند چرا پا برهنه نیاوردی ظاهر شد که تراوی
التفاتی نیست وقتی شود که پیرم عاشق شود از ین عنایت ملقب به پیرم عاشق شده اند
حضرت پیرم شیخ میفرمودند که در اعتکاف در حلقه پیر خود نشسته بودم مرا غیبتی دست داد
دیدم که کاسه کلانی پر از شراب حقیقت از غیب بمن دادند من بحضرت داشتم ایشان
تمام نوشیدند چون بخود آمدم بخدمت ایشان عرض نمودم آنحضرت بذوق و سماع برخواسته فرمودند که
آن کاسه اثر ریاضت شما بود که شما آوردند شما تعظیما و ادبا بما عرض کردید ما شما را رخصت

کل دادیم که بر دوش ما و والده تان و حضرت عزیزان شیخ خدایداد عمل کنند بعد از آنکه عمر شیخ
پیر مرم به هشتاد و هفت رسید فوت شده اند مزار ایشان در قریهٔ سعید آباد متصل خانقاه ایشان است
حضرت سید احمد ولی از اصحاب شیخ کمال الدین بوده در ابتدا بعد از الحجه عزیزان خدایداد رسیده اند قبر ایشان در بیرون
سمرقند نزدیکی دروازهٔ پای قبایات حضرت آخوند شمس الدین از بزرگان کنند که ایشان خلیفهٔ سید احمد ولی اند قبر ایشان در بالای
پیر ایشان است شیخ کمال الدین تخلص ایشان آفاقی مولد ایشان آفاق است که از نواحی ترکستان است وفات ایشان در موضع علی آباد
سمرقند شده مدفن ایشان آنجا است حضرت عزیزان خادم شیخ از اکمل اصحاب حضرت شیخ مودود اند و صحبت حضرت خواجه احرار هم دریافته
بوده اند و حضرت خواجه را روزی بحضرت عزیزان ملاقات روداده است حضرت خواجه فرموده اند از ... عزیزان جمعی ملائکه مینمایند و هم از عزیزان بعد
بسی تربیت یافته به نوبت ارشاد رسیده اند از آنجمله فرزند ایشان است شیخ علی شیخ مدفن حضرت خادم شیخ عزیزان در جوبجماغو دست ایشان در ولایت مشهور است سمرقند و مدفن
شیخ علی شیخ در نواحی حصار است حضرت عزیزان عبد الحق فرزند سوم حضرت خادم شیخ اند تکمیل ایشان از والد بزرگوار ایشان است
مولانا امکنگی از مریدان حضرت مولانا درویش محمد بوده اند لیکن مینمودند که تربیت الکبیر عزیزان شیخ خداداد را ارتحال نمودند پس از شیخ عبید الله ... صحبت
ایشان میبودم در علم ظاهر و علم باطن تربیتها از ایشان یافتم روزی فرمودند که ملا داود ... در ترکستان ...
کردم که بظاهر تربیت دادم لازم است هم تربیت فرمودند که باینجا در بخارا نهی مرا احوال شد و بعد مولانا الی مرید شده اند شیخ عبد الحق ...
استوار اند زبدة المتبحرین قدوة المتأخرین استاد العلما مولانا درویش محمد آخوند ترکستانی در زمان میرزا ...
بوده اند و میگفته اند که بملازمت شیخ عبد الحق در بسیار میرفتم روزی فرمودند که آخوند شما ... علم ...
باشما از علم باطن تعلیم کنیم فرمودند که هیچ ولی بشطارت نخستین ما احتیاج کنیم مولانا عرض کرده اند که فردا ...
دست آید بیعت مولانا نکرده در دانشمند گفته اند که مزار پدرم شیخ عبد الحق ... در آنجا ...
شیخ نیز از ایشان ارشاد و تکمیل یافته اند از مقتدین این سلسله اند و ایشان در مقام ارشاد خلایق بوده اند
فرزند برادر ایشان از ایشان تکمیل یافته اند این بزرگوار نیز در جوار عزیزان اند مدفون حضرت بابا المین ...
شیخ و حضرت شیخ علی خلیفهٔ بابا المس اند این بزرگوار در جوار حضرت امام ابا سعد رحمه الله مدفون اند
فرموده اند که مزار بابا المین در قلعهٔ ازکند است ... حضرت صدر آتا و حضرت ... آتا
ایشان تابع جامع علوم ظاهری و باطنی مزار این بزرگوار در قریهٔ پلکه نزدیک جهانگیر تاشکند است نقل از آخوند محمد ...
علیه الرحمه مرید صدر آتا بوده اند و حضرت بدر آتا در ولایت میانکال در قریهٔ فرخین ...
موضع مذکور زیارتگاه خواص و عوام اند از اولاد ایشان بوده اند حضرت اسمعیل آتا و اسحاق خواجه آتا والد بزرگوار ایشان این دو بزرگوار

بموضع تربت که اسم اصلی او خیرزنان است آسوده اند امیر تیمور بسمرقند آمده باستحکام خواص عمارت کرده اند ذکر این حضرات یکتا بهای متقدمین
از غیر مشهور تر از آفتاب است بنابر آن این فقیر حقیر از ذکر آن کاملانیکه اسمای آنها بچند کتب مسطور اند مختصر نوشته و متاخرین را که اندک ذکر ایشان در هم
قلم آمده است مفصل تحریر نمودیم تا احوال این مقربان درگاه الهی و مصمم طلب ملتجی شوند و از ارواح ایشان استعانه نمایند و این دردمند را بدعای خیر یاد نمایند
و در آخر انجام فقرا و نیازمندان حضرت بابا ماچین در سمت آسمان آسوده اند کرامات بابا ماچین از خلفای خواجه احمد یسوی اند و تسکین موحدین جان الملقب بچنگیز
نهی و دست ایشان لا ابالی رسیده به ترکستان آمد مردم سبا میکرد چنگیز آمده و مریعا نمود تا همه مردم ایشان را بخورند که خونخوار و در
تجمع آنها را خورد استخوان آنها را توده نموده اند حضرت بابا ماچین بعصای مبارک بر استخوانها اشاره کرده اند که قم باذن الله در آن حال آن همه زنده شده
برخاسته اند که روانه شوند چنگیز از وقوع این کرامات معتقد گردید گفته که دست بسر من گذاری ضرر بتو نرسد حالا بمقصد رسیدم تو پیش روی لشکر من
باش ایشان گفته اند که مامور این کار شیخ مصلح الدین خجندی اند آنجناب را با آن تاتار پیش رو نموده خود بهم از آنجا رفته اند قبر ایشان در چهار
شنبه است دلیلش تحفة الزائرین است دیگر طریقه آن زیاده در توقیر بموقع آن نگنجید الا انتها نوشتم حضرت خواجه اولیا ابن خواجه مجنون
ابن خواجه هاشم قدس الله اسرارهم خلیفه والد بزرگوار خود و صاحب کرامات و کاشف احوال بوده اند بعد از فوت والد خود اینکار گرد با متعلقان اراده حرمین
شریفین نموده بعد از استطواف آن بسیار هندوستان متوطن گردیده بعد از آن باشاه جد بزرگوار خود خواجه هاشم قدس سره در سمرقند گذشته تخریب عمارت آبا خود را
دیده و در آنجا رنگ کشیدند منزل نموده بهدایت خلق الله مشغول گشته اند از هر طرف طالبان شیفته بقدم بوی آنجناب رسیده اند که قدر
آن اینه معروف کنند یک مرادی قدر آنحضرت را از خود دیده اخلاص صمیم بهم رسانیده مخلصان قریه بنده که هر قدر زر باز زرع
عاید میشد صرف خود میداشتند فرموده اند که ما را از دنیا خبر درکار است اگر خواهش حسنه دارید رقعه خیر بنا سازید
تا در آن شهر آن بهشت بمجرد عنان آن که شروع نمودند خانقاه با هشت از رگهای اخلاص بنا نمودند در آن خانقاه بهدایت
طالبان مشغول بوده در آنجا نشسته وفات نموده در مزار جد بزرگوار خود مدفون گردیده اند خواجه شمس الدین ابن ایشان نیز خلف بزرگوار خواجه
اولیا اند مدتها از کمالات بهدایت خلق الله پرداخته اند در آخر عمر دیده اند که در صحن خانقاه بوته رعنا سبز شد فرمودند تا شکفتن این گل
عمر ما تمام میکند چند روز بعد برادر خود را طلب نموده فرموده اند که آن زید بمار رسید الحال شما سیاح بعد از آن برحمت ایزدی پیوسته اند
گویند که بعد وفات ایشان بکاهی گل بوته رعنا بر سر مزار ایشان سبز شد شگفته تا یک هفته ماند بعد از آن تمام مردم که مزار از انوار
در جوار اجداد خود است حضرت خواجه عبدالرسول ابن حضرت خواجه اولیا خلیفه رشید و جانشین برادر خود شمس الدین
اند که سالها بهدایت طالبان مشغول گشته اند نقل است که در ایام ارتحال ایشان هوا بسیار تاریک شد منکران گفتند که
اگر ایشان قطب وقت اند از عالم رخت بربندند که هوا با عبد الله و بعد وفات ایشان تا یکماه هوا بحد اعتدال نماند
در سنه ۱۱۳۴ برحمت ایزدی پیوسته بجوار والد بزرگوار خود آسوده اند حضرت عبد الستار مخدوم قدس سره حضرت خلیفه محمد حسین اند

بعد از تصحیح عقاید دینیه طریقه احسنیه نقشبندیه را از والد خود اخذ نموده بسر حلقه صوفیه رسیده
گردید بانوار هدایت طالبان را از بادیه ضلالت بشاهراه شریعت و طریقت میاوردند بعد وفات والد خود بتمام اصحاب و احباب مرشد رسیده گشته
بسر خلفای آن بلاد و اکثر ایشان نیز بخدمت آنحضرت بنقابچه مجتمع گردیدند قریب اکثر از اطراف و اکناف آمده جمع شده از مطبخ ایشان طعام
منخوره اند در طریقت این خلیفه حافظ قطب بود که در یک رکعت نماز یک سیپاره از قرآن میخوانده اند و از قوه باطن و کمال
توجه بیک توجه کار طالب را اتمام میساخته اند نقل کرده اند یکبار پادشاه عصر عالیجاه آن منقبت از بخارا بسمرقند رفته بود ند [illegible]
در آن روز خلیفه حافظ در خانقاه بصلوه قایم بوده اند باوجود ازدحام خلق در نماز ایشان خللی نشده پادشاه بعد از آن بخدمت مخدوم اعظم
بخدمت خلیفه حافظ رسیده خلیفه بعد ملاقات از بیت المال خود تکلیف نموده اند و بخدمت حضرت پادشاه بدست سوغات دو تا قاق و یک کاغذ جغرات آورده اند
حضرت پادشاه آن جغرات را از سر صدق و اخلاص نوش کرده اند پادشاه با صدق نیت آن را از جمله اطعام بهشت میشمرده اند قبر ایشان در زیارتگاه در بیابان
سنگ زرت حضرت مخدوم اعظم است خلیفه محمود از اصحاب کبار حضرت مولانا خواجگی قدس سره است و طریقه نقشبندیه احرار را از آنحضرت اخذ نموده
بکمالات رسیده گشته اند گویند که تمام امرای شهر سبز خواهرزاده ایشان بوده اند بالتماس آنها خلیفه محمود برای هدایت طالبان آن ولایت تشریف آورده اند تمامی
حکام و اهالی آن شهر بایشان بیعت نموده اند و بهمان موضع تمام عمر رفته مزار ایشان در شهر سبز است حضرت خلیفه محمد امین المعروف باتالیق کلان
پیر و نیز از اصحاب کبار حضرت سید موسی خان خواجه آمده اند میفرمودند که باوجود صغر سن باتقای ذکر و [illegible] بودم چون بتحصیل علوم ظاهری
مشغول بودم بطریقه نقشبندیه دل خود مایل میدیدم چون حضرت سید موسی خان از هند بسمرقند تشریف آوردند بر من شوق ملاقات آن کامل مکمل غالب گردید
بشرف ملاقات مشرف شدم در حال از صحبت خیر البشر بر من غالب آمد بی توقف ارادت آوردم ایشان باسم ذات تلقین و تعیین نفی و اثبات نمودند و نوبت نزد ایشان
سالک بودم بعد از آن بطریقه ستده بامر و اشارت تعیین نمودند که خانه دل را از غیر حق پاک دار تا شبانان تعیین ایشان بوده در آن ایام بحجله خانه [illegible]
این محتاج خلوه کردم باوجود خلوتخانه که تاریک و بهم تار بر من همچو طاری میگشت و در اول خون [illegible]
ماسوای حق تعالی منتفی میکردم که از اثر ذکر قوه بر اعضای من حاصل میگشت گاه اله اجتباء از خلوتخانه میبرآمدم و بخدمت
مرشد بزرگوار آمده ایستادم تا که چشم مبارک حضرت ایشان بر من افتاد و مرا بجانب من توجه میکردند که از آن [illegible]
طریقت و تکمیل از بنده برآمد [illegible] و بعد چند گاه بنده تشریف نموده
خلافت مشغول گشته اند تا ۱۲۲۱ در سنه یکهزار [illegible] خلیفه عبد الرحمن خلیفه ملا خواجه که کمال طریقت داشته اند تمام اصحاب [illegible] خلیفه
شیر در مقام ارشاد در حال حیات خود در سجاده بنشانیده در حال مرتبه بجوار رحمت ذو الجلال پیوسته اند قبر ایشان در بیرون محله
مزار مولانا خواجگی مخدوم اعظم کاسانی است در دهبید در جنوبی آستان در مابین دو خیابان واقع شده است خلیفه عبد
الرحمن قدس سره فرزند ارجمند حضرت خلیفه محمد صدیق نور مزار از اصحاب کبار حضرت ایشان [illegible] اند و از سلسله شریفه

بهرهٔ تمام یافته اند در زمان فترت خطای قبچاق زده بولایت نسف مراجعت نموده در ان ولایت بنای منزل و خانقاه
نموده بدان سبب در نسف سکونت اختیار نموده اند و در ایام اخلاص از عتبهٔ ایشان تارک گشته با وجود آن آثار فیض بلاشبه بر وجنات حال ایشان ظاهر و
هویدا بود حضرت خلیفه ملا خواجه آ از اصحاب کبار حضرات ایشان اند در مقام انحصار بر مسند ارشاد متمکن میبودند آبا و اجداد ایشان
برای تربیت فقرا بوده ایشان از اولاد حضرت مخدوم اعظم کاسانی اند در زمان خود مشتاق شیخ عهد بوده طالبان ببرکت توجه آن کامیاب
زنگ دل طالبان منور داشته اند و معالم برزخ موصول میشده اند بهار از احوال میشده اند فرمان ایشان در تحت حضرات ایشان
خلیفه ایشان خواجه آ از اصحاب کبار حضرات ایشان نقشبندیه اند تفصیل این بدین نمط که ایشان خواجه آ اند ابن خواجه حضرت سیدی موسی خان خواجه قدس سره
بعد از خلیفه ملا خواجه آ در خانقاه در مقام مرحوم و سرپرست حلقه از طریق بوده اند تبرک ایشان بدر و محله و حضرت مخدوم اعظم زیارتگاه
خلیفه محمد طاهر از اصحاب کبار حضرات ایشان اند بمقامات بلند مشرف گردیده انکسار و فنا بر اطوار ایشان غالب بوده اکثر
جانشین را با ایشان میاورده اند بهمین توجه آن صحبت ایشان صحیح الوضع و سلیم العقل مرید گردیده منزل ایشان در قریه سفید که مقام
آبا و اجداد ایشان اند در آنجا سر حلقه صوفیه بوده اند در سال یکهزار و دو صد و پنجاه و هفت وفات یافته اند خلیفه عبد الرسول قدس سره
از اجله اصحاب حضرت ایشان اند در ده تگذر تشاقلاق در خانقاه خود مقیم بوده در ماه رمضان بخانقاه آمده اوقات ایشان از اصحاب
مشغول بوده اند خلیفه عبد الرحمن نسفی قدس سره از کبار اصحاب حضرات ایشان اند زاهد و نمازی صاحب کشف و کرامات بوده اند بالتماس حضرت
امیر نور الله ایشان از آنجا از بستان آمده اند ایشان در خانقاه خود با دولت بر مسند ارشاد و هدایت نشسته مرجع خلائق بوده اند
حاجی الحرمین الشریفین خلیفه دانا قلی از اصحاب حضرات ایشان اند کسب کمالات طریقه علیهٔ نقشبندیه نموده از حضرت ایشان
حاصل نموده در استقامت طریقت نادر الوقت بوده اند بعد وفات حضرات ایشان بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته اند و از آنجا ببلاد کاشغر رفته خلق کثیر
از ان بسلسلهٔ رابطهٔ نقشبندیه در زمرهٔ اهل طریقت داخل نموده از آنجا بزیارت تخت سلیمان رفته در آنجا از عالم رحلت نموده اند قبر ایشان در شهر خجند
در قبرستان کلان متصل دروازهٔ گور عمر خان علیه الرحمة بن رتو خان حاکم ابن تاجک عمر خلیفه نیاز کشمیری از اصحاب کبار حضرت
ایشان اند در اصل از کشمیر اند والد ایشان خلیفه کمال اند که از اصحاب کبار حضرت سید موسی خان خواجه میشده اند خلیفه نیاز بعد از فوت والد
خود باشارت ایشان بخدمت حضرت ایشان در ده آمده بکسب کمالات طریقه نقشبندیه کوشیده خرقهٔ خلافت پوشیده بوطن مراجعت نموده تا مدتی
در کار ارشاد طالبان مشغول بوده در آخر از عالم انتقال نموده اند خلیفه عبد الکریم خواجه آ از اصحاب کبار حضرات ایشان اند
در استفاضه سر و طریقت مقیم بوده با ریاضت و مجاهده تمام گذشته اند وطن ایشان در قریه تیربونت از رفقای مشهور مدفن ایشان نیز انجا است
خلیفه عبد الرحیم قدس سره از اصحاب حضرات ایشان اند دارا و لا عزایت فقر و مسکنت بر اطوار ایشان غالب بوده
در هر سالی یک کلام الله بدست خود می نوشته اند و مبلغی چند هدیه اخذ نموده صرف معیشت مینموده اند خلیفه عبد الجبار خواجه

صدقه از اصحاب حضرت ایشان اند و از اولاد شیخ ابایزید در سفر و حضر قیام لیل و صلوة و تلاوت قران اصلا از ایشان
متروک نگشته بود بنده که حضرت امیر بخارا در سفر سمرقند در نصف لیل فرموده اند که از اهل قشون درین وقت کسی قیام دارد
ملازمان یک تفحص نمودند سوای خلیفه عبدالحی همه در خواب بوده ایشان بتلاوت قران مشغول بوده اند کتابی مسمی بقانون سلطانی
باسم سلطان امیر نصرالله نور مرقده تالیف نموده اند و در انجا بسی لطایف و نقط درج نموده اند بالاخر بمنصب صدری
و حکومت قلعه عزیزه منصوب شده اند و در سر مزار جد بزرگوار خود بنای خانقاه نموده بتاریخ یکهزار و دو صد
پنجاه شش وفات نموده اند حضرت **خلیفه محمد شریف بلخی** قدس سره از اصحاب حضرت ایشان اند در اول صحبت
خلیفه میر رحمت شهرسبزی رسیده بعد از ان بحضرت ایشان پیوسته اند و از برکت انفاس ایشان باذن ارشاد و اجازت
مشرف گشته در بخارا بمسجد زبده مقتدا و مرجع الیه خلایق گشته اند فقر و فنا بر اطوار ایشان غالب بوده اصل
اجداد ایشان از ائمه البلاد بلخ بوده اند **خلیفه شاه رستم خواجه** از اصحاب کبار حضرت ایشان اند اکثر کمالات علیه
نقشبندیه را از حضرت ایشان حاصل نموده اند بعد از وفات حضرت ایشان بریاضات و مجاهدات اخرت اذکار و وظایف طریقت
رونق یافته در تومان آفرین کنت بنای خانقاه و حجرات نموده مرجع الیه خلایق بوده اند تحصیل کتب متداوله بخدمت
اقضی القضاة عطاء الله خواجه شیخ الاسلام بخاری نموده بدرجه کمال رسیده اند **خلیفه صنعت الله خواجه** قدس سره
از اصحاب کبار حضرت ایشان اند همیشه حافظ اوقات خود بوده بعبادات و ریاضات شاقه عمر خود گذرانیده اند در رساله
قاضی زاده سمرقندی که ایشان بعد از سن چهارده سالگی شب تا صبح در خواب پهلو بزمین ننهاده و باکرم طهارت بگذرانیده
اند دوام مستغرق انوار و احوال میبوده اند از اولاد حضرت مخلص خان قدس سره اند در قریه سوغاچ از تومان
آفرین کنت بوده اند چون سن شریف ایشان بهفتاد رسید در حالتیکه نزع روح گشته اند بوی طیب از ایشان
و حاضرین از ان بوی متلذذ گشته اند که در ان وقت موسم شتا بوده مزار ایشان در جوار مزار مخلص خان در
قریه سوغاچ است **خلیفه عبدالمؤمن** قدس سره از اصحاب کبار حضرت ایشان اند از خدمت حضرت ایشان ابتدای
تلاوت قران کردید بعد از ان بعد از وفات حضرت ایشان بخلیفه محمد حسین قدس سره رسیده اجازه تعلیم طریقت
ایشان حاصل نموده و نیز بخدمت خلیفه عبدالرحمن مخدوم در نسف رسیده مبشرت بسیار کردیده بعد در دو بندیار
منزل نموده در خانقاه فیض آگاه مقیم الحال گردیده اند **خلیفه ملا نیاز بلخی** قدس سره از اصحاب حضرت ایشان اند بعد از اجازه
ارشاد ببلاد خویش مراجعت نموده بهدایت خلق الله مشغول گردیده اند **خلیفه عطاء الله خواجه** قدس سره
از اصحاب حضرت ایشان اند که طریقت از خدمت آنحضرت حاصل نموده در استقامت شریعت و طریقت مستقیم بوده در ریاضات و مجاهدات تمام داشته اند

وطن اصلی ایشان حصار بوده بعد از تکمیل ارشاد بنا بر التماس مریدان بلدهٔ مذکور حضرت ایشان بهدایت امر شد بمصاحب
فرستاده اند بدی در انجا سر حلقهٔ نسبت صوفیه صاحب کرده گردیده در آن بلده مدفون گردیده اند حضرت عبید الله خان نور الله مرقده از جملهٔ اصحاب
حضرت مخدوم اعظم و مسند آرای اهمیت بوده اند در شیوع عدالت و مجاهدت کوشیده و در اعلای اعلام دین و ترویج شریعت و تقویت بیعت اهتمام
تمام نموده و در انهدام ارکان بدعت و بنیان ضلالت سعی بلیغ نموده از دعای مهیج فضلای زمان فضائل را از آنحضرت دریغ
نداشته ایشان را مجمع الفضائل والکمالات و مصنف الرسائل فی العبادات میخوانند و عنوان جوانی ارادت بمولانا خواجگی کاسانی داشته او
در تصفیهٔ باطن جناب کوشیده اند که گویند در اوقات فرائض صلوة پنجگانه فرصتها میگذشت بعد همه مقتدیان از دست می رفتند روز
با امام گفته اند که دیگر از اوج سجاده عظمت بجد توجه بسوی قبله خانهٔ مبارک را دیده اقتدا میکنند و من در این مقصد نقب میکشیم
تا آنکه خانه منظور من میگردد و امام در پای حضرت خان رالتجا خود میدید انتهی معروض داشته که ظاهر است از درجه تصفیهٔ باطن جهد
بکثرت میشود هر کس مطابق یافت سعادت زود مستفیض میشود بعد از آن در تصفیهٔ باطن بحدی کوشیده اند که مولانا خواجگی در رسالهٔ
خود در حق عالیشان ما نوشته آنست و از آنحضرت مرخص مجاز گشته اند در آغاز تولد باسعادت علی والدین حضرت خواجه احرار
قدس سره از عنایت بنام نامی خود خوانده اند بعد از آنکه آن لوس که انتهی آثار رشد نیکنامی از ایشان در عالم فانی باقی ماند منقول است که
مدت سلطنت آنحضرت چهل سال بوده بیست سال از اول سلطنت از سعی همت آنحضرت هزار یک بقعهٔ شریف از مساجد و خوانق و رباط
و سرای تعمیر یافته که تا الحال آثار خیرات ایشان باقیست و در بقیه چهل سال دیگر نیز از سعی ایشان جمعی از یک بوقوع آمده تا چند ولایات بلخ
را که منهدم شده بود در مدت شصت تعمیر کرده در عمارت استوار نموده عمارت کاشی و گنبدی که بر سر مزار خواجه ابونصر پارسا که
سیاحان عالم معترف اند که در هیچ بلاد بان شان ثابت عمارت رو واقع نشده عمارت مزار خواجه عکاشه واقع دروازهٔ آن بلخ و دیگر از حضرت شاه
مردان و چهار بازار با بناهای از مسجد تا حمام تمامی بعنایت ایشان در سنه الف بوقوع آمده قبر مبارک در رجوع حضرت خواجه بزرگ در بیرون
دروازه سمت شمال سنگ لوح مقبرهٔ ایشان از عمارت نفایس متبرکات حضرت سید سبحانقلی خان نور الله مرقده از اعاظم اصحاب حضرت
میرزا هاشم بلخی اند در ایام جوانی در زمانی که در بلخ بود در روز بصحبت میرزا هاشم رسیده در آن صحبت اندکی ربوده خواسته اند و در آن ایام دیده اند
چنانکه بر سر جا خرید بنور ... تا بسماع رسیدن حاشا شده اند فی الفور با آنحضرت بیعت نموده طریقه ... شده اند معنوی آنحضرت در
طریقه حضرت نقشبند ... که سید خان نسبت بحضرت میر هاشم بلخی ... آنحضرت را خلیفه ... آنحضرت
صحابت ایشان بحضرت خواجگی کاسانی ... در همه ... خرقهٔ فقر و تجرید بعد از ...
... نفس را دم ... در احیای ... از طالبان را گرفته اند و اکثر صوفیه
... بیعت با آنحضرت داشته در علوم ظاهر با خوند ملا ... مشغول ... شده اند و در مجلس شریف ایشان بحث تفسیر

و دیگر علوم میکرده اند مرکا کلامکه بدرجه باشند رسیده و همه از دریای آن بارمیمای آنحضرت خود در حل آن میکوشیده اند سن مبارک
آنحضرت بهفتاد و هفت رسیده در سنه الکی در سنه احد و ستین والف بر تخت بلخ متمکن شده مدت سی سال در آنولا حکم رانی نموده سال
بر تخت ماوراء النهر معدلت نموده اند و از آن احیاء الطب سبحانی نام تالیف ایشان مقبول طبائع دانا است سعی همت آنحضرت در بلخ مدرسه در بخارا مزار
خواجه ابو نصر پارسا و بنای دار الشفاء و بالا حوض و مسجد جامع ارکوش نشان آنحضرت بود در سنه ... وفات نموده اند قبر مبارک در خواجه بزرگ سعید حمام
الکتاب بعد کلام مجید الختام حمد و ثنا بوجه کلام ارفع قبضه خاک پاک طینت سعادت فطنت انسانی را الفجر فاحسن صورکم بالحسن جال الوجه بیارا و تسویع
و قیع لقد کرمنا بنی آدم تارک افتخار او را بعبور برافراشت پایکی که خار السرور بر فلک سعید بلکه فلک زیر تو آن خاک نوخفته ریاحین نموده بود
بلکه از لهان آدم نور آدم خاطر هویدا رفت تمامی بجامع امم سعادت مقام تحفه درود بی پایان مقدس عرش اصفیا خاتم الانبیاء سید الرسل
هادی سبل حبیب حضرت الله اعز آنحضرت محمد مصطفی علیه التحیة والثنا که وجود مسعودش ابتدا باعث ایجاد کائنات و در خلعت انتها سعادتش موسوم به حبیب
عصا نظم شاه رسل شفیع امم جواد دون نور هدی حبیب خدا امام مقصود ذات او سبب ما همه طفیل منظور نور او در کم ظلمه
و سلام علی آله و خلفائه و اصحابه الکرام الی الیوم القیام اما بعد چنین میگوید محرر این رساله و مسوده این عرض از جمع
اوراق این زرکان آنکه بعد خواست فقیر از ملازاده فقط استاد مرقد زرکان جمع نمودم که از زرکان و لباس
عظام از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی تا الی یومنا هذا که سنه ۱۳۲۱ اثنی ماه رجب ... رحمت جنان بزرگ فرموده اند
اولیا شناخت این نعمت خاص بی بها شناخت بشکر تکلفت آن ناگرفته بفیض آن شنا فایده سکه
تحفه این زائرین را با خود در همین آستانه که بر طبقه زبان از جام مرید آن در میکنند و بعد از نقل مجال آن بزرگ کمال
و عقیده ایشان زیاد میگردد این گنج روان که بس نهان بود نو باغ نو بر من اندیشه تکلف ذکری ناکه چو بود
توفیق آورد از کمال تحقیق الحمد لله بعون تعالی و صلاته تمام رساله که بعد عنا خلاصه زمین و زمان سعادت حضرت سید کاینات
همت برگزیده که مالک المنان و سلطان لکامنا بیجی عرفان این عمر و مقصود تعلیق بندگان ما شیرازه جمعیت خاطر بر شته امنیت در
بجمد لله بر رغم زمانه بیان آمد این دلکش فسانه سرم بر ده از زانو گرانی سبک شد خاطر از بار گرانی خوش آن مهر و آیت
ساکارش رساند برمراد نیکو انش زجانش سر زند سرحالی زجیب بردوست آورده دعا زمز بحر الطاف الهی
تشنه لبان قطره خواهی جوارد تازه کلها در آغوش نکرده باعبا بروز فرامش قطعه تاریخ طبع هذه الرساله یافت چون
اتمام انجام این گنج غنچه طبعم نشاط در شکفت گشت ارحبا و اصحاب فقیر تحفه تبیان مسر تکامفت جستم از
پیر خرد تاریخ آن کرده کلاه بخل بر اصحاب گفت الکنون ۱۳۲۴ توقع از قاریان و سامعان این رساله چنان دارم که اگر از
...تیان شتر سهو و نقصانی در مسوده شده باشد بمحض لطف و کرم در تصحیح آن کوشند عند الله سعید شکور در آن ...

مغفور ست ع احسان هنری نیست بامید تلافی ٭ نیکی بکسی کن که بکار تو نیاید
کرم را نظری نیست بر تلافی ندامت   چه کرده بود گلستان که سبز کرد بهارش **مناجات**
الٰهی دران دم که شبستان حیات ما بدیباچه مطلع صبح ممات رسد و نم حسرت
بدیدهٔ ما جلوه دهد شربت شین شهادت ایمان از لب بای بیان و سین سعادت
جاودان از تای تن عریان والف الفت احسان از نون نفس بی سامان
دور مداری نظامی ای زنهیب حکم تو خم زده قامت فلک   خطبه کبریای تو
وحده لا شریک لک   قطرهٔ ابر رحمت گر بچکد بکام دل   ابر نیاز کو مبار اشک
امید کو مچک   الحمد لله اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً   وصلواته علی سید الخلق
محمد و آله و صحبه و سلامه اللهم اغفر لمؤلفه و لکاتبه و لمن قرأ و لمن دعا لهم
بخیر و لسایر المسلمین والحمد لله وحده وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آله
وسلم حسبنا الله و نعم الوکیل   تمت هذا الکتاب بعون ملک الموت والحیات
بید العبد الفقیر الحقیر اضعف العباد اقل اهل البلاد الراجی بلطف الملک
الحق المبین محمد ناصر الدین الحسینی ابن الحسین عفر الله عنا و عن جمیع المسلمین فی ایام
عرس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین فی سنه ۱۳۲۴

تاریخ لطف خداوند شد یار مخدوم ما بهره ور از لطف او گشت صغار و کبار	شکر و سپاس دن از حد و حصر شمار کرد چنین نسخه طبع بملک بخار یافت چو اتمام طبع از پی تاریخ او	بر نعم ذوالمنن بر کرم کردگار رای منیش چو شد ساعی این امر خیر گرد رقم کلک من تحفه خوبی بزوار ۱۳۲۸

الحمد لله که این نسخهٔ متبرکه نادرهٔ دوران از روی نسخة الاصل آن در سنه ۱۳۲۸ در سلک
کتابت در آمده باختتام انجام یافت   **مثنوی**   در بدر میگرد و میرو کو بکو
جستجو کن جستجو کن جستجو   تا توانی زاویا را در بر مپتاب   جهد کن والله اعلم بالصواب

الحمد لله الحمد علی کل حال والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید الانبیاء والمرسلین کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد [illegible] الحسنین [illegible] المؤمنین و [illegible] عنی و عن جمیع المؤمنین والمؤمنات برحمتک یا ارحم الراحمین

م م م

